


تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی




ترجمه احمد آرام



بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر هدایت جلد ۱۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ج. ۱۳) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ج. ۱۴) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-xج. ۱۵) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ج. ۱۶) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ج. ۱۷) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ج. ۱۸) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سورهٔ مؤمن

اشاره

فضیلت سوره:

«هر کس سورهٔ حم،مؤمن را هر شب بخواند خداوند گناهان قبلی و بعدی او را می آمرزد،و او را ملازم کلمهٔ تقوی،و پرهیزگاری می دارد،و آخرت را برای او بهتر از دنیا می سازد».

نور الثّقلین،ج ۳،ص ۵۰۰،از امام باقر علیه السلام «حوامیم (۱) ریاحین قرآن اند،چون آن سوره ها را بخوانید خدا را بستایید و به سبب(توفیق)حفظ و تلاوت آنها شکرگزارید و سپاس دارید.بنده ای که برخیزد و سوره های حوامیم را بخواند بویی خوش نیکوتر از مشک اذفر و عنبر از دهان او برآید،و براستی که خدای عزّ و جلّ تلاوت کننده و خوانندهٔ آنها را می آمرزد و همسایگان و دوستان و آشنایان و هر دوست و خویشاوند او را رحمت می کند،و به روز قیامت عرش و کرسی و فرشتگان مقرّب خداوند برای او آمرزش می طلبند».

از امام صادق علیه السلام

ص: ۷

۱- ۱) -سوره های قرآنی که با«حم»آغاز می شود،و از آن جمله است سورهٔ مؤمن یا غافر-م.

زمینهٔ کلّی سوره

اشاره

نام:

این سوره به دو نام شهرت دارد:

۱-غافر(آمرزنده)به سبب ذکر کرامت خداوند نسبت به مؤمنان و آمرزش طلبی حاملان عرش برای ایشان.

۲-مؤمن(آن گرونده)به سبب شرح داستان مؤمن آل فرعون و ذکر اکرام خداوند نسبت بدو و دیگر مؤمنان.

زمینهٔ کلّی سوره:

هدف و غایتی والا-که این آیات به حق در بیان آن می کوشند،همانا یادآوری نامهای نیکوی خداوند است تا معرفت و شناخت نسبت به پروردگار کریم را در نفوس سرشار از ایمان بیفزایند و حجّت را بر کافران تمام کنند.

پروردگار ما در تمام آیات کتاب کریم خود متجلّی شده است،ولی /۱۲ -گرچه خداوند تعالی فراتر از امثال است-همان گونه که خورشید در هر افقی جلوه هایی بدیع و جدید دارد،هر سوره ای را نیز جلوه گریهایی مخصوص به خود است،و همچنین است در این سوره که آغاز آن پروردگار بزرگ ما را بخشاینده گناه معرّفی می کند(و یکی از نامهای این سوره یعنی«غافر»از همین جا آمده)و می گوید که او توبه پذیر است و سخت عقوبت و صاحب نعمتهای دراز دامن،سپس در آیهٔ(۱۵)نام فرابرندهٔ درجات و صاحب عرش را یاد می کند و می گوید که او بر هر یک از بندگانش که بخواهد به فرمان خود وحی می فرستد،سپس در آیه(۶۵)آمده

است که ذات سبحان و منزّه او زنده است و خدایی جز او نیست.

در آیهٔ(۱۳)و آیه(۸۱)آمده است که ذات سبحان او آیات خود را به ما می نمایاند(و خود را از خلال آنها به ما می شناساند)،و ما از خود می پرسیم:چرا -در این صورت-ما پروردگار خود را از خلال این آیات روشنگر و بصیرت افزا نشناسیم؟!پاسخ این سؤال را به حق کسی که گوشی شنوا برای سخن پروردگار خود دارد،می داند،چه روش قرآن پیش از القای بینشها با بلاغتی نافذ و حجّتی تام و سخنی قاطع و پایان بخش و آشکار،رفع مشکلات نفسانی و موانعی است که از درک حقیقت جلوگیری می کند.

آیات این سوره در همین نقطه تمرکز یافته است و می بینیم که چهار مرتبه آدمی را از جدال در نشانه های الهی بر حذر می دارد و هر مرتبه سلسله ای از بینشها را با گفتگویی درمان بخش عنوان می کند که دل را از موانعی که در راه ایمان دارد می زداید و مشکلات را می سترد،و این امر بدین ترتیب صورت می پذیرد:

نخست:در آغاز می بینیم که آدمی را از طریق یادآوری عاقبت جدال بد از جدال بر حذر می دارد،سپس مجموعه ای از آیات را تلاوت می کنیم که هدف آنها اقامهٔ حجّت و آوردن دلیل بر کافر و افزودن ایمان و شناختی است که گوش را شنوا و آمادهٔ تسلیم شدن به حق می سازد.

بگذارید جانبی دیگر از این روش را عرضه کنیم،و در عین حال گفتگو دربارهٔ موضوعات این سوره را ضمن همین چارچوب که عبارت است از آماده سازی دل برای پذیرفتن آیات یاد آورنده،خلاصه کنیم:

یکم:آیه های(۴ تا ۶)مجادله کننده در نشانه های خداوند را به کفر و غرور توصیف می کند،و ۱۲/ او را از عاقبت بد و ناگواری که قوم نوح و احزاب (گروه های مخالف)بدان دچار شدند،بر حذر می دارد.

آیه های(۷ تا ۹)مؤمنان را بشارت می دهد،یعنی کسانی را که به آیات خداوند تسلیم شدند و می گوید که ایشان نزد خدا و فرشتگان او که حاملان عرش اند،گرامی هستند و این فرشتگان برای آنان دعا می کنند که از آتش محفوظ

مانند،و به بهشت درآیند و از بدیها و ناشایستها به دور باشند.

بدین گونه است که روش قرآن تنها به بیم دادن و ترساندن بسنده نمی کند بلکه در بیشتر موارد مقرون به نوید است.

آن گاه روند کلام به بر حذر داشتن از کفر(و جدال)بازمی گردد و می گوید که صاحب این صفت خوار و ناپسندیده است و عاقبت در حالی که پشیمانی سودی برای او ندارد،پشیمان خواهد شد(۱۰ تا ۱۲).

همچنین نفوس را برای پذیرفتن نشانه های الهی بدون جدال باطل در این راه آماده می کند،و روند کلام مجموعه ای از آیات را همراه با امر به اخلاص دین نسبت به خداوند و یکتا شمردن او بیان می کند و یادآور می شود که او بالا برندهٔ درجات است(از نامهای خداوند)،و این مطالب در خلال آیات(۱۳ تا ۱۵)آمده است.

آن گاه روند سخن به بر حذر داشتن از عاقبت بد جدال به روز قیامت می کشد(آیات ۱۶ تا ۲۰)همراه با یادآوری نامهای خداوند که بدان روز هراس آور تجلّی می کند.

نیز سرنوشت کافران را در دنیا به یاد ما می آورد که چگونه خداوند آنان را-با وجود نیروی بسیار و درآمدهای فراوانشان- گرفتار کرد،و این همه از آن رو بود که آنان در نشانه های خداوند مجادله کردند و به دلایل روشنی که پیامبران او آوردند، کفر ورزیدند(و آنها را انکار کردند).

آن گاه قرآن در مورد سرانجام جدال دربارهٔ نشانه های خدا که با کفر برابر است و کار فرعون و قوم او بدانجا کشید،مثل می زند،و نیز برای کسانی که به نشانه های خدا ایمان آوردند عاقبت نیکویی را که مؤمن آل فرعون بدان نایل آمد، مثال می آورد.

قرآن،این حقایق را از خلال گفتگویی گرم میان موسی(پیامبر) /۱۲ و هارون (وزیر او)و مؤمن(کسی که آن دو را تصدیق کرد و باور داشت)از یک طرف،و فرعون(گردنکش)و هامان(وزیرش)و قارون(آن که از آن دو پیروی کرد)از

طرف دیگر شرح می دهد،و این گفتگو به مبارزه و نبردی می انجامد و آن نبرد به شکست آل فرعون و نابود شدن تمدّن آنها،و عذاب صبحگاهان و شامگاهانشان در برزخ و در افتادن آنان و پیروانشان به جهنم که سرنوشتی است بد منجر می شود.

در عبارت این سوره تصویر مؤمن آل فرعون به عنوان نمونه ای شایسته از شخصیّتی مؤمن و استوار قدم و محکم با بینشی نافذ و نیرویی ربّانی برای مبارزه با طغیانگری مادّی هویدا می شود که نام او را بدین سورهٔ کریم بخشیده است.

دوم:در خلال گفتگو و نبرد و مبارزه،قرآن دیگر بار ما را یادآور قضیهٔ جدال در نشانه های الهی می شود و این که چگونه کار شخصی مجادله کننده بدانجا می کشد که خداوند بر تمام دل او مهر می نهد و او را همچون فرعون می کند که غرور سبکسرانه او را بدان حدّ رساند که به وزیر خود هامان گفت:برای من کوشکی بلند بساز،شاید به آن درها(ی آسمانها)دست یابم،و در طریق گمراهی تا آن پایان رنجبار پیش رفت،در حالی که آن مؤمن راستگو به پیروی از راه خود که راه هدایت بود دعوت کرد و به مسئولیت بشر نسبت به اعمال و موضعگیریهایش تکیه کرد و آن گاه پس از آن که با نیرومندی با آنان مبارزه و ستیزه کرد کار خود را به خداوند واگذاشت،و سرانجام چنان شد که خداوند او را از گزند فکری آنان در امان نگهداشت،در حالی که آل فرعون گرفتار عذابی بد شدند،و مستضعفان نیز از عاقبتی که دامن گیر مستکبران شد رهایی نیافتند،زیرا آنان همگی در نشانه های خداوند جدال کردند و از پیامبران او فرمان نبردند.امّا پیامبران خدا و کسانی که ایمان آوردند،خداوند براستی آنان را در دنیا و نیز بدان روز که شاهدان به پا داشته می شوند(رستاخیز)پیروزی می دهد،جز این که باید صبر و شکیبایی پیشه کنند و آمرزش بطلبند و صبح و شام به ستایش خدا تسبیح گویند(۵۵).

سوم:دربار سوّم روند سوره ما را آشکارا از جدال در نشانه های خداوند بر حذر می دارد.این بار به ریشه ای روانی و نفسانی و به لعنتی اشاره دارد که دل بدان دچار می شود و همان کبر و خودستایی است که صاحبش را به هیچ جا نمی رساند.قرآن پس از آن که به ما فرمان می دهد به خدای بزرگ پناه ببریم،ما را

به عظمت آفرینش الهی آسمانها و زمین هدایت می کند،و به ما می فهماند که کبر کوری و نابینایی دل و ایمان بصیرت و بینش است،و در رسیدن ساعت موعود آینده کمترین شکّ و تردیدی نیست، /۱۲ سپس به ما فرمان می دهد که دعا کنیم زیرا دعا همانا شفای بیماری کبر است.

و به موجب روش بی نظیر قرآنی آیات خود را به دلها القا می کند(۶۱ تا ۶۶)و سپس ما را از انکار نسبت به آن آیات بر حذر می دارد زیرا انکار آنها آدمی را از حق می گسلاند(۶۳)و دیگر بار ما را متذکر آیات بینش دهنده می کند و یادآور می شود که همانا ذات خداوند زندهٔ یگانه است،و به پیامبر خود فرمان می دهد که با خدایان دروغین و برساخته بستیزد(۶۶)و ما را یادآور می شود که براستی اوست که زنده می کند و می میراند.

چهارم،و برای آخرین بار:از جدال در نشانه های خداوند نهی می کند (۶۹)و کسانی را که کتاب خدا را تکذیب کردند بیم می دهد که سرانجام خواهند دانست چه جرمی مرتکب شده اند،و این آگاهی هنگامی است که غل بر گردنهایشان افکنده شده و گرفتار بند و زنجیرند.

این چنین،بیماری جدال را با بر حذر داشتن از عاقبت اخروی آن درمان می کند،و در پایان سوره بینشهای مندرج در آن خلاصه می شود که عبارت است از فرمان دادن به صبر و شکیبایی(۷۷)به پیروی از روش پیامبران،و بر حذر داشتن از عاقبت استهزاء(۷۸)و یادآوری به نشانه های(و آیات صنع)خدا در آفرینش چهار پایان،و ام به گردش در زمین برای نگریستن و عبرت گیری از عاقبت تکذیب کنندگان و نا باوران،و این که چگونه نابود شدند و آنچه به دست آوردند به آنان سودی نداد،بدین معنی که هنگامی که پیامبران آنان را بیم دادند،به دانشی که خود داشتند دلشاد شدند ولی بدانچه مسخره می کردند گرفتار آمدند(۸۳)بلی، در لحظهٔ آخر،هنگامی که شدّت عمل خدا را دیدند،ایمان آوردند،ولی سنّت الهی بر این جاری است که ایمان بدان وقت سودی ندارد،و آنجاست که کافران زیان می بینند و خسران می یابند.(۸۵)

ص :۱۲

سخن آخر:حقایق بزرگ سه گانه ای که آفرینش را دربر گرفته(توحید و رستاخیز و رسالت)شواهد و نشانه هایش در سرتاسر آفاق و انفس گسترده است، ولی حجابهای ستبر دیده ها را از دیدن و هماهنگ شدن با آنها فروپوشانده و بازداشته است،و کار به جدال در نشانه ها و دلایل این حقایق کشیده است،و قرآن شفای دل و برطرف کنندهٔ این حجابها و پرده ها از دیدهٔ بصیرت است،و ما در این سورهٔ مبارک روشی بدیع و شفایی سریع می یابیم،و بر ماست که فقط به نشانه های این حقایق بی جدال و مناقشه،گوش دل فرا دهیم!

ص :۱۳

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . حم (۱) تَنْزِیلُ اَلْکِتٰابِ مِنَ اَللّٰهِ اَلْعَزِیزِ اَلْعَلِیمِ (۲) غٰافِرِ اَلذَّنْبِ وَ قٰابِلِ اَلتَّوْبِ شَدِیدِ اَلْعِقٰابِ ذِی اَلطَّوْلِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ إِلَیْهِ اَلْمَصِیرُ (۳) مٰا یُجٰادِلُ فِی آیٰاتِ اَللّٰهِ إِلاَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَلاٰ یَغْرُرْکَ تَقَلُّبُهُمْ فِی اَلْبِلاٰدِ (۴) کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ اَلْأَحْزٰابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ کُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِیَأْخُذُوهُ وَ جٰادَلُوا بِالْبٰاطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ اَلْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کٰانَ عِقٰابِ (۵) وَ کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ (۶)

معنای واژه ها

۳[ذی الطّول]

:الطّول،انعامی است که مدتش به درازا کشد.

۵[لیدحضوا]

:تا باطل کنند و بزدایند.

آمرزندهٔ گناه و توبه پذیر

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

المؤمن و غافر دو نام این سورهٔ مبارک اند،که گفتگو از قرآن(یا بهتر بگوییم گفتگو از خود را)پیش از سخن گفتن دربارهٔ هر چیز دیگر،آغاز می کند.و سبب آن این است که راه براندیشه پیشی می گیرد و هر کس بخواهد چیزی را بشناسد و نسبت بدان معرفت حاصل کند،نخست باید راهی را که بدان منجر می شود بشناسد،و قرآن خود همان طریقه و راهی است که از خلال آن زندگی را می فهمیم و بیماریهای روانی و عقلی و جز آن را که مانع فهم درست انسان می شود،درمان می کنیم.

بیشتر سوره های قرآن،هنگامی که به سخن گفتن از خود قرآن آغاز می کنند،به انواع گوناگون به بیم دادن و ترساندن کسانی می پردازند که به پیروی از خواهشهای نفسانی و اوضاع و احوال خود حقیقت را انکار می کنند.در این آیات، قرآن کسانی را به ما معرّفی می کند که به سبب بیماری نفوس خود نسبت به حق کفر می ورزند نه به سبب نقص در آیات و نشانه های دالّ بر حق،زیرا آن آیات و نشانه ها بیانی واضح و آشکار برای حق به وسیلهٔ حق هستند.

شرح آیات:

« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ به نام خدای بخشایندهٔ مهربان.» او پروردگاری است که او را به خدایی شناسند و بدو پناه برند،و کسی است که بدو دادخواهی کنند و از او مدد خواهند،و هر بیچاره و نیازمندی بدو

ص :۱۵

ملتجی شود،چه نیازمندی بدو در سرشت هر آفریده ای به غریزه سرشته شده و احساس به خدایی او در ژرفای شعور همهٔ ما عجین گشته،پس هر چند در الفاظ و تعبیرها بسته به تفاوت زبانها و مذهبهای خود اختلاف داشته باشیم در حقیقتی که همه بر آن سرشته شده ایم اختلاف نداریم،و همهٔ ما از خدا کمک می خواهیم و به نامهایی که او خود به موجب اخبار به سبب نیاز ما بدانها آن نامها را اظهار کرده، بدو متوسّل می شویم.

[۱]

«حم» از کلمات مقطّع قرآنی است که پیش از آن در چند جای تفسیر آنها آمده است. (۱)

روایاتی آمده است که(ح)اشاره به نام حمید و(م)اشاره به نام مجید است.پس در این صورت«حم»سوگند به حاکمیّت و حکمروایی خداست که مقتضی حمد اوست و مالکیّت او که مقتضی مجد است،بر این اساس که قرآن حق است،و آیا،مگر نه این که آیات قرآن تجلّیاتی از نامهای پروردگار ماست؟و شاید سوره های هفتگانه ای که با کلمهٔ«حم»آغاز می شود و نخستین آنها همین سوره است مظاهری از دو نام حمید و مجید باشند.

[۲]

کتابی که از امثال چنین حروفی تکوین می یابد از جانب پروردگار پیروزمند دانایی نازل شده است.

« تَنْزِيلُ الْكِتٰابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ نزول این کتاب از جانب خدای پیروزمند داناست.» ۱۲/ پس به عزّت و تسلّط خود آن را بر انسان فرض و واجب می سازد و مطالبی را که در آن کتاب است بر واقعیّت زندگی تطبیق می دهد و به علم خود که بر هر چیزی احاطهٔ مطلق دارد سرتاسر آن کتاب را هدایت و حکمت و نوری قرار می دهد که با واقعیّت زندگی و حقیقت انسان هماهنگی می کند.

۱- ۲) -بنگرید به آغاز سوره هایی همانند این سوره که شرح آنها پیش از این آمده است.

به نظر من این آیه(از لحاظ نحوی)جمله ای تمام و مفید معنی کاملی است که مبتدای آن«تنزیل الکتاب»است و خبر آن« مِنَ اللّهِ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ »که خبر از معنای متقدّم می دهد.

[۳]

این آیات ما را با پروردگارمان از خلال ذکر صفات او آشنا می کند،و این امر در مشخص کردن روابط ما با ذات متعال او برای ما سودمند است.نخستین نام خداوند که در اینجا یاد شده این است که آمرزندهٔ گناه است،و چه کسی جز خداست که گناهان را بیامرزد؟و کدام رحمتی وسیعتر و گسترده تر از رحمتی است که جریمهٔ گناه و نافرمانی را بشوید؟و کدام قدرتی می تواند آثار بی شمار نافرمانیها را بر نفس و واقعیّت وجود آدمی جز رحمت و قدرت خداوند محو و نابود کند؟ نامهای خداوند به دل آرامش و سکون می بخشد،پس او آمرزنده گناه و توبه پذیر و صاحب نعمتهاست و اگر این آرامبخشی نمی بود،بیگمان دل مؤمنان از شنیدن نام«سخت عقوبت»از جا کنده می شد و فرو می ریخت.

« غافِرِ الذَّنْبِ وَ قابِلِ التَّوْبِ شَدِیدِ الْعِقابِ ذِی الطَّوْلِ آمرزنده گناه، توبه پذیر،سخت عقوبت،صاحب نعمتها.» مؤمن بحقّ به صورتی متوازن و به فرخندگی زندگی می کند،امید او را به توبه و کار نیک وا می دارد و بیم او را از نافرمانی باز می دارد.

بیم از عذاب خدا همانند امید به رحمت او تنها قضیه ای نفسانی و روانی نیست بلکه مراد از آنها عمل و کردار است.پس بر ما واجب است که هنگام امیدواری به حرکت و پویندگی درآییم،ولی نه در هر سویی،بلکه راه خرسندی خدا و با پیروی از رهنمایی و هدایت او،زیرا زندگی شبیه میدان مین گذاری شده ای است و کسی در این میدان نجات می یابد که نقشه روشن و واضحی در اختیار دارد و با دقّت تمام بر اساس آن نقشه گام برمی دارد.امّا هنگامی که انسان از حق منحرف شود گمراه خواهد شد،و هرگز کسی را نمی یابد که او را نجات دهد و رهایی بخشد،زیرا خدای تعالی به تنها همان خدای صاحب تصرّفی است که

مسیر حرکت انسان و سرنوشت او را تعیین می کند،بی آن که احدی قادر به تبدیل و تغییر آن باشد.

« لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ -هیچ خدایی جز او نیست،بازگشت همه به سوی اوست.» پس اوست که هر گونه بخواهد به ارادۀ خود آن را مقرّر می دارد.

[۴]

امّا پاره ای مردم با اصرار تمام حق را ردّ می کنند،از این رو آنان را می بینی که در آیات خداوند که آنها را به حق راهنمایی می کند،مجادله می کنند.

و جدل-در لغت-تافتن نخهای نازک یا بافتن رشته های لیف به یکدیگر است تا ریسمانی شود،و این به حال مجادله کنندگان شباهت دارد که سخنانی به هم می بافند تا جهل خود را بدان بپوشانند.

« مٰا يُجٰادِلُ فِي آيٰاتِ اللّٰهِ -در آیات(او نشانه های)خدا جدال نمی کنند،» با روشنی و وضوحی که این آیات دارد،چنان که مجالی برای شک و تردید باقی نمی گذارد.

« إِلاَّ الَّذِينَ كَفَرُوا -مگر آنان که کفر ورزیدند(کافران).» زیرا آنها جویندۀ حقیقت نیستند،و اگر چنان می بودند،این امر بیگمان ایجاب می کرد که این آیات و نشانه ها را که بیّنات و دلایل آشکار است بپذیرند،در حالی که آنان می کوشند پیروی خود را از باطل توجیه کنند و برای آن دلیل بتراشند تا خود را بفریبند که بر حقّ اند،و ضعف خود را بپوشانند و چنان وانمود کنند که نیرومندند،اما مؤمنی که از بینشهای قرآن پیروی می کند هرگز فریب نیرنگ آنها را نمی خورد.

« فَلاٰ يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلاٰدِ -پس جولانشان در سرزمینها تو را نفریبد.» پس هر چند در ضمن جولان و نقل مکان در سرزمینها از طریق سان دادنهای قدرت نمایی،تظاهر به توانایی کنند،چنان که طاغیان و گردنکشان عادت

کرده اند که هنگام احساس خطر چنین کنند،بر مؤمن واجب است که بدین قدرت نماییها فریب نخورد، /۱۲ زیرا آنها به صرف مخالفتشان با حق ضعیف و ناتوان اند،و به هر درجه از قوّت و قدرت برسند و هر چند از حق جلوگیری کنند، بیگمان سرانجامشان پستی و نابودی و بازگشتشان به سوی خداوندست.

[۵]

قرآن برای ما از واقعیّت تاریخ مثال می زند که جولان و خودنمایی کافران در سرزمینها و چیرگی مادّی ظاهری آنان دلیل درستی و سلامت خطّ و رفتار آنها نیست.

« کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ -پیش از ایشان تکذیب کردند.» یعنی پیش از کافران قریش که با تو،ای محمد،مجادله می کنند،و پیش از گردنکشان در هر عصری.

« قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزابُ مِنْ بَعْدِهِمْ -قوم نوح و گروه هایی که بعد از ایشان بودند.» زیرا آنان از تجربهٔ قوم نوح بهره نجستند و استفاده نکردند.

« وَ هَمَّتْ کُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِیَأْخُذُوهُ -و هر امّتی آهنگ آن کرد که پیامبرش را دستگیر کند.» و چه قدر تأسف انگیز است که بشریّت به چنین درجه ای از پستی فرو افتد، و به چنین کاری مبادرت ورزد،و به جای آن که مصلحان را گرامی دارد و از ایشان که برای آنان هدایت و سعادت می آورند پیروی کند،ایشان را رد کند و نپذیرد و برای کشتن ایشان و از بین بردن خط و راهشان بکوشد!این از ناحیهٔ عملی موضوع است،اما از ناحیهٔ نظری،چنین کاری همانا کوشش برای باطل ساختن حقّی است که پیامبران آن را می آورند.

« وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ -و به باطل به مجادله و ستیزه برخاستند تا حق را از میان بردارند.» و بدین سان هیچ کافری جز به انکار و کفر آوردن نسبت به حق عقیده ای ندارد و برای آن که خلاء عقیدتی موجود در نفس خود را پر کند به دنبال باطلی

می گردد که گرچه خود بدان معتقد نیست امّا بتواند به مدد آن در برابر حق مقاومت کند.دلیل این که باطل انبوه شده و مذاهب و مکاتب آن متنوّع گشته و سخن بسیار پیرامون آن گفته شده این است که باطل تکیه گاهی در واقعیّت و شاهد و دلیلی از فطرت و سرشت آفرینش ندارد و از این رو نیازمند به سفسطه ای بسیار به نام برهان، ۱۲/ و فلسفه ای به نام حکمت،و جدلی به اسم گفتگو شده است.

ولی با این همه کاری از پیش نمی برد و چیزی را به اثبات نمی رساند.و چنین است که نصوص مذهبی جدال در دین را نهی کرده است.از پیامبر(ص) مروی است که گفت:«مجادله کنندگان در دین خدا بر زبان هفتاد نبیّ نفرین و لعنت شده اند،و هر کس در آیات خدا مجادله کند بیقین کافر است». (۱)

باطل بیگمان-علی رغم جدالی که در حمایت آن می شود-شکست می خورد،زیرا خداوند از فراز عرش خود و از طریق سنّتهای خویش در زندگی از حق دفاع می کند،پس هر کوشش و اقدامی را که برای از میان بردن حق صورت گیرد ناکام می گذارد و در هم می شکند،پس حقّ است که همواره پیروز می شود،زیرا نیروی منطق،و منطق نیرومندی به تأیید پروردگار را در اختیار دارد.

« فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كٰانَ عِقٰابِ -پس من آنها را به عقوبت فرو گرفتم،و عقوبت من چه سخت بود؟» و این فرو گرفتن حاوی شدّت و همراه غافلگیری است.سیاق آیه چگونگی این عقوبت را می پرسد تا افکار ما را برانگیزد و به دنبال پاسخی بگردیم که عبرت و اندرزی در آن باشد.

[۶]

از آن رو که در اینجا سخن از سنّتی الهی است که بر زندگی حکمفرماست می بینیم سیاق آیات،پس از تخصیص دادن قوم نوح و احزاب(و گروه های مخالف)به یادآوری،سخن را تعمیم می دهد تا شامل تمام کافران در هر مکان و زمانی شود،پس آنان همگی به عذاب و انتقام الهی دچار می شوند.

۱- ۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۱۱.

« وَ كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحابُ النّارِ -پس در دنيا انتقام خداوند آنان را فرا مى گيرد،و در آخرت به عذاب سخت او دچار مى شوند،و در آتش دوزخ جاويدان مى مانند زيرا خود ملازمان دايم و ياران آن اند.» ۱۲/

[سوره غافر (۴۰): آيات ۷ تا ۱۴]

اشاره

اَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ اَلْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تابُوا وَ اِتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذابَ اَلْجَحِيمِ (۷) رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ اَلَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۸) وَ قِهِمُ اَلسَّيِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ اَلسَّيِّئاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۹) إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا يُنادَوْنَ لَمَقْتُ اَللّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى اَلْإِيمانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اِثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اِثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اَللّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّهِ اَلْعَلِيِّ اَلْكَبِيرِ (۱۲) هُوَ اَلَّذِي يُرِيكُمْ آياتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ اَلسَّماءِ رِزْقاً وَ ما يَتَذَكَّرُ إِلاّ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) فَادْعُوا اَللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ اَلْكافِرُونَ (۱۴)

فرمان،از آن خدای بلند مرتبهٔ بزرگ است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که اوضـاع و احوال دشوار ارادهٔ مؤمن را در هم نشـکند،بویژه وقتی که گردنکشـان علیه او که تنهاست می ستیزنـد،یا هنگـامی که در نهـان برای حفظ ایمان خود می کوشـد،و برای آن که مؤمن با روی آوردن به خـدا از پلیـدی و چرک شـرک پـاکیزه شود،پروردگـار مـا چنین وحی می کنـد که بزرگترین آفریـدگان خـدا که عرش قـدرت الهی را حمـل می کننـد برای کسانی که روی به خـدا نهاده و بـدو ایمان آورده اند،آمرزش می طلبند و برای آمرزش آنان دعا می کنند که خداوند آنان را از عذاب دوزخ باز دارد و آنان و هر که را از پدران و فرزندانشان که صالح باشد،به بهشتهای جاودان درآرد و به رحمت خود از عقوبتهای بد حفظ کند.

در حالی که کافران نفرین می شوند و به آنها ندا می رسد که دشـمنی خدا با شما از دشمنی شما با خودتان،هنگامی که ایمان را رد کردیـد،بزرگتر است.و آنها را می بینی که در آن هنگام همگام به درگاه خـدا زاری می کنند و می گویند:ما پس از آن که دو بار تجربهٔ مرگ و زندگی را پشت سر گذاشتیم اینک چنان شدیم که به گناهان خود اعتراف می کنیم،و می پرسند:آیا می توانیم از کشـیدن عـذاب معاف شویم و به در رویم؟امّا این درخواست آنها رد می شود،بـدین دلیل که آنها به توحید کافر شـده و به شـریکان برتراشـیده(برای خـدا)ایمـان آورده انـد،و براستی که فرمان از آن خـدای بلنـد مرتبـهٔ بزرگ است نه از آن شریکان برتراشیدهٔ پنداری.

خـداست که بتنهـایی،خود در آفرینش حکمرواست،و اوست که مردم را به وسـیلهٔ آیات و نشانه هایش به سوی خود راهنمایی می کند،و در آسمان روزی

ص :۲۲

می دهد،ولی از آیات خدا کسی جز آن که به درگاه او روی آورده و متذکّر باشد، سود نمی برد.

در پایان این درس،پروردگار ما،ما را به اخلاص و پاکدلی در دین و رد کردن وجود شریکان،بر خلاف مراد کافران که یکتا پرستی را دوست نمی دارند، فرا می خواند.

شرح آیات:

[۷]

آیات قرآنی به دنبال یکدیگر و بر توالی طریقه ای را دنبال می کنند که از طریقه های بشری از این نظر تمایز دارد که همچون نور از کانون مرکزی یگانه ای منتشر می شود که همان یکتاپرستی و توحید است تا دیگر زمینه ها را فرا گیرد.بدین معنی که جهان خلق و حقّ و همچنین جهان دانش و شناخت مظهر و جلوه نمایی نامهای نیکوی خداوند است،و همه چیز در این آیه ما را به سوی پروردگار ستودهٔ مجید ما راهنمایی می کند.این سوره با یادآوری پاره ای از صفات خداوند که در آفرینش تجلّی می کند آغاز شده است،پس نام خداوند« اَلرَّحِیمِ -بخشاینده»که در « قٰابِلِ التَّوْبِ -توبه پذیر»تجلّی می کند انعکاس خاصّ خود را بر آفریدگان خدا و از آنجا بر رفتار انسان دارد،و بر آدمی واجب است که از این رهگذر راه و روشی برای استوار کردن رفتار خود اختیار کند.

و نیز این نام گرامی،آنجا که قرآن از فرشتگانی که عرش خدا را در بر گرفته اند سخن می گوید،بر آفرینش منعکس می شود،زیرا آن فرشتگان از سویی به سبب رابطهٔ تسبیح و ایمان به خداوند می پیوندند و از سویی دیگر به سبب رابطه محبّت و مهربانی به انسان مؤمن پیوستگی دارند،و پروردگار ما هنگامی که بخشی از این رابطه را برای ما شرح می دهد آن را به صورت دعای فرشتگان در حق مؤمنان توبه کار بیان می فرماید.

اکنون این سؤال باقی می ماند:عرش خدا چیست؟ عرش دو معنی دارد:

ص :۲۳

یکم:این که خداونـد مالک مکانی وسـیع است که عرش نامیـده می شود،و ما جز این نمی دانیم که آنجا چندان بزرگ اسـت که گنجـایش آسـمانها و زمین و تمـام آفریـدگان را دارد.در حـدیث مروی از امیر المؤمنین علیه السـلام آمـده است: ۱۲/ «که فرشـتگان عرش را حمـل می کننـد،و عرش-چنـان که می پنـداری-به صـورت تخت نیست،ولی چیزی است مشـخّص و فراهم شـده،و پروردگارت عزّ و جلّ مالک آن است» (۱) در حـدیث منقول از ابی ذرّ،از پیامبر-صـلّی اللّه علیه و آله-آمده است که حضـرتش گفت:«ای ابا ذرّ؟آسـمانهای هفتگانه در درون کرسـی جز همچون چنبره ای که در زمین فلات افتاده باشـد نیست،و برتری عرش بر کرسی همانند برتری فلات بر آن چنبره است» (۲) دوّم:این که عرش همان رمز و مظهر قدرت و چیرگی مطلق است.آنجا که آیـهٔ کریمهٔ« وَ کٰانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمٰاءِ -و عرش او بر روی آب بود» (۳) تفسیر شده که مراد سیطره و چیرگی ذات متعال اوست.امّا فرشـتگانی که عرش را حمل می کننـد،همانا واسـطه های رحمت خداوند،و تنفیذ و اجرای ارادهٔ او در زندگی هستند.

و روایت منقول از امام رضا علیه السّلام بدین امر اشاره می کند که گوید:

«عرش همان خداوند نیست،عرش نام دانش و قدرت است». (۴)

در حدیثی دیگر از امام صادق-علیه السّـلام-آمده است که هنگام سؤال دربارهٔ گفتهٔ خدای عزّ و جلّ که فرماید« وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ - کرسی او آسمانها و زمین را در بردارد» (۵) گفت:(یعنی)«دانش او». (۶)

ص: ۲۴

۱- ۴) -موسوعه بحار الانوار،ج ۵۵،ص ۹.

۲- ۵) -موسوعه بحار الانوار،ج ۵۵،ص ۵.

۳- ۶) -هود۷/.

۴- ۷) -بحار الانوار،ج ۵۵،ص ۱۴.

۵- ۸) -البقره۲۵۵/.

۶- ۹) -بحار الانوار،ج ۵۵،ص ۲۸.

چنان که محتمل است پروردگار ما را مقامی معلوم باشد که دانش و قدرت او را حمل می کند،و از آنجا تدبیر او نسبت به آفرینش صادر می شود و همان عرش اوست،و فرشتگان مقرب خداوند در آن هستند.

آنچه آگاهی و شناخت آن برای ما اهمیّت دارد این است که حاملان عرش آفریدگانی از آفریدگان خدایند و خود،نیمه خدایان نیستند و آنان به تسبیح و تمجید مشغول اند.

این از رابطۀ آنان با خداوند،امّا از رابطۀ آنها با انسان،این همان است که بیانگر رابطۀ طبیعت با بشر می شود،زیرا فرشتگان واسطه های امر خداوند و تنفیذ و اجرای ارادۀ اویند.پس آنها در این صورت نمایانگر موضع آفریدگان نسبت به انسان می شوند،و این تمثّل به موضع انسان نسبت به حق مربوط می شود.پس اگر بشر بر فطرت و سرشت و در پیوند مثبت خود با پروردگارش باشد،آنها نیز با اویند و اگر نباشد،نیستند.پس انسان برای رستگاری در زندگی وظیفه ای جز این ندارد که به سوی تسخیر طبیعت حرکت کند،طبیعتی که از مهمترین عوامل تسخیر آن عبودیّت و بندگی کردن نسبت به خداست،و در آن صورت است که می بیند همه چیز در کنار او و به تأیید او قرار گرفته و آن گاه فرشتگان گماشته از جانب خداوند بر نیروهای مختلف طبیعت همراه و با او خواهند بود،و اگر مجموعه رفتار آدمی به اجمال درست و نیک باشد لغزشهای کوچک او به وی گزندی نمی زند زیرا بیدرنگ در برابر خداوند توبه می کند و این فرشتگان برای او از خدا آمرزش می طلبند،و شاید به فرمان خدا خطای او را تصحیح می کنند تا به حالت طهارت و پاکیزگی خود بازگردد،و بیگمان به اذن خدا او را از نزدیک شدن به گناهان تازه بازمی دارند و دلش را محکم و استوار می سازند و آن را از آرزومندیهای نفس و وسوسه های شیطان حفظ می کنند،و به نظر می رسد که این از نشانه های توبه پذیری باشد.

« اَلَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ -آنان که عرش را حمل می کنند.» و آنها از بزرگترین فرشتگان خدایند،و شاید اوّلین آفریدگانی هستند که

امر خداوند را دریافت می کنند.

« وَ مَنْ حَوْلَهُ -و آنان که پیرامونش هستند،» از دیگر فرشتگان، « یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ -و به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند.» و بزرگترین ذکر همان تسبیحی است که پروردگار را از شریک و شبیه و نقص و ناتوانی منزّه و مقدّس می شمارد.

« وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ -و به او ایمان دارند.» /۱۲ پس تسبیح آنها تنها کلماتی که بر زبان آورند،یا کارهایی که بر حسب عادت مرتبا انجام دهند نیست،بلکه به تمام آن امور(که عنوان تسبیح کردن بدان اطلاق می شود)با شناخت و قانع شدنی راسخ به وجوب آن بر خویش قیام و اقدام می کنند،این از نظر رابطهٔ آنها با خداوند،اما از نظر رابطهٔ با مؤمنان طلب آمرزش برای ایشان است تا خداوند توبهٔ آنان را بپذیرد و در زندگی موفّقشان دارد.

« وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا -و برای مؤمنان آمرزش می طلبند.» خود نمی آمرزند،زیرا این فرشتگان«خدایان»نیستند،بلکه براستی بندگانی مقرّب در درگاه خداوندند،و تمام کاری که می توانند برای خدمت به مؤمنان انجام دهند همان درخواست آمرزش از خداوند برای آنها از طریق دعا است.

و از آداب دعا این است که:

یکم:به ستایش و تسبیح خدا و درود گفتن بدو آغاز شود و سپس به درخواست و طلب حاجت بکشد و فعل آن فرشتگان نیز چنین است که می بینی خداوند را با ستایش او تسبیح می گویند و سپس برای مؤمنان آمرزش می طلبند.

دوّم:آغاز کردن به درخواست بخشایش پیش از دیگر درخواستها زیرا رحمت خداوند به توبه کاران نزدیک است،و گناهان مانع پذیرفتن دعا و نزول رحمت می شود،و فعل آن فرشتگان نیز چنین است.

« رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا

ص :۲۶

-ای پروردگار ما،رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته.پس آنان را که توبه کرده اند و به راه تو آمده اند بیامرز.» و توبه نخستین شرط است برای آن که خداوند بپذیرد که بنده به نزد او بازگردد.امّا شرط دوّم این است که آن توبه راستین باشد و بنده بر آن بپاید و بدان ادامه دهد،پس تنها راه خدا را پیروی کند،بی آن که دیگر به راه شیطان برگردد.

این بینش و بصیرتی است که پروردگار ما که بر همه چیز علم و آگاهی دارد به ما می دهد.

« وَ قِهِمْ عَذٰابَ الْجَحِیمِ -و آنان را از عذاب دوزخ نگهدار.» این مهمترین و بزرگترین دعایی است که برای مؤمن امکان دارد در حقّ خود و برادرانش بکند،بدین سان هنگامی که مؤمن به درگاه خداوند توبه می کند،آن فرشتگان(حاملان عرش)همراه اویند.افزون بر این آنچه در زندگی وجود دارد، بشر را ۱۲/ به اصلاح خویشتن و بازگشت به راه راست فرا می خواند.

[۸]

هنگامی که انسان صالح و نیکو کردار بود بیگمان به دیگران فایده خواهد رساند،و در آن صورت به پدران و فرزندانش و همچنین به اشخاصی که پیرامون او هستند مانند همسرش سود می رساند و با صلاح و درستی خود به آنان فایده می بخشد و ایشان با او وارد بهشت می شوند،مگر آن که کاملا منحرف باشند،و این بدان معنی است که زندگی بر پایه سازندگی نهاده شده نه ویرانگری،و بر اساس صلاح قرار دارد نه فساد،و فرشتگان با اذن پروردگارشان این روند و حرکت را تأیید و پشتیبانی می کنند.

« رَبَّنٰا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّٰاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ أَزْوٰاجِهِمْ وَ ذُرِّیّٰاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ -ای پروردگار ما!آنان را و هر که را صالح باشد از پدران و همسران و فرزندانشان به بهشتهایی جاویدان که به آنها وعده داده ای داخل کن که تو پیروزمند حکیمی.» پس به عزّت و تسلّط خود قادر بر پذیرفتن دعایی،و به حکمت خود اجابت می کنی یا اجابت نمی کنی،و این چنین بر هر کس دعا می کند شایسته است که

امری را بر خداوند حتمی و قطعی نکند بلکه دعای خود را تقدیم دارد و فقط به پروردگار خود درود و ستایش،گزارد.

این دعا با رغبت و تمایل انسان سازگار و موافق است زیرا انسان مایل است که در دنیا و آخرت با دوستان و عزیزانش زندگی کند.و هنگامی که دوستان زیر سایهٔ نعمتهای خداوند،در بهشت گرد آیند نعمتها به کمال خود می رسد.

[۹]

و بشر به غایت آرزو و مراد خود نمی رسد مگر وقتی که از کارهای بد خود که در روز قیامت به صورتهایی گوناگون نمودار می شود رهایی یافته باشد،و از آن صورتهاست ظلمات بسیار تیره،و آتشهای برافروخته،و کژدمها،و افعیها،و قرین شدن با شیطان،و یک کار بد تمامی نماز و روزهٔ یک فرد را فرو می بلعد و کفّهٔ کردارهای نیک او را سبک می سازد و از درجات او می کاهد.در حدیثی از پروردگار با عزّت آمده است که ذات سبحان او گفت:«منم مالک،منم حاکم، هیچ یک از اهل بهشت را نسزد که به بهشت درآید،و هیچ یک از اهل دوزخ را نسزد که به دوزخ رود،در حالی که مظلمه ای داشته باشد تا من از او قصاص گیرم» (۱) ، ۱۲/ و این چنین در دعای فرشتگان(حامل عرش)آمده است که مؤمنان را از اعمال بدشان در آن روز که اعمال بد و سیّآت مجسّم می شود و شکل می پذیرد، مصون نگهدارد.

« وَ قِهِمُ السَّيِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ -و آنان را از (عقوبات)اعمال بد،حفظ کن که هر که را در آن روز از(عقوبات)اعمال بد حفظ کنی بر او رحمت آورده ای.» و«وقایه»در اینجا به معنی حفظ و نگهداری است،و بشر در آخرت وقتی از آثار اعمال بد در حفظ و امان می ماند که در دنیا بر نفس خود پیروز شده و از خواهشها و شهوتهای منفی در گذشته باشد.

«« وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ -و آن همان کامیابی بزرگ است.»

ص :۲۸

۱- ۱۰) -بحار الانوار،ج ۵۵،ص ۵۱۶.

براستی رسیدن به نجات از دوزخ و در آمدن به بهشت غایت و مرادی است بزرگ و کاری دشوار،و بر انسان مؤمن واجب است که برای تحقّق این منظور عزم خود را جزم و ارادهٔ خود را قاطع کند،چه هر قدر هدف بزرگ باشد باید اراده نیز به همان اندازهٔ بزرگ باشد.

[۱۰]

این بود رابطهٔ فرشتگان با مؤمنان،امّا رابطهٔ آنان با کافران،رابطه ای است منفی و خصوصیت آن نفرین بر آنها و سرزنش آنهاست.

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ -کافران را ندا می دهند،» فرشتگان و تمام طبیعت که به فطرت،بر حقّ سرشته شده و کافران با حقّ مخالفت ورزیده اند...

« لَمَقْتُ اللّٰهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ -که دشمنی خدا با شما از دشمنی شما با خودتان،آن گاه که به ایمانتان فرا می خواندند و شما راه کفر در پیش گرفتید،بزرگتر است.» براستی،خداوند خیر بندگان خود را می خواهد و آنان را نیافریده است مگر برای آن که به آنان مهربانی کند و بر آنها رحمت آورد،اما وقتی ایمان آوردن بدو و پذیرفتن دعوت او را رد کردند،و در نتیجه خود را خوار کردند وجود خود را با کفر به ذلّت و پستی کشاندند،خداوند چندین برابر پیش از آنچه ایشان خود را خوار و خفیف کردند،آنان را با دور کردن از رحمت خویش و افکندن به عذاب،خوار و ذلیل می کند.

انسان هنگامی که حق را تحقیر می کند و پذیرفتن ندای حق را رد می کند، خویشتن خود را خوار می سازد و مورد بی احترامی قرار می دهد.از اینجاست که انسان را هیچ ارزشی نیست مگر به سبب نزدیکی او به حق و شکل گیری حق در زندگی او.

[۱۱]

در پاسخ کافران به ندایی که دربارهٔ شدّت دشمنی خداوند نسبت به آنان می شود(آمده است):

« قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ -می گویند:ای پروردگار

ما،تو ما را دو بار میراندی و دو بار زنده ساختی،» و می پرسیم:این دو بار مرگ کی بوده است؟ دانشمندان و مفسّران در بیان این آیه اختلاف کرده اند،برخی گفته اند:

مرگ نخست پیش از ورود انسان به زندگی این دنیاست،آن گاه که در عالم اشباح زنده بود و سپس مرده است،آن گاه وارد زندگی دنیا شده و سپس وقتی مهلتش بسر آید می میرد و سپس برای حساب و پاداش زنده می شود.

دیگران گفته اند:همانا خداوند انسان را پس از مرگ در گورش زنده می کند تا حساب گور را با او محاسبه کند و پس از آن حسابرسی او را می میراند و سپس روز قیامت برای پاداش زنده اش می کند.

در حدیثی از امام صادق علیه السّلام آمده است که در تفسیر این آیه گفت:

«این امر در بازگشت است». (۱)

تفسیری دیگر نیز وجود دارد و آن این است:که انسان از زمانی که خدا او را آفرید هم چنان زنده است،و این زندگی نخستین است که پروردگار به روانها بخشیده و در دنیا با انسان استمرار می یابد،پس قبل از این زندگی هیچ مرگی نبوده، سپس مهلت و اجل متعارف انسان سر می رسد و انسان می میرد،بدین معنی که روحش از پیکرش جدا می شود،و روح در حالت زندگی باقی می ماند،و پس از این مرگ،بشر-بار دیگر-می میرد.و عنصر زندگی بکلّی از وجود او نیست و نابود می شود،و این هنگامی است که نخستین دم را در صور می دمند،و قرآن حکیم در سورهٔ /۱۲ زمر بدین معنی اشاره کرده است آنجا که گوید:« وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرىٰ فَإِذٰا هُمْ قِيٰامٌ يَنْظُرُونَ (۲) و در صور دمیده شود،پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است-جز آنها که خدا بخواهد-بیهوش می شوند.و بار دیگر در آن دمیده

۱- ۱۱) -بحار الانوار،ج ۵۵،ص ۵۱۳.

۲- ۱۲) -الزّمر/۶۸.

شود،ناگهان از جای بر می خیزند و می نگرند.»و این همان زندگی دوّم است که همراه انسان تا ابد جاودانه می ماند،و میان این دو زندگی و دو مرگ قدرت خداوند برای بشر متجلّی می شود،آنجا که کافران چاره و راهی جز اعتراف به خطاهای خود ندارند،و در وضعی هستند که به سبب گناهانی که در زندگی دنیا مرتکب شده اند از هر سو در محاصرهٔ گناهانند،پس با تضرع و التماس از خداوند درخواست می کنند راه خروجی از آن تنگنا برایشان بگشاید.

« فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا -ما به گناهانمان اعتراف کردیم،» و براستی،ما هیچ چاره و اختیاری در کار خود نداریم.

« فَهَلْ إِلىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ -آیا برای بیرون شدن راهی هست؟» [۱۲]

و فرشتگان به آنان پاسخ می دهند که تنها یک راه برای بیرون شدن از این تنگنا وجود داشت،و آن ایمان به خدای یگانهٔ قهّار و تسلیم به او بود« وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (۱) و هر که از خدا بترسد(و پرهیزگاری کند،خدا)برای او راهی برای بیرون شدن قرار می دهد»،ولی شما در آمدن بدان راه را نپذیرفتید و رد کردید و فرصت را از دست دادید و بر خود تباه کردید.

« ذٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذٰا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا -این (عذاب)بدان سبب است که چون خدا را به یکتایی می خواندند شما انکار می کردید،و اگر برای او شریکی قرار می دادند،شما به آن شریک ایمان می آوردید،» زیرا شما ایمانی می خواستید که خواهشها و شهوتهای شما را توجیه کند،و واقعیّت فاسد و اقدامات خطای شما را به رسمیّت و حقانیّت بشناسد،و چنین چیزی را در دین توحیدی ناب نمی یافتید،و این همان سببی بود که شما را به ردّ آن دین فرا می خواند.

« فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ -پس فرمان،از آن خدای بلند مرتبهٔ بزرگ است.»

۱- ۱۳) -الطّلاق ۲/.

امّا شـریکانی که شما آنها را پرستیدید،و خداوند را نپرستیدید،هرگز سودی به شما نمی رسانند،زیرا هیچ فرمانروایی و حکمی ندارند.

[۱۳]

و خداونـد از بشـر دور نیست و برای کسـی که عقلش را به کار می انـدازد که انسانی را با او شـریک سازد مجهول و ناشـناس نیست،و رحمت معنوی او که در هدایت نمودار و متمثّل است در هر چیز و به هر وقت برای ما مهیّا و آماده است،چه هر چیزی نشـانه و دلیلی است که مـا را به سوی پروردگارمان هـدایت کنـد،و رحمت مادّی او نیز در انواع رزقی که از آسـمان بر ما فرو بـارد و از هر سو پیرامون ما را گرفته نمودار است.حال با وجود تمام اینها انسان از هیـچ یک از این دلایل اسـتفاده نمی کنـد و برای پروردگار خود شریک می تراشد،مگر آن که براستی مؤمن باشد و روی به درگاه او بیاورد.

« هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ آیٰاتِهِ وَ یُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ رِزْقاً وَ مٰا یَتَذَکَّرُ إِلاّٰ مَنْ یُنِیبُ -اوست که آیات و نشانه های خویش را به شـما نشان داد و،برایتان از آسـمان روزی فرسـتاد،و کسـی پند نمی گیرد مگر آن که روی به درگاه خدا آورد.» «منیب»کسـی است که کارها را به خداونـد رجوع می دهـد(و از او می داند) و هر چه به سـبب فراموشـی یا خطا از او سـر بزند،به درگاه خدا توبه می کند،امّا مشرک نه از این آیات سود می برد و نه از نعمتها بهره می جوید تا به شناخت پروردگار خویش دست یابد،زیرا او تمام این امور را به شـریکان(مجعول برای خـدا)نسبت می دهـد،و معتقـد است که منبع روزی او همان مالدار و صاحب سـلطه است،یـا رزق او مربـوط به عوامـل حتمی و یـا عـواملی است که از خود اوست،پس از پروردگـارش سپاسـگزاری نمی کنـد و نعمتهای او را یاد نمی کند.

[۱۴]

چون شـرک جهت رفتار انسان را در زندگی منحرف می کند و آن را به سویی غیر از خدا و غیر از حق می گرداند،پروردگار ما بر ضرورت اخلاص در اعتقاد نسبت به ذات متعال خود،بدور از تمام عوامل شرک،تأکید می کند.

از آنجـا که فشارهـایی که مؤمن بـا آنهـا مواجه می شود،اعمّ از فشارهـای اجتمـاعی و سیاسـی و اقتصـادی از جانب دیگران از مهمترین و کارآمدترین عوامل

شرک است،(پروردگار ما)بویژه یادآوری می کند:

« فَادْعُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ -پس خدا را بخوانید،در حالی که تنها برای او در دین اخلاص می ورزید،اگرچه کافران را ناخوش آید.» /۱۲ این امر با سیاق این سوره انسجام و هماهنگی تمام دارد که دربارهٔ مؤمن آل فرعون،به عنوان مثالی برای پایداری انسان بر ایمان و اخلاص خود نسبت به خداوند،علی رغم فشارها و شرایط مخالف سخن می گوید.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۵ تا ۲۴]

اشاره

رَفِيعُ اَلدَّرَجاتِ ذُو اَلْعَرْشِ يُلْقِي اَلرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ اَلتَّلاقِ (۱۵) يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لاٰ يَخْفىٰ عَلَى اَللّٰهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ اَلْمُلْكُ اَلْيَوْمَ لِلّٰهِ اَلْواحِدِ اَلْقَهّارِ (۱۶) اَلْيَوْمَ تُجْزىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لاٰ ظُلْمَ اَلْيَوْمَ إِنَّ اَللّٰهَ سَرِيعُ اَلْحِسابِ (۱۷) وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ اَلْآزِفَةِ إِذِ اَلْقُلُوبُ لَدَى اَلْحَناجِرِ كاظِمِينَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لاٰ شَفِيعٍ يُطاعُ (۱۸) يَعْلَمُ خائِنَةَ اَلْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِي اَلصُّدُورُ (۱۹) وَ اَللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَ اَلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْبَصِيرُ (۲۰) أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِي اَلْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اَللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ واقٍ (۲۱) ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اَللّٰهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ اَلْعِقابِ (۲۲) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسىٰ بِآياتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِينٍ (۲۳) إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ كَذّابٌ (۲۴)

ص :۳۳

معنای واژه ها

۱۵[یوم التّلاق]

:اصلش التّلاقی است و حذف یاء برای تخفیف است.یعنی روزی که اهل آسمان در آن روز با اهل زمین ملاقات و دیدار می کنند.

۱۸[یوم الأزفه]

:از أزف،به معنی نزدیک شد،و روز قیامت را به سبب نزدیک بودنش آزفه خوانده اند.

۲۱[واق]

:الواق،اصلش الواقی است از وقی به معنی حفظ کرد و نگهداشت،یعنی نگهدارنده ای ندارند که آنان را از شدّت و سختگیری خدا و عذاب او حفظ کند.

نظرهای دزدیده و هر چه را در دلها نهان داشته اند،می داند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این درس با حرکت از نقطهٔ محوری در توجیهات قرآن کریم که همان یادآوری از خدای یکتای قهّار و رسالتهای تمدّن آفرین اوست که بر بندگانش نازل شده است.پاره ای از مطالبی را که به دید تاریخی مربوط می شود و حقایقی را که بر این مدار می چرخد،برای ما بیان می کند.بارزترین این حقایق انتقامگیری خداوند

به صورت انتقامی است عملی از کسانی که نسبت به انکار حق کفر ورزیده و آنها را استهزاء کرده اند.

شرح آیات:

[۱۵]

به چه وسیله به پروردگار خود راه ببریم؟و راه شناخت ژرفتر نسبت به او کدام است؟اگر به جهان هستی با آفریدگانی که در آن هستند و به پدیده ها بیندیشیم این امر ما را به پروردگار خود و به حق رهنمایی می کند،امّا آیات قرآن از لحاظ بیان و رهنمایی رساتر و برای این مقصود مفیدتر است،زیرا این آیات عبارت از سخن گفتن خدا از خویشتن است،هم چنان که محل تجلّی بزرگتر خدای متعال به صفات و نامهای نیکوی اوست.امیر المؤمنین(ع)در دعا پروردگار خود را مخاطب قرار می دهد و می گوید:«ای آن که از ذات او به ذات او راه برند»،پس سخن خدا را دربارۀ خود او بشنویم.

« رَفِيعُ الدَّرَجٰاتِ -فرا برندۀ درجات،» براستی،او مالك این آفاق و مراتب والا در دنیا و آخرت است،و اوست که مؤمنان را به بالاترین درجات کمال و پیشرفت و عزّت بالا می برد.امّا معنی دیگر این آیه آن است که ذات خدای تبارك و تعالی خود در والاترین درجات کمال در تمام صفات خویش است،پس او در رحمت و عزّت و قدرت،و...و...

مطلق است هم چنان که در انتقام و شدّت و...و...نیز مطلق است.

« ذُو الْعَرْشِ -صاحب عرش است،» یعنی صاحب قوّت و چیرگی،پیش از این گفته ایم که عرش دو معنی دارد:نخست معنای مادّی است و آن این که عرش آفریده ای با حجمی گسترده،و طولی کشیده و پایگاهی عظیم،و دوّم معنای معنوی آن که عرش رمز و مظهر قوّت و هیمنه است.

پروردگار ما از آن درجات والاـ رسالتهای خود را به وسیلۀ کسانی از بندگانش که آنها را بر می گزیند،برای بشر می فرستد،رسالتهایی که در زبان قرآن از

آنها به منبع و سرچشمهٔ زندگی حقیقی انسان تعبیر شده،زیرا براستی همانهاست که بشر را از نابودیها نجات می دهد،و روح حرکت و تکامل و عروج انسانی برتر را در او می دمد،و شاید به همین سبب است که«رسالت پیامبری»نام گرفته و فرشته ای که آن را فرو می آورد و همان جبریيل(ع)است«روح»خوانده شده است.

« يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ -به هر یک از بندگانش که بخواهد به فرمان خود وحی می فرستد،» اینجا اشاره ای است به این که«الرّوح»جزئی جدا شده از خدا نیست که از نزد او به زمین فرود آید،بلکه در واقع آفریده ای است،پس از امر و فرمان خداست هم چنان که دیگر آفریدگان نیز در وجود و هستی خویش از امر(و معلول فرمان) خدای متعالند،و این مطلبی است که این آیهٔ کریم بدان اشاره می کند که« إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱) چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید:موجود شو،پس موجود می شود».و این بدان معنی است که انبیاء و پیامبران«خدایانی»نیستند که وحی به ایشان اختصاص یافته باشد،بلکه /۱۲ بندگان خدای تعالی هستند و آنچه از وحی و منزلت والا دارند چیزی نیست که تنها به سعی و کوشش خود بدان رسیده باشند بلکه به مشیّت و حکمت خدا بدان دست یافته اند.

این تفکّر،اندیشهٔ تکامل طبیعی را در مورد انسان نفی می کند که طرفداران آن ادّعا می کنند که انسان به طبع خود تکامل می یابد تا آنجا که به آسمان عروج می کند یا به مقام پیامبری و خدایی می رسد.بلی،انسان می تواند در نفس خود زمینهٔ عروج را فراهم آورد،ولی خداوند است که آن را کامل می سازد،و چون کسی را به مقام انبیاء رساند بدان معنی نیست که او«خدا»شده است،یا مسئولیت را از او برداشته اند،هرگز...و دلیل این سخن آن که نزول«روح وحی»بر هر انسانی

۱- ۱۴) -یس ۸۲/.

مسئولیّت تبلیغ برای رهنمایی مردم را بر عهدهٔ او می نهد.

« لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ -تا مردم را از روز قیامت بترساند.» این آیه بسیاری از عقاید اسلامی و نگرشهای حیاتی در قرآن را با چهار تعبیر جداگانه خود خلاصه کرده است:« رَفِيعُ الدَّرَجاتِ -فرابرندهٔ درجات»، « ذُو الْعَرْشِ -صاحب عرش»،« يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ -به فرمان خود وحی می فرستد»،« يَوْمَ التَّلاقِ -روز تلاقی و قیامت».روز تلاقی همان روزی است که انسان با دشمنان و مدّعیان خود برخورد می کند،و از روزهای حسّاس و مهم در زندگی اوست،پس مستکبر با مستضعف،و ستمگر با ستمدیده و غاصب با آن که از او غصب کرده،و دروغگو با آن که بدو تهمت زده،و هر عاملی در آن روز با عمل خود تلاقی می کند و مجرمان با گواهان روبرو می شوند،و تمام مردم با حسابرسی پروردگارشان مواجه می گردند،و این چنین است که آن روز روزی است عظیم و ناگزیر باید مقامش هراس انگیز باشد و بیم دهندگان،مردم را از آن بیم دهند.

[۱۶]

قرآن در بیان واقعیّت آن روز عظیم و تعیین کننده می افزاید:

« يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفى عَلَى اللّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ -آن روز که همگان آشکار شوند،هیچ چیز از آنها بر خدا پوشیده نماند.» در دنیا،انسان می کوشد که نقاط منفی و تجاوزهای خود را از حقوق دیگران بپوشاند و،مکتوم سازد،و حتی می کوشد که خود را نیز بفریبد،و پنهان کردن بزهکاریهایش از ضمیر و و جدان خویش با توجیهات و بهانه هایی صورت می گیرد،و ۱۲/ می تواند از چنگ عدالت بگریزد،امّا آیا می تواند در آخرت هم چنین کند؟ هرگز...زیرا اعتقادات و گفته ها و کارهای انسان در آن روز بتمامی ظاهر می شود و هرگز هیچ پنهان شده ای از آنها پنهان نمی ماند،چنان که خدای تعالی گوید « يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لا تَخْفى مِنْكُمْ خافِيَةٌ (۱) آن روز شما را پیش آورند و هیچ چیز شما نهان نماند»،بزرگ باشد یا کوچک،و چگونه ممکن است پنهان بماند،

۱- ۱۵) -الحاقّه۱۸/.

در حالی که خداوند بر هر کس فرشتگانی گماشته که هر حرکتی را که از او سرمی زند،به سود یا زیانش می نویسند،و او خود از پشت سر آنان مراقب و مواظب است؟! اکنون سؤالی گسترده دامن در افق ترسیم می شود که بسا همه چیز سخن از آن می گوید،زیرا سؤال پهنه ای است که وضع موجود و حال اقتضای آن را دارد،و ندا کننده ای از جانب خدا آن را ندا می دهد،و آن سؤال این است:

« لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ -در این روز فرمانروایی از آن کیست؟» و زبان واقعیّت بدان پاسخ می دهد،و این پاسخ همان است که در سورهٔ آغازین قرآن آمده و خداوند را چنین توصیف کرده است که« مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ - فرمانروای روز جزا».و در اینجا نیز قرآن بدین ندا یا سؤال مفروض پاسخ می دهد:

« لِلّٰهِ الْوَاحِدِ -از آن خدای یکتا.» پس هیچ کس در فرمانروایی و حکمرانی با او شریک نیست.

« اَلْقَهّٰارِ -سخت چیره.» قهّار همان بارزترین ویژگی یکتایی در فرمانروایی است،چه هیچ چیزی خدا را ناتوان نمی سازد و مقهور نمی کند،و هیچ کسی در فرمانروایی با او منازعه نمی کند مگر آن که خداوند او را در هم شکند،و فرمانروایی خدا تنها منحصر به آخرت نیست بلکه او مالک و فرمانروای مطلق دنیا نیز هست.امّا کافران به سبب فقدان بینش رهنما از دیدن این حقیقت کورند و با لجاج و عناد خود از آن روی بر می گردانند و رسالتهای الهی را ردّ می کنند،ولی مؤمنان این حقیقت را بژرفی می شناسند،و از این رو به خداوند تسلیم می شوند و سر می سپارند و نسبت به کسانی که خدا ایشان را برگزیده فرمانبردارند و از آنان خرسند هستند.

در خبر از یعقوب الاحمر در تفسیر این آیه آمده است که گفت:ما بر ابی عبد اللّٰه(امام صادق)علیه السّلام وارد شدیم تا او را بر مرگ اسماعیل(فرزندش) تسلیت دهیم.آن حضرت بر او رحمت فرستاد و سپس گفت:«همانا خدای عزّ و جلّ به پیامبر خود خبر مرگ او را چنین داد و گفت:« إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ

مَیِّتُونَ

(۱)

تـو می میری و آنهـا نیز می میرنـد»و گفت:« کُـلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَهُ الْمَـوْتِ (۲) همه کس مرگ را می چشـد».آن گـاه وی به سـخن پرداخت و گفت:

خداوند اهل زمین را می میراند تا آنجا که یک تن باقی نماند،سپس اهل آسمان را می میراند تا آنجا که تنی جز ملک الموت و حاملان عرش و جبرییل و میکاییل علیهم السّـلام باقی نمیماننـد،(حضـرتش)گفت:آن گاه ملک الموت می آیـد تا در برابر خـدای عزّ و جلّ بایسـتد،به او گفته شود:کـدام کس باقی مانـده؟-و او خود داناتر است-(عزراییل)گویـد:پروردگارا جز ملک الموت و حاملان عرش و جبرییل و میکاییل کسی باقی نمانده.بدو گفته شود:به جبرییل و میکاییل بگو:

باید بمیرید.فرشـتگان در این هنگام گویند:پروردگارا،دو فرستاده ات و دو امین تو؟و خداوند گوید:من بر هر نفسی که در آن روح وجود دارد مرگ را مقرّر و مقدّر کرده ام،آن گاه ملک الموت می آید تا در برابر خدای عزّ و جلّ بایستد،پس بدو گفته شود:چه کسی باقی مانده؟-و او خود داناتر است-پس وی گوید:

پروردگارا!جز ملک الموت و حاملان عرش کسی نمانده است.بدو گفته شود:به حاملان عرش بگو:بمیرید!(امام)گفت:آن گاه ملک الموت افسـرده و انـدوهگین می آیـد و حتی پلک خود را بالا نمی برد،بـدو گفته شود:چه کسـی باقی مانده؟-و او خود دانـاتر است-گویـد:پروردگـارا!جز ملـک المـوت کسـی بـاقی نمانـده،پس بـدو گفته شـود:ای ملـک الموت!بمیر،و او هم می میرد،سپس(خداوند)زمین و آسمانها را به دست راست خود می گیرد و می گوید:کجایند آنان که ادّعا می کردند مرا شریکی است؟کجایند آنان که با من خدایی دیگر قرار داده و جعل کرده بودند؟». (۳)

[۱۷]

سپس قرآن بیان می کند که فرمانروای یگانهٔ قهّار بودن بدین معنی نیست که او بر مردم ستم می کند،پروردگار ما فراتر از آن است که ظلم و ستم

۱- ۱۶) -الزّمر ۲۰/.

۲- ۱۷) -آل عمران۱۸۵/.

۳- ۱۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۱۶.

کند،بلکه بر اساس مقیاسهای عادلانه ای که رسالتهای پیامبران آنها را بیان کرده، به حساب اعمال مردم می رسد.

« اَلْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ -آن روز هر کس را همانند عملش جزا می دهند.» /۱۲ کردار در نهان یا آشکار،اندک یا بسیار،و این آیه مقیاسهای دیگر را که باطل است لغو می کند،همچون فدا دادن و شفاعتهای پنداری،یا این که تنها به صرف تظاهر به وابستگی به حق سودی برد،و این لغو معیارهای باطل آنجاست که آیه بر« بِما كَسَبَتْ -دستاورد»خود شخص و کردار او تأکید می کند.در اینجا آیهٔ کریم به عدالت الهی اشاره می کند و گوید:

« لا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ -آن روز به کسی ستمی نمی رود و خدا زود به حسابها می رسد.» زیرا علم و توانایی او مطلق است،و برای این که او در پرتو مقیاسها و حجّتها به حساب مردم نمی رسد،وقتی انسان با دانش و امکانات محدود خود دستگاه کامپیوتری را کشف کرده باشد که کالاها و چمدانها را از خلال صفحهٔ تلویزیونی در ظرف چند لحظه کشف کند و درون آنها را معلوم سازد،پس وضع کار پروردگار ما که زود به حساب می رسد،چگونه باید باشد؟! پس برخی نپندارند که افزونی شمارهٔ افراد بشر و تنوّع نامه های اعمال آنها به درجه ای که به حساب نمی گنجد مانع دقّت یا انصاف ورزی پروردگار ما در حسابرسی می شود،هرگز...چنین نیست،بلکه او حسابرسی است که حتی نفسهای آنان را برایشان می شمارد و نهفته های ضمیرشان را حسابرسی می کند و این همه را در یک ساعت به روز قیامت انجام می دهد.

[۱۸]

« وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ -و از روز قیامت بترسانشان.» «آزفه»یکی از نامهای روز قیامت است،و شاید هر نامی از نامهای آخرت به مناسبتی معین و برای حالتی مشخّص آمده است.

و این نام را چند معنی است:

از جملۀ این که قیامت بسیار نزدیک است،از مادّۀ ازف الامر،یعنی وقت کاری نزدیک شد و فرا رسید،و اینک آن ساعت نزدیک که از ما-افراد بشر- فاصله ای جز یک بانگ بلند مرگ ندارد،و پس از آن بر بیشتر مردم پوشیده است و همگان از آن تا قیام ساعت قیامت بی خبر،مانند کسی که در سراسر روز به خوابی عمیق فرو رفته ۱۲/ و آغاز و پایان روزش به هم پیوسته و آخر روز در نظر او همانند آغاز آن است.

امّا کسانی که وضع ایمان و کفرشان روشن است و مؤمن ناب یا کافر محض بوده اند چون بمیرند همان دم برای آنان قیامت است،ارواح مؤمنان بیدرنگ پس از جدایی از کالبدشان به بهشت روانه می شود و در ارواح کافران همچون آل فرعون صبح و شام آتش می افکنند،پس قیامت به همۀ ما نزدیک است،و در قرآن بدین معنی اشاره شده و خدای تعالی گفته است:« فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ، فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَةِ (۱) جز این نیست که تنها یک بانگ بر می آید،و آنها خود را در آن صحرا می یابند».

و از جملۀ آن معانی این که:عذاب در آن روز به مردم نزدیک است،یا به سبب هول و هراسهای آن روز نزدیک است که روح انسان از کالبدش بیرون شود.

« إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ کاظِمِينَ -آن گاه که دلها لبریز از اندوه، نزدیک حنجره ها رسد.» شاید مراد از قلب(دل)در اینجا با اضافۀ آن به روح باشد،قلب با واقعیّت مادّی خود،و این چنان است که هنگامی که انسان دستخوش اضطراب و بی تابی می شود احساس می کند که گویی قلبش به بالا برمی آید،بویژه وقتی که عامل این اضطراب ناگهانی و نامنتظر باشد،و از آنجا که تمام مردم به خود مشغول اند هیچ کس لحظه ای نمی یابد که بتواند بدو سودی دهد و آنچه را در درون دارد بر او آشکار سازد از این رو همه مکنونات ضمیر خود را پنهان می کنند و غیظ خود را

۱- ۱۹) -النّازعات۱۳/-۱۴.

فرو می خورنـد،و حتی اگر بخواهند آن را آشـکار کنند،آیا جز پشـیمانی و خسارت چیزی دیگری هست!افزون بر آن هیبت و هراس آن روز است که زبانهایشـان را بنـد می آورد،و فرشـتگان سـختگیر غلاظ و شـداد که به ایشان اجازه نمی دهنـد لب به سخن گشاینـد و تمام صداها در برابر پروردگار جهانیان خاموش شده و فرو خفته است،پس به این دلایل و جز آن ناچارند که با وجود شدّت غیظ خود که آنان را سخت به خشم آورده است،غیظ خود را فرو خورند.

« مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ -سـتمکاران را در آن روز یاری دلسوز(یا خویشاوندی)نباشد.» حمیم،نزدیکترین دوسـتان و محبوبترین آنان نزد انسان است،امّا در آن روز روابط و پیوندها می گسلد.

« وَ لاٰ شَـفِیعٍ یُطٰاعُ -و نه شـفیعی که سـخنش را بشنوند.» شفیع واسطه ای است که شخص را می شناسد و نیاز او را نزد دیگران می گذراند و رفع می کند،و رسم بی عدالتی در دنیا مردم را عادت داده است که برای رسـیدن به هدفها و حلّ مشکلات خود به شفیعان و واسطه ها (1) متوسّل شوند،ولی در آخرت راهی برای شفیع تراشی ندارند،زیرا افرادی از پیشوایان ظلم که اینان به آنهـا پشـتگرم شونـد،خود به نوبـهٔ خویش کسانی را می خواهنـد که شـفیع ایشان شونـد،و اگر فرض کنیم که کسـی،صالـح یا طالح،این مسـئولیت را تحمّل کند و به شـفاعت از سـتمکاران بپردازد هیچ فایده ای برای آنان ندارد،زیرا نزد خداوند شـفاعت برای ظالمـان فاقـد اعتبار است و فقط برای کسانی سودمنـد است که رفتار کلّی آنان در زنـدگی درست و سالم بوده،و در این صورت شفاعت واقع می شود تا آثار گناهان جزئی را از آنان بردارد.

از امام موسـی بن جعفر-علیه السلام-مروی است که گفت:«مؤمنی نیست که گناهی مرتکب شود مگر آن که او را از آن گناه بد آید و بر عمل آن

ص:42

1- 20) -به اصطلاح جاری امروز«پارتی و پارتی بازی».

پشیمان شود،و پیامبر(ص)گفته است:«بر پشیمانی،توبه بسنده است»،و گفت:«کسی که کار نیکش او را شادمان کند و کار بدش بر او ناگوار و بد آید، همان مؤمن است»،پس اگر بر گناهی که مرتکب شود پشیمان نگردد،مؤمن نیست،و به شفاعت دربارهٔ او پاسخ ندهند و ظالم باشد،و خدای تعالی،گوید:

«مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لاٰ شَفِیعٍ یُطٰاعُ (۱) ستمکاران را یاری نباشد و نه شفیعی که سخنش را بشنوند».

بدین ترتیب می فهمیم که شفاعت بواقع برای توبه کارانی است که بدیهایشان به نظر خود آنان بد آمده و بر آنها پشیمان شده اند،و بر پشیمانی توبه بسنده باشد.

پروردگار ما از آنجا تأکید کرده است که شفاعت ستمکاران را سودی نمی رساند که آنها به شریکانی(برای خدا)و به شفاعت آنها اعتقاد داشتند تا از مسئولیت بگریزند،و خداوند بدین وسیله اراده کرد که مسئولیت را بر آنان تأکید کند و این وسیله و بهانه را که پاره ای برای ارتکاب جرایم بدان متوسّل می شوند، نفی کند.

[۱۹]

سیاق آیه،هم چنان بر مسئولیّت بشر تأکید دارد و می گوید که خداوند همه چیز را با او محاسبه می کند /۱۲ و هیچ یک از اقدامات و حرکات کوچک و بزرگ بنده از نظر او پوشیده نمی ماند،و همین کافی است که آدمی را از نافرمانی باز دارد و به سوی تحمّل مسئولیّت پیش براند.

« یَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْیُنِ -نظرهای دزدیده را می داند» وقتی انسان به چیزی که بر او حرام است می نگرد یا یک نظر را به خدمت نگریستن به چیزی غیر از هدفهای درست می گیرد مانند تجسّس بر مردم و رشک ورزیدن بر آنان و نگریستن به ناموسها و عموم پوشاندنیها و رازهایشان.

در حدیث آمده است که راوی گفت:از ابا عبد اللّه(امام صادق،ع)دربارهٔ

۱- ۲۱) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۱۷.

گفتهٔ خدای عزّ و جلّ که گوید:« يَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْيُنِ -نظرهای دزدیده را می داند»پرسیدم،پس گفت:«آیا ندیده ای که کسی به چیزی می نگرد ولی چنان به نظر می رسد که گویی نمی نگرد؟این همان نظر دزدیده و خائنه الأعین است». (۱)

و در تفسیر این آیه آمده است:هنگامی که پیامبر(ص)مکهٔ مشرّفه را فتح کرد خود بعضی مشرکان را مباح شمرد،و عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح از آن جمله بود.عثمان نزد پیامبر(ص)آمد تا برای او امان بگیرد و پیامبر دیری درنگ کرد تا در این میان یکی از مؤمنان او را بکشد،سپس بعد از تکرار درخواست از طرف عثمان بدو امان داد،و گفت:آیا در میان شما مردی رشید نبود که این شخص را بکشد؟ عباد بن بشر گفت:ای پیامبر خدا،به واقع در تمام آن مدت چشمانم به سوی چشمان تو بود و انتظار داشتم اشاره ای زیر چشمی بفرمایی تا من او را بکشم.

پیامبر(ص)گفت:«پیامبران را خائنه الأعین(نظر دزدیده)نباشد». (۲)

اگر در این آیهٔ کریم بژرفی دقّت کنیم و از آن پند آموزیم می توانیم بذرهای نفاق و ریشه های خیانت را از دلهای خود بزداییم،زیرا انسان وقتی مراقبت و نگریستن دقیق خدا را بر خویشتن احساس می کند و ۱۲/ به حقیقت آگاهی و دانش خدای تعالی بر آنچه در قلبش می گذرد کاملا واقف است،نفاق و دورویی نمی ورزد و خیانت نمی کند و روحیه بی مبالاتی نسبت به گناه او را نمی رباید.

« وَ مٰا تُخْفِی الصُّدُورُ -و هر چه دلها نهان داشته اند،» از نیّتهایی که برای تحقّق آنها می کوشد که حتی گاه بر خود انسان نیز پوشیده و پنهان است.

[۲۰]

« وَ اللّٰهُ يَقْضِی بِالْحَقِّ -خدا به حق داوری می کند.» داوری او به سبب حکمت او و احاطهٔ کاملی که به مورد حکم دارد،حق است.پس هر چند کسی بکوشد که علّت تراشی کند و بهانه هایی بیاورد که از

۱- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۱۷.(در تعبیر فارسی خائنه الاعین را«چشمک»توان گفت.)

۲- ۲۳) -همان مأخذ.

چنگ عدالت بگریزد هرگز نمی تواند،زیرا خداوند غیب و شهود و پنهان و آشکار و حتی نیّتها را می داند،و بر انسان واجب است که حق را بجوید و بدان پایبند باشد، زیرا تنها این،حق جویی است که نزد خداوند بدو سود می رساند.

و کلمهٔ«بالحق»این معنی را می رساند که وسیله ها و نتیجه های حکم(و داوری خدا)همه حق است.پس پروردگار ما در تعیین موضوع به حق تکیه می کند و در تعیین حکم و اجرای آن نیز به حق متّکی است،امّا دیگران که ستمگران و مردم نادان در کارشان شرکت می کنند مقیاسی درست در زندگی و داوری ندارند و حتی به بخشی از حق برنمی خورند و دست ندارند.

« وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ یَقْضُونَ بِشَیْءٍ -ولی کسانی که سوای او به خدایی می خوانند،هیچ داوری نتوانند.» و سبب آن افزون بر تکیه کردن آنها به خواهشها و شهوتها در داوری خود، این است که به موضوعهای حکم احاطهٔ کامل ندارند،پس حکمشان مبتنی بر گواهیهای ظاهری یا گمانها و تخمینهاست،امّا خداوند بر همه چیز احاطهٔ مطلق دارد و این احاطه حکم او را بر حق و کامل و تامّ می کند.

« إِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِیعُ -زیرا خداوند شنواست،» و به سخن مردم و هر آنچه در ضمیرشان می گذرد احاطه دارد.

« اَلْبَصِیرُ -بینا،» که حرکات و اقدامات و کردارهای مردم را می بیند.

در این آیه اشاره شده است که از باطل هیچ کاری برنمی آید.مگر نه این که باطل رفتنی و زایل شدنی است؟پس شریکان برتراشیده و پنداری که به باطل حکم می کنند چیزی نیستند،چه قدر این سخن آبدار است و بلاغت تعبیر دارد،آنها -نزد خدا-هیچ داوری نتوانند،با وجود آن که گردنکشان از هزاران قانونی دم می زنند که وانمود می کنند با آنها در اختلافات مردم داوری می کنند،در حالی که -بواقع-کار مردم را پیچیده تر می سازند و با احکام باطل خود این اختلافات و مرافعات را بیشتر می کنند،و چه خسارت و زیانی به پیروان خود می زنند!

تحمّل امانت،مسئولیّت بر دل انسان دشوارتر از کشیدن کوه های استوار است،ولی-در عین حال-همین تحمّل امانت تنها راه رستگاری و نجات است،و قرآن ما را به حجتهای متعدّد بدین حقیقت رهنمون می شود که بارزترین آنها بیان عاقبت اعمال بشر در آخرت است و سیاق سوره پیش ازین دربارهٔ آن سخن گفت.حجّت دوّم بیان عاقبت اعمال بشر در این دنیاست.امّا چگونه بدین مطلب پی بریم؟همانا با نگریستن به رویدادهای تاریخ که خطای تکذیب نسبت به حق را آشکار می سازد و گذشته از آن ضعف انسان را در برابر ارادهٔ پروردگارش که در سنّتهای زندگی جلوه گر است،می نمایاند.

و راستگوترین کتابی از حقایق تاریخ به ما خبر می دهد-پس از قرآن- آثار گذشتگان بر طبیعت است،پس ناگزیر باید در زمین به گردش پرداخت و آن آثار را خواند.

«أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ ۱۲/ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ -آیا در زمین سیر نمی کنند تا بنگرند عاقبت پیشینیانشان چگونه بوده است؟توانایی آنها و آثاری که در روی زمین پدید آورده بودند از اینان بیش بود.» یعنی نیروی بدنها یا عموم اسباب قوّت و نیرومندی که نزد آنها گرد آمده بود،تا آنجا که از لحاظ عمران مادّی زمین توانستند به جایی برسند که اقوامی که قرآن با خطاب خود آنها را در نظر دارد،بدان سطح نرسیدند.

ولی این نیرو و آن آثار بر پایه ای درست استوار نبود که آن اقوام را رشد دهد و از هستی آنها نگهبانی کند،بلکه آن نیرو غرورشان را افزود و آن عمران و آباد سازی کفر و فساد را در میانشان افزایش داد و آنان را به پشتگرمی این دو به زیاده روی در معصیت و نافرمانی فراخواند.

«فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ -و خدا آنها را فرو گرفت،» ولی نه به ستم بلکه راستی را،به حق، «بِذُنُوبِهِمْ -به(کیفر)گناهانشان،»

ص :۴۶

« وَ مٰا کٰانَ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وٰاقٍ -و از(قهر)خداونـد آنان را نگهدارنـده ای نبود.» پس نیروها و تواناییهایشان به هنگام عذاب،به آنان سودی نرسانـد و شـریکانی هم که(برای خدا ساخته بودند)و به آنها اعتقاد داشـتند کاری نکردند، زیرا تنها نگهدارندهٔ(از عذاب)همان عمل صالح انسان است و آن اقوام از آن توشه ای برنگرفته بودند،با وجود سفارش خداوند که به ما می گوید:« وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزّٰادِ التَّقْویٰ (۱) و توشه بردارید،که بهترین توشه ها پرهیزگاری است».

[۲۲]

و قرآن سبب نابودی آنها را بیان می کند.

« ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کٰانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ -این بـدان سـبب بود که پیامبرانشان با دلایل روشن نزدشان آمدند،» و این پیامبران را خداونـد از آن رو فرسـتاد که آنـان را از گناهـان و کارهـایی که به گرفتـاری به عـذاب منجر می شـود،بـاز دارنـد.ولی آنها پیامبران را رد کردند و رهبری طاغوتها را بر خود نگهداشـتند و رسالتهای پیامبران را نپذیرفتند و عقاید /۱۲ و افکار انحرافی را حفظ کردند،و بدین ترتیب ضمانتی باقی نماند که آنها را از عذاب حفظ کند.

« فَکَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ إِنَّهُ قَوِیٌّ شَدِیدُ الْعِقٰابِ -پس انکار کردنـد و کفر ورزیدنـد و خـدا هم آنها را فرو گرفت.و خدا براستی نیرومنـد است و سـخت کیفر.» وقتی خداونـد در اینجا خود را به نیرومند و سـخت کیفری توصـیف می کند برای آن است که نوع عـذابی را که بر سـر آنان آمـده با بیان صـفاتی که بر آنها نازل شـده، برای ما بیان کند،و از طرف دیگر بیان کند که هیچ کس نتوانسته و نمی تواند ستمگران و کافران را هنگامی که عذاب بر آنها وارد می شود از آن باز دارد.

[۲۳]

و به عنوان شاهدی بر تکذیب اقوام،این آیات مثالی از ماجرای

۱- ۲۴) -البقره۱۹۷/.

موسی(ع)با قومش که رسالت او را تکذیب کردند،برای ما می زند.

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسیٰ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ -ما موسی را با آیات خود و حجّتی آشکار فرستادیم.» شاید این آیات همان تورات باشد،امّا«سلطان مبین حجّتی چیره و آشکار»شاید معجزه هایی باشد که خداوند به دست پیامبر خود(ع)همچون عصا و ید بیضا ظاهر ساخت و نشان داد.

[۲۴]

موسی(ع)برای تغییر دادن واقعیتی منحرف شده و مقاومت در برابر فساد نمودار در طاغوت و یاران او و هر کسی که این واقعیت در او شکل گرفته و مجسّم شده بود،آمد.

« إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ -به سوی فرعون و هامان و قارون.» و اینان نمونه هایی گوناگون اند،هر یک از آنها جنبه ای از فساد را نشان می دهند.فرعون تجسّم طاغوت حکمرواست،و هامان مظهر دستگاه اداری او،در حالی که قارون با مال خود نمودار سرمایه داریی است که منابع ملّتها را می بلعد،و موسی برای پاکسازی این دستگاههای سه گانه آمد.

« فَقالُوا ساحِرٌ کَذّابٌ -و آنها گفتند که او جادوگری دروغگوست.» و با این منطق باطل در برابر حجّتهای آشکار و دلایل روشن ایستادند و سرانجامشان،چنان که آیه های آینده توضیح می دهد،هلاک و نابودی بود.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۵ تا ۳۳]

اشاره

فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْیُوا نِساءَهُمْ وَ ما کَیْدُ الْکافِرِینَ إِلاّ فِی ضَلالٍ (۲۵) وَ قالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسیٰ وَ لْیَدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسادَ (۲۶) وَ قالَ مُوسیٰ إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ (۲۷) وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّهُ وَ قَدْ جاءَکُمْ بِالْبَیِّناتِ مِنْ رَبِّکُمْ وَ إِنْ یَکُ کاذِباً فَعَلَیْهِ کَذِبُهُ وَ إِنْ یَکُ صادِقاً یُصِبْکُمْ بَعْضُ الَّذِی یَعِدُکُمْ إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذّابٌ (۲۸) یا قَوْمِ لَکُمُ الْمُلْکُ الْیَوْمَ ظاهِرِینَ فِی الْأَرْضِ فَمَنْ یَنْصُرُنا مِنْ بَأْسِ اللّهِ إِنْ جاءَنا قالَ فِرْعَوْنُ ما أُرِیکُمْ إِلاّ ما أَریٰ وَ ما أَهْدِیکُمْ إِلاّ سَبِیلَ الرَّشادِ (۲۹) وَ قالَ الَّذِی آمَنَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزابِ (۳۰) مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ (۳۱) وَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ (۳۲) یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ ما لَکُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عاصِمٍ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (۳۳)

معنای واژه ها

[یوم التّناد/]

:اصلش التنادی است و یای برای تخفیف حذف شده،و مراد از آن:یا روز نزول عذاب است که در آن روز هر کسی رفیقش را با فریاد به فرار و پرهیز می خوانـد،و یا روز قیامت،آنجا که اهل دوزخ بهشتیان را صـدا می زننـد و می گویند«اندکی آب بر ما بریزید»(الاعراف،۵۰)و اهل بهشت ندا می دهند:«چه چیز شما را به دوزخ کشانید؟ (المدّثّر،۴۲)»

ص :۴۹

هر کس که خدا گمراهش کند هیچ راهنمایی ندارد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

داستان موسی با فرعون در قرآن چند بار تکرار می شود،و این امر به دلایلی چند است که مهمترین آنها این است که این داستان پیامدهای مبارزه میان مستضعفان و مستکبران را به روشنی بیان می کند،مبارزه ای که وقتی مستضعفان به خدا متوسّل شوند و از رهبری شرعی پیروی کنند که خصوصیات خود را از حقّی که در رسالت الهی جلوه گر است اقتباس کرده باشد،به پیروزی آنان می انجامد.

شرح آیات:

[۲۵]

هنگامی که موسی تورات را آورد و با دلایل روشن با فرعون و پیروانش رویارو شد آنان منطق حقّی نداشتند که با او مقابله کنند،از این رو به ترساندن که نمایانگر منطق زور است متوسّل شدند.

« فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِساءَهُمْ -چون دین حق را از جانب ما بر آنها عرضه داشت،گفتند پسران کسانی را که به او ایمان آورده اند بکشید و زنانشان را زنده بگذارید.» /۱۲ و بدین وسیله می خواستند به آنان فشار وارد کنند تا از راه انقلابی خود عدول کنند،و از جهاد زیر بیدق جنبش مکتبی و رهبری آن که در وجود پیامبر خدا موسی(ع)تجسّم یافته بود،دست بکشند،و این از مهمترین چیزهایی است که گردنکشان در طرحهایی که برای مقابله با حرکات جهادی در طول تاریخ ریخته اند،

بدان متوسّل شده اند،ولی اگر توده های مردم مقاومت کنند و با بیداری و هشیاری و دور اندیشی با پیش درآمدهای این فشارها مقاومت ورزند می توانند نقشه ها و طرحهای گردنکشان را با شکست روبرو سازند.

« وَ مٰا کَیْدُ الْکٰافِرِینَ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ -و حیله سازی کافران جز در طریق گمراهی نباشد.» و«کید نیرنگ»همان نقشه حیله گرانه ای است که هدف طرّاح آن دست یافتن و تسلّط بر دشمن خویش است،و پروردگار ما کید و حیلۀ کافران و گردنکشان(همچون فرعون)را بدین گونه توصیف می کند که به نتیجۀ مطلوبی که آنها انتظار داشتند نرسیده بلکه نتیجه ای بر خلاف مصالح آنها داده است،زیرا کارشان شبیه کسی است که تیر در تاریکی می افکند و نمی داند که شاید آن تیر نزدیکترین کسان او را بکشد.

دلیل آن این است که خطّ استراتژیک کلّی کافران خطّی است منحرف، و هر چند بخواهند از لحاظ تاکتیکی برای خود برنامه ریزی کنند،برنامه هایشان به سبب انحراف افکارشان با شکست روبرو می شود،چنان که مثلا فرض کنیم شخصی می خواهد به شهری که در شمال واقع است برود،ولی به سمت جنوب حرکت کند،پس وی هر چند بکوشد که حرکتش دقیق و بررسی شده باشد،هرگز به هدف منظور خود نمی رسد،و فکر کافران خطا کار است زیرا آنها با نقطۀ محوری و اصلی در آفرینش که همانا ایمان به خدای عزّ و جلّ است،کفر می ورزند.

[۲۶]

جانب نخست از طرحهای آنها این است که مردم را به وسیله و از خلال ترساندن و فشار از جنبش مکتبی جدا سازند،امّا جانب دوّم آن که به هدف از بین بردن جنبش انقلابی در اجتماع صورت می گیرد همان از بین بردن پیامبر موسی(ع)محور و رهبر جنبش است.

« وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسیٰ -و فرعون گفت:بگذارید موسی را بکشم.» /۱۲ از این گفتۀ فرعون که گوید«ذرونی مرا بگذارید»معلوم می شود که در

مورد تعیین موضعگیری مناسب نسبت به پیغمبر(موسی)(ع)اختلاف نظری در خانهٔ فرعون وجود داشته،و شاید رأی گروهی از ایشان بر آن بوده که دعوت او را گوش دهند و حجّت را با حجّت رد کنند و این رأی فرعون را از کشتن او باز می داشته،و هنگامی که فرعون خطا و قصور خود را در رویارویی با موسی و رسالت او و از این طریق درمی یابد از این رأی و مقابلهٔ به حجت صرف نظر می کند و می کوشد یارانش را به طرحهای خود دایر بر پاکسازی جسمانی(و قتل)موسی(ع)قانع سازد.این امر در انقلابات به صورتی مستمر تکرار می شود،بدین معنی که عاملان انقلابات در صفوف طاغوت و تصمیمات آنها در برابر انقلاب،اختلاف به وجود می آورد.

و از آنجا که فرعون قرار پاکسازی جسمانی(و قتل)را اتّخاذ کرده و از آن جانبداری می کند،می خواهد مخالفان این نظر را به صحّت رأی خود قانع سازد و توجیه او در این مورد این است که موسی(ع)تنها به قوّهٔ منطق اکتفاء نمی ورزد بلکه به منطق قوّه(منطق زور)نیز مسلّح است.پس رویارویی با او با این اسلوب در نظر طاغوت امری موضوعی است.

« وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ –و او خدای خود را(به یاری)بطلبد.» خدایی که با(اتّکای به)او با ما ستیزهٔ بسیار کرد،و این منطق تمام گردنکشان است که اگر انقلابیّون بر حقّ اند پس باید نیرومند باشند و هم اکنون خود را به پیروزی رسانند،ولی آمیختن نیرو با حق و نیروی ظاهری حال را مقیاس شناخت حق از باطل قرار دادن خطایی است بزرگ که گردنکشان بدان دچار می شوند،زیرا حق و قانون با نیرو و ترساندن شناخته و تعریف نمی شود،ممکن است حق به سبب عواملی بیرون ارادهٔ طرفداران و صاحبان خود ضعیف باشد و نیز ممکن است باطل قوی و نیرومند باشد،ولی این امر هرگز باطلی را حق و حقّی را باطل نمی سازد.در ادامهٔ این آیات بیانی بیشتر بر خطای این اندیشه که گردنکشان در گمراه کردن مردم بدان تکیه می کنند،می یابیم،زیرا این اندیشه از پایه هایی است که نظامهای فاسد بر آن قرار گرفته اند و این فکر بدان نظامها رنگ ترساندن و ریشه کنی می دهد و گردنکشان می کوشند که با دلایل مختلف آن را توجیه و تعلیل

کننـد.و این فرعـون است که می کوشـد تصـمیم هراس آفرین خود را توجیه کنـد و مخالفـان بـا این رأی را برای پـذیرفتن آن آماده سازد.

« إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ -من می ترسم دینتان را دیگرگون کند.» ۱۲/ یعنی افکار و فرهنگتان را،و همـۀ افکاری که مردم بـدان ملتزم و پایبندنـد، همـان دین ایشـان است،و تبـدیل فرهنگ مردم از فرهنگ عقب مانـدگی و طاغوت پـذیری به فرهنگ انقلابی برخاسته از تمـدّن از پر خطرترین چیزها علیه طاغوتهاست،پس آنها از روی دادن آن هراسان اند،چنان که فرعون خود آشکارا آن را گفت.

و مگر نه آن که نظام طاغوتی برانگیخته از فرهنگ اجتماع و بقای آن متّکی به سکوت جامعه است؟پس هر تغییر مثبت در این فرهنگ به معنی تغییر نظام حاکم نیز هست.

وقتی فرعون میزان خطر جنبش مکتبی را احساس کرد،علاوه بر فشار آوردن بر جریان اجتماعی آن جنبش و پشتیبانان آن برای جدا کردن آنها از آن جنبش و تصـمیم به قتل رهبر آن،کوشید مردم را با تلقین این نکته که این جنبش با دین و هر آنچه آنان و پدرانشان پایبند بدان بوده اند می جنگد،بر ضد آن برانگیزد.

این در موردی است که فرعون خاموش بماند،امّا اگر به معارضه با موسی بپردازد فتنه و آشوب در میان مردم پدید خواهد آمد و موجب کشتار مردم و ویرانی اقتصاد آنان خواهد شد.این تصویری است که فرعون برای قوم خود ترسیم کرد و گفت:

« أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسادَ -یـا در ایـن سـرزمین فسـادی برانگیزد.» و ایـن دو تهمـت در عرف سیاسـتمداران امروز خطرنـاکترین چیزی اسـت که به ویژه در کشورهـای دیکتـاتوری ممکن است آن را متـوجه مخالفـان حکـومت کرد و به آنـان بست.و قرآن با این عبارات موضعگیری گردنکشان را نسبت به جنبشهای تغییر دهنده در هر مکان و زمان مختصر می کند.

[۲۷]

امّـا موسـی(ع)در آن هنگـام که با این غرور و تکبر فرعونی به مبارزه می پردازد،به شـخص خود و یا به منطق قوّت و زور تکیه نمی کند بلکه مانند دیگر

پیامبران و ربّانیان به قوت پروردگار خود و نیروی حق که بدان ایمان دارد و برای آن مجاهده می کند متّکی می شود.

« وَ قَالَ مُوسىٰ إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لاٰ یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسٰابِ -موسی گفت:من به پروردگار خود و پروردگار شما از هر متکبّری که به روز حساب باور ندارد،پناه می برم.» /۱۲ و تکبّر و باور نداشتن روز حساب دو صفت است که به یک نتیجه منجر می شود و آن همان تباه شدن مقیاسها در نزد انسان است،زیرا در این صورت معتقد می شود هر چه نفس او بخواهد همان حق است،با تکبّر خود از خضوع و تسلیم شدن به حق خودداری می ورزد و با ناباوری خویش به جزا احساس مسئولیّت نمی کند،و برای جلوگیری از شرّ این گونه مردان باید به خدا پناه برد،نخست برای مقاومت در برابر تطمیع و تهدید آنها و دوّم برای الهام گرفتن راههای آن مقاومت از وحی الهی.

[۲۸]

سیاق قرآنی در اینجا معطوف بدان می شود که جنبه ای از مبارزه ای درونی را که در صفوف طاغوت می گذارد نشان دهد،آنجا که موضعگیری رسالتی قاطع مؤمن آل فرعون نسبت بدان نظام فاسد نمایان می شود و بروز آن در این برهه از مبارزه نمایانگر دامنۀ نفوذ جنبش مکتبی در دستگاههای فرعونی است،هم چنان که محتوای پناه بردن به خدا را منعکس می سازد و نشان می دهد که چگونه پروردگار ما با ذخیره کردن مردانی از این قبیل به پیامبران خود یاری می رساند.

« وَ قَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمٰانَهُ -و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان داشته بود،گفت،» بر حسب پاره ای اخبار وی حزقیل بود که دیر زمانی ایمان خود را پنهان داشته بود.نکته ای که این امر بر آن دلالت می کند این است که روشهای مبارزه یکسان نیست بلکه برای هر مبارزی شایسته است که در جهاد خویش از سنگر مناسب حرکت کند،و اگر سنگرهای مبارزه-چنان که تصویر شده-برای شخصی و شخص دیگر و بر حسب شرایط متفاوت فرق می کند اما هدف یکی است و محتوا همان محتواست.در حالی که امر الهی اقتضا می کند که موسی(ع)دست

به نبردی آشکارا بـا طاغوت بزنـد و پیروان او از بنی اسـراییل چون برگهای خزان بر اثر تنـدباد حکومت وحشت بر خاک می افتنـد،این مؤمن مجاهـد را می بینیم که مرکز و سـنگر خود را در خانـهٔ فرعون حفظ می کند تا به وظیفه اساسـی خود در نابود کردن نظام او بپردازد.

در حالی که طاغوت در جلسه ای نشسـته و در مورد کار موسـی(ع)با خاصّان خود گفتگو می کنـد که بـدو حیله زننـد و او را بکشـند،و همه می پندارنـد که بیگـانه ای میانشـان نیست،ناگهـان این مؤمن به سـکوت و کتمان پایان می دهـد ۱۲/ و تصمیم منحرف آنان را زشت و ناروا می شمارد.

« أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّٰهُ -آیـا مردی را که می گویـد پروردگـار من خـدای یکتـاست می کشـید؟»و این خود،حق و واقعیّت است.

« وَ قَدْ جٰاءَکُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ مِنْ رَبِّکُمْ -و با دلیلهای روشن از جانب پروردگارتان آمـده است.» وانگهی دعوت او دعوتی مجرّد و عاری از دلیل نیست،بلکه متّکی به دلایل و برهانهایی که راست بودن آن دعوت را تأکید می کنند،و از جانب خود موسـی نیز نیست بلکه از پروردگـار آفریـدگان است،و شایـد این رویـداد بر فرعون و گرداننـدگان نظام او اثری عمیق داشـته است که از میان ایشان شخصی برخیزد که جنبش مخالف نظام را تأیید کند و وابسته بدان باشد.

از اینجاست که بر کسانی از یاران و همکاران سـتمگران که به درگاه خداوند توبه کرده اند لازم است که اهمیّت راز پوشی و کتمان خود را بداننـد و تصـمیم توبه ای را که به عمل آورده اند آشـکار نکنند،و با فرسـتادن شـخص موثق یا پیامی یا ملاقات خود با رهبری بیـدار دینی از رأی رهبری آگاه شوند و مسـئولیّت و نقش مناسبی را که باید ایفا کنند بپرسـند و بشناسـند،چنان که نعیم بن مسـعود اشـجعی چنین کرد و به خـدمت پیامبر خـدا(ص)آمـد و گفت:ای پیامبر خدا!من اسـلام آورده ام ولی هیچ یـک از افراد قوم من از این موضوع آگـاه نشـده است،فرمـان خود را به من بفرمای.پیـامبر خـدا(ص) به او گفت:تو در میان ما یک تن محسوب می شوی،پس هر چه می توانی به ترک ما

گو(از ما دوری نشان ده و دشمنان را به تفرقه افکن و آنان را بترسان)،زیرا براستی جنگ خدعه(و تاکتیک)است.پس نعیم بن مسعود به راه افتاد تا به بنی قریظه رسید و به آنان گفت:من دوست شما هستم،به خدا سوگند شما و قریش و غطفان نسبت به محمد(ص)در یک منزله(و موضع)نیستید.این سرزمین سرزمین شماست و اموال و پسران و زنانتان در اینجا هستند،ولی شهرهای قریش و غطفان غیر از این است،آنها بدینجا آمده و با شما منزل کرده اند،اگر فرصتی مناسب بیابند استفاده می کنند و اگر وصفی نامناسب ببینند به شهرهای خود باز می گردند و میان شما را با آن مرد که یارای مقاومت در برابر او را ندارید،خالی می گذارند،پس به جنگ نپردازید مگر آن که چند تن از اشراف آنها را به عنوان گروگان بگیرید که ۱۲/ آنان از شما جدا نشوند تا با محمّد بجنگید.بدو گفتند:به رأی و نظری درست اشاره کردی.آن گاه وی نزد ابو سفیان و اشراف قریش آمد و گفت:ای گروه قریش!شما براستی محبّت و نزدیکی مرا نسبت به خودتان و جدایی و دوری مرا از محمد و دین او می دانید.من نصیحتی پنهانی به شما می کنم،آن را چون رازی نهان دارید.گفتند:هم چنان کنیم که تو اشاره کنی.آن گاه گفت:می دانید که بنی قریظه از آنچه میان خود و محمد کرده اند پشیمان اند و از این رو برای او پیام فرستاده اند که چیزی تو را از ما خرسند نمی سازد مگر آن که ما از آن قوم(قریش)گروگانهایی از اشرافشان بگیریم و آنان را نزد تو بفرستیم که گردنکشان را بزنی سپس ما با تو همدست می شویم تا آنها را به سرزمین خودشان بیرون رانیم.آن گاه گفت:آری،اگر(بنی قریظه)به شما پیام فرستادند و چند تن از مردان شما را خواستند حتی یک تن را(به عنوان گروگان)نزد آنها نفرستید،و بر حذر باشید.سپس نزد(قبیلۀ)غطفان آمد و گفت:

ای گروه غطفان!من مردی از شمایم،و آن گاه آنچه به قریش گفته بود به آنان گفت.دیگر روز که روز شنبه ای از ماه شوّال سال پنجم هجرت بود،ابو سفیان عکرمه بن ابو جهل را با تنی چند از قریش نزد آنان(بنی قریظه)فرستاد که بگویند ابو سفیان به شما می گوید:ای گروه یهود،(قبیله های)کراع و خف هلاک شدند و ما در دار مقام(و اهل درنگ)نیستیم،شما به سوی محمّد لشکر کشید تا با او پیکار

کنیم.آنان بدو پیام دادند که امروز شنبه است و روزی است که ما در آن هیچ کاری نمی کنیم،و علاوه بر این ما همراه شما پیکار نمی کنیم مگر آن که از مردان خود گروگانهایی به ما بدهید که به وجود آنها اطمینان یابیم که شما که ما را به پیکار با محمّد می خوانید خود نروید(و میدان را خالی نگذارید).ابو سفیان با خود گفت:به خدا سوگند (۱) که نعیم ما را از این(حیله)بر حذر داشته است.از این رو به بنی قریظه پیام داد:ما حتّی یک مرد را هم به شما نمی دهیم،اگر خواهید خود بروید و جنگ کنید و اگر خواهید از پای بنشینید(و جنگ نکنید).یهودیان نیز گفتند:به خدا سوگند این همان چیزی است که نعیم به ما خبر داده است،پس به ابو سفیان پیام دادند که به خدا سوگند تا گروگانی به ما ندهید ما نمی جنگیم.و خداوند در شبهای بسیار سرد زمستانی بادی بر آنها وزاند که منصرف شدند و بازگشتند.

محمد به کعب گوید حذیفه بن الیمان گفت:به خدا سوگند که ما به روز جنگ خندق چنان گرفتار مضیقه و گرسنگی و هراس بودیم که جز خدا کس از آن آگاه نیست،در آن حال پیامبر خدا(ص)برخاست و چندان که خدا خواست شبانه نماز گزارد،سپس گفت:آیا مردی هست که خبری از آن گروه(دشمن)برای ما بیاورد تا خداوند او را در بهشت رفیق من می سازد؟حذیفه گفت:به خدا سوگند که از شدت سختی و بیم و گرسنگی هیچ یک از ما برنخاست،و چون هیچ کس بلند نشد(پیامبر،ص)مرا بخواند و چاره ای جز پذیرفتن نداشتم،گفتم لبّیک!گفت:

برو و خبر آن گروه را برای من بیاور و اصلا هیچ سخنی مگو و کاری مکن تا بازگردی،گوید:من نزد آن گروه رفتم /۱۲ و دیدم که باد مأمور از جانب خدا و

---

۱ - ۲۵) -در توضیح سوگند خوردن ابو سفیان مشرک به«اللّه»باید خاطر نشان کرد که مراد مشرکان قریش و اعراب دوران جاهلی از«اللّه»غیر از خدای یکتای سبحان اسلام است.اعراب جاهلی این نام را بر معبودی باطل نهاده بودند و سه بت مادینهٔ لات و منات و عزی را«بنات اللّه دختران اللّه»می شمردند. بنگرید به تاریخ جامع ادیان،جان ناس،ترجمهٔ علی اصغر حکمت،ویرایش پرویز اتابکی،چاپ چهارم، ص ۷۱۰.

لشکرهای او آنچه بایـد بکننـد با آنها می کنند،چندان که باد برای آنها بنایی که بدان پناه برند و آتشـی که دیگی بر آن نهند باقی نگذاشت.من مشـغول مشاهدهٔ این وضع بودم که ابو سـفیان از پناهگاه خود بیرون آمد و سپس گفت:ای گروه قریش! هر یـک بنگرد و ببینـد که شخصـی که کنـار او نشسـته کیست.حـذیفه گویـد:من به کسـی که در سـمت راسـتم بـود نظر کردم و گفتم:تو کیستی؟گفت:فلانـی، سـپس ابو سـفیان با دو مرکب خود برگشت و گفت:ای گروه قریش!به اللّه سوگنـد که شـما را جـای درنـگ نیست،خـفّ و حـافر هلاـک شدنـد و بنی قریظه بـا مـا خلف وعـده کردنـد و این بـاد هیـچ چیزی برای مـا بـاقی نگذاشت.سپس شـتابان بر مـاده شـتر خـود که پـایش بسـته بود سوار شـد و پس از سوار شـدن بنـد از پـایش گشود.(حـذیفه) گفت:من با خود گفتم اگر این دشمن خدا را با تیری بزنم و بکشم،کاری کرده ام،از این رو کمان خود را آماده کردم و تیری در چلّهٔ کمان نهادم و می خواسـتم آن را بکشم و او را بکشم که گفتـهٔ پیامبر خـدا(ص)را به یاد آوردم که به من گفت:«هیچ سخنی مگو و کاری مکن تا بازگردی»،گوید:کمان را پایین آوردم و سـپس نزد پیامبر خدا(ص)بازگشـتم،در حالی که او نماز می خواند.

چون صدای آهستهٔ مرا شـنید،میان دو پای خود را گشود و من به زیر پای او رفتم و حضـرتش بخشـی از کسای خود را بر من افکنـد(شایـد پیامبر از این رو می خواسـته او را پنهان کند که تحرّک او حتی بر مسـلمانان نیز معلوم نشود)پس رکوع و سـجود کرد، آن گاه به من گفت:چه خبر؟و من به او خبر دادم. (۱)

و شک نیست نقشـی که مؤمن آل فرعون(حزقیل)ایفا کرده از تصمیم رهبر مکتبی که آن روز در شخص موسی(ع)تمثّل داشته دور نبوده است.ایمان وی دیر زمانی در پردهٔ کتمان باقی مانـده بوده و در ظرف آن مدت وی بسـیار مراقب و مواظب و رازدار بوده،و مـاجرایش هرگز فـاش نشـده بوده است.وی را عقیـده ای اسـتوار و ایمانی راسـخ بوده است و از این رو تغییر مناصب و عوامل فریبنده او را از موضع خود

۱- ۲۶) -مجمع البیان،ج ۷-۸،ص ۲۴۴-۲۴۵.

منحرف نکرده است،و او بـا این همه کتمان و پوشیده داشتن اعتقاد را در حرکت خود به عنوان هـدف نمی شناخته بلکه این کتمان را به عنوان وسیله ای برای هـدف می دانسته،از این رو هنگامی که شرایط برای آشکار کردن موضع واقعی او ایجاب کرده نبرد خود را با طاغوت آشکارا و به صورت انفجاری ابراز کرده است،و این هنگامی است که از موسی(ع)دفاع کرده و با گردنکشی و طغیانی که فرعون و نظام او بدان دست زده بودند،بدان حد که آراء مخالف را رد می کردند و با کشتن و تهدید با آن مقابله می کردند،به مخالفت برخاست و گفت:موضعگیری درست در برابر آراء،و عقاید /۱۲ دیگران به کار بردن منطق زور نیست بلکه شنیدن آنها و گوش فرا دادن به گفته های صاحب آن آراء و عقاید است،اگر خطا باشد زیانی به نظامی مسلّط که بر حقّ است نمی زند،و اگر راست و درست باشد،که پیروی و سود جویی از آن واجب است،و گرنه اگر انسان حق را انکار و رد کند،سرانجام آن ناستوده خواهد بود.

« وَ إِنْ یَکُ کاذِباً فَعَلَیْهِ کَذِبُهُ -اگر دروغ می گوید گناه دروغش بر گردن خود اوست،» و اوست که مسئولیت رأی و موضعگیری خود را بر عهده دارد.

« وَ إِنْ یَکُ صادِقاً یُصِبْکُمْ بَعْضُ الَّذِی یَعِدُکُمْ -و اگر راست می گوید، پاره ای از وعده هایی که داده است به شما خواهد رسید،» بدین گونه مؤمن آل فرعون می پرسد:چرا موسی را می کشید؟اگر او دروغگو باشد ما هیچ زیانی نمی بینیم،و اگر راستگو باشد،مسئله(سرانجام)برای شما خطرناک خواهد بود.اگر فرعون و اطرافیان او از همین سؤال دست به کار می شدند بیگمان این سؤال کافی بود که آنها را به حق برساند،ولی شکّ شیوه مند به کسانی که شهوتها بر عقلشان پرده افکنده سودی نمی رساند.آنان می خواهند در لذّت بریها اسراف و زیاده روی ورزند و آن را با بهانه ها و سببهایی دروغین توجیه و تعلیل کنند.

« إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ -خدا هیچ گزافکار دروغگویی را

هدایت نمی کند.» گزافکاری که دلش بتمامی متوجّه و آرزوجوی شهوتهاست.

« کَذّابٌ -دروغگو.» زبان خود را در راه توجیه شهوتهای خویش و خلط میان حق و باطل به کار می برد،و این از خطرناکترین مشکلاتی است که انسان بدان دچار می شود،و از این رو پیامبر خدا(ص)گفت:«پناه می برم به خدا از دلی بسته و زبانی رها شده».

[۲۹]

مؤمن آل فرعون سببی را که فرعون و قوم او را وادار کرد موسی(ع)را انکار کنند بیان می کند و آن سبب همان /۱۲ خلط میان حق و زور است،آنها پنداشتند آن مقدار از نیرویی ظاهری که دارند آنها را از جستجوی جدّی برای رسیدن به حق و التزام بدان بی نیاز می دارد.

« یٰا قَوْمِ لَکُمُ الْمُلْکُ الْیَوْمَ ظٰاهِرِینَ فِی الْأَرْضِ -ای قوم من،امروز فرمانروایی از آن شماست.بر این سرزمین غلبه دارید،» پس شما صاحب نیروی مادّی و تسلّط اجتماعی هستید،و کسی با شما رقابت نمی کند،ولی آیا این نیرو هم چنان باقی می ماند و ادامه می یابد؟وانگهی، وقتی خشم خدا فرا رسد برنمی گردد.

« فَمَنْ یَنْصُرُنٰا مِنْ بَأْسِ اللّٰهِ إِنْ جٰاءَنٰا -اگر عذاب خدا بر سر ما آید چه کسی یاریمان خواهد کرد؟» طبیعه پاسخ این پرسش منفی است،(هیچ کس)،در این صورت ارزش نیرویی که صاحبان خود را از گزند مصون و محفوظ ندارد چیست؟تمام این پرسشها و آنچه پس از این خواهد آمد روندی واحد دارد و همان کوشش مؤمن (آل فرعون)است تا از خلال آنها شکّی شیوه مند در نفوس و رهبری آنها به سوی حق است.

شاید آن مؤمن در ایجاد دو جبهه در صف حاکمان موفق شده باشد که فرعون را وادار می کند برای از میان بردن اختلاف و پایان بخشیدن بدان به مصلحت خود مداخله کند.

«قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلاّ مَا أَرىٰ وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلاّ سَبِيلَ الرَّشٰادِ -فرعون گفت:شما را جز آنچه خود مصلحت دیده ام راهی ننمایم و جز به صواب رهنمایی نکنم.» وی راه شک برنامه ریزی شده و اندیشه را بر آنان بست و گفت:شما نیاز به اندیشیدن ندارید،من می اندیشم و برای شما مصلحت بینی می کنم،و جز حق نمی بینم و شما را جز به صواب رهنمایی نمی کنم.پس بر شما واجب است که به طور مطلق تسلیم شوید،و این همان عادت گردنکشان در هر مکان و زمانی است،و طبیعه در دولتهای دیکتاتوری که حکمروایان آنها معتقدند که عامّهٔ مردم باید به روزنامه ها و رادیوها و در نتیجه تنها به رأی و فکر آنها ایمان بیاورند.از اینجا بدین نکته می رسیم که فرعونی که موسی با او جنگید جز مظهری از مظاهر گردنکشی در طول تاریخ نبوده است.

[۳۰-۳۱]

اگر این گفتهٔ فرعون ظاهرا اطرافیان او را تسلیم کرد،اما آن فرد مؤمن هم چنان در حمایت از حق پایدار ماند و با بینش هدایت علی رغم گمراه سازی طاغوت استوار ایستاد،و شایسته است که مؤمنان در تمام مکانها و زمانها چنین باشند.

«وَ قٰالَ الَّذِی آمَنَ یٰا قَوْمِ إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزٰابِ -آن که ایمان آورده بود،گفت:ای قوم من!من بر شما از آنچه بر سر اقوام دیگر آمده است بیمناکم.» و آن اقوام و احزاب هر گروهی هستند که بر ضد حق و نمایندگان آن بر اساس هوی گرد هم می آیند،و قرآن به عنوان نمونه ای از این گروه اشاره ای گذرا به پاره ای از آنان می کند که داستانهایشان به صورت رویدادها و عبرتهایی در امتهای پیشین و از میان رفته واقع شده است.

«مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عٰادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ -همانند قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که از آن پس آمدند.» و آنان اگر چه در تاریخ و داستانها و سرانجام خود تفاوت دارند ولی در

انکارشـان نسـبت به حق یکساننـد،زیرا پیـامبران را تکـذیب کردنـد و بـا رسالتهـای ایشان مخالفت ورزیدنـد،و این پیونـد میان رویدادهای تاریخ است و سپس رهنمایی به وسیلۀ آنها به سنّت خداوند در زندگی که بر ژرفی بینش و ایمان مؤمن آل فرعون دلالت می کند.

پس از آن که این آیه خردهـا را از خلال رویـدادهای انـدوهبار و وحشت افزای تاریـخ متـوجّه عبرتهـای تـاریخی می کنـد بر عـدالت خداوند تأکید می ورزد و نشان می دهد سـرانجامی که بشـر بر اثر اندیشه و رفتار خود بدان می رسد نتیجۀ قضا و قدر ظالمانۀ الهی نیست،که چنین چیزی از خداوند بعید است.

« وَ مَا اللّٰهُ یُرِیـدُ ظُلْمـاً لِلْعِبٰادِ -و حال آن که خـدا برای بنـدگانش خواسـتار سـتم نیست.» بلکه این بندگاننـد که وقتی با حق و سنّتهای زندگی مخالفت می ورزند، خود به خویشتن ظلم می کنند.

[۳۲-۳۳]

وی سپس پرهیز دادن خود را از روز خشم خدا دنبال می کند.

« وَ یٰا قَوْمِ إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنٰادِ -ای قوم من!از آن روز که یکـدیگر را به فریاد بخوانیـد بر شـما بیمناکم.» آنجا که هر کس دیگران را به فریاد می خواند تا شاید او را از عذاب رهایی بخشند.و کلمۀ«أخاف بیمناکم»که آن مؤمن می گوید دلیل بر دلسوزی و مهربانی او نسبت به مردم است.

سپس واقعیّت آن روز را بیان می کند:

« یَوْمَ تُوَلُّونَ مُـدْبِرِینَ مٰا لَکُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ -آن روز که همگی پشت کرده باز می گردیـد و هیـچ کس شـما را از عـذاب خـدا نگه نمی دارد،» زیرا آنچه بشـر را از عـذاب و انتقـام خـدا محفوظ نگه می دارد همـان ایمـان و کردار نیک است،و شـما دستاوردی از این قبیل در دست ندارید.

« وَ مَنْ یُضْلِلِ،اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ -و هر کس که خدا گمراهش کند، هیچ راهنمایی ندارد.»

هـدایت و راهنمـایی مرتبه ای است والاـ که هر انسان بـدان مرحله نمی رسـد،و کسـی که هـدایت می خواهـد(بایـد بدانـد)که هدایت تنها با جستجوی حق و پاکسازی نفس به دست نمی آید بلکه ناگزیر باید به خدا توسّل جست و دعا کرد، زیرا هدایت حقیقی جز از جانب او و به ارادهٔ او نیست،و دلیل بر این سـخن آن که وقتی ذات متعال او کسـی را گمراه می کند دیگر هرگز راهی برای هدایتش وجود ندارد.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۳۴ تا ۴۰]

اشاره

وَ لَقَدْ جٰاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّنٰاتِ فَمٰا زِلْتُمْ فِی شَکٍّ مِمّٰا جٰاءَکُمْ بِهِ حَتّٰی إِذٰا هَلَکَ قُلْتُمْ لَنْ یَبْعَثَ اَللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً کَذٰلِکَ یُضِلُّ اَللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتٰابٌ (۳۴) اَلَّذِینَ یُجٰادِلُونَ فِی آیٰاتِ اَللّٰهِ بِغَیْرِ سُلْطٰانٍ أَتٰاهُمْ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اَللّٰهِ وَ عِنْدَ اَلَّذِینَ آمَنُوا کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّٰارٍ (۳۵) وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ یٰا هٰامٰانُ اِبْنِ لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَبْلُغُ اَلْأَسْبٰابَ (۳۶) أَسْبٰابَ اَلسَّمٰاوٰاتِ فَأَطَّلِعَ إِلیٰ إِلٰهِ مُوسیٰ وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ کٰاذِباً وَ کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ اَلسَّبِیلِ وَ مٰا کَیْدُ فِرْعَوْنَ إِلاّٰ فِی تَبٰابٍ (۳۷) وَ قٰالَ اَلَّذِی آمَنَ یٰا قَوْمِ اِتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ اَلرَّشٰادِ (۳۸) یٰا قَوْمِ إِنَّمٰا هٰذِهِ اَلْحَیٰاةُ اَلدُّنْیٰا مَتٰاعٌ وَ إِنَّ اَلْآخِرَةَ هِیَ دٰارُ اَلْقَرٰارِ (۳۹) مَنْ عَمِلَ سَیِّئَةً فَلاٰ یُجْزیٰ إِلاّٰ مِثْلَهٰا وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِکَ یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیهٰا بِغَیْرِ حِسٰابٍ (۴۰)

ص: ۶۳

معنای واژه ها

۳۷[تباب]

:هلاك و خسارت است،و تبّ به معنی «هلاك شد و زيان ديد»باشد.

چاره جویی فرعون جز زیان هیچ نبود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نمونۀ فرعون در حکومت مصر محوری مخالف با یوسف(ع)را تشکیل می دهد که او نیز بر سرزمین مصر حکومت کرد.و هنگامی که انسان نمی خواهد ایمان بیاورد،در آیات خدا مجادله می کند،خواه بر یوسف(ع)شهریار مقتدر نازل شده باشد که صفات زیبای مادّی و معنوی را در خود جمع داشت یا بر موسی(ع) چوپان فقیر و وابسته به گروهی مستضعف ستمدیده.و نمونۀ فرعون با این هر دو رسالت مخالفت می ورزد،زیرا مقیاس ایمان و کفر همان قلب است،وقتی خاشع و پذیرا باشد به حق و کسی که در اجتماع نماینده و تجسّم حق است تسلیم می شود، و وقتی متکبّر باشد منکر تمام آنها می شود،گو شخصی که نمایندۀ حق است هر که و آیات روشنگر آشکار هر چه باشد.

پروردگار ما در این درس این حقیقت را تذکّر می دهد،در حالی که شخصی همچون مؤمن آل فرعون را می یابیم که در بطن نظام طاغوتی و محاط به تمام وسایل تهدید و فریب و گمراه سازی فرعون ایمان خود را مکتوم می دارد،دیگری را در کنف حکمرانی و مشمول آسایش /۱۲ و هدایت یوسف(ع)می یابیم که در دل نسبت

ص:۶۴

به حق کفر می ورزد،و به یوسف و پروردگار او ایمان حقیقی ندارد.

شرح آیات:

[۳۴]

یوسف(ع)یکی از دوازده پسر یعقوب(ع)است که در عبری بدو اسراییل یعنی بندۀ خدا(عبد اللّٰه)می گفتند،از صلب این برادران قوم بنی اسراییل به دوازده تبار و قبیله تقسیم شدند و یوسف یکی از پدر بزرگهای آنان بود.

یوسف(ع)به رسالت مبعوث و شهریاری مقتدر شد که مردم مصر فرمانبردار او شدند.پس کمالات مادی را با شهریاری و تسلّط و کمالات معنوی را با رسالت در وجود خود گرد آورده بود،ولی با وجود این برخی نسبت بدو کفر می ورزیدند، اما پیش خود می گفتند:ما اکنون این کفر خود را آشکار نمی سازیم بلکه درنگ می کنیم تا یوسف بمیرد و آن گاه پس از او خود بر فرمانروایی و مملکت چیره می شویم.

« وَ لَقَدْ جٰاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ -یوسف پیش از این بر شما مبعوث شد.» یعنی پیش از موسی(ع).

« بِالْبَيِّنٰاتِ فَمٰا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمّٰا جٰاءَكُمْ بِهِ -با دلایل روشن،و شما از آنچه آورده بود هم چنان در شک بودید،» زیرا دلهایتان پذیرای ایمان نبود و گرنه آن دلایل روشن و آشکار بود.

« حَتّٰى إِذٰا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً -چون او بمرد گفتید:خدا پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد.» با آن که یوسف-علیه السلام-خیر و فضل برای آنها آورده بود،و موضعگیری آنها جز بر گمراهی و ضلالتی دلالت نمی کند که به سبب گزافکاری و تردّد آنها در شک،بر آنان رقم خورده بود.

آیه بیان می کند که ملّت مصر بظاهر به دست یوسف به دیانت گردن نهاده بود ولی هم چنان خواستار بازگشت به گمراهی پیشین خود بود،زیرا به سبب گزافکاری و شک و تردید فاسد شده بود، ۱۲/ و پس از مرگ یوسف بزودی به حالت کفر

بازگشت،گویی با مرگ یوسف آسوده شد.احادیثی دربارهٔ دیانت پذیری ملّت مصر به دست او وجود دارد.

« كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتٰابٌ -خدا گزافکار شک آورنده را این گونه گمراه می سازد.» این آیه در اینجا سبب موضعگیری آنها را که از حق منحرف شده اند آشکار می سازد که همان گزافکاری آنها از ناحیهٔ عملی است زیرا به خیر و نعمتی که داشتند قانع نمی شدند،و از ناحیهٔ نظری و روانی شک آوری آنهاست که به حق و دلایل روشن تسلیم نمی شدند.و اگر به دقّت بنگریم درمی یابیم که این هر دو صفت به یک صفت منجرّ می شوند که همانا تسلیم نشدن به حق و بسنده نکردن به چیزهایی است که خداوند به آنان عطا کرده،و افزون طلبی نعمتهای بیشتر تا حدّ اسراف و گزافکاری و خواستن دلایل بیشتر تا حدّ جدل(و ستیزه ورزی)در مورد آیات روشن و روشنگر.

این آیه دلالت بر آن دارد که یوسف رسالتی نزد قوم مصر داشت،و خدا فرصت هدایت و رهایی را بدین صورت منحصر به فرد برای آنها فراهم آورد که شهریار محبوب آنها را پیامبر آنان قرار داد که شاید هدایت شوند.و شاید حکمتی که در این کار بوده شدت علاقهٔ ملّت مصر،صاحب تمدّن رودخانه ای(وابسته به رود نیل)به سلطهٔ سیاسی باشد که همین نکته باعث شد موسی-علیه السلام- نیز با شخص فرعون عالیترین حکمران سرزمین آنان رویاروی شود.

[۳۵]

می پرسیم شک آوران چه کسانی هستند؟و قرآن پاسخ می دهد:

کسانی که در آیات خدا مجادله می کنند و می خواهند بدون کمترین دلیلی آنها را تحریف کنند،در حالی که کسی که با اندیشه ای مخالفت می ورزید ناگزیر باید اندیشه ای دیگر همانند یا برتر از آن بیاورد و ارائه کند.

« اَلَّذِينَ يُجٰادِلُونَ فِي آيٰاتِ اللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطٰانٍ أَتٰاهُمْ -کسانی که بی هیچ حجّتی که در دست داشته باشند در آیات خدا جدال می کنند،» این آیه-چنان که پیداست-شامل کسانی می شود که آیات خدا را

تحریف می کنند و بدون تفویض و رخصتی از جانب خدا در آن آیات دخل و تصرّف می کنند،و در واقع بدون دلیل و اجازه ای از خداوند خود را در مواضع حکمرانی و داوری قرار می دهند.

« کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّهِ وَ عِنْدَ الَّذِینَ آمَنُوا -کار آنان نزد خدا و مؤمنان سخت ناپسند است.» پس خداوند آنان را ناپسند می شمارد و در دنیا خوار می سازد و اعمالشان را گمراهانه می کند و هرگز نمی گذارد رستگار شوند.امّا کسانی که ایمان آوردند نیز آنان را ناپسند می شمارند و فریبشان را نمی خورند و به رهبری آنان تسلیم نمی شوند.

و این دو سرانجام بد آنان است.امّا سرانجام بد در واقع همان سلب فرصت هدایت و رهیابی تا ابد از آنان است که با خاموش ساختن شعلهٔ هدایت از دلهایشان صورت می گیرد.

« کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ -خدا بر سراسر هر دل متکبّر جبّاری این چنین مهر می نهد.» جبّار کسی است که برای مقهور کردن دیگران و تسلّط بر آنان می کوشد،و این از ویژگیهای پادشاهان و حکمرانان ستمگر است.امّا متکبّر کسی است که به حق گردن نمی نهد و به وضع موجود خود قانع نمی شود،بلکه خود را بزرگتر از حجم و گنجایی حقیقی خویش می پندارد،و هر که صفت او چنین باشد قلبش فرو بسته می شود و خداوند با سلب نور خرد و فطرت(الهی)بر دل او مهر می نهد.

تعبیر قرآنی در اینجا که می گوید:« کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ »بسیار دقیق است.و با آن که بعضی از مفسّران گفته اند این سخن برابر است با آن که بگویند:

قلب کلّ متکبّر جبّار دل هر متکبّر جبّاری.ولی به نظر می رسد که روند قرآنی مرادش بیان حقیقتی است مهم و آن این که:مهر نهادن بر دل بسته به اختلاف صفات منفی نزد انسان مختلف است،پس خداوند به نسبت پنجاه در صد بر دل زنا کار یا دزد مهر می نهد،اما در مورد متکبّر جبّار بر سراسر دل او یعنی صد در صد مهر می نهد،و این برای بیان پیامدهای بد این دو صفت(تکبّر و جبّاری)کافی

است. [۳۶-۳۷]

و از آنجا که بنی اسراییل در زیر سایهٔ یوسف،شهریار پیامبر ایمان حقیقی نیاوردند،خداوند آنان را گرفتار فرعونی کرد که از فراز سریر شهریاری حکم می راند،و این دو شهریار چه قدر متفاوت بودند!و حقّا که سرانجام ناسپاسی نسبت به نعمت(داشتن شهریاری پیامبر)همین است.

در اینجا سیاق قرآن ما را به پیامدهای بد این دگرگونی توجّه می دهد،شاید هشیار شویم که ۱۲/ انکار و کفر نسبت به رسالتهای الهی،و گزافکاری و شک آوری و تکبّر و تجبّر(جبروت نمایی و زورگویی)و در نتیجه شانه خالی کردن از مسئولیتهای نظام عادل و حاکم دادگر-چون یوسف علیه السلام-عاقبتش در آغاز ظاهر نمی شود بلکه در پایان معلوم می گردد،آنجا که سرنوشت اجتماع بدانجا می کشد که پایان کار اهل مصر بدانجا کشید که گرفتار حاکمی چون فرعون شدند.و این چنین است که بر ما واجب است فریب مظاهر رباینده و فریبندهٔ تمدّن شهوتها را نخوریم بلکه آنها را از خلال سرانجامهای بدشان بررسی کنیم،که آغاز خود فریفتگی را با پایان بد چه ارزشی باشد! « وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ یٰا هٰامٰانُ ابْنِ لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبٰابَ -و فرعون گفت:ای هامان!برای من کوشکی بلند بساز،شاید به آن درها دست یابم،» پس از آن که فرعون در قانع کردن پیرامونیان خود به ضرورت کشتن موسی(ع)شکست خورد و این چیزی بود که سستی حجّت او را ثابت می کرد، کوشید برای تحمیل تسلّط خود بر عموم به نیروی مادی تکیه کند،و این مرحله ای از مراحلی است که تمدّنها از آن می گذرند،این مرحله به قوّت و سرزندگی با ارزشها (و اعتبارهایی)آغاز می شود و پیش از آن که با ویرانی همه جانبه یا با حالت بیهودگی مطلق و درهم نوردیده شدن کامل به پایان خود برسد،به مظاهر مادّی می رسد.همچنین نظام فرعون در همان حال که تهی بودن معنوی و خلاء علمی خود را به آنان نشان داد به ساختن بناهای عظیم روی آور شد،تا کوشکی بزرگ برآورد و به خدای موسی برسد،و این اشاره ای است روشن به دیدگاه فرعون دایر بر«چیز

بودن و مادیّت»زندگی،و کوشش او برای مبارزه با ارزشهای معنوی به وسیلهٔ مظاهر مادّی.

وی کوشید با خدای موسی،عزّ و جلّ روبرو شود،و با ذات سبحان او با امکانات محدودی که در اختیار دارد همتایی و مبارزه کند،هم چنان که نمرود هنگامی که به اعدام یک زندانی و رها کردن دیگری فرمان داد،چنین کرد و در حال همتایی کردن با پروردگار عزّت،به ابراهیم گفت:من نیز می کشم و زنده می کنم،و طاغوتان در هر عصری چنین می کنند.آنها در برابر هر جنبش آزادیخواهی با قدرت نمایی خود می ایستند تا هیبتی را که نزدیک است در برابر تند باد انقلاب فرو ریزد تحمیل کنند.

فرعون همان کسی است که به موجب اشاره این آیهٔ کریم یکی از اهرام مصر را ساخت، ۱۲/ و از خلال این کار می کوشید مردم را گمراه کند،و به نظر خود به بلندترین مکان مناسب که همان درهای آسمانهاست برسد.

« أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِباً - درهای آسمانها،و خدای موسی را ببینم،زیرا پندارم که دروغ می گوید.» این عادت گردنکشان است.آنان در قضایای گوناگون احکامی دور از روش گرایی درست صادر می کنند،چنان که فرعون می داند که خدای بر حقّی که موسی(ع)مردم را بدو فرا می خواند با مقیاسهای مادّی درک نمی شود ولی وی روشی کاملا مادّی را به کار می گیرد تا خدا را-سبحانه و تعالی-بشناسد،و نتیجه ای که بدان می رسد،حتّی در صورتی که بتواند و قدرت آن را داشته باشد،که به آسمانهای برین برسد،نتیجه ای خطاست،و(به تصوّر او)بر اثر این روش است که موسی دروغگو در خواهد آمد.

معروف است که فرعون مستضعفان را برای بنای کوشک به بیگاری می کشید و بی اجر و مزدی به کار می گماشت،و بسیاری از آن بینوایان که وی ایشان را از اطراف و اکناف مصر گرد آورده بود زیر فشار کار سخت و بد غذایی و انتشار بیماریها می مردند و او در کنار اهرام مصر زمینهایی وسیع را به دفن جنازهٔ

مسکینان اختصاص داده بود،که این کار به خودی خود خشم توده ها را برمی انگیخت و زمینهٔ تحوّل را در ملّت مصر آماده می کرد.

« وَ کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ -و بدین سان کردار زشت فرعون در نظرش آراسته شد.» به سبب تراکم عادتها و رفتارهای بد بر دل متکبّر و جبّار او،باطل را حق و بر عکس حق را باطل می دید و بدین درجهٔ پایین اعتقاد سقوط کرده بود تا آنجا که می پنداشت با نیروی محدود خود می تواند با ارادهٔ خدا رقابت و مبارزه کند.آیا نمی دید که خدا چگونه کوه ها را استوار ساخته و اگر کسی بر فراز آنها رود آسمان را جز به همان سان که از روی زمین می نگرد،نمی بیند؟!و آیا نمی دانست که تنها یک تند باد کافی است که مظاهر نیرومندی او را در یک لحظه ریشه کن کند؟!و در حدیث آمده است:که هامان کوشک را بالا برد چندان که تند بادها او را از ادامهٔ کار بازداشت و بیدرنگ تند بادی هولناک در رسید ۱۲/ و او را نیز از میان برد. (۱)

و از جملهٔ آثار نفسانی که عناد و اصرار بر رفتار بد بر جای می گذارد، بازماندن از راه خداست، « وَ صُدَّ عَنِ السَّبِیلِ -و او از راه بازماند.» و راه همان رهبری رسالتی بود که در رسالت الهی مجسّم شده و بشر را به سوی پروردگار مهربان خود راهنمایی می کند.آیا متکبّر به حق سر می سپارد و گردن می نهد،و یا جبّار به عدل راضی می شود؟!هرگز...پس در این صورت در زندگی از باطل پیروی می کند،و وقتی راه رسیدن به خداوند(رهبری رسالتی)را رد می کند به جنگ با آن می پردازد و حیله و ترفند به کار می برد.

ولی سنّت و ارادهٔ خدا فوق کوششها و دست و پا زدنهای شکست خوردهٔ فرعون برای خاموش ساختن نور ذات عزّ و جلّ اوست.

« وَ مٰا کَیْدُ فِرْعَوْنَ إِلاّٰ فِی تَبٰابٍ -و چاره جویی او جز زیان هیچ نبود.»

۱- ۲۷) -نقل از موسوعه بحار الانوار،ج ۱۳،ص ۱۲۵.

یعنی شکست و زیان از هر سو او را دربر گرفت.

[۳۸]

در اینجا،بار دیگر مؤمن آل فرعون در صحنهٔ رویدادها ظاهر می شود وی که ایمان خود را پنهان داشته بود در لحظهٔ مناسب به مبارزهٔ با طاغوت پرداخته و فضیلت کتمان و فضیلت مبارزه را که همان بیان کلمهٔ حق نزد سلطان ستمگر است،به دست آورد.اگر ما از خلال قرآن حکیم به داستان این مؤمن بژرفی بنگریم،معنی حقیقی تقیّه(پنهانکاری و رازداری و حفظ خویشتن)را در اسلام در می یابیم.و واجب است این مفهوم را کاملا روشن کنیم زیرا تقیّه در نظر بسیاری از مردم تبدیل به توجیه دست شستن و بازماندن از جهاد شده است،در حالی که «تقیّه»در مفهوم رسالت همان کار و جهاد مرتّب و مستمرّ دور از انظار گردنکشان تا لحظهٔ مبارزهٔ بزرگ در رسد.و آیا ۱۲/ کسی جز آن کس که با گردنکشان جهاد می کند نیاز به کتمان دارد؟ برخی کلمهٔ تقیّه را در شرایط کوفتن جنبش و استقرار بیم و هراس به جای کار و فعالیّت قرار می دهند،ولی حتّی در شرایط مناسب نیز اقدامی نمی کنند،و مثال آن در میان ملتهایی که همکاری با جنبشهای مکتبی را رد می کنند و آن را معلول وجود شرایط بیم و هراس و تهدید وانمود می کنند،بسیارند،ولی آنها حتی در هجرت و کشوری دیگر که در آنجا تهدید و پلیسی(که مانع آنان شود)وجود ندارد، جهاد را رد می کنند.

تقیّه در حقیقت آن است که خود و فعالیّت جهادی خود را دور از تسلّط ستمگر در شرایط تهدید و خطر محافظت کنی و نیروی خود را برای روز نبرد نگهداری کنی.

مؤمن آل فرعون(حزقیل)چنین بود.وی ایمان خود را پنهان می داشت و در سایهٔ رهنمودهای رهبری مکتبی حرکت می کرد و منتظر لحظهٔ مناسب برای انفجار نبرد با طاغوت بود،و اکنون زمان آن انفجار رسیده بود،زیرا فرعون وزیران و یاران و نیروهای سپاه و ساحران خود را گرد آورده بود که تصمیم به قتل موسی(ع)بگیرند، پس وی در آن میانه دست از جان شست و به مبارزه با ستم و ستمکاران پرداخت تا

نمونه ای راستین از تقیّه ای که خدای تعالی آن را می پسندد به ما نشان دهد.این تقیّه برخاسته از ایمان و اراده و طرحریزی و اقدام است و نتیجه ضعف اراده و بیم انسان و راحت طلبی او نیست.و بنا بر این آماده سازی و تمهیدی است برای مبارزه و گرد آوردن نیروها و انفجار نبرد در وقت مناسب خود.

بدین سان مؤمن آل فرعون توانست مانع توطئه های فرعون شود که به قصد کشتن موسی علیه السلام صورت می گرفت،و پروردگار ما بدین گونه به عهد خود دایر بر یاری و پشتیبانی از پیامبر امین خود وفا کرد.

« وَ قٰالَ الَّذِی آمَنَ یٰا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ الرَّشٰادِ -آن مردی که ایمان آورده بود گفت:ای قوم من!از پی من بیایید تا به راه صواب هدایتتان کنم.» پس او از یک سو با فرعون مبارزه می کرد و از سوی دیگر اطرافیان او را به پیروی از خود فرا می خواند،و از پیروان رسالت همین می سزد که در زندگی به رسالت خود اعتماد داشته باشند و خود را به عنوان رهبران مردم به جای رهبریهای فاسد مطرح کنند.

[۳۹]

هنگامی که آن مؤمن ریشه های انحراف و نقطهٔ ضعفی را که اطرافیان فرعون را به گرد آمدن در پیرامون او تشخیص داد و دریافت که مادّه گرایی و آزمندی به مال است که در پشت خس و خاشاک دنیا شکل گرفته،آنان را یادآور آخرت شد که با نوع نعمتهای برتر خود از دنیا متمایز است،در حالی دنیا و آنچه در آن است شبیه کالا-و ره توشه ای است که مسافر همراه خود بر می دارد و طبیعه اندک و محدود است،هم چنان که بر تفاوت مهمّ دیگری نیز تأکید کرد که:همانا نعمت آخرت دایم و پایان ناپذیر است و حساب زمان در آن لغو شده است در حالی که دنیا بسیار محدود است.

« یٰا قَوْمِ إِنَّمٰا هٰذِهِ الْحَیٰاةُ الدُّنْیٰا مَتٰاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِیَ دٰارُ الْقَرٰارِ -ای قوم من!این زندگی دنیا(توشهٔ مسافر و)مایهٔ تعیّشی است و آخرت سرای بقاست.»

و آیا خردمند آن را بر این اختیار می کند و ترجیح می دهد؟!هرگز...

[۴۰]

آن مؤمن در بیـان معارف فرهنگ رسالتی به سـبب علاقـۀ خود به نجات مردم از گمراهیهای طاغوت هم چنان پیش می رود و می گوید:

« مَنْ عَمِلَ سَیِّئَةً فَلاٰ یُجْزیٰ إِلاّٰ مِثْلَهٰا -هر کس کار بـدی بکنـد جز هماننـد عملش کیفر نیابـد.» و این از عـدالت و رحمت خـدا نسبت به بندگان خود است.و شاید مراد مؤمن از این بیان رسوا ساختن سیاست مبتنی بر ظلم و جور فرعون بود.

« وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ -و هر کس از مرد و زن که مؤمن باشد و عمل صالحی به جای آورد.» مقیاس نزد خـدا همـان عمـل است،امـا تمایزهـای مـادّی و ظـاهری-که نظامهای فاسـد بشـری آنها را برقرار کرده-هرگز،هیـچ معنایی نـدارد.آری،در اینجا یک امر وجود دارد که عمل بر محور آن دور می زند و جز بدان پذیرفته نمی شود،و همان ایمان است.و کسانی که این دو شرط(عمل+ایمان)در وجود آنان گرد آمده کسانی هستند که وارد بهشت می شوند.

« فَأُولٰئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیهٰا بِغَیْرِ حِسٰابٍ -آنان انـد که به بهشت داخل می شوند و در آن بی حساب روزیشان دهند.» ۱۲/ مشـکل بسیاری از کسانی که ایمان به حق و عمل بدان را رد می کنند این است که آنها به حق از خلال گرفتاری و رنجی که پیامد(دنیوی)ایمان بدان است می نگرند،و،برای این مشکل هیچ علاج و چاره ای بهتر از توجّه دادن به نعمتهای آخرت که همـان ثمرۀ ایمان و عمل است،وجود نـدارد.وقتی آن مؤمن سـخن خود را با پیروان فرعون که غرق در مادّۀ بودنـد بر این نکته متمرکز کرد،خواست این مشکل را چاره کند،چه آنان می پرسیدند:اکنون ما فرعون را ترک می کنیم و این نعمت را از دست می دهیم،آن گاه از پیروی حق چه چیزی به دست می آوریم؟!

ص :۷۳

[سوره غافر (۴۰): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

وَ یٰا قَوْمِ مٰا لِی أَدْعُوکُمْ إِلَی اَلنَّجٰاهِ وَ تَدْعُونَنِی إِلَی اَلنّٰارِ (۴۱) تَدْعُونَنِی لِأَکْفُرَ بِاللّٰهِ وَ أُشْرِکَ بِهِ مٰا لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوکُمْ
إِلَی اَلْعَزِیزِ اَلْغَفّٰارِ (۴۲) لاٰ جَرَمَ أَنَّمٰا تَدْعُونَنِی إِلَیْهِ لَیْسَ لَهُ دَعْوَهٌ فِی اَلدُّنْیٰا وَ لاٰ فِی اَلْآخِرَهِ وَ أَنَّ مَرَدَّنٰا إِلَی اَللّٰهِ وَ أَنَّ اَلْمُسْرِفِینَ هُمْ
أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ (۴۳) فَسَتَذْکُرُونَ مٰا أَقُولُ لَکُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ بَصِیرٌ بِالْعِبٰادِ (۴۴) فَوَقٰاهُ اَللّٰهُ سَیِّئٰاتِ مٰا مَکَرُوا وَ حٰاقَ
بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ اَلْعَذٰابِ (۴۵) اَلنّٰارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْهٰا غُدُوًّا وَ عَشِیًّا وَ یَوْمَ تَقُومُ اَلسّٰاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ اَلْعَذٰابِ (۴۶) وَ إِذْ
یَتَحٰاجُّونَ فِی اَلنّٰارِ فَیَقُولُ اَلضُّعَفٰاءُ لِلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا إِنّٰا کُنّٰا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّٰا نَصِیباً مِنَ اَلنّٰارِ (۴۷) قٰالَ اَلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا إِنّٰا
کُلٌّ فِیهٰا إِنَّ اَللّٰهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ اَلْعِبٰادِ (۴۸) وَ قٰالَ اَلَّذِینَ فِی اَلنّٰارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ اُدْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنّٰا یَوْماً مِنَ اَلْعَذٰابِ (۴۹) قٰالُوا أَ
وَ لَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ قٰالُوا بَلیٰ قٰالُوا فَادْعُوا وَ مٰا دُعٰاءُ اَلْکٰافِرِینَ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ (۵۰)

ص: ۷۴

کار خویش را به خدا واگذار می کنم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

کلمات آن مؤمن همچون آذرخش خیره کننده در فضایی تیره به شبی تاریک در خانهٔ فرعون که دربارهٔ زندگی صاحب رسالت،موسی بن عمران علیه السّلام توطئه می کردند،پرتو افکن شد.

آن مؤمن به ایشان گفت:من شما را به نجات خودتان از آتشی که پیرامونتان را گرفته فرا می خوانم،در حالی که شما مرا دعوت می کنید که در سوختن در این آتش فروزان به شما پیوندم.آری،کفر به خدا و شرک به او(و پیروی از سلطهٔ غیر شرعی)به خودی خود همان آتشی است که آنان در آن بودند امّا دعوتش به نجات از آن آتش با ایمان به خداوند پیروزمند آمرزنده بود.

شما مرا به شریکانی می خوانید که سزاوار نیست کسی به سوی آنها فراخوانده شود،زیرا آنها حقیر و ناچیزند،در حالی که من شما را به سوی کسی می خوانم که سرنوشت تمام ما به سوی اوست،شما مرا به گزافکاری می خوانید که شک نیست صاحب خود را به آتش می کشاند،اما من شما را به تقوی و پرهیزگاری فرا می خوانم.

و(هنگامی که سخن او را اجابت نکردند)به مبارزه با آنان پرداخت، بدین بیان که او و ایشان منتظر پایان کار باشند و بیم دادن او را به یاد آورند، /۱۲ امّا او خود کار خویش را به خداوندی وا گذاشته که او را از گزند فکری که علیه او کرده اند نگه می دارد،در حالی که عذاب بد پیرامون خاندان فرعون را گرفته است،و در عالم برزخ صبح و شب عرضهٔ آتش می شوند،و چون قیامت فرا رسد در دوزخ

سخت ترین عذاب را می چشند.

آنجا که عـذر آوردن ناتوانان و ضـعیفان بر این که از بزرگترهای خود پیروی کرده اند سودی نمی بخشد و از این رو ناچارند که سـهمی از عـذاب را بچشـند و تحمّل کننـد،بیگمان همـۀ آنها از ناتوانان و مسـتکبران به فرمان خـدایی که هیچ کس یارای نقض حکم او را ندارد،در آتش اند.

شرح آیات:

[۴۱]

مرگ به مذاق هیچ کس خوشایند نیست امّا ناز پروردگان و عیّاشان بیشتر از دیگران از آن می هراسـند،زیرا نسـبت به زندگی دنیـا حریصترنـد و به زخـارف آن بژرفی فریفته تر،و دعوت کننـدگان به سوی ناگزیرنـد بر این زه حسّاس در دلهـای عیّاشـان زخمه زننـد و آنان را به یاد مرگ و جزایی سـخت که از پس آن است بیندازند و همین اندرز برای کسـی که در پی رهیابی و رهایی است کفایت می کند.

مؤمن آل فرعون وقتی آنان را به عاقبت دو دعوت،دعوت حق و دعوت باطل یادآور شد چنین کرد.

« وَ یٰا قَوْمِ مٰا لِی أَدْعُوکُمْ إِلَی النَّجٰاهِ وَ تَـدْعُونَنِی إِلَی النّٰارِ -ای قوم من! چیست که من شـما را به رهایی می خوانم و شـما مرا به آتش می خوانیـد؟» آنـان هم اکنون در آتشـند و آتش آنهـا را از هر سو فرا گرفته است،سـیاست نافرمانی،و اقتصاد مصـرفی و خوشـگذرانی،و پرورش انحراف و تبلیغات گمراهی، پس روانۀ حفره های دوزخ اند و وقتی که مؤمن آنان را به راه نجات می خواند آنان را به چیزی دعوت می کند که به همّت و سـعی و کوشش بسیار نیاز دارد،ولی آنان او را به فرو رفتن در آتش می خوانند.

این آیه شامل حال ما نیز می شود زیرا به اسـتثنای پرهیزگاران،مردم ما دام که زمامشان به دست شهوتهاست و فساد پیرامونشان را گرفته در درون آتش زندگی می کنند،و پروردگار سبحان ما گفته است:« وَ إِنْ مِنْکُمْ إِلاّٰ ۱۲/ وٰارِدُهٰا کٰانَ عَلیٰ

رَبِّکَ حَتْماً مَقْضِیًّا. ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظّالِمِینَ فِیها جِثِیًّا

(۱)

و هیچ یک از شما نیست که وارد دوزخ نشود و این حکمی است حتمی از جانب پروردگار تو.آن گاه پرهیزگاران را نجات می دهیم و ستمکاران را هم چنان به زانو نشسته در آنجا وا می گذاریم».

و می پرسیم:چگونه ما همه،جز پرهیزگاران در آتشیم؟ آیا میکرب سل را در زیر میکروسکوپ دیده ای؟یا نام ویروس جذام را شنیده ای؟این دو در واقع نمایانگر عوارض همان بیماریی هستند که در شخص مسلول و جذامی ظاهر می شود،ولی تنها آگاه و کارشناس این امر را می داند،امّا نادان نمی داند که این میکرب و آن ویروس بیماری هستند.همچنین کارشناس مواد منفجره میزان قدرت آتش نهفته در یک کیلوگرم مادهٔ منفجرهٔ سوزنده را می داند، امّا نادان شاید آن را خاکی پیش نشمرد،همچنین آگاهان و هشیاران می دانند که مال یتیم همان آتش فروزانی است که وجود غاصب را می خورد،و دروغ بوی گندناکش از دهان دروغگو بیرون می زند و در دروازهٔ دوزخ منتظر اوست،و ظلم امروز همان ظلمات قیامت است و همچنین...

[۴۲]

آتشی که آن مؤمن دعوت به نجات از آن می کند همان کفر نسبت به خداست که به صورت شرک نسبت به او نمودار می شود.و شرک چیست؟شرک سرسپردگی به کسی است بدون آن که خداوند اذنی داده و تسلّطی آشکار بدو تفویض کرده باشد.

« تَدْعُونَنِی لِأَکْفُرَ بِاللّهِ -مرا دعوت می کنید که به خدا کافر شوم.» شاید قوم فرعون اصلا خدا را انکار می کردند،یا نسبت به او شرک می ورزیدند و شرکشان آنان را به کفر فرا می خواند،از این مؤمن آنان به ایشان گفت:

« وَ أُشْرِکَ بِهِ ما لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ -و چیزی را که نمی شناسم برای او

ص: ۷۷

۱- ۲۸) -مریم ۷۱/-۷۲.

شریک قرار دهم.» ۱۲/ از این آیه همچون دیگر آیات در می یابیم که تنها تسلیم بدانچه انسان به یقین نمی داند که خداوند بدان امر کرده است شرک محسوب می شود.

خداوند انسان را بنده ای برای ذات متعال خود آفریده نه برای دیگری،و به او اجازه نمی دهد که از آزادی خود در برابر احدی دست بردارد،بلکه بر او واجب ساخته است که بر ضد هر کس می خواهد آزادی او را سلب کند و به حرمت استقلال او تجاوز کند،مقاومت ورزد و بایستد،و تنها تسلیم به گردنکشی را شرک محسوب دارد،و براستی شرک را ظلمی بزرگ بشمارد.

امّا دعوت حق،دعوت به سوی خداست:

« وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ -و حال آن که من شما را به خدای پیروزمند آمرزنده دعوت می کنم.» پس خداوند به پیروزمندی خود بر ما تسلّط دارد و چیرگی خود را بر ما واجب داشته،و با آمرزش خود توبه را از بندگان گزافکارش می پذیرد که دیری در برابر جرایم طاغوت خاموشی گزیدند و رزق و روزی خدا را می خوردند و دشمن او را می پرستیدند،هم چنان که توبۀ ساحران(فرعون)را پذیرفت.

[۴۳]

شک نیست که بشر-هر چند نیروهای مادّی را تسخیر کرده باشد- از هر طرف در احاطۀ ضعف و ناتوانی است،پس محکوم به سنّتها و قانونهای خداست،و برای آن در جهت نافرمانی می کوشد که شاید از ضعف خود بکاهد و شاید خود را از بیماری و پیری و مرگ باز دارد و وارهاند،پس او ناتوان تر از آن است که بتواند به دیگران نیرویی دهد و بنا بر این شایستگی ندارد که مردم را بدو دعوت کنند.

« لاَ جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لاَ فِي الْآخِرَةِ -بی شک آنچه شما مرا بدان دعوت می کنید یارای آنش نیست که در دنیا و آخرت کسی را به سوی خود خواند.» بلکه(چنان دعوتی)تنها خرافات و پندارها و آرزوهای خام و

فریب خوردگی است.

تفسیر حرفی کلمهٔ«لا جرم»:لا قطع است،و معنی(مفهومی)آن این است که هیچ کسی قادر بر قطع این کلام یا ردّ آن نیست،چه این کلام حقّ است،و مؤمن آل فرعون این کلمه را برای مزید اعتماد و اطمینان بدین حقیقت و مبارزه با حالت بیم و امید نزد یاران فرعون به کار گرفت که تمام /۱۲ استقلال و اعتماد به نفس خود را در برابر گردنکشی فرعون از دست داده بودند.و اگر اندکی فکر می کردند،بیگمان در می یافتند که فرعون ناتوانتر از آن است که سلطهٔ خود را بر آنان واجب سازد و تحمیل کند،و براستی اگر از لحاظ نیرو از آنان کمتر نباشد،بی تردید همچون یکی از آنهاست(نه بیشتر)،و در واقع او نیروی خود را از ناتوانی و ضعف آنها به دست می آورد،و هیبت خود را از ذلّت آنها کسب می کند،و اگر آنها چنان که باید و شاید ارزش خود را می شناختند او را بیقین خوار و حقیر می یافتند،و در نتیجه می دانستند که اصلا او را دعوتی نیست،و فرقی میان او با سنگی سخت یا گوساله ای زبان بسته یا درختی کرم خورده وجود ندارد.آیا کسانی را که بتی یا گوساله ای یا درختی را می پرستند، دیده ای؟آیا آنچه آنان می پرستندش چیزی به آنان می دهد یا آنان هستند که بدان قداست می بندند و به حساب خود نیرو می بخشند؟ امّا خدایی که آن مؤمن کسان را به سویش می خواند،بازگشت همه به سوی اوست،پس او بهترین ذاتی است که مردم را به سوی او خوانند و گرامیش دارند، « وَ أَنَّ مَرَدَّنٰا إِلَی اللّٰهِ -حال آن که بازگشت ما به سوی خدا(ی یکتا)ست.» آن گاه آنان را یادآور حقیقتی فطری می شود که در ضمیر هر انسانی به ودیعه نهاده شده،و آن حقیقت این است که همانا خداست آن که همه چیز را آفرید و به تقدیر حکیم خود مقدّر و مقرّر داشت،و نشانه های عدل و حکمت خود را در هر چیزی از کوچک و بزرگ پراکند،و خوشامد گزافکارانی را که از حدود خود فراتر

رفتند و به حقوق دیگران تجاوز کردند،نمی پذیرد،و آنان را به زندان رنجبار خود، دوزخ می سپارد،و آتش چه سرنوشت بدی است.

« وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحابُ النّارِ -و بیگمان گزافکاران همصحبتان آتش باشند.» اگر انسان واقعا یقین داشته باشد که به نزد خدا باز می گردد،و براستی خداوند است که از او حساب می کشد و بدو پاداش می دهد،دست از ارتکاب جرایم بر می دارد،زیرا می داند که پروردگارش بندگان خود را می نگرد،و هرگز ممکن نیست که کسی او را فریب دهد یا از او بگریزد،و براستی که خداوند به هیچ کس ظلم نمی کند و داور دادگر پیروزمند با جبروتی است.

و بدین سان می بینیم که سیاق آیه بازگشت به نزد خدا را به آنجا می کشاند که سرانجام گزافکاران آتش است و این حقیقتی است فطری و ناگزیر که در آن جدال و مناقشه ای راه ندارد.

[۴۴]

هر گاه دردمند بداند که سبب دردهای او روش بدی است که خود برگزیده و می توانسته با رفتار خوب خود از گرفتاری بدان دردها در امان بماند، احساس دردش بیشتر می شود،و آن فراخوانندهٔ به حق(مؤمن آل فرعون)به آنها خاطرنشان کرد که ایشان-در روز جزا-آنچه را وی بدانها گفته است به یاد خواهند آورد و راست بودن گفتهٔ او را خواهند دانست،و آن گاه بر درد جسدهایشان دردی روحی شدید افزوده می شود.

« فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ -زودا آنچه را که اکنون می گویم به یاد خواهید آورد.» اما او خود به والاترین درجات یقین رسیده است،پس کارش را به پروردگارش وا می گذارد،از این رو دلش مجادله دربارهٔ حقایقی را که گذشت تحمّل نمی کند.

« وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللّهِ -و من کار خویش به خدا واگذار می کنم.» « إِنَّ اللّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ -زیرا او بندگانش را می بیند،»

پس او از اخلاص و یقینی که در دل واگـذار کننـدگان کارهای خود بدو وجود دارد آگاه است،و از این رو دست آنها را می گیرد.

شاید پایان این آیه ما را به شرط واگذاری دلالت می کند که همانا والاترین درجات یقین و همان اخلاص است.

شرطهایی دیگر برای واگذاری را در حدیثی می یابیم که محدّثی از امام صادق،علیه السلام روایت کرده:

«واگذار کنندهٔ کار خود به خدا در آسایش جاودانی،و عیش سرشار همیشگی است،و آن که حقا کارهایش را واگذار کرده از اهتمام به هر چیز جز خدای تعالی است فانی شده و در گذشته،چنان که امیر مؤمنان علی گفت:بدانچه خدا نصیبم کرده خرسندم،و کار خود را به آفریدگار خویش وا نهادم،هم چنان که خداوند در گذشته به من احسان کرد در آیندهٔ باقی مانده نیز می کند /۱۲ ...خدای عزّ و جلّ دربارهٔ مؤمن آل فرعون گفت:« وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ فَوَقاهُ اللّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ -و من کار خویش را به خدا واگذار می کنم،زیرا او به بندگانش بیناست.پس خدا او را از آسیب مکری که برایش اندیشیده بودند،نگهداشت و آن عذاب ناگوار خاندان فرعون را در میان گرفت».

و تفویض(واگذاری)پنج است(یعنی پنج حرف است)هر حرفی از آن را حکمی است،پس کسی که به احکام آن حروف عمل کند تفویض کرده است.

«تاء»از ترک و رها کردن تدبیر در دنیاست،و«فاء»از فنا(و دست شستن مطلق) از هر اهتمامی غیر از خدای تعالی،و«واو»از وفای عهد و راست در آوردن وعده،و «یاء»یأس و نومیدی از خویشتن و یقین نسبت به پروردگارت،و«ضاد»از ضمیر صافی برای خدا و طرح نیاز و حاجت به درگاه او،و تفویض کننده شب را در امان از تمام آفتها به صبح می آورد و روز را با عافیت در دین خود به شب می رساند». (۱)

۱- ۲۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۲۰.

وقتی حزقیل کار خود را به خدا واگذاشت،پروردگار پیروزمندی به بهترین صورت او را یاری داد،و از مکر خاندان فرعون نگهداشت،در حالی که عذاب بد آنان را در برگرفت.

« فَوَقاهُ اللّٰهُ سَیِّئٰاتِ مٰا مَکَرُوا -خدا او را از گزند مکری که برایش اندیشیده بودند،نگهداشت.» در یکی از تفسیرها آمده است که او به موسی(ع)پیوست و همراه او از دریا به بیابان امن گذر کرد،و دیگری گفته است:وی به کوه ها پناه برد و خداوند جانوران وحشی را به دفاع از او گماشت. (۱)

در دو حدیث از امام صادق،علیه السلام آمده است که سرانجام حزقیل شهادت بود،و خدای سبحان دین او را از مکر و دستبرد آن مفسدان حفظ کرد...

(راوی)گوید:«به خدا سوگند او را بند از بند جدا کردند،ولی خدای عزّ و جلّ او را از این که در دینش بفریبند،نگهداشت». (۲)

آری.پروردگار ما این سرانجام نیکو را برای یکی از دعوت کنندگان به خدا اختیار کرده است چه می داند که این /۱۲ به صلاح آنان و به مصلحت اصل قضیّۀ دعوت است و آنان نیز این سرانجام را با سینه ای بتمامی گشوده،می پذیرند، نخست:برای آن که این غایت آرزوی ایشان است، دوم:این که به حقیقت پیوستن هدفهایی است که با اخلاص برای آنها کوشیده اند،پس اگر به حقیقت پیوستن آن هدفها جز از راه شهادت ممکن نیست، شهادت خوش آمد و هزار آفرین بر آن.

« وَ حٰاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذٰابِ -و آن عذاب ناگوار خاندان فرعون را در میان گرفت.» آن عذاب بد از آن رو ایشان را فرا گرفت که سخن آن بیم دهنده را اجابت

ص: ۸۲

۱- ۳۰) -از مجمع البیان،در تفسیر همین آیه.

۲- ۳۱) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۲۱.

نکردند.

[۴۶]

عـذاب بـدی که خانـدان فرعون را در میـان گرفت چه بود؟همه می دانیم که آنهـا در دریـا غرق شدنـد،و خداونـد خـانه ها و داراییهایشـان به میراث به بنی اسـراییل داد،امّا رونـد آیه اینجا به عـذابی دیگر سـخت تر از غرق شـدن می انجامـد.چرا؟ انسان برخی از هول و هراسـهای غرق شـدن را می شـناسد،بویژه وقتی شامـل صـدها هزار تن از مردم شود چنـان که بر سـر فرعونیان آمد.امّا سـیاق آیه خاطر نشان می کند که این هول و هراسها اگر با عذاب آخرت مقایسه شود ساده است.مگر نه آن که مرگ بر هر کسـی نوشـته شده و مقدّر است؟و اسباب و موجبات آن هر چه باشد رنج و تلخیهای آن لحظه هایی است چند.امّا آتشی که قرآن از آن بیم داده است عذابی است جاودانی.امّا وضع در عالم برزخ چنین است:

« اَلنّٰارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْهٰا غُدُوًّا وَ عَشِیًّا -آتش،هر صبح و شام بر آن عرضه شوند.» از این آیه در می یابیم که روانهای کافران را هر روز دو بار عرضـۀ آتش می کننـد:در آغاز روز و در پایان آن و شاید همان دیدن آتش خود عذابی بد محسوب می شود،زیرا لهیب و هرم آن بر ایشان می تابـد و از آن رنجهای گوناگون می برنـد،یا به درون آتش می برندشان تا مستقیما در آن عذاب بکشند.

و در حدیث از امام صادق-علیه السلام-در تفسیر این آیه آمده است که:

نخست دربارۀ تفسیر این آیه از مردم پرسید و گفت:مردم(در این باره)چه می گوینـد؟راوی گوید: ۱۲/ گفتند:این عذاب در آتش جاودانی است و در میان آن (در عالم برزخ)عذاب نمی کشـند،امام گفت:پس آنان نیکبخت اند!به وی گفته شد:فدایت شوم!این چگونه باشـد؟گفت:در واقع این(عـذاب)در دنیاست،امّا دربارۀ آتش جاودان گفتـۀ خداونـد چنین است: « وَ یَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ

فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذٰابِ

(۱)

و روزی که قیامت برپا شود،ندا دهند که خاندان فرعون را به سخت ترین عذابها درآورید».

و بنا بر این تفسیر روانهای کافران در عالم برزخ عـذابی سبکتر از عذاب آخرت می کشد،و از این رو از امام صادق(ع)مروی است که دربارۀ روانهای مشرکان از او پرسیدند،گفت:در آتش عـذاب می کشند،و می گوینـد:پروردگـارا! قیـامت را بر پا مکن،و وعدۀ عذابی را که به ما داده ای به تحقّق نرسان و آخر ما را به اوّل ما نپیوند(و همۀ ما را به یک چوب مران)». (۲)

« وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذٰابِ -و روزی که قیامت برپا شود ندا دهند که خاندان فرعون را به سخت ترین عذابها درآورید.» [۴۷]

پرسشی باقی است:چرا خدا تمام خاندان فرعون را به سخت ترین عذاب درآورد،در حالی که مجرم اصلی فرعون و سپاه او هستند؟ پاسخ:ضعیفان آنها به فرعون سرسپردند،و به او رضایت دادند،پس در کشیدن عذاب سخت نیز با او شریک اند،و توجیه و عذر آوردن آنها دایر بر این که پیروان فرعون بوده اند و می پنداشته اند که فرعون و مستکبران گناه اعمال آنها را بر گردن می گیرند،سودی برای آنان ندارد،هرگز...

« وَ إِذْ يَتَحٰاجُّونَ فِي النّٰارِ فَيَقُولُ الضُّعَفٰاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنّٰا كُنّٰا لَكُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّٰا نَصِيباً مِنَ النّٰارِ -و آن گاه درون آتش با یکدیگر به مجادله برخیزند و ناتوانان به گردنکشان گویند که ما پیروان شما بودیم،آیا می توانید اندکی از این آتشی که نصیب ما شده است بکاهید؟» در آنجا این عذرهای پنداری که ناتوانان می کوشند سکوت خود را در برابر گردنکشان بدانها توجیه کنند از درجۀ اعتبار ساقط می شود.

چنان که مثلا کسی بگوید:من نظامی هستم و بر من واجب است که از

۱- (۳۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۲۵.

۲- (۳۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۲۳.

فرماندهی خود فرمان برم،یا گفته شود:مأمور معذور است،یا ۱۲/ بگویند:فرماندهی آگاهتر است و شاهان به صلاح کارآگاهتر و داناترند.هرگز...در واقع هر فرد بشر به صورت مستقلّ و جداگانه روز قیامت در مورد تمام موضعگیریها و اعمالش مسئول است.

[۴۸]

بر این مجادله و حجت آوری هنگامی که مستکبران و گردنکشان میزان ناتوانی خود را آشکار می سازند،چنین پرده افکنده می شود:

« قالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنّا کُلٌّ فِیها -آنان که سرکشی کرده بودند می گویند:ما،همه در آتشیم.» ما و شما،پس چگونه در حالی که نمی توانیم خود را از آتش نجات دهیم می توانیم شما را رهایی دهیم؟ « إِنَّ اللّهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ الْعِبادِ -و خداست که میان بندگانش داوری کرده است.و هیچ کس قادر نیست که از حکومت خدا بگریزد.» و این چنین روند آیه نشان می دهد که کسانی که غیر از خدا برای آنان دعوت می شود هیچ دعوتی برای آنها در دنیا و آخرت وجود ندارد و تمام آنها خود در آتش اند،هم چنان که روند آیه نشان می دهد:سرانجام سرسپردگی و تسلیم به طاغوت همانا مشارکت با او در دوزخ است،در حالی که سرانجام شورندگان بر او آن است که خداوند ایشان را از مکر طاغوت نگه می دارد،هم چنان که مؤمن آل فرعون را از گزند مکری که برایش اندیشیده بودند،نگه داشت.

[۴۹]

هنگامی که برخی از دوزخیان از میانجیگری و شفاعت برخی دیگر نومید می شوند،این درد آنها را وادار می کند که به خازنان دوزخ متوسّل شوند،و آنها فرشتگان غلاظ و شدادند که بر آنان گماشته شده اند و به نظارت بر شکنجهٔ آنها مکلّف شده اند.پس اهل دوزخ به این فرشتگان متوسّل می شوند شاید از ایشان نزد پروردگارشان شفاعت برند که یک روز عذاب آتش را از ایشان سبکتر سازند.

« وَ قالَ الَّذِینَ فِی النّارِ -و آنان که در آتش اند گویند:» خواه مستکبران،و گردنکشان آنها یا ضعیفان و ناتوانان آنها.

« لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ -به نگهبانان دوزخ.» و حافظان جهنّم.

« اُدْعُوا رَبَّکُمْ -از پروردگارتان به دعا بخواهید.» می پرسیم:چرا خود مستقیما به دعا مبادرت نکردند؟به نظر می رسد که در آن روز حق ندارند با پروردگار عزّت چنان که در دنیا حق داشتند مستقیما سخن گویند،و این حق فرصتی است نادر که سزاوار است امروز پیش از فوت وقت از آن استفاده کنیم.در دعای منقول آمده است:

«بار الها!به من اجازه دادی که به درگاهت دعا کنم و از تو درخواست کنم،پس ای شنوا!ستایشم را بشنو،و ای مهربان!به دعایم پاسخ گو».

به خواست خدا دربارۀ دعا و فضیلت آن بزودی سخن خواهیم گفت.

« یُخَفِّفْ عَنّا یَوْماً مِنَ الْعَذابِ -تا یک روز از عذاب ما بکاهد.» پس از آن که در انتقال عذاب به برخی دیگر از خود،بدین دلیل که آنان سبب استحقاق آن بوده اند،شکست خوردند،کوشیدند برای لختی از زمان مثلا به اندازۀ یک روز از روزهای دنیا تخفیفی در عذاب بگیرند.و آیا این تخفیف یک روزه که به دنبال آن دیگر بار عرضۀ آتش شوند،برای آنها سودی دارد؟هرگز...

ولی از بدی عذاب و سختی درد می کوشیدند به هر عنوانی از آن رهایی یابند،امّا کوشش آنان بیهوده است.

[۵۰]

پاسخ ردّ نگهبانان به درخواست آنها چون صاعقه ای فرود آمد که دلهایشان را به درد آورد،نه تنها از آن رو که یگانه پرتو امیدی را که داشتند تبدیل به نومیدی کرد بلکه از آن رو که همراه با سرزنش بود که بر درد جسمانی آنها دردی روانی نیز در افزود.

« قالُوا أَ وَ لَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّناتِ -می گویند:آیا پیامبرانتان با دلایل روشن نزد شما نیامده بودند؟» پس از بیم دادن و هشدار عذاب می کشند،و هشدار با روشنی کافی به وسیله پیامبران خدا با پشتیبانی آیات واضح و روشنگر به آنان داده شده است.

« قٰالُوا بَلىٰ -می گویند:بلی!» پس به عدالت حکم خدا دایر بر عذاب خود اعتراف می کنند.

« قٰالُوا فَادْعُوا -می گویند:پس دعا کنید!» هر قدر می خواهید،بیش یا کم،ولی می دانند که آن دعا بیهوده است.

« وَ مٰا دُعٰاءُ الْکٰافِرِینَ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ -و دعای کافران جز آن که تباه شود هیچ نخواهد بود.» هم چنان که گمشده هر چند در رفتن بکوشد به هدف خود نمی رسد،دعای کافری که فرصت توبه را در دنیا از دست داده و در آخرت به دعا می پردازد نیز چنان است.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۱ تا ۵۹]

اشاره

إِنّٰا لَنَنْصُرُ رُسُلَنٰا وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا فِی اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ یَوْمَ یَقُومُ اَلْأَشْهٰادُ (۵۱) یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ اَلظّٰالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اَللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ اَلدّٰارِ (۵۲) وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی اَلْهُدیٰ وَ أَوْرَثْنٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ اَلْکِتٰابَ (۵۳) هُدیً وَ ذِکْریٰ لِأُولِی اَلْأَلْبٰابِ (۵۴) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ وَ اِسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ اَلْإِبْکٰارِ (۵۵) إِنَّ اَلَّذِینَ یُجٰادِلُونَ فِی آیٰاتِ اَللّٰهِ بِغَیْرِ سُلْطٰانٍ أَتٰاهُمْ إِنْ فِی صُدُورِهِمْ إِلاّٰ کِبْرٌ مٰا هُمْ بِبٰالِغِیهِ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْبَصِیرُ (۵۶) لَخَلْقُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ أَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ اَلنّٰاسِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ (۵۷) وَ مٰا یَسْتَوِی اَلْأَعْمیٰ وَ اَلْبَصِیرُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ لاَ اَلْمُسِیءُ قَلِیلاً مٰا تَتَذَکَّرُونَ (۵۸) إِنَّ اَلسّٰاعَهَ لَآتِیَهٌ لاٰ رَیْبَ فِیهٰا وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۵۹)

ص: ۸۷

صبر کن که وعدهٔ خدا حقّ است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در چارچوب گفتگو از استواری شخصیّت و پایداری آن نزد مؤمن (آل فرعون)تا آنجا که می بینیم او در کنار طاغوت زندگی می کند و سالیان بسیار ایمان خود را از او پوشیده می دارد و سپس در ساعت رویارویی با او می ستیزد و کار خود را به خدا وا می گذارد...آیات این درس در این چارچوب حامل وعده ای از جانب خدا دایر بر پیروزی پیامبرانش و مؤمنان به ایشان(با پیروزی هدفهای مقدس ایشان)است.و از داستان موسی برای ما مثل می زند بدان هنگام که هدایت بر او نازل شد،و در کتابی که به بنی اسراییل به میراث داد گنجانده شده بود،امّا پیروزی پس از اموری می آید که مؤمن آنها را انجام می دهد:

نخست:صبر و انتظار کشیدن وعدهٔ راستین و حقّ خداوند.

دوم:آمرزش خواهی از گناهان(و اصلاح نفس تا آمادهٔ استقبال پیروزی بشود).

سوم:تسبیح گفتن خداوند در پایان و آغاز روز.

چهارم:سرسپردن و تسلیم به حقّ،و پناه بردن به خدا از هوای بزرگی و کبری که پاره ای را به مجادله در آیات خدا بدون هیچ حجّتی که از آسمان برای آنان آمده باشد،وادار می کند.چنین است که این کبر(که از بزرگی طلبی در جهت

ربوبیّت و خود خدا پنداری برمی خیزد)هرگز انسان را به جایی نمی رساند،و انسان را چه ارزشی است که حتی بر پروردگار خود بزرگی بفروشد؟!و آیا نمی بیند که خداوند آسمانها و زمین را آفریده و این آفریده ها بسی از او بزرگترند؟!ولی بیشتر مردم نمی دانند.

پنجم:کردار شایسته،از آن رو که نابینا و بینا برابر نیستند،هم چنان که زشتکاران و نکوکاران برابر نیستند،و خداوند هر یک را به اندازه کردارش در روز قیامت پاداش می دهد،و با وجود آن که در وقوع آن روز هیچ تردیدی نیست بیشتر مردم ایمان نمی آورند.

شرح آیات:

[۵۱]

خدا وعده داده است-و چه کسی از خداوند خوش قول تر و راستگوتر است-که پیامبرانی را که عهده دار مسئولیّت ابلاغ وحی خود کرده،و به ایشان امر کرده که بدو توکّل کنند و کارهای خود را بدو واگذارند،پیروز می کند.و بسی دور است که با ایشان خلف وعده کند یا ایشان را که امر کرده بر او توکّل کنند فرو گذارد یا پس از آن که کارهایشان را به حسن تدبیر او واگذاشته اند،رها کند.

این یاری و پیروزی بخشی به مؤمنان پیرو پیامبران نیز می رسد،زیرا آنها همگی در مسئولیت و سرانجام کار اشتراک دارند.

« إِنّٰا لَنَنْصُرُ رُسُلَنٰا وَ الَّذِینَ آمَنُوا -ما پیامبرانمان و مؤمنان را یاری می کنیم.» و برای آن که برخی نپندارند که یاری خدا مخصوص به آخرت است تأکید کرده است که یاری او از دنیا به آخرت ادامه می یابد و کشیده می شود:

« فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا -در زندگی دنیا.» /۱۲ و قرآن کریم سراسر گواه جریان این یاری است که از نوح(ع)آغاز شده است و به محمّد(ص)منتهی می شود،و شامل دیگر پیامبران و صدّیقان و شهیدان و صالحان-که شهریار آسمان بر تمام آنان درود فرستد-می شود.

و اگر در زمین بگردیم،و اندوخته ها و نهفته های شهرها را باستانشناسی کنیم،و بقایای تمدنهای پیشین را بجوییم،شواهدی تاریخی نیز می یابیم که ما را بر این حقیقت رهنمون می شود.

امّا کتابهای تاریخ با آن که از طبیعت مؤلّفان تأثّر پذیرفته،اگر کسی حقایق آنها را بخواند و تفسیرها را رها کند در خلال آنها هزار و یک دلیل بر این حقیقت می یابد.

بلی،ما سرنوشت برخی از دعوت کنندگان به حق را که شهادت یا دست کم زندان و تبعید است می یابیم،امّا یاری بدانها و پیروزمندیشان کجاست؟! مگر سبط شهید را در کربلا نکشتند؟!و مگر صدها تن از یاران حق بعد از قرار گرفتن زمام به دست امویان کشته نشدند؟!آری،ولی پیروزی مطلوب همواره پیروزمندی اشخاص نیست،بلکه شخص خود را برای دین و ارزشهای خود شادمانه و با خرسندی فدا می کند.یکی از شاعران در مورد امام حسین،سرور شهیدان(ع) این حقیقت را چنین تعبیر کرده است:

إن کان دین محمد لم یستقم

إلّا بقتلی فیا سیوف خذینی

«اگر دین محمد جز به کشته شدنم استوار نمی شود،هلا ای تیغهای برّان مرا از میان بردارید» و هنگامی که آن قهرمان بزرگ فرو افتاد اسب خود را که زخمهایی بسیار برداشته بود نوازش کرد،و در حالی که پیکر اهل بیت و یارانش پیرامون او پراکنده بود،و در افق بانگ کودکانش به العطش،العطش بلند شده بود و زاری و شیون زنان به گوش می رسید،در چنین هنگام و هنگامه ای مشتی خاک گرد آورد و گونه بر آن تودۀ خاک نهاد و با پروردگار خود به مناجات پرداخت و م گفت:«الهی!راضیم به رضای تو و معبودی نیست سوای تو»آری،وی نیک می دانست که تنها راه ۱۲/ حمل و رساندن رسالت به دلها همانا شهادت است،و بیقین یک قطره خون بلیغتر و رساتر از کتابها و سخنرانی ها باشد.

هم چنان سبط شهید می دانست که امّت ما قهرمانیها را از او الهام می گیرند و

با فدا کردن خود به دین خویش یاری می رسانند...چه بسیار مؤمنی که بر کرسی دار بالا رفته و مطمئن و خرسند بوده است که ارزشهای مقدّس خود را پیروز می کند، و چه بسا مجاهدی که شهادت را بر زنده ماندن ترجیح داده تا بنای حقّ و عدل را بالا برد و پایه های ظلم و فساد را درهم شکند.

و آخرین پرسش:پروردگار چگونه به پیامبران خود و مؤمنان یاری می دهد؟ ضرورتی ندارد که این یاری رسانی به صورتی غیبی باشد چنان که آن را در طوفان نوح و تبدیل آتش برای ابراهیم به گونهٔ سرد و سالم و عصای موسی و زنده کردن مردگان به وسیلهٔ عیسی و پشتیبانی از پیامبر اکرم ما-صلّی اللّه علیهم جمیعا-به وسیلهٔ فرشتگان سوار می یابیم.

بلکه از طریق سنّتها و قوانین جاری در آفرینش نیز می باشد،بدین معنی که سنّتهای حکمروا در کاینات بر پایهٔ حق استوار است(که خداوند آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است)و رسالات الهی ما را بدان حق رهنمون است،و پیامبران خدا و مؤمنان بر آن پایدار و استوارند و افکار و اعمال آنان در نقطهٔ حق با حرکت تمام آفریدگان تلاقی می کند،پس ناگزیر پیروز می شوند.آیا دیده ای که اگر به طرف لجوج خود خبر دهی که خورشید پس از یک ساعت طلوع می کند و خبردادن تو حق و درست باشد،هنگام طلوع آفتاب مقاومت او در هم می شکند؟زیرا سنّت و قانون خدا این است که خورشید به مجرّد آن که شخص لجوج در این باره به مجادله پردازد، در طلوع خود تأخیر کند،همچنین است وقتی رسالتهای الهی خبر دادند که سرانجام ستمگران،با وجود مجادله ای که در این باب می کنند،نیستی و نابودی است و در ساعت نابودی هیچ کس نمی تواند حق را انکار کند.بدین سان سنّتها و قوانین خدا در جهتی جریان می یابد که رسالتهای الهی بدان جهتها هدایت می کنند و هیچ تبدیلی در سنّت خدا نمی یابی.

تجلّی بزرگتر حقیقت رسالتهای خدا جز به هنگام فرا رسیدن ساعت قیامت نیست،و این از آن روست که ۱۲/ دنیا سرای آزمون است،و فرصت انکار و جدل برای کسی که کلمهٔ گمراهی بر او محقّق شده باقی می ماند،و حتّی عصای موسی که

ریسمانهای ساحران را بلعید فرعون انکار کنندهٔ لجوج را مجاب و خاموش نساخت، بلکه وی به ساحران گفت:بیگمان او بزرگ شما بوده که به شما سحر آموخته. (۱) و انسان جدل بسیار می کند.

این آیه در اینجا به ما یادآور شده که:پیروزی فراگیر برای پیامبران در پایان زمان امتحان و هنگام فرا رسیدن ساعت پاداش است.

« وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهٰادُ -و روز قیامت که شاهدان برای شهادت بر پای می ایستند.» آنجا ولایت از آن خداست و شهادت برای اولیاء و دوستداران اوست،و وقتی که مردم به شهادت برمی خیزند،مقام گرامی و مقام ستوده را برای پیامبران و مؤمنان می بینند،بر اساس این شهادت خداوند بعضی را به بهشت می فرستد و برخی را روانهٔ دوزخ می کند.

[۵۲]

امّا ستمگران همان زیانمندانند که بهانه ها و عذرهایی که عادت داشتند ظلم خود را در دنیا بدان وسیله توجیه و تعلیل کنند به آنها سودی نمی رساند، هم چنان که گرفتار لعنت خدا و طرد از برکتها و رحمتهای او می شوند و آخرین قرارگاهشان دوزخ است.

« یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ الظّٰالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ -در روزی که ستمکاران را پوزش خواستن سود ندهد و نصیب آنها لعنت است و آن سرای بد.» [۵۳]

خداوند مؤمنان بنی اسراییل،را نصرت داد،هنگامی که رهبری گرامی چون موسی بن عمران را برای آنان آماده کرد،و تورات را بدو داد که در آن هدایتی شامل تمام ارزشها و آموزشهای مبارک بود و یادآوریها و اندرزهایی برای هر آن کس داشت که می خواست به پروردگارش نزدیکتر شود و به حقایقی که همان مغز و جوهر آن آموزشها بود دست یابد.

ص :۹۲

۱- ۳۴) -مضمون آیات ۶۵ تا ۷۱/سورهٔ طه.

« وَ لَقَدْ آتَيْنٰا مُوسَى الْهُدىٰ وَ أَوْرَثْنٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ الْكِتٰابَ -ما به موسی مرتبهٔ هدایت دادیم و آن کتاب را به بنی اسراییل میراث دادیم.» /۱۲ به نظر می رسد وراثت در اینجا دو امر را می رساند:

نخست:این که آن کتاب کلان‌ترین سرمایه و بزرگترین بزرگواری بود و به منزلهٔ محوری ثابت بود که فعّالیّتهای آن امّت به دور آن می گشت.

دوم:آن کتاب در میان آنان میراثی شد که نسل به نسل به ارث می بردند، در حالی که رهبرشان موسی علیه السلام از نزد آنان رحلت کرده بود.

[۵۴]

امّا وجود آن کتاب در میان بنی اسراییل خود بخود مایهٔ افتخاری برای ایشان نمی شد بلکه رهیابی بدان و به یاد آوردن آیات آن افتخار بود و این معنی اختصاص به خردمندان داشت.

« هُدىً وَ ذِكْرىٰ لِأُولِي الْأَلْبٰابِ -کتابی که خود هدایت است و برای خردمندان اندرز.» [۵۵]

چه چیزی سزاوار است که پیامبران و مؤمنان برای آمادگی دریافت یاری خدا انجام دهند و بلکه پیشاپیش به عنوان بهای این نعمت بزرگ بپردازند؟ نخست:از صبر گریزی نیست،و آنچه به معنای فراگیر صبر مراد است همانا صبر در اجرای اوامر و صبر و شکیبایی به هنگام سختیهاست،و در یک کلمه:کوشش و اجتهاد اکنون در انتظار نتایج آینده.پس کسی که شتابزده باشد و به دنبال نتایج سریع بگردد،بیگمان به مراد خود نمی رسد...و دستمایهٔ صبر ایمان به وعدهٔ خداست که بیقین حقّ است و هیچ شکّی در آن نیست.

« فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ -صبر کن که وعدهٔ خدا حقّ است.» دوم:درخواست آمرزشی که سدهای گناهان را که مانع رسیدن یاری الهی هستند فرو می ریزد،و زمینهٔ فتح را فراهم می آورد،و انسان را متوجّه نارساییها و نقیصه های ذاتی خود می سازد تا آنها را اصلاح کند.

« وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ -برای گناهت آمرزش بخواه.» /۱۲ سوم:نزدیکی جستن به خدا با افزودن به تسبیح و تقدیس مقام پروردگار

کریم خود،تا به پروردگارمان گمان بـد نبریم که شیطان در دلهای ما شـکهایی دربارهٔ وعدهٔ او وسوسه کند،یا در طی پیمودن این راه چیزی از عزم خود را در تأیید دین خدا از دست بدهیم.

چهارم:نزدیکی جسـتن به خدا با سـتایش او در شامگاه و صبحگاه،زیرا ستایش خدا ما را بر آن می دارد که به نعمتهایی که او بر ما ارزانی داشته با بینش بنگریم و این نومیدی و بدبینی را از ما دور می کند.

« وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ -و هر شامگاه و بامداد،به سـتایش پروردگارت تسبیح بگوی.» ستایش خدا به تسبیح(و منزّه شـمردن)او می انجامـد،پس کسـی که بدانـد آنچه خوبی به ما می رسـد از جانب خـداست و آنچه بدی به ما می رسد از ناحیهٔ خود ماست،پروردگارش از نقص و نسبت دادن بدیها به ذات سبحان او منزّه می شناسد.

و شایـد این یکی از معانی حرف«باء»در کلام خداونـد«بحمـد ربّک به(وسـیلهٔ)سـتایش پروردگارت»باشـد.پس سـتایش کردن وسـیلهٔ تقدیس پروردگار بزرگ ماست.و این معنی نزدیکتر به واقع است تا آن که معنی«باء»را تنها معیّت و همراهی قرار دهیم که مفهومش چنین می شود«سبّح و احمد ربک»تسبیح گوی و پروردگارت را بستای».

[۵۶]

و نـاگزیر بایـد به پروردگـار جهانیـان تسلیم شویم،و معنی تسـلیم شـدن به او ایمـان به آیـات او و احتراز از مجـادله کردن در آنهـاست.پس هر کس به انگیزه خواهشـهای خود و بـدون اجـازه ای آشـکار و حجّتی روشن از عقـل خویش در آنهـا مجادله کنـد،شیطان بر او چیره می شود،و در نفس او کبری برمی انگیزد که بر او می پیچـد تـا آنجـا که در پوشـیدن ردای الوهیّت با پروردگـار عزت به منـازعه بپردازد(و چـون فرعون دم از خـدایی زنـد)پس خـدا او را خوار و خفیف و نفرین می کنـد و از به حقیقت پیوستن آرزوهایش دور می دارد.

« إِنَّ الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللّهِ -آنان که دربارهٔ آیات خدا مجادله می کنند.»

مجادله کنندۀ در آیات خدا روزنه های دل خود را بر نور می بندد.مگر نه این که آیات و نشانه های خدا در طبیعت و آیات او را در کتابش(قرآن)تجلّیات ظهور و امواج نور اویند؟پس کسی که مستقیما به آنها بنگرد بی آن که ۱۲/ آنها را وسیلۀ رسیدن به چیزهایی غیر از آنها قرار دهد،دچار کوری می شود.آیا دیده ای کسی که به آینه می نگرد تا طول و عرض آن را بداند نمی تواند به عکس چهرۀ خود در آن بنگرد،و آیا دیده ای کسی که به علامتهای راهنمایی و رانندگی از لحاظ چگونگی نگارش و طریقۀ ساختن آنها می نگرد از اشاره های آنها استفاده نمی برد،همچنین است دانشمند طبیعی که نظر خود را متوجّه ویژگیهای مادّه کرده است،بدون آن که آن را معبری برای درک نامهای خدا قرار دهد.

هستند کسانی که عزم خود را جزم کرده اند که حقیقت را نشناسند،زیرا حقیقت با کبری که نفسشان بر آنها بسته مخالفت می کند و همان مجرّد تسلیم به حقیقت با حالت تکبّری که در دلشان موجود است منافات دارد.

بلی،جدال در آیات خدا جایز است،در صورتی که انسان حجّتی کافی از جانب خدا داشته باشد،در این صورت تفسیر یا تأویل آیه ای ممکن می شود،با دستمایۀ چنان حجّتی و استناد به مبدء نسخ در آیات چنان که پروردگار ما گوید:

«مٰا نَنْسَخْ من آیه (۱) هر چه منسوخ کنیم از آیه ای».

امّا کسی که حجّت و اجازه ای ندارد،برای او جز تسلیم جایز نیست.

«بِغَیْرِ سُلْطٰانٍ أَتٰاهُمْ -بی هیچ حجّتی(یا رخصتی که از آسمان)برای آنان آمده باشد.» و به نظر می رسد مراد از آن وحی است.

«إِنْ فِی صُدُورِهِمْ إِلاّٰ کِبْرٌ مٰا هُمْ بِبٰالِغِیهِ -در دلهایشان جز هوای بزرگی نیست،ولی به آن نخواهند رسید.» این کبر چیست که بدان نمی رسند؟آیا تنها کبر و خودخواهی،و همان

۱- (۳۵) -البقره۱۰۷/.

نفس است؟یا چیزی است بزرگتر از آن؟ به نظر من چنین می رسد که آن گرایش الوهیّت در نفس است،چنان که انسان می پندارد با امکانات محدود،و عمر کوتاه خود به درجهٔ خدایی برسد.و شاید دیگر خصلتهای نکوهیده از این احساس خطا کننده ناشی شود و با وجود آن که انسان هرگز نمی تواند بدین میل و گرایش تحقّق بخشد /۱۲ خود را برای آن به رنج می افکند تا آن که هلاک می شود،و بارزترین مثل برای این گرایش فرعونان و گردنکشانی هستند که بر سر ردای عظمت با خداوند منازعه می کنند،و بیگمان ابلیس این گرایش را هنگامی در نفس آدم ابو البشر افکند که او را به طمع جاودانی بودن و ملک دایم انداخت.

کافران قریش و تمام کافران تاریخ و دوران معاصر وقتی حق را ردّ می کنند از همین گرایش پیروی می کنند،زیرا تسلیم آنان به حق بر آنها واجب می سازد که به ارزشها و قانونهای حق و به کسی که نمودار این ارزشها و اجرا کنندهٔ این قانونهاست و از رهبریهای الهی است نیز تسلیم شوند.

و براستی علم-هر علمی باشد-بر صاحب خود مسئولیّتی را واجب می سازد و از این رو علم دشوار و دشواریاب است،زیرا تحمّل مسئولیّت امری است عظیم،و بدین سبب نفس بشری گشودگی در برابر حقایق علم را،جز به دشواری بسیار،رد می کند.

برای آن که از ریشه فساد در نفس که همان کبر است رهایی یابیم،باید به خدا پناه بریم،زیرا شیطان اغواگر و گمراه کننده ای قهّار است و روشهای مکر و فریب را بخوبی به کار می بندد و می داند از چه راهی به درون دل این بشر شاده درآید،و اگر پناهجویی به خدا نباشد،نفس در برابر وسوسه ها و آرزوخواهیهای او ناتوان می شود.

« فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ -پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست.» پس او سخنان متکبران و مجادله کنندگان را می شنود و کارهای آنها را

ص :۹۶

می بیند،هم چنان که زمزمه های مناجات کنندگان به درگاه پروردگارشان را که از مکر شیطان بدو پناه می برند می شنود و کارهایشان را می بیند.

می پرسیم:چگونه به خدا پناه بریم؟ نخست:با دعا و مناجات.دیده می شود که مؤمن در معرض امواج بلا یا انواع فریفتنها قرار می گیرد و اندکی در کار تردید می کند،ولی به محض آن که از خدا به دعا درخواست می کند خداوند بدو نیرویی /۱۲ کافی برای ایستادگی در برابر شیطان می دهد.

دوم:با شناخت خدا و نزدیکی جستن به او به وسیلهٔ ذکر و تسبیح و اعتماد به یاری او.

[۵۷]

از وسایل کار آمد برای جنگ با کبر نفس(و بزرگ خویشتنی) نگریستن و توجّه به عظمت آفرینش خدا و قایم بودن او به ذات خود است،آیا من متکبّر(و بزرگ نما)بزرگترم یا کوه ها،یا زمین،یا خورشید،یا ماه؟!و اصلا:من در مقایسه با این آفرینش عظیم کیستم؟! « لَخَلْقُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ -البتّه آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است.» بیایید به ملکوت آسمانها و زمین بنگریم تا نسبت به حجم و اندازهٔ حقیقی خود شناخت یابیم.من یک تن از پنج میلیارد انسانی هستم که بر روی سیّارهٔ ما (زمین)راه می روند،و انسان خود یکی از هزاران جاندار است،و جانداران گونه ای از دهها گونه جنس غیر جاندارند،وانگهی تمام آنچه در زمین است جز مساحتی محدود از آن را نگرفته،به علاوه من جز چند سالی بر روی زمین زندگی نمی کنم که اگر با میلیونها سال از عمر زمین مقایسه شود چون چشم بر هم زدنی زود گذر خواهد بود.

آن گاه این زمین تابعی کوچک از خورشید است و حجم آن یک میلیونیم حجم مادر خود،و همواره همچون کودک شیرخواری که از مادرش دور نمی شود، نزدیک خورشید بسر می برد،ولی با وجود این نزدیکی مسافت میان سیارهٔ ما و

خورشید در حدود نود و سه میلیون مایل است!! امّا خورشید خود عضوی از کهکشانی است که در حدود صد میلیون خورشید را دربر گرفته...امّا این کهکشان در این فضای وسیع تنها نیست،بلکه خود یکی از دهها میلیون کهکشانی است که بشر آنها را کشف کرده،و هر چه دستگاههای تازه اختراع می شود میلیونها کهکشان جدید کشف می کنند،تا آنجا که میان دانشمندان کیهان شناس این اندیشه شیوع یافته که می گوید:هستی شاهد ولادت کهکشانهای نو پدیدی است که دستگاههای پیش رفتهٔ ما نمی تواند آنها را دنبال کند و ببیند.

اللّه اکبر...من در برابر این انبوه کهکشانها کیستم؟ ۱۲/ پیامبر اکرم ما به زینب،زن عطر فروشی که در خانه او به زیارتش آمد و گفت:نزدت آمده ام تا دربارهٔ عظمت خدا پرسش کنم.چنین گفت:جلال خدا بس شکوهمند است،من فقط از پاره ای از آن با تو سخن می گویم..سپس گفت:

براستی این زمین با آنچه در آن و آنچه بر آن است نسبت به زمینی دیگر که زیر آن است همچون چنبره ای است در فلاتی هموار،و این دو(زمین)و آنچه در این دو و بر این دو هست در برابر زمین دیگر که زیر اینهاست چون چنبره ای در فلاتی هموار هستند و سومین...تا به هفتمین رساند،آن گاه این آیه را تلاوت کرد:« خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ (۱) هفت آسمان و همانند آنها زمین بیافرید».

پیامبر(ص)به بیان طبقات زمین و فراسوی آن می پردازد و این که یکی از آنها نسبت به آن دیگری که پس از آن می آید چون چنبره ای در فلاتی وسیع است تا آن که دربارهٔ آسمان گوید:«و آسمان دنیا و آنچه در آن و بر آن است در مقایسه با آن دیگری که بر فراز آن قرار دارد همچون چنبری در فلاتی هموار و گسترده است و این یک با آن دو آسمان در مقایسه با دوّمی چون چنبره ای در فلاتی هموار و

۱- ۳۶) -الطّلاق ۱۲/.

گسترده است،و این سوّمین با هر چه در آن و بر آن قرار دارد در پیش چهارمین آسمان همچون چنبره ای در فلاتی هموار و گسترده است،تا به هفتمین می رسد،و این هفتمین و آنچه در همهٔ آنها و بر آنهاست در برابر دریای پوشیده از اهل زمین چون چنبره ای در فلاتی هموار و گسترده باشد». (۱)

و پیامبر(ص)در بیان عظمت آفریدگان خدا گوید که برخی از آفریدگان او بزرگتر از برخی دیگرند بدان اندازه که همچون چنبره ای کوچک در بیابانی فراخ باشند،و این نزدیکترین مثل برای گستردگی منظومه های شمسی و کهکشانها و امثال آن است.

پس آیا ما را می سزد که بر پروردگار واسعی که وسعت عرش او آسمانها و زمین است تکبّر کنیم یا مدّعی مقام سبحان او شویم؟ این در افق مکان و دامنهٔ آن بود.اما در مورد زمان و دامنهٔ آن،ما نخستین موجودی نیستیم که پروردگار ما آفریده /۱۲ و آخرین آفریدگان خدای سبحان نیز نخواهیم بود.در حدیث منقول از امام باقر(ع)آمده است که در تفسیر این گفتهٔ خدای تعالی:« أَ فَعَيِينٰا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ (۲) آیا از آفرینش نخستین عاجز شده بودیم؟(نه)بلکه آنها از آفرینش جدید در شکّند» گفت:ای جابر تأویل آن این است که چون خدای عزّ و جلّ این آفریدگان و این جهان را نابود کند،و اهل بهشت را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ سکونت دهد، جهانی دیگر جز این جهان از نو بیافرینند و آفریدگانی بدون گروهبندی نرینه و مادینه بیافرینند که او را به یکتاپرستی عبادت کنند،و برای آنها زمینی دیگر جز این زمین بیافرینند که آنها را بر خود حمل کند،و آسمانی جز این آسمان که بر آنها سایه افکند.شاید تو می پنداری که خدا همین یک جهان را آفریده و گمان می کنی که خداوند بشری غیر از شما نیافریده است،آری،به خدا سوگند که خداوند یک میلیون

۱- ۳۷) -التوحید(از شیخ صدوق)،ص ۲۷۶.

۲- ۳۸) -ق/۱۵.

جهان و یک میلیون نوع آدم آفریده است که تو در مرتبهٔ آخر از آن جهانها و از آن آدمیانی». (۱)

و بالأخره،یکی از روانشناسان عقیده دارد بهترین وسیله برای تربیت انسان آن است که چون به مرحلهٔ بلوغ به مردانگی رسد دو دستگاه بدو دهند که عظمت آفریدگار را به مدد آن دو دستگاه ببیند:دستگاه میکروسکوپ(ریزبین)که با آن شگفتی ظرافت صنع را در آفرینش موجودات بی نهایت کوچک بنگرد،و دستگاه تلسکوپ(دوربین نجومی)تا با آن عظمت قدرت خالق را در آفرینش جرمهای بی نهایت بزرگ ببیند.

[۵۸]

آیا کسی که این حقایق را با بینش دل خود درمی یابد و همچون شخصی بیناست با کسی که نابیناست برابر است؟کوردلی بدان درجه که اگر تمام حقایق هستی بدو نزدیک شود هشدار نمی شود و درسهای آنها را فرا نمی گیرد،و او را چون کرم ابریشمی در درون زندان تنگ پیله ای می بینی که بافته و تافتهٔ خواهشها و شهوتهای او و وسوسه های شیطان است.

« وَ مٰا یَسْتَوِی الْأَعْمیٰ وَ الْبَصِیرُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ لاَ الْمُسِیءُ -نابینا و بینا برابر نیستند.نیز آنهایی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند با زشتکاران یکسان نباشند.» آیا کسی را که عمر خود را در جزیره ای دور افتاده گذرانده و از جهان هیچ چیز نمی داند دیده(یا در نظر گرفته)ای؟آیا ۱۲/ در نتیجه چنین کسی با شخصی که در اتاقی تنگ در کلانترین پایتختها زندگی می کند و خود را از تمام چیزهایی که پیرامون او می گذرد فرو پوشانده است،تفاوتی دارد؟هرگز...کافری که حقایق هستی او را در برگرفته و او آنها را در نمی یابد و دلش در فضای آنها زندگی نمی کند و بینش درونی او را بیدار و هشیار نمی سازد،بلکه در تیرگی بی خبری و نادانی خود بسر می برد،جز نفس خود و خواهشهای آن را نمی شناسد،کورتر از کسی است که

ص:۱۰۰

۱- ۳۹) -التوحید،شیخ صدوق،ص ۲۷۷.

بینایی ظاهری خود را از دست داده است.آیا چنین نیست؟! چه قدر فرق است میان او با کسی که تمام عوالم آفرینش در ضمیر و آگاهی او زنده و فعّال است و خود را جزیی از آنها می داند و ناگزیر است که رفتار خود را با قوانین آنها تطبیق دهد،زیرا به پروردگار بزرگ خود ایمان دارد،و کارهای شایسته ای را که پروردگار بدو فرمان داده،همان گونه که به دیگر عوالم نیز امر کرده است،انجام می دهد.

« قَلِیلاً مٰا تَتَذَکَّرُونَ -چه اندک پند می پذیرید.» [۵۹]

در پایان این درس روند سوره حقایقی را که یاد آور شده به فرا رسیدن ساعت قیامت خلاصه می کند،آنجا که نظام موجود در این دنیا که بر پایهٔ آزمایش است به نظامی بر پایهٔ شهود و پاداش تبدیل می شود.

« إِنَّ السّٰاعَةَ لَآتِیَةٌ لاٰ رَیْبَ فِیهٰا -قیامت می آید،و در آن تردیدی نیست.» و چگونه دربارهٔ روزی که تمام حقایق عالم دلالت بر آن دارد که جهان بدان پایان می یابد،مورد تردید قرار گیرد؟و حکمت خداوند که در هر آفریده ای از خرد و بزرگ جلوه گر است ما را با روشنی کافی به روز پاداش رهنمون است.

« وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یُؤْمِنُونَ -ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.» پس تو رفتار آنها را پیروی مکن و بگذار هم چنان در سرگرمی خود غوطه خورند،و خود را از سرنوشتی که آنها به سبب کفرشان بدان حقایق سرانجام گرفتارش می شوند،وا رهان.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۰ تا ۶۷]

اشاره

وَ قٰالَ رَبُّکُمُ اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ اَلَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دٰاخِرِینَ (۶۰) اَللّٰهُ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ اَلنَّهٰارَ مُبْصِراً إِنَّ اَللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی اَلنّٰاسِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ یَشْکُرُونَ (۶۱) ذٰلِکُمُ اَللّٰهُ رَبُّکُمْ خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ (۶۲) کَذٰلِکَ یُؤْفَکُ اَلَّذِینَ کٰانُوا بِآیٰاتِ اَللّٰهِ یَجْحَدُونَ (۶۳) اَللّٰهُ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ قَرٰاراً وَ اَلسَّمٰاءَ بِنٰاءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ اَلطَّیِّبٰاتِ ذٰلِکُمُ اَللّٰهُ رَبُّکُمْ فَتَبٰارَکَ اَللّٰهُ رَبُّ اَلْعٰالَمِینَ (۶۴) هُوَ اَلْحَیُّ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ اَلدِّینَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۶۵) قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ لَمّٰا جٰاءَنِی اَلْبَیِّنٰاتُ مِنْ رَبِّی وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (۶۶) هُوَ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّٰی مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّی وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷)

ص:۱۰۱

پروردگارتان گفت:بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که کبری را که نفوس گرفتار آنند درمان کنیم،باید:

ص:۱۰۲

نخست:به حجم و اندازهٔ خود در مقایسه با عظمت آفریدگان بنگریم.

دوم:وقتی نفس به عظمت پروردگاری که آفرینش را به هستی آورده و به نیکویی و مهارت ساخته اطمینان یافت با دعا بدو پناه می جوید،و ردای تکبّر و بزرگ خویشتنی (۱) را به دور می افکند و جامهٔ بندگی پروردگار را بر تن می کند،امّا کسانی که از بندگی خدا(و از دعا که جوهر بندگی است)سرکشی می کنند در عین خواری به دوزخ در می آیند.

سوم:پروردگار خود را به خاطر نعمتهای او که ما را فرا گرفته سپاس گزاریم که اگر یکی از آنها نباشد زندگی ما دستخوش فنا و تبدیل به دوزخی غیر قابل تحمّل می شود.اوست که شب را به آرامش و روز را برای کسب معاش ما قرار داده و فضل بزرگ خود را به ما ارزانی داشته،امّا بیشتر مردم سپاس نمی گزارند (و از این رو می بینی که بزرگی می فروشند و سرکشی می کنند).

چرا بشر از راه خداوندی که او را پرورده و غرق نعمت کرده است منحرف می شود،در حالی که خداوند آفرینندهٔ همه چیز است و هیچ سلطه ای جز سلطهٔ او نیست و هیچ خدایی جز او که یگانه و بی همتاست وجود ندارد؟برای آن که آدمی آیات خدا را انکار می کند(و این چنین روند مطلب به موضوع اصلی سوره باز می گردد که همان رفتار و هماهنگی با آیات و نشانه های خداوند است) /۱۲ و آیات خدا(که همان راههای شناخت و بندگی او هستند)در آفاق و نفسهای ما پراکنده است.

اوست که زمین را قرارگاه و آسمان را بنایی افراشته ساخت(این در مورد آفاق)،و هموست که انسان را به بهترین صورتی مصوّر کرد و روزی پاکیزهٔ او را برای او فرستاد.براستی که او،تبارک و تعالی،پروردگار ما و پروردگار جهانیان است.

او زنده ای جاودانه و در خدایی خود یکتا و بی همتاست،و انسان ناگزیر باید با اخلاص در فرمانبرداری و سرسپردگی بدو پناه جوید،و هر حمد و ستایشی

ص:۱۰۳

۱- ۴۰) -تعبیر ابو حامد غزالی است به معنی کبر و تکبر و خویشتن را بزرگ انگاشتن و بزرگنمایی.ر ك: کیمیای سعادت،۲-۷۰۰،۷۰۱،۷۰۲(به نقل روانهای روشن،دکتر غلامحسین یوسفی،ص ۱۱۵، ۱۵۵-و یادداشتها ص ۲۲۹-م.)

منحصرا از آن اوست،زیرا او پروردگـار جهانیـان است و برای آن که او و مـا را بـا دلایـل آشـکاری که فرسـتاده رهنمایی کرده است.سـتایش و سـپاس ما نسبت بدو در مبارزهٔ ما با کافرانی که مدّعی نظایری برای او هستند و نیز در تسلیم ما بدو نمودار می شود.

مگر نه این که همه چیز در هر دو جهان بـدو تسـلیم شده است؟ این انسان بیچاره کیست که به پروردگارش بزرگی بفروشد و در پوشیدن ردای عزّت و چیرگی با او منازعه کنـد؟!او آفریـده ای است که اصـلش از خاک است،و خداونـد او را نطفه ای و سپس لخته خونی کرده و آن گاه به صورت کودکی بیرون آورده و او را پرورده تا بالغی رشید شده و نعمتهای خدا هم چنان او را در برگرفته تا پیر گشـته،در حالی که خدا برخی را پیش از رسیدن به پیری میرانده است،برای هر کسـی مهلتی معیّن شده است،و این همه برای آن است که از خلال دگرگونیهای زندگی خویش پروردگارشان را بشناسند و خرد ورزند.

زنـدگی و مرگ فقط به دست اوست-نه به دست دیگری-و او صاحب قدرت مطلق است،هر چه بخواهد می کند،و فرمان او-چون چیزی را اراده کند- میان کاف و نون(کن باش) (1) است.

شرح آیات:

[۶۰]

کسـانی کـه در سـیاهچالهای زنـدان،یـا در ظلمـات حکـومت طـاغوتی، یـا در ذلّـت مهـاجرت دور از خانـدان و وطن بسر می برنـد،چنین کسان مورد هجوم ابرهای تیرهٔ یأس و نومیـدی قرار می گیرند و عرضهٔ موجهای شک و تردید می شوند،(و با خود می گوینـد)آیـا ما حق پرسـتان حق داریم یا آنان(که مخالف ما هسـتند)؟پس چرا می بینیم که آنها بر ما مسلّطند،و تا کی این چیرگی ادامه خواهد داشت؟ ۱۲/ و بیش از تمام اینها،کسانی هستند که در حصار تقیّه پناه گرفته و در درون

ص :۱۰۴

۱- ۴۱) -اشـاره به آیه ۱۱۷،سورهٔ بقره:« وَ إِذٰا قَضـیٰ أَمْراً فَإِنَّمٰا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ -چون ارادهٔ چیزی کنـد،می گویـد:موجود شو.و آن چیز موجود می شود»و مراد از میان کاف و نون این است که هنوز لفظ صـیغه امر«کن»از کاف به نون نرسـیده و تمام نشده که ارادهٔ الهی تحقق می یابد.

موجودیّت طاغوتی بسر می برند،محیطی که در معرض عملیات پیاپی شستشوی مغزی قرار دارند و مصالح و خواستها و خلاصهٔ وسایل زندگانی آنها به گردونهٔ آن نظام وابسته است،و در همان حال ایمان خود را پنهان می دارند و چیزی نمانده که سینه هایشان از فرط رازهایی که با خود و در خود دارند،از هم بشکافد.چه چیز آنان را از این وضع نجات می دهد،و کدام اندوخته و مادّهٔ انرژی بخش ایمانی به آنها توان و نیروی ادامهٔ ایستادگی می دهد؟بویژه هنگامی که ارتباطی با رهبری ندارند و در اجتماعی ایمانی گرد نمی آیند و همکاری نمی کنند و جلساتی برای آماده سازی روحی تشکیل نمی دهند و برنامه هایی اجتماعی و مصالحی مشترک با دیگر مؤمنان ندارند.

خداوند برای این گروه و آن گروه،برای تمام آنان باب دعا را گشوده است که از آن در دلهایشان مستقیما به نور پروردگار خود می پیوند و از سرچشمهٔ توحید ناب زلالی می نوشند که امید و اعتماد و پایداری به آنان می بخشد.و پروردگار ما گوید:

« وَ قٰالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ -و پروردگارتان گفت:بخوانید مرا تا شما را پاسخ گویم.» این دعا(و خدا را خواندن)چیست؟مفسّران گفته اند دعا درخواست حاجت از خداست.تنها ابن عباس تفسیری دیگر کرده و گفته است:دعا یکتاشناسی(و توحید)خداست.به نظرم می رسد که ابن عبّاس اشاره ای پنهان از این آیه برگرفته،آنجا که گوشش متوجّه ضمیر«ی»در کلمهٔ«ادعونی بخوانید مرا» شده و دریافته است که معنایش این است که هیچ کس جز مرا مخوانید،و حقّا انسان یا باید پروردگار خود را به دعا بخواند یا نظایر و امثال را بخواند...و خداوند به ما می فرماید که او را بدون نظایر و امثال(و شریک)بخوانیم.و به خواست خدا بزودی خواهیم دید که دعا چگونه والاترین درجات توحید و یکتاشناسی است.

وقتی پروردگار ما وعدهٔ پذیرفتن دعا را می دهد،شرط ضمنی آن این است که دعا خالصانه و فقط برای خدا و به درگاه او باشد،چنان که خدای سبحان

گویـد:« وَ إِذٰا سَأَلَکَ عِبٰادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الـدّٰاعِ إِذٰا دَعٰانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَ لْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُـدُونَ (۱) چون بندگان من دربارهٔ من از تو بپرسـند،بگو که من نزدیکم و به ندای کسـی که مرا بخواند پاسخ می دهم.پس به ندای من پاسـخ دهند و به من ایمان آورند تا راه راست یابند».

شایـد کلمهٔ«إذا دعان چون مرا بخواند»اشاره به همین حقیقت باشد، چنان که می بینیم در گفتهٔ خود تصـریح فرموده است که:« فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی - پس به ندای من پاسخ دهند».

« إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دٰاخِرِینَ - آنهـایی که از پرسـتش من سرکشـی می کننـد،زودا که در عین خواری به جهنّم درآینـد.» چرا دعـا را عبادت و پرسـتش شـمرده است؟و خداونـد ترک آن را به افتادن در جهنم تهدیـد کرده است؟برای آن که پاسخ این پرسش را بدانیم،بگذار بپرسیم:

محور اختلاف اصـلی میان یکتا پرسـتان و مشـرکان کدام است؟آیا اختلاف در هستی خداست؟هرگز،آیا در نامهای خداسـت کـه بر حسـب اصـطلاح بـه ذات منزّه او تعلّق می گیرد؟هرگز،بلکـه مشـرکان اعـتراف می کردنـد کـه خـدا آفریننـده اسـت،و پروردگـار مـا گفته است:« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ (۲) اگر از آنها بپرسـی:چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟می گویند:آنها را آن پیروزمند دانا آفریده است».

در واقع جوهر اختلاف و محور ریشه دار آن در یـک کلمه این است که یکتـا پرسـتان می گوینـد:همانـا خداونـد همـان ذات مقتـدر و مسلّط و مـدبّر امـور الهی است،و او قبض و بسـط دهنـده،زنـده کننـده و میراننـده،عزیز کننـده و خوار کننـده است،و هموست که شب را از پی روز و روز را از پی شب در می آورد و کار را

۱- (۴۲) -البقره۱۸۶/.

۲- (۴۳) -الزّخرف۹/.

ساعت به ساعت و لحظه به لحظه می گرداند،در حالی که مشرکان عوامل حتمی دیگری را غیر از ارادهٔ خدا در گرداندن و تدبیر امر آفرینش دست به کار می دانند،و از این رو بدان عوامل که غیر از خدا هستند،روی می آورند.

با آن که دلهای مشرکان پراکنده و آراء آنان در این مورد مختلف است، ولی آنچه از همهٔ آنها گمراهانه تر است گفتهٔ یهودیان است که می گوید دست خداوند بسته شده،و این به پیروی از نظر فیلسوفان یونان است که پنداشته اند خداوند از کار آفرینش آسوده شده و به استراحت پرداخته است و برای او ممکن نیست که دیگر هرگز در آفرینش اثری بگذارد.

رسالتهای الهی در این محور با رأی فیلسوفان بشر تناقض می ورزد،چه به بشریت نوید می دهد که پروردگارشان به ایشان نزدیک است،و بر زندگی آنان تسلّط دارد،و ندای آنان را می شوند،و به دعایشان پاسخ می گوید،و این بینش الهی از طریق آیات قرآن روشن می شود.در تفسیر اهل بیت پیامبر(ص) /۱۲ در مورد کلمهٔ (البداء نو پدیدآوری)آمده است که معنی آن این است که پروردگار سبحان ما در هر چه می خواهد مشیّت و ارادهٔ مطلق دارد و این معنی همان است که این آیات قرآن بدان اشاره می کند:

« إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ (۱) زیرا پروردگار تو هر چه خواهد همان کند».

« ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ (۲) اوست صاحب عرش ارجمند.

هر چه را اراده کند به انجام می رساند».

« وَ کانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً (۳) و فرمان خدا شدنی است».

« کَذلِکَ اللّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ (۴) بدان سان که خدا هر چه بخواهد می کند».

۱- (۴۴) -هود۱۰۷/.

۲- (۴۵) -البروج۱۵/-۱۶.

۳- (۴۶) -النساء۴۷/.

۴- (۴۷) -آل عمران۴۰/.

« لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبارَكَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ (۱) او راست آفرینش و فرمانروایی.خدا آن پروردگار جهانیان به غایت بزرگ است».

اما آیاتی که بیان می کند که پروردگار ما بر عرش قرار گرفته و او مدبّر و مسلّط و حکمرواست و نظایر آنها که به گونه ای بدین حقیقت اشاره می کند بسیار است،و بلکه-در واقع-محور اساسی سراسر قرآن است.

آیات محکمات واقعیّت«بداء نو پدیدآوری»را در چندین سوره بیان کرده است.خداوند سبحان گوید:« ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) هیچ آیه ای را منسوخ یا ترک نمی کنیم مگر آن که بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم.آیا نمی دانی که خدا بر هر کاری تواناست»؟ « وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ /۱۲ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ (۳) یهود گفتند که دست خدا بسته است.دستهای خودشان بسته باد.و بدین سخن که گفتند ملعون شدند.دستهای خدا گشاده است.

به هر سان که بخواهد روزی می دهد».

« لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ. يَمْحُوا اللّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ (۴) هر امری را زمانی مکتوب است.خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می کند و امّ الکتاب (۵) نزد اوست».

در تفسیر اهل بیت برای آگاهی و بینش نسبت به موضوع بداء(نو پدیدآوری)در قرآن احادیث شریف بسیار است.از امام رضا(ع)مروی

۱- (۴۸) -الاعراف۵۴/.

۲- (۴۹) -البقره۱۰۶/.

۳- (۵۰) -المائده۶۴/.

۴- (۵۱) -الرّعد۳۸/-۳۹.

۵- (۵۲) -مراد از امّ الکتاب،کتاب مادر یا کتاب مکنون و لوح محفوظ،لوح یا کتابی است که امور عالم تا ابد در آن مندرج است.

است که به سلیمان مروزی گفت:ای سلیمان!آنچه از بداء را انکار کردی،بدان که خدای عزّ و جلّ می گوید:« أَ وَ لاٰ یَذْکُرُ الْإِنْسٰانُ أَنّٰا خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ یَکُ شَیْئاً (۱) آیا انسان ندیده که ما او را پیش از این آفریده ایم و او خود چیزی نبوده است؟»و گوید عزّ و جلّ:« وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ (۲) اوست که موجودات را نخست می آفریند،سپس آفرینش را باز می گرداند»و گوید:« بَدِیعُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ (۳) نو پدید آورنده(و آفرینندۀ)آسمانها و زمین است»و گوید:

« یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مٰا یَشٰاءُ (۴) در آفرینش هر چه بخواهد می افزاید»و می گوید:

« بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسٰانِ مِنْ طِینٍ (۵) و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد»و گوید عزّ و جلّ:« وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّٰهِ إِمّٰا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّٰا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ (۶) و گروهی دیگر به مشیّت خدا واگذاشته شده اند،که یا عذابشان می کند یا توبه شان را می پذیرد»و گوید عزّ و جلّ:« وَ مٰا یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لاٰ یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ (۷) و عمر هیچ سالخورده ای به درازا نکشد و از عمر کسی کاسته نگردد،جز آن که همه در کتابی نوشته شده است». (۸)

و در حدیث منقول از امام صادق(ع)آمده است که در تفسیر گفتۀ خدای عزّ و جلّ که گوید:« وَ قٰالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ (۹) یهود گفتند که دست خدا بسته است» گفت:مرادشان از این تعبیر چنان مفهومی نبوده...بلکه گفتند:

۱- ۵۳) -مریم۶۷/،اصل این آیه چنین آغاز می شود: أَ وَ لاٰ یَذْکُرُ الْإِنْسٰانُ ...آیا انسان به یاد ندارد...

۲- ۵۴) -الرّوم۲۷/،و با مختصر تفاوتی مضامین:یونس،۴-۳۴،۳۴،النّمل،۶۴،العنکبوت،۱۹، الرّوم،۱۱.

۳- ۵۵) -البقره۱۱۷/،الانعام،۱۰۱.

۴- ۵۶) -فاطر۱/.

۵- ۵۷) -السجده۷/.

۶- ۵۸) -التوبه۱۰۶/.

۷- ۵۹) -فاطر۱۱/.

۸- ۶۰) -موسوعه البحار،ج ۴،ص ۹۵.

۹- ۶۱) -المائده۶۴/.

از کار فارغ شده،و دیگر چیزی(به آفرینش)نمی افزاید و از آن نمی کاهد،پس خداوند جلّ جلاله در تکذیب گفتۀ آنان گفت:« غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا، بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (۱) دستهای خودشان بسته باد.و بدین سخن که گفتند ملعون گشتند.دستهای خدا گشاده است به هر سان که بخواهد روزی می دهد».آیا نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ می گوید:« يَمْحُوا اللّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۲) خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می کند و امّ الکتاب(لوح محفوظ)نزد اوست». (۳)

فخر رازی در تفسیر این آیه چندین وجه ذکر کرده که در چهارمین وجه آنها آمده است:شاید در میان آنان کسانی بوده اند که بر مذهب فلسفه بوده اند و آن این که خدای تعالی خود موجب ذات خود(و واجب الوجود قایم به ذات)است و به وجود آمدن پدیده ها از او جز بر یک منوال و طریقه ممکن نیست،و ذات متعال او بر ایجاد پدیده ها از او جز بر یک منوال و طریقه ممکن نیست،و ذات متعال او بر ایجاد پدیده ها غیر از طریقه ای که بر آنها واقع می شود قادر نیست، ۱۲/ پس عدم اقتدار بر تغییر و تبدیل(آفرینش پدیده ها)را به بسته بودن دست تعبیر کردند.

شناخت خدا به این سان که او براستی بر هر چیزی قادر است،و هر چه بخواهد می کند،و این که او هم چنان که آفریدگان را پس از آن که هیچ نبودند به ابداع آفرید،قادر است که هر چه بخواهد ابداع کند،همان شناختن بحق است و همان است که انگیزۀ ثنا گفتن بدو،و توصیف او با ستایش و سپاسگزاری است،و برای کسی که بر حسب ادّعا و پندار آنان قادر به تغییر چیزی نیست چه حمد و ثنایی رواست؟ از این رو اعتراف و شناخت این قدرت پروردگار یعنی اعتراف به بداء (نو آفرینی)بزرگترین عبادت و برترین بزرگداشت است.

در حدیث،از زراره،از یکی از دو امام(امام باقر یا امام صادق علیهما)

۱- (۶۲) -المائده۶۴/،

۲- (۶۳) -الرّعد۳۹/،

۳- (۶۴) -موسوعه البحار،ج ۴،ص ۱۰۴.

السّلام)آمده است:«بنده خدا را به چیزی همانند بداء عبادت(راستین) نمی کند». (۱)

و در حدیثی دیگر از هشام بن سالم،از امام صادق(ع)آمده است که حضرتش گفت:«خدای عزّ و جلّ به چیزی همسنگ بداء بزرگ داشته نشده است» (۲) و گفت:«اگر مردم بدانند که چه پاداشی در قایل بودن به بداء و گفتگو از آن وجود دارد از سخن گفتن دربارۀ آن دست بر نمی دارند». (۳)

از مظاهر بداء(و اعتقاد بدان)دعاست،زیرا در دعا اعتراف به اقتدار عملی و مستقیم خدا بر آفرینش وجود دارد،و شناخت این حقیقت است که او در آنچه می آفریند هر چه می خواهد می کند،و در دشواریهای زمانه ها و سختیهای زندگی از او کمک می خواهند.از این رو دعا عبادت والا شده است،و پروردگار سبحان ما گوید:« قُلْ مٰا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْ لاٰ دُعٰاؤُکُمْ (۴) بگو اگر دعای شما نبود پروردگارم به شما توجّهی نمی کرد».

سیاق قرآنی نشان می دهد که چگونه مردان بزرگ به وسیلۀ دعا به درجات والا رسیده اند. ۱۲/ از آدم ابو البشر آغاز می شود که از پروردگارش(به دعا)آمرزش طلبید و خدا او را آمرزید و پیامبری و برگزیدگی بدو داد،تا نوح که بر ضدّ قوم خود دعا (درخواست منفی،نفرین)کرد و خدا با آن طوفان بزرگ علیه آنان بدو کمک کرد، و تا ابراهیم که در هر موقع از دعا غافل نمی شد تا آن که خداوند او را خلیل(و دوست)خود گرفت و پیشوای مردم قرار داد،و تا موسی که خداوند به وسیلۀ دعا او را بر فرعون پیروزی داد،و همچنین دیگر پیامبران،که از دعا به درگاه پروردگارشان غفلت نورزیدند و خدا با درهم شکستن قوانین طبیعت به آنان پاسخ می داد.مثلا هنگامی که به قدرت خود به مریم فرزند داد،کفیل او زکریّا در ضمیر

۱- (۶۵) -همان مأخذ،ص ۱۰۷.

۲- (۶۶) -همان مأخذ و صفحه.

۳- (۶۷) -همان مأخذ،ص ۱۰۸.

۴- (۶۸) -الفرقان/۷۷.

خود نیازی کهن را به یاد آورد،از این رو زکریّا به درگاه پروردگارش دعا می کند و از او فرزند می خواهد،و خداوند در عین آن که همسر او ناز است و خود بسیار کهنسال شده است یحیی را بدو می دهد.

همچنین از خلال زندگی پیامبران،مقام بنده نسبت به پروردگارش شناخته می شود که مقام درخواست و دعاست،و این برجسته ترین نکته ای است که مؤمن از داستانهایی که پیشروان صالح آنها پیامبران و اولیاء هستند،استفاده می کند.در روایت منقول از امام باقر(ع)آمده است که در تفسیر گفتهٔ خدای سبحان که گوید:« إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِيمٌ (۱) ابراهیم بسیار آه کننده و بردبار بود»گفت:

«اوّاه،دعا کننده است». (۲)

و در حدیثی دیگر از امام رضا(ع)آمده است که به یاران خود می گوید:

«(بر شماست که به جنگ افزار پیامبران مسلّح شوید)گفتند:جنگ افزار پیامبران کدام است؟گفت:(دعاء)». (۳)

دعا را فوایدی است فوری که برخی از آنها را خاطر نشان می کنیم.

الف:دعا بهترین دارو برای درمان کبر(و بزرگ خویشتنی)موجود در نفس بشری است.وقتی دریافتیم که بزرگ خویشتنی(و استکبار)بزرگترین حجاب میان بنده و پروردگار اوست و گردنه ای بسیار دشوار در راه صلاح و رستگاری است و همان است که سرچشمهٔ بیشتر کارهای زشت و گناهان است،اهمیت دعا را درمی یابیم.

و همچنین در روند قرآنی،اینجا می بینیم که هر کس از دعا خودداری ورزد در عبادت و بندگی نسبت به پروردگارش استکبار ورزیده و سرکشی کرده است،و بیگمان بزودی در عین خواری به درون دوزخ می رود.هم چنان که می بینیم این آیه در روند درمان کبر نفس(و بزرگ خویشتن)آمده که خود بدان دست نمی یابی و

۱- ۶۹) -التوبه۱۱۴/.
۲- ۷۰) -موسوعه البحار،ج ۹۳،ص ۲۹۳.
۳- ۷۱) -همان مأخذ،ص ۲۹۵.

در کنار دیگر راههای درمان که پیشتر آمده یا در این آیات می آید،قرار گرفته است.

ب:دعا امید را الهام و نومیدی را دور می کند،و به دل زندگی و نشاط و شادابی می بخشد.

آیا دیده ای که بزرگترین شکست،شکست دل و پیچیده ترین مشکلات درهم فرو ریختن روان است؟آری،و دعا همان داروی آن است.چگونه؟ دعا کننده به پروردگار خود،مهربانترین مهربانان امید بسته است،پس چگونه نومیدی بر او دست یابد؟و آیا کسی که بر سر برکه های لبریز زلال درمی آید تشنه می ماند؟از امام صادق(ع)مروی است که گفت:«همانا دعا قضای حتمی را پس از آن که قطعی شده باشد رد می کند،پس بسیار دعا کن که دعا کلید هر رحمت و روا شدن هر حاجتی است،و بدانچه نزد خدا هست جز به دعا دست نیابند،زیرا هیچ دری نیست که آن را بسیار بکوبند مگر آن که سرانجام به روی کوبندهٔ خود گشوده شود». (۱)

و از آن حضرت(ع)مروی است که«دعا پناهگاه اجابت و پذیرفته شدن است هم چنان که ابر پناهگاه باران است». (۲)

و در حدیث قدسی مروی از پیامبر(ص)،از جبرییل،از پروردگار جهانیان آمده است که گفت:«ای بندگان من،شما همه گمراهید مگر آن کس که من او را راهنمایی کنم،پس از من راه بجویید تا شما را راهنمایی کنم.و شما همه بینوایید مگر آن کس که من او را توانگر کنم،پس از من توانگری بخواهید تا شما را روزی رسانم،و شما همه گناهکارید مگر آن کس که من بدو عافیت و سلامت از گناه بخشم،پس از من آمرزش بخواهید تا شما را بیامرزم...تا آنجا که پروردگار سبحان ما گفت:اگر نخستین /۱۲ و آخرین شما،و زنده و مردهٔ شما،و تر و خشکتان گرد آیید و هر یک آنچه آرزو دارد بخواهد و آن را بدو ببخشم اصلا در ملک من

ص:۱۱۳

۱- ۷۲) -موسوعه البحار،ج ۹۳،ص ۲۹۹.

۲- ۷۳) -همان مأخذ،ص ۲۹۵.

معلوم نمی شود،و چنان است که کسی به کنار دریا رود و سوزنی در آن فرو کند و برآورد. (۱) این از آن روست که من بخشنده بزرگوار دارنده ای هستم،عطایم کلام و عادتم کلام است،پس هر گاه چیزی را اراده کنم به آن می گویم:باش،پس موجود می شود». (۲)

ج:دعا عشق بنده را نسبت به پروردگار خود می افزاید،و عشق برترین رابطه ای است که دل انسان را به پروردگار جهانیان می پیوندد.عشق دل را غرقه صفا و بخشش و مهر به مردم و دوستداری زندگی و شادمانی و آرامش می کند...

همچنین دین چیزی جز عشق نیست،و چه قدر عشق گرانبهاست وقتی که معشوق، پروردگار آسمانها و زمین باشد! آیا کسی که دلش در حضور پروردگارش بسر می برد احساس وحشت و تنهایی می کند؟و آیا کسی که مالک مطلق آسمانها و زمین را در کنار خود می بیند احساس بینوایی می کند؟و آیا خواری و ذلّت را راهی به دل همنشین و همصحبت حکمروای با جبروت آسمانها و زمین هست؟ هر که به پروردگارش عشق ورزد به فرمانبرداری از او،بی رنج و سستی و اندوه،می شتابد،و نماز قرار و آرامش دیدهٔ اوست و زکات مرکب رهوار نزدیکی جستن او،و شهادت غایت آرزوی او،زیرا شهادت متضمّن دیدار پروردگار اوست.

و براستی آنان که خداوند با امکان دادن به عشق ورزیشان نسبت به ذات خود بر آنان منّت نهاده لحظه ای مناجات و زمزمهٔ محبّت با او را به هستی دنیا نمی فروشند، زیرا در آن لحظه حقیقت و لذّت عمر و شیرینی دیدار با معشوق وجود دارد.

همچنین در نصّ‌های رسیده آمده است که براستی،خداوند دعا و دعا کنندگان را دوست دارد.آیا خدا کسی را دوست می دارد و سپس عشق الهی را که بزرگترین نعمت است بدو نمی دهد؟

---

۱ - ۷۴) -معنایش این است که تمام آرزوهای بندگان در برابر دارایی خدا جز به اندازه سر سوزنی نسبت به دریایی بزرگ نیست.

۲ - ۷۵) -موسوعه البحار،ج ۹۳،ص ۲۹۳.

پیامبر(ص)گفت:«هیچ بنده ای نیست که درّه ای را بپیماید و دو دست خود را برگشاید و خدا را به یاد آورد و او را بخواند ۱۲/ مگر آن که آن درّه انباشته از حسنات شود،خواه آن درّه بزرگ باشد یا کوچک». (۱)

و امام باقر(ع)گفت:«هیچ چیز در نزد خدا زیباتر از آن نیست که از او درخواست کنند». (۲)

و امام صادق(ع)گفت:«دعا جنگ افزار مؤمن،و ستون دین،و نور آسمانها و زمین است». (۳)

و پیامبر(ص)گفت:«از دعا باز نمانید زیرا هیچ کس با دعا هلاک نمی شود،و باید هر یک از شما از خداوند درخواست کند،حتی اگر بند کفشش گسیخته شده باشد از او درخواست کند،و فضل خدا را از او درخواست کنید زیرا خدا دوست دارد که از او درخواست کنند». (۴)

و حضرتش(ص)گفت:«براستی خدا اصرار کنندگان در دعا را دوست می دارد». (۵)

د:دعا نیّت مؤمن را برای دنبال کردن مسیر او به سوی هدفهای خوب تقویت می کند،زیرا با به درازا کشیدن مدّت رسیدن به مقصود،هدف در نفس صاحب خود پنهان می شود،بویژه اگر با دشواریهایی روبرو شود و می پرسد:چرا برای رسیدن بدان هدف می شیم؟و آیا سزاوار این همه فداکاریهاست؟پس دعا می آید تا هدفهای شریف را در نفس پی ریزی کند،بویژه دعاهای منقول(از امامان و اولیاء)که نقشه ای متکامل برای نیل به هدفهای والا را برای ما ترسیم می کند، پس بر ماست که با تکرار آن دعاها پیوند خود را با آنها بیفزاییم.

ص: ۱۱۵

۱- (۷۶) -موسوعه البحار،ج ۹۳،ص ۲۹۲.

۲- (۷۷) -همان مأخذ و صفحه.

۳- (۷۸) -همان مأخذ،ص ۲۹۴.

۴- (۷۹) -موسوعه البحار،ج ۹۳،ص ۳۰۰.

۵- (۸۰) -همان مأخذ و صفحه.

ه:دعـا در پاکسـازی نفس و ایجـاد پرهیزگـاری سـهمی بسـزا دارد،زیرا انسان به فطرت خود می دانـد در صورتی که میان او و پروردگارش حجابهای گناه وجود داشـته باشـد یا به پیمان خود با خدا وفا نکرده باشد،دعایش پذیرفته نمی شود،و همچنین به وسیلهٔ دعا برای اجرای تکالیف و واجبات خود فعّال و با نشاط می شود.

در روایتی از امـام صـادق(ع)آمـده است:«کسب خود را پـاکیزه سـاز تا دعایت پـذیرفته شود،زیرا مردی که لقمه ای حرام را به سوی دهان بردارد تا چهل روز دعایش پذیرفته نمی شود». (۱)

و از آن حضـرت مروی است که گفت:پیامبر خدا(ص)گفت:«دعای پنج تن پذیرفته نمی شود:مردی که خدا طلاق زنش را در اختیار او نهاده و آن زن وی را می آزارد و مرد توانایی پرداخت حق او را دارد و او را رها نمی کنـد،و مردی که بنـده اش سـه بار می گریزد و او وی را نمی فروشـد،و مردی که از کنار دیوار کجی می گـذرد و آن دیوار می خواهد به روی او بریزد و او گام خود را تنـد نمی کنـد تا دیوار بر او فرو ریزد،و مردی که به دیگری مالی وام می دهد و گواه بر او نمی گیرد،و مردی که در خانهٔ خود می نشیند و می گوید:بار الها،رزق مرا برسان،و خود در طلب روزی برنمی آید». (۲)

و عامل مشترک میان تمام این افراد:اکتفاء کردن به دعا بدون سعی و کوششی از جانب خویش است.

و سخن آخر:در میان مردم کسی هست که به سبب دیر پذیرفته شدن دعایش از آن خودداری می کند نمی داند که:

یکـم:صـرف توفیـق او بر دعـا کردن بزرگـتر از آن چیزی است که به دعـا می خواهـد،و مزد او نزد خـدا به مراتب بیشـتر از به حقیقت پیوستن رغبتها و خواهشهای گذرای اوست،تا آنجا که مؤمن در روز قیامت چنان پاداش بزرگی نصیب کسی

۱- ۸۱) -همان مأخذ،ص ۳۵۸.

۲- ۸۲) -همان مأخذ،ص ۳۵۶.

که دعایش پذیرفته نشده می بیند که آرزو می کند کاش هیچ یک از دعاهای او نیز در دنیا پذیرفته نشده بود.

دوم:بسا که آدمی چیزی را به دعا بخواهد که برای او زیان دارد،پس خدا با نپذیرفتن چنان دعایی به او رحم می کند و مورد درخواست او را به چیزی که برای او بهتر است تبدیل می کند.

سوم:پاره ای از دعاها درخواست تغییر سنتها و قوانین تغییر ناپذیر الهی را دارد،چنان که کسی دعا کند که زمین از حرکت باز ایستد،یا خود هرگز نمیرد،یا پیکار موجود میان مردم بکلّی از میان برود،یا ۱۲/ دست اندازیهای ستمگران بدون جهاد و فداکاریها پایان پذیرد،و چون این دعاهای او پذیرفته نشود ناامید می گردد.

چهارم:تأخیر پذیرفته شدن دعا به معنی آن نیست که آدمی در معرض نومیدی قرار گیرد زیرا خداوند برای هر چیزی قدر و اندازه و زمانی قرار داده است.

شاید خدای سبحان فرمان پذیرفته شدن دعای او را داده باشد،ولی بر طبق سنتهای جاری او اجرای آن نیاز به پاره ای وقت داشته باشد،در آغاز بخش پایانی دعای افتتاح (۱) عباراتی آمده که ما را به حکمت تأخیر در پذیرفته شدن دعا رهنمون می شود:

«در آنچه از تو درخواستم تو را خواستم و به تو ره یافتم،پس اگر در پذیرفتن آن تأخیر کردی جهل خود را نسبت به تو سرزنش کردم،و شاید آنچه را از من به تأخیر افکندی همان سبب خیر من است،زیرا تو به عاقبت امور آگاهی،و من سروری بزرگوار شکیباتر از تو بر بنده ای خوار و بی مقدار ندیده ام،ای پروردگار!» [۶۱]

هنگامی که آفریدگان به وقت فرا رسیدن تیرگی شب به قرارگاههای خود پناه می برند و در سکون و آرامش می آسایند،و سلولهای تن و نسجها مدّتی دور از آثار پرتوهای خورشید بسر می برند،نعمت شب که خدا آن را برای آرامش و آسایش قرار داده جلوه گر می شود.پس اگر شب نمی بود،نعمت روز هنگامی که طبیعت،

۱- ۸۳) -از دعاهای ویژهٔ ماه رمضان.

از گیاه و جانـدارانش بیـدار می شونـد و موجودات ردای روشـنایی می پوشـند،چنان که گویی به یکدیگر می نگرند،بر انسان جلوه افروز نمی شد،پس درازا و آرامش شب فعالیّت و جنبش و فروزش روز را آماده می سازد.

« اَللّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ النَّهٰارَ مُبْصِراً -خـداست آن که شب را برایتـان قرار داد تا در آن بیارامیـد و روز را روشـنایی و بینایی بخشید.» براستی،خداست که شب و روز را بدین دقّت محدود و معیّن مقدّر کرد و به اندازه داشت.پس اگر حرکت زمین در رویارویی با خورشـید،به دور خود نمی بود شب و روز از پس یکـدیگر نمی آمد،و اگر زمین به شـتابی تندتر از آنچه اکنون دارد می چرخیـد،حتمـا آنچه بر آن قرار دارد می پراکنـد و از هم می گسـست و در فضای پهناور چون خس و خاشاک پراکنـده می شـد،و اگر کنـدتر از این به گرد خود می چرخیـد،زنـدگی بر اثر گاه سـرمای بسـیار و گاه گرمای افزون نابود می شد ۱۲/.پس منزّه است ذات سبحانی که شب و روز را به اندازه معیّن و مقدّر کرد،و چه شگفت است حال کسی که در آغوش شب می آرامـد و در عرصهٔ روز به تکـاپو درمی آیـد آن گاه بر پروردگار خود بزرگی می فروشـد؟ « إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّٰاسِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَشْکُرُونَ -خـدا فضل خویش را به مردم ارزانی می دارد.ولی بیشتر مردم سـپاس نمی گذارنـد.» مردم نعمتهـای بزرگ خـدا،شـب و روز را به یـاد نمی آورنـد و نمی داننـد که آنـان را در ایجـاد این نعمتهـا دسـتی نیست،بلکه فضـل و منّتی است از جـانب خـدا بر آنـان،و حقّی که بر آنان است این است پروردگار خود را که چنین فضـلی به ایشـان کرده است سپاسـگزار باشـند،و رسـاترین سـپاس آن است که بداننـد او نعمت بخش است،پس دلهایشان به ذکر او سـر بسپارد،و سپس اندامهایشان به کار بندگی و عبادت او بپردازد.

[۶۲]

بـه موجـوداتی که پیرامـونت هسـتند بنگر،آیـا در هر چیزی آثـار قـدرت،و لطـف صـنعت،و وسـعت دانش و آگـاهی،و کمـال حکمت،و حسن تدبیر او را

ص :۱۱۸

نمی بینی؟بلی،همه چیز به ستایش پروردگار بزرگ ما تسبیح می گوید،و همه چیز به روشنترین زبان گویاست که خداوند آفریننده و تدبیر کنندهٔ امور آن است.آیا این چیزها خود بخود آفریده شده یا به تصادف و بدون علّت و حکمت و تدبیر به وجود آمده است؟! کدامین خرد یا وجدانی این سخن را می پذیرد؟ وانگهی بشر از آفرینندهٔ همه چیز به کجا روی می گرداند؟!آیا خدایی دیگر هست که بدو روی آورند یا راه دور گمراهی را می پیمایند؟! « ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ -این است خدای یکتا،پروردگار شما،آفریدگار هر چیزی.خدایی جز او نیست.» و آیا درست است که بگوییم:خدا آفریننده هر چیز است،ولی آن که بر چیزها حکمرواست غیر از اوست؟! « فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ -پس چگونه(از حق)منحرفتان می کنند؟» /۱۲/ افک همان انحراف است،و بادهای تند را از آن رو«مؤتفکات» نامیده اند که منحرف کننده اند.و این کلمه از آن رو به صیغهٔ مجهول آمده است که بر این دلالت کند که عواملی پنهانی است که بشر را از راه خدا منصرف می کند و او را به راهی بر خلاف مصالحش می افکند تا آنجا که گویی جبری او را مجبور به پیمودن آن راه خطا کرده است.

و اگر انسان به خدا پناه برد و بدو متوسّل شود این عوامل یارای گمراه کردن او را از راه پروردگار خود و پروردگار هستیها ندارند.

[۶۳]

عوامل انحراف از آن رو بر بشر چیره می شوند که وی با وجود وحی فطرت و راهنمایی خرد به آیات و نشانه های خدا تسلیم نمی شود و ایمان نمی آورد.

« کَذٰلِکَ یُؤْفَکُ الَّذِینَ کٰانُوا بِآیٰاتِ اللّٰهِ یَجْحَدُونَ -همچنین،آنان که آیات خدا را انکار می کنند،از ایمان منحرف می شوند.» پس راه هدایت جز در نشانه های خدا،و اگر انسان آنها را انکار کند بر اثر عمل عوامل گمراه کننده منحرف شده است.

ص :۱۱۹

و شـک نیست که کتـاب خـدا و پیامبر او از نشانه های خـدا هسـتند،و هر کس به این دو سرنسـپارد و تسـلیم نشود به ریسـمان محکم خـدا چنگ نزده،و کسـی که به خـدا متوسّل نشود موجهای فتنه او را به راست و چپ پرتاب می کند و عوامل گمراهی او را به بیابان دور دست گم گشتگی می کشاند و منحرف می سازد.

راه خـدا تنهـا یک راه و همان کتاب و امام است.پس هر کس این این دو را انکار کنـد تا روز قیامت در آن بیابان گمراهه می ماند.

راه خـدا شاهراه خرد و روشن شـده به وحی الهی است،پس هر کس از خواهشـهای خود پیروی کند و بپندارد که راههایی که به سوی خـدا می رود به شـمارهٔ نفسـهای آفریدگان است بهتانی بزرگ به خدا بسته است.آیا علامات راهنمایی در جاده ها و اشـارات عبـور و مرور را دیـده ای که اگر در حرکت خـود آنهـا را دنبـال نکنی گردش شـما در این سـوی و آن سوی به کجا منتهی می شود؟همچنین است وضع کسـی که به علامـات و نشانه هایی که خداونـد برای بنـدگان خود نهاده توجّه نکنـد و از آنهـا راه نجویـد،و از رسالتهـا و پیـامبران او و اولیـاء دین که /۱۲ مردم را بـه رسالتهـای الهی فرا می خواننـد و نمـودار هـدایت پیامبران اویند،پیروی نکند.

و آخرین سـخن:پایان آیاتی که در این روند آمده درجات شناخت و معرفت را برای ما بیان می کند که عبارت است از دانش و یـادآوری و ایمـان و سـرسپردگی و سپاسـگزاری،هم چنـان که چیزهـایی را که مخالف این درجات است از انحراف و انکار بیان می کنـد،و همزمان با درمان حالت کبر و بزرگ خویشـتنی موضـعگیری درست نسـبت به آیات خـدا را بیان می کنـد که همان موضـعگیری آغوش گشایی و سـرسپردگی بدانها و پرهیز سخت از انکار آنهاست که به انحراف منجر می شود،و ما این پرهیز دادن را به گونه ای مکرّر در این سوره می یابیم.

[۶۴]

از کســی کـه در نعمتهـای خداونـد غـوطه می خـورد نمی سـزد کـه بـه پروردگـار خـود بزرگی فروشـد یـا آیـات او را انکـار کند.خداونـد است که زمین را قرارگـاه انسان ساخت،پس اگر نیروی جاذبـهٔ زمین کمتر یا بیشتر از این می بود بیگمان حرکت در آن دشوار می شد یا دگرگونه می گشت،و اگر پوستهٔ زمین به اندازهٔ

چند پا بالاتر می بود دی اکسید کربن اکسیژن را می خورد و نابود می کرد و وجود زندگی برای گیاه ممکن نمی شد،و اگر هوا از ارتفاعی که دارد بالاتر می بود بعضی از میلیونها شهاب که اکنون در غلاف جوّی می سوزند زمین را ویران می کردند و اگر عنصر اکسیژن در هوا بجای ۲۱ درصد ۵۰ درصد یا بیشتر می بود تمام مواد قابل سوختن در جهان در معرض شعله ور شدن قرار می گرفت به درجه ای که نخستین شرارهٔ برقی که به درختی برمی خورد سراسر جنگل را در لهیب آتش می سوزاند،و اگر نسبت اکسیژن از ۱۰ درصد کمتر می بود تمدّن انسان معدوم بود. (۱)

این زمین که خداوند آن را بر حسب نیازمندیهای انسان آماده ساخته و اگر می خواهی بگو انسان را طوری آفریده که بتواند با سازگاری دقیق بر آن زندگی کند،قرارگاه انسان است.

امّا بنایی که بر فراز آن افراشته،همان آسمان است که خداوند آن را چون سقفی محفوظ برآورده و ما از نشانه های آن روی می گردانیم،و تا امروز به تمام رازهای آن آگاهی نیافته ایم،بگذر از مشارکت در ساختن آن که ۱۲/ فقط فضل و منّتی از جانب خداست.

« اَللّٰهُ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَراراً وَ السَّماءَ بِناءً –خداست که زمین را قرارگاه شما ساخت و آسمان را چون بنایی برافراشت.» سپس انسان را به نیکوترین صورت و برترین آفرینش بیافرید،پس هیچ آفریده ای از جماد و گیاه و جاندار نیست که خداوند انسان را در نیروی بدنی و استواری اندامها و قدرت تحمّل دشواریها بر آن برتری نداده است و بویژه آن که بدو خرد و دانش و دیگر نیروها و توانمندیها را داده است که به وسیلهٔ آنها طبیعت را به کار گیرد و تسخیر خود کند.و انسان را از توشهٔ حیا بهره مند ساخت تا با همانندهای خود همزیستی کند و به ارزشهای خود پیوستگی داشته باشد.آیا در

۱- ۸۴) -با تصرّفی نقل از کتاب العلم یدعو للایمان،ترجمه(به عربی)از محمود صالح الفلکی،فی ظلال القرآن،ص ۳۰۹۳.

نتیجهٔ حیا نیست که انسان میهمان را گرامی می دارد و بر اثر حیا به وعده های خود وفا می کند و نیازمندیهای دیگران را برمی آورد،و فضیلتها را کسب می کند،و کمال را افزون و پستیها و زشتیها را به فضیلت حیا که تنها به آدمی،بدون دیگر آفریدگان اختصاص دارد،از میان می برد؟ (۱) و بدو توشهٔ نطق داد تا وسیلهٔ تفاهم و انتقال تجربه ها و پیوند دادن دانستنیها و رشد بخشیدن به دانشهای گوناگون باشد.

اگر انسان زبانی آماده برای سخن گفتن و ذهنی که به وسیلهٔ آن به کارها راه یابد نمی داشت هرگز کلامی نمی گفت،و اگر سر پنجه ای آماده و انگشتانی برای نگاشتن نمی داشت،هرگز چیزی نمی نوشت و در آن صورت در شمار جاندارانی بود که گفتار و نوشتاری ندارند. (۲)

و بدو توشهٔ دانش از طریق خرد و وحی داد،و انسان به وسیلهٔ دانش طبیعت را تسخیر کرد تا آنجا که سروری فرمانروا در میان موجودات زمین شد،و این نعمتها را در کنار زیبایی صورت،و نیکویی چهره و هماهنگی اندامها بدو ارزانی داشت.

« وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ -و شما را صورت بخشید و صورتهایتان را نیکو ساخت و از چیزهای پاکیزه و خوش روزیتان داد.این است خدای یکتا،پروردگار شما،برتر و بزرگوار است خدا،آن پروردگار جهانیان.» براستی،نگاهی به انسان و امکانات و طبیعتها و نیازمندیهای او،سپس به آسمان و زمین و نشانه ها و داده های،آن دو،و قوانین و نظامهای جاری در آن دو،ما را به یگانگی آفریننده رهنمایی می کند.

و این که او پروردگار ماست و همو پروردگار جهانیان است،به دلیل تطابق دقیق و هماهنگی کامل بین طرحریزی موجودات و کاینات و تصویر انسانی که آن همه برای او آفریده شده است.

۱- ۸۵) -این افکار مأخوذ است از سخنان امام صادق(ع)در توحید المفضل،از موسوعه البحار،ج ۳،ص ۸۱.

۲- ۸۶) -بحار الانوار،ج ۳،ص ۸۲.

و هنگـامی که بـدین امـور می نگریم چـاره ای نمی یـابیم جز آن که به سـتایش خـدا تسبیـح گوییم،و به یـادآوریم که خیر او بزرگ و ثابت است،و او برکت خود را مضاعف کرده و آفریدهٔ خود را تکامل بخشیده و نیکو تدبیر کار او کرده است.

[۶۵]

امّا نیاز موجودات و کاینات به یکـدیگر و نیاز انسان به آنها دلیل عجز و ناتوانی آفریـدگان و محـدودیّت آنهاست،و افزون بر این وجود نسبتی از مرگ و نیستی در میان آنها را آشکار می سازد.پس این انسان بر اثر دهها میلیون قانون و سنّتی که او را در برگرفته و او بدان قوانین قایم شده،زنده است و بدون آنها مرده، بگذار مثلا خوراک را بگیریم.آیا بشر بدون خوراک زندگی می کند؟همچنین هوا که اگر از میان برود زندگی او هم از میان می رود.آیا این مطلب ما را بدین امر دلالت نمی کند که اگر خوراک و هوا نباشـد انسان مرده است؟از این امر به نیازمندی تمام طبیعت به ذات زنده ای که نیازمندیهای آن را تأمین کند و امورش را تدبیر کند،راه می بریم،و او خدای زنده است.

امّا برخی برای رفع نیازمنـدیهای خود به آفریدگان روی می آورند.آیا نمی بینند که آنها نیز به نوبهٔ خود نیازمندند؟ « هُوَ الْحَيُّ -او زنده است.» زندگی او به خودی خود است،و زندگی دیگران به اوست،زندگی او سابق بر مرگ است و هستی او سابق بر نیستی.

« لا إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ -خدایی جز او نیست.» /۱۲ و زندگیی جز بدو نباشد،و از این رو تسلّطی جز تسلّط او وجود ندارد،پس هر کس نیازی دارد یا قدرتی می خواهد باید با اعتقادی خالصانه بدو متوسّل شود و آن را فقط از او بخواهد.

« فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ -او را بخوانید در حالی که دین او را به اخلاص پذیرفته باشـید،» و بدو سرسپارید و تسلیم شوید و او را بستایید تا به شما پاسخ گوید.» « اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ -که ستایش از آن خدایی است که

پروردگـار جهانیـان است.» در حـدیث مروی از امـام علی بن حسـین(ع)آمـده است:«چون یکی از شـما گویـد« لآ إِلَٰهَ إِلاَّ اللّهُ - خـدایی جز خدای یکتا نیست)باید بگوید« اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ -سـتایش از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است)». (۱)

بلی،چون پروردگارمـان را بـا نامهای نیکویش شـناختیم،و نیّتهای خود را نسـبت به او خالصانه و پاک ساختیم،او نیز بیگمان به فضل خود دعا را می پـذیرد و پاسـخ می گوید.در حدیثی آمده است که گروهی به امام صادق(ع)گفتند:ما خدا را می خوانیم و به ما پاسخی داده نمی شود؟گفت:«زیرا شما بدون آن که او را شناخته باشید او را می خوانید». (۲)

[۶۶]

رونـد آیـات گـام به گـام مراتب کمال را همراه ما می پیمایـد،پس کبر و بزرگ خویشـتنی را که صاحب خود را از رهیابی به وسیلهٔ آیات مانع می شود،و او را به مجادله دربارهٔ آنها وا می دارد،بررسی و درمان کرد،و دامنهٔ سخن را به گفتار دربارهٔ نشانه های خدا در آفاق و نفسهای ما کشاند،سپس به ما فرمان داد که به پروردگار جهانیان تسلیم شویم و بدو سر بسپاریم.

اکنون به ما فرمان می دهـد که با نظایر و امثال(که برای او تراشـیده انـد) مقابله کنیم،بدین معنی که ایمان واقعی وقتی آشـکار می شود که صاحبش از جریان فاسد بر کنار ماند و از چرک و پلیدی شـرک و سـر فرود آوردن به غیر خدا پاکیزه شود و دین و اعتقـادش خالصانه از آن خـدا باشـد...و این امر با نرم رفتاری و مـدارا نسـبت به مشـرکان ممکن نیست،بلکه مبارزه با آنها را واجب می سازد.

« قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَـدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ -بگو:مرا نهی کرده اند که چیزهایی را که سوای خدا می پرستید،پرسـتش کنم.» /۱۲ و ردّ من نسـبت به خـدایان دروغین از ایمان نابم به خـدای یکتا سرچشـمه گرفته که خداونـد با دلایل روشن مرا به یافتن چنان ایمانی رهنمون شده است.

۱- ۸۷) -نور الثّقلین،ج ۴،ص ۵۳۴.

۲- ۸۸) -نور الثّقلین،ج ۴،ص ۵۳۵.

« لَمّا جاءَنِی الْبَیِّناتُ مِنْ رَبِّی وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِینَ -در حالی که از جانب پروردگارم برای من دلایلی روشن آمده است.و به من فرمان داده اند که در برابر پروردگار جهانیان تسلیم باشم.» ما دیگر بار تأکیدی می بینیم بر این که خدای یکتاست که پروردگار جهانیان است،برای آن که آنچه از آثار کبر و بزرگ خویشتنی باقی مانده بکلّی زدوده شود،و آیا خردمند هرگز به منازعه با پروردگار این آسمانهای پهناور و زمینها می اندیشد،در حالی که خود از نزدیک شاهد ناتوانی خویش در رویارویی با برخی از نیروهای آن هستیم؟! [۶۷]

سیاق آیات فرا رفتن انسان را اندک اندک در مراحل آفرینش از گونه ای به گونه ای دیگر عرضه می دارد،و بیان می کند که چگونه انسان در دست سنّتها و قوانین ربّانی تحوّل می یابد،از آن زمان که خاک بود تا آن گاه که خداوند او را به صورت نطفه ای آفرید و سپس از موقعیتی ضعیف به موقعیت ضعیفی دیگر در آمد تا آن که بشری کامل و درست اندام شد.سپس خداوند او را دگر باره ناتوان می کند تا به مرحلۀ پایانی عمر می رسد.پس آیا برای چنین انسانی رواست که سرکشی و استکبار ورزد یا بزرگ خویشتنی کند؟! « هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ -اوست آن که شما را از خاکی آفرید.» هنگامی که خداوند تمام ما را در صورت ذرّ همراه با پدر بزرگمان آدم ابو البشر از خاک زمین آفرید.

« ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ -سپس از نطفه ای.» آمیزه ای میان مرد و زن.و اگر برای ما مقدور باشد که این نطفه را ببینیم بیگمان آن را بسیار حقیر می شماریم و اندازه اش را بسیار خرد می گیریم،ولی با اینهمه،و در نتیجه مرحله ای از مراحل آفرینش ماست.

« ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ -سپس از لخته خونی (۱) .»

۱- ۸۹) -در اصطلاح علم جنین شناسی به این لخته خون«گاسترولا»گویند-م.

هنگامی که سلولها با یکدیگر جمع می شوند و رشد می کنند تا به صورت لخته خونی چسبیده و به زهدان درمی آیند.

« ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا -آن گاه شـما را به صورت کودکی بیرون می آورد.» نوزادی که به توجّه و پرسـتاری مادر و حمایت پدر و محافظت از دهها خطری که به سبب ضعف بنیه و کوچکی حجم او را در بر گرفته است نیاز دارد.

« ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ -آن گاه تا به سنّ جوانی خود برسـید.» و تنها خدا می داند که قوانین و سنّتها(و عواملی)که در رسیدن این نوزاد کوچـک به مرحله نوجوانی و جوانی سـهیم است چه انـدازه است! « ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً -آن گاه تا پیر شویـد.» و هزاران خطری بر شـما بگـذرد که خداونـد شـما را از آنها نجات دهد تا انسان پیر شود،اما فرشـتهٔ مرگ پیش از آن که برخی به پیری رسند آنان را در می رباید تا عبرتی برای کسانی باشند که خبر مرگ را به ایشان می رسانند.

« وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى -بعضـی از شـما پیش از پیری بمیرید و بعضـی به آن زمان معیّن می رسـید.» پس انسـان تـا مهلت خود را در دنیـا تمـام نکنـد نمی میرد.و چه بسـا بیماری که به خاک سپرده شـده یا مخالف با سـلطه های نیرومنـد یا رزمنده در میدانهای جنگ که با گذشـتن از صدها دشواری زنده می ماند،در حالی که جوانی تندرست که خود را بـا تمام موانع از مرگ مجهّز کرده می میرد تا این هر دو دلیل بر آن باشـد که بهترین محافظ از مرگ همان اجل و مهلت معیّن است.

« وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ -و شاید به عقل دریابید.» و بدانید که مراد پروردگارتان از گوناگونیهای زندگی آن است که او را بشناسید و بدو سرسپارید و تسلیم شوید و چیزی را شریک او نسازید.

ص :۱۲۶

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۸ تا ۷۶]

اشاره

هُوَ اَلَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ فَإِذٰا قَضیٰ أَمْراً فَإِنَّمٰا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۶۸) أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ یُجٰادِلُونَ فِی آیٰاتِ اَللّٰهِ أَنّٰی یُصْرَفُونَ (۶۹) اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِالْکِتٰابِ وَ بِمٰا أَرْسَلْنٰا بِهِ رُسُلَنٰا فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۷۰) إِذِ اَلْأَغْلاٰلُ فِی أَعْنٰاقِهِمْ وَ اَلسَّلاٰسِلُ یُسْحَبُونَ (۷۱) فِی اَلْحَمِیمِ ثُمَّ فِی اَلنّٰارِ یُسْجَرُونَ (۷۲) ثُمَّ قِیلَ لَهُمْ أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ تُشْرِکُونَ (۷۳) مِنْ دُونِ اَللّٰهِ قٰالُوا ضَلُّوا عَنّٰا بَلْ لَمْ نَکُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَیْئاً کَذٰلِکَ یُضِلُّ اَللّٰهُ اَلْکٰافِرِینَ (۷۴) ذٰلِکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی اَلْأَرْضِ بِغَیْرِ اَلْحَقِّ وَ بِمٰا کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵) اُدْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا فَبِئْسَ مَثْوَی اَلْمُتَکَبِّرِینَ (۷۶)

خدا بدین گونه کافران را گمراه می کند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در چارچوب درمان بیماری بزرگ خویشتنی که حقایق را از انسان می پوشاند،و او را به مجادله در آیات خدا برمی انگیزد،خداوند به ما یادآور می شود که زندگی و مرگ به دست اوست،و براستی قدرت او را حدّی نیست،و بیگمان سرانجام بزرگ خویشتنی در آخرت بسی بد است،آن گاه که غلها بر گردنهای متکبّران اندازند و در زنجیرشان کنند و با گذر از آب جوشان به آخرین منزلشان برند

ص: ۱۲۷

و همچون هیمه ای که به تنور افکنند،آنها را به آتش دوزخ پرتاب کنند.

در ضمن این شکنجهٔ سخت آنان را به زیر استدلال گیرند تا از لحاظ روانی نیز عذابشان را کامل کنند،و به آنها بگویند:آن شریکانی که برای خدا می انگاشتید(و می پنداشتید که آنها شما را در صورتی که مرتکب گناهان شوید از آتش دوزخ رهایی می دهند)کجایند؟! گویند:آنها را از دست داده ایم و گم کرده ایم(و هیچ اثری از آنها نمی بینیم).سپس گویند:بیگمان،در واقع آنها چیزی جز پندارها و خیالها نبودند، پس به آنان گویند:بنا بر این عذاب خدا را به پاداش شادمانی(روانی)و به ناز خرامیدن(عملی)خود بچشید! ۱۲/ (و پس از آن که شکنجهٔ آنها در قیامت به تمامی رسید)آنها را وارد درهای جهنّم می کنند که سرمنزل بسیار بد متکبّران و سرکشان است.

و ملاحظه می شود که روندی که از آیهٔ ۳۵ آغاز شد،و ما را یادآور جدال در آیات خدا گشته،نخست پاداش بد مجادله کنندگان در آیات خدا را در دنیا بیان می کند که همان مهر نهادن بر دلهای آنهاست،و سپس می گوید که انگیزهٔ آنها در این مجادله کبر و خویشتن بزرگی است،و به درمان آن می پردازد(۶۵)و اکنون پاداش اخروی آنها را بیان می کند. (۱)

شرح آیات:

[۶۸]

هر قدر بر نسبت کبر و بزرگ خویشتنی در دل خود غلبه کنی همان قدر به حقیقت نفس خود و حقایق موجودات پیرامون خویش نزدیک شده ای،و به شناخت پروردگار خود و نامهای نیکوی او که در آفریدگان جلوه گر است نزدیکی جسته ای.پس این حرکت پویا از مرگ به زندگی و از زندگی به مرگ که ما را به کشف گوشه هایی از این معمّای بزرگ در موجودات که آن را زندگی می نامیم،

۱- ۹۰) -برگرفته از تفسیر نمونه،ج ۲۰،ص ۱۷۲.

نزدیک می کند،همان بزرگترین مدرسهٔ کسی است که حقیقت را می جوید.

ما نزدیکترین«چیز»به زندگی هستیم.همهٔ ما،سپاس خدای را،با تمام اعضا و اندامها و جوارح و احساسها و شناختهای خود زندگی می کنیم،ولی-در عین حال-دورترین«چیز»از زندگی نیز هستیم.راستی،زندگی چیست؟شاید تفاوتهایی وجود دارد که ما به فرق آنها میان زنده و مرده پی می بریم،ولی آیا از حقیقت زندگی چیزی شناخته ایم؟هرگز...وانگهی قدرت مطلقی که پروردگار بزرگ ما دارد زنده می کند و می میراند چیست؟و چگونه دست غیبی را که این کاینات و موجودات را میان مرگ و زندگی می گرداند،لمس کنیم؟ هنگامی که روزهای بهار در درختان و گیاهان باغ نزدیک به تو زندگی می دمد آیا در آن اندیشیده ای تا به معمّای زندگی نزدیک شوی؟ وقتی برای نخستین بار فرزند نوزاد خود را می بینی که می کوشد با دنیای تازه همساز شود /۱۲ آیا به ذاتی که بدو زندگی بخشیده،هم چنان که تو را از خاک و سپس نطفه ای پدید آورده است،می اندیشی؟ بالاتر از این،هنگامی که بر سر جنازهٔ در گذشته ای می ایستی آیا مرگ را با شکوه و هراسناکی آن به تصوّر آورده ای که چگونه او را از میان شما ربوده و فکر کرده ای چه بر سر او گذشته است؟ میان ما و حقایق آفرینش حجابهایی از بزرگ خویشتنی و به خود فریفتگی نفس وجود دارد،بیایید آنها را بردریم تا گوشه ای از آنچه را در پیرامون ماست بشناسیم،و پروردگار خود را به ما بشناساند.

« هُوَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ -اوست که زنده می کند و می میراند.» چگونه زنده می کند و می میراند؟قدرت او را حدّی نیست،چون چیزی را اراده کند کافی است که بدان فرمان دهد تا بیدرنگ امرش اجرا شود.

« فَإِذٰا قَضیٰ أَمْراً فَإِنَّمٰا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ -و چون ارادهٔ چیزی کند می گویدش:موجود شو!پس موجود می شود.» شاید این پایان آیه برای بیان عظمت زنده کردن و میراندن آمده است که هر

دو به فرمانی غیبی صورت می گیرد.

[۶۹]

وقتی موضعگیری انسان نسبت به نشانه های حقیقت و شواهد آنها از آغاز منفی باشد،نمی تواند به معارف(و شناختها)برسد.آیا کسی را دیده ای که اصلا منکر وجود چراغ باشد؟چنین کسی چگونه از نور آن روشنایی می جوید؟و این مشکل بیشتر مردم است،آنها در نشانه های خدا مجادله می کنند،پس دلها و حتی چشمان خود را به روی این نشانه ها و حقایق نمی گشایند و این امتناع به سبب موانع و حجابهای نفسانی است.چگونه می توان اینان را از چنین موضعگیری منصرف کرد؟ پاسخ این پرسش را در روش قرآن می یابیم که ما را به خدا می خواند و نشانه های خدا را به ما یادآور می شود.قرآن نخست به بررسی این موضعگیری منفی در برابر آیات خدا می پردازد و آن را مجادلۀ در آنها می خواند،آن گاه پس از آن آیات را عرضه می دارد.

در این جا می بینیم که در مثل قرآن در آیۀ(۳۵)ما را از عاقبت جدال در آیات خدا آگاه می سازد و می گوید که چگونه خداوند بر دل هر متکبّر زورگویی مهر می نهد،و تکذیب فرعون را برای ما مثل می زند که چگونه بدی کار او در نظرش آراسته و خوب آمد،و او را از راه هدایت بازداشت،و در آیۀ(۵۶)دیگر بار به قضیۀ جدل در آیات خدا باز می گردد و بیان می کند این جدل چگونه از کبر و بزرگ خویشتنی پایان ناپذیر بشر حاصل می شود.سپس پایه های این بزرگ خویشتنی دروغین را با بیان بزرگی آفریننده درهم می شکند و فرو می ریزد.آن گاه برای بار سوم به همین موضوع در همان آیه می پردازد تا عاقبت جدل و پاداش آن را در آخرت بیان کند،و در هر بار می بینیم که سیاق آیه پس از بر حذر داشتن از عاقبت مجادله در آیات خدا،پاره ای از آن عاقبت را بیان می کند تا دل را-که از حجابهای برابری جویی و موضعگیری منفی نسبت به آیات پاک شده-به نور معرفت و شناخت آباد کند.

« أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللّٰهِ أَنّٰى يُصْرَفُونَ -آیا ندیده ای

آنهـایی که در آیـات خـدا مجـادله می کننـد چگونه منحرف می شونـد؟» و شـهوتهایشان آنان را به کـدام وادی گمراهی می کشانـد؟ به نظر می رسـد که عموم این آیـات شامـل هر نشـانه ای است که مـا را به حقیقت رهنمون می شود،ولی در اینجـا به مناسبت مطلب سخن از دلایل رستاخیز و شواهد پاداش و مسئولیّت به میان آمده که تمهیدی برای ذکر آن آیات است.

[۷۰]

جزای عادلانهٔ کسانی که کتاب و احکامی را که خداوند به پیامبران خود وحی کرده تکذیب کردند در انتظار آنان است.

« اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِالْکِتٰابِ وَ بِمٰا أَرْسَلْنٰا بِهِ رُسُلَنٰا -کسانی که این کتاب را دروغ انگاشتند و آنچه را به وسیلهٔ پیامبران خود فرستاده ایم تکذیب کردند.» شاید ذکر«پیامبران»در اینجا برای دلالت بر ضـرورت تسـلیم به حقّ و نیز به شخصی است که نمایانگر حق و همـان پیامبر و امام است.این از آن روست که تمام وحی به تفصـیل و با جزئیات در کتاب نیامـده بلکه بخشـی ۱۲/ از آن را پیامبر در رفتار خود(سنّت)بیان می کند،و کسی که یک پیامبر یا کتاب آسمانی را تکذیب کند گویی تمام کتابهای آسمانی و تمام پیامبران را تکذیب کرده است.

« فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ -به زودی خواهند دانست.» و می دانند با چه عذاب سختی کیفر می یابند.

[۷۱]

آنان را با غلهایی که بر گردنشان می افکنند و زنجیرهایی که آنان را بدانها می بندند،می کشانند.

« إِذِ الْأَغْلاٰلُ فِی أَعْنٰاقِهِمْ وَ السَّلاٰسِلُ یُسْحَبُونَ -آن گاه که غلها را به گردنشان اندازند و با زنجیرها بکشانندشان.» چه خواری و ذلّتی!بـدین سـان خداونـد پس از آن که در دنیـا به آنـان آزادی داده و آنهـا از آن اسـتفاده نکرده انـد،بلکه خود را به غلهـای شهوات و زنجیرهای نظامهای شرک آمیز مقیّد کرده اند،آنان را در بند می کشد.

[۷۲]

ولی...در کدام درّه ای آنها را می کشانند؟ « فِی الْحَمِیمِ ثُمَّ فِی النّٰارِ یُسْجَرُونَ -در آب جوشان،سپس در آتش

افروخته شوند.» آنها را در آبی داغ و جوشان می کشانند،سپس به آتشی می رسند که در آن افکنده می شوند تا پیکرهایشان همچون هیمه ای که به تنور می افکنند بسوزد و زبانهٔ آتش از آنها برخیزد.

[۷۳-۷۴]

تمام اینها-چنان که پیداست-روز قیامت به سر آنان می آید،و پیش از آن که آنها را به آتش دوزخ افکنند حکمی را که در حقّشان صادر شده و جرمی را که بر اثر آن سزاوار چنان حکمی شده اند بر آنان می خوانند.

« ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ -آن گاه به آنها گفته شود:آن شریکان که برای خدا می پنداشتید کجا هستند؟» آنان به طاغوت ایمان آورده،به اجتماع فاسد سرسپرده اند،و به آلودگان به فساد و مدّعیان دانش و دین تسلیم شده اند، /۱۲ و پنداشته اند که پناهندگی آنها بدان خدایان دروغین آنها را از عذاب الهی نجات می دهد،از این رو دربارهٔ آنها از ایشان می پرسند.

« قٰالُوا ضَلُّوا عَنّٰا -می گویند:آنها را از دست داده و گم کرده ایم.» و هیچ اثری از آنها نمی یابیم.آری،آنان خود به پشتگرمی آنها در دنیا گم و گمراه شدند،ولی امروز به قیامت،آنها از دست اینان رفته و گم شده اند.

« بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً -بلکه پیش از این چیزی را به خدایی نمی خوانده ایم.» آیا آنها پس از آن که سختی جزا و شدّت توبیخ و خواری سرزنش را دریافتند دروغ گفتن در محضر پروردگارشان را آغاز کردند،یا حقیقتی را که در دنیا پنهان می داشتند آشکار ساختند که عبارت از این است که کافران جز نامها را نمی پرستند و براستی آن خدایان دروغین همه خیالات و پندارهایند.

« كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ الْكٰافِرِينَ -خدا کافران را بدین گونه گمراه می کند.» تا آنجا که تنها پندارها را می پرستند،زیرا آنان به آیات خدا کفر ورزیدند و

بدین گونه کوشش آنان در زندگی دنیا بر باد رفت و در آخرت سودی از آن نمی برند.

[۷۵]

پاکیزگیهای خود را در دنیا از بین بردند و به سوی لذّتهای زودگذر بدون هدفهایی والا شتافتند و کوشیدند.

« ذٰلِکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِمٰا کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ -این بدان سبب است که به ناحق در زمین شادمانی می کردید و به ناز می خرامیدید(و بزرگی می فروختید).» کسی که به حساب کشی ایمان ندارد انباشته از غرور و خود فریفتگی می شود،و در زمین به باطل می کوشد و می دود،بی هیچ قاعده و ضابطه ای،و بی آن که به آیندۀ زندگی و سرانجام کارهایش بیندیشد،و شاید این همان معنای آیه باشد.

هنگامی که غرور و خود فریفتگی انسان گسترش یابد آدمی به ناز می خرامد،و در پیروی از شهوتها به تکاپو و فعالیّت درمی آید و در سرگرمی باطل و طرب زیاده روی می کند و وسایلی تازه برای وقت گذرانی پدید می آورد. (1)

[۷۶]

و پاداش این همراهی و هماهنگی با جریان بادهای شهوات و خوشگذرانی در لذّتها همان آب جوشان و سوختن به آتش و توبیخ و جاودان ماندن در دوزخ است.

« اُدْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا -از درهای جهنّم داخل شوید، همواره در آن بمانید.» چرا از یک در داخل نشوند؟آیا به سبب فزونی شماره آنها یا گوناگونی جرمهایشان است که هر دسته ای از دری جدا از دستۀ دیگر وارد شود؟تمام اینها جایز است،و بر ما واجب است بکوشیم و تمام جهد خود را به کار بریم تا تمام درهای جهنم به روی ما بسته بماند،و این با اجتناب از تمام راههای گمراهی و فساد میسّر می شود.

۱- ۹۱) -نقل از اللغه:الفرح،دلشادی از لذّتی زودگذر،و المرح:شدّت فرح و زیاده روی در آن(تفسیر نمونه،ج ۲،ص ۱۷۶).

« فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ -و جایگاه سرکشان چه بد جایگاهی است.» و به تحقیق ریشه دیگر مفاسد همان کبر و بزرگ خویشتنی است که بشر بر اثر آن از سنّتها و قوانین خدا خود را بالاتر می خواهد و فراتر می شمارد،و پاداش متکبّران جاودانی بودن در جهنّم است که سرنوشتی است بسیار وخیم و بد.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۷۷ تا ۸۵]

اشاره

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اَللّهِ حَقٌّ فَإِمّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ اَلَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنا يُرْجَعُونَ (۷۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ ما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلاّ بِإِذْنِ اَللّهِ فَإِذا جاءَ أَمْرُ اَللّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنالِكَ اَلْمُبْطِلُونَ (۷۸) اَللّهُ اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اَلْأَنْعامَ لِتَرْكَبُوا مِنْها وَ مِنْها تَأْكُلُونَ (۷۹) وَ لَكُمْ فِيها مَنافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْها وَ عَلَى اَلْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۸۰) وَ يُرِيكُمْ آياتِهِ فَأَيَّ آياتِ اَللّهِ تُنْكِرُونَ (۸۱) أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِي اَلْأَرْضِ فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ اَلْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۸۳) فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اَللّهِ اَلَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِكَ اَلْكافِرُونَ (۸۵)

آنان که بر باطل بودند،آنجا زیان دیدند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

موضعگیری پیامبر و پیروان رسالت نسبت به آنان که در آیات خدا مجادله می کنند و سیاق آیه های پیشین به بیان بسته بودن دلها و بزرگ خویشتنی سینه ها و سرانجام کارشان پرداخت،چیست؟ همانا بر ایشان واجب است که به انتظار وعدهٔ حقّ خدا صبر کنند،خواه خداوند بخشی از جزایی را که به دشمنان ایشان وعید داده به ایشان بنمایاند یا ایشان را پیش از آن زمان بمیراند،بواقع کار به دست اوست،و این سنّت پیامبران پیشین است.خواه آنان که قرآن چیزی از آنان را برای ما به داستان گفته یا نگفته است،و حتّی آیات و نشانه هایی که به دست ایشان تجلّی کرده،براستی به اذن خدا بوده و بر امّتهای آنان عذاب وارد نشده مگر پس از آن که فرمان خدا آمده و در میان آنها به حق اجرا شده است،مؤمنان نجات یافته اند و آنان که بر باطل بوده اند زیان دیده اند.

روند کلام آیات و نشانه های پروردگار ما را یادآور می شود و می گوید که چگونه انواع نعمتها را در چهار پایان قرار داد،بر آنها سوار می شویم و از آنها (گوشت و لبنیّات)می خوریم و از مویها و کرکهایشان استفاده می کنیم،و خود را با آنها زینت می دهیم،و حسّ تملّک دوستی و تسلّط طلبی را که در نفس ما متمکّن

ص:۱۳۵

است به وسیلهٔ آنها سیر می کنیم،و بارهای خود را هم چنان که کشتیها عمل می کنند، بر آنها می نهیم...و بزرگترین نعمتی که خدا به وسیلهٔ آنها به ما نشان می دهد ۱۲/ نشانه های اوست تا به شناخت آفرینندهٔ قدرتمند خود نایل شویم،پس چرا آیات پروردگارمان را تکذیب کنیم؟ قرآن برای آن که حجاب غرور و به خود فریفتگی را که مانع رهیابی به وسیلهٔ آیات خداست بردارد،ما را یادآور سرانجام کافران به آیات می شود،و به ما فرمان می دهد که در زمین سیر کنیم تا ببینیم سرانجام کسانی که پیش از ما بوده اند چگونه بوده است.آیا به شمار از ما بیشتر و به نیرو زورمندتر از ما نبوده و آثاری بزرگتر از ما در زمین نگذاشته اند؟ولی چون(آیات خدا را)تکذیب کردند به بدترین وضعی نابود شدند و چیزهای مادّی که به دست آورده بودند،شفیع آنها نشد و سودیشان نداد.به آنها به وسیلهٔ پیامبران اعلام خطر شد امّا آنها به اندک دانشی که داشتند دلخوش و فریفته گشتند و به اعلام خطرها پاسخ ندادند،پس آنچه آن را مسخره می کردند آنها را در میان گرفت.

آنها به گمراهی خود ادامه دادند تا عذاب خدا را دیدند،و آنجا گفتند:ما به خدا به یکتایی ایمان آوردیم به شریکانی غیر از او کافر شدیم...ولی آیا این ایمانشان سودی به آنان می رساند؟هرگز...سنّت خدا بر عدم امکان آن جاری شده،و کافران در آنجا زیان بینند.

آیا ما از سرنوشت آنها عبرت نگیریم و به اعلام خطرهای خدا پاسخ ندهیم و به پیامبران او گوش نسپاریم؟!

شرح آیات:

[۷۷]

هنگامی که خدا خواست آسمانها و زمین را بیافریند آن دو را ناگهان نیافرید بلکه برای این آفرینش شش روز را مقدّر کرد،و این چنین،جهان ما آمیخته و سرشته با زمان بود،و سنّت خدا در دیگر امور دنیا که اراده کرده نیز همچنین است.اگر به جدل فرض کنیم که همه چیز بفوریّت تحقّق می یافت چهرهٔ جهان ما

بـا واقعیّت امروزمان تفاوت بسـیار می داشت و حکمت پروردگار ما در آزمایش تحقّق نمی یافت،و آیا هیـچ مجرمی پیـدا می شـد که با آگاهی از این که جزای او فوری است مرتکب گناهی شود؟و آیا هیچ بشـری در صورتی که می دانست پاداش کار نیک فوری است،در کوشـیدن و شـتافتن به سوی کارهای نیک و گرامی داشـته لحظه ای تأخیر می ورزیـد؟ در این صورت،از صبر گریزی نیست تا مهلت معیّن شده بگذرد،و کتاب به پایان خود برسد،در آنجا جزا یک ساعت نیز به تأخیر نمی افتد،و اگر کوششـهای تمام اهل زمین متمرکز شود و به کار افتـد /۱۲ که حکومتی سـتمگر را که مهلتش رسـیده تمدید کنند،هرگز نمی توانند.

« فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ -پس صبر کن،البتّه وعدهٔ خدا راست است.» به زودی سـتمکاران به بدترین صورتی سرنگون خواهند شد و لعنت نفرین کنندگان آنها را فرا خواهد گرفت،و پروردگار رسالتهای خود را پیروز خواهد کرد و مستضعفان را بر زمین چیره می کند،اینها همه وعدهٔ خداست،و وعدهٔ خدا خلاف نمی شود،اما نیاز به صبر دارد.

« فَإِمّٰا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنٰا یُرْجَعُونَ -یا بعضـی از آن چیزها را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان می دهیم یا تو را بمیرانیم و آنها به نزد ما باز گردانیـده شوند.» از آنجا که پیامبر و هر که از راه او پیروی می کند در طلب پیروزی برای شـخص خود نیست بلکه رسالتش را پیروز می خواهد،نتیجه برای او یکسان است، خواه اصولش در زندگی او پیروز شود یا پس از وفات او.

براستی که پیامبر و مؤمنان خویشـتن را در طلب خشـنودی خدا فروخته اند،و در جسـتجوی راضی کردن خود با انتقام گیری از دشـمنانشان نیستند،بلکه کار خود را به پروردگار خویش واگذاشته اند،خواه ایشان را پیروزی دهد یا بمیراند،در هر حال ایشان تکلیف واجب خود را ادا کرده اند.

حقّا که این بالاترین درجات ایثار و از خود گذشتگی است که خداوند

گرامی ترین بندگان برگزیدهٔ خود را بدین ادب پرورده است! چه قدر دشوار(و در عین حال با شکوه)است که دل از هر انگیزهٔ تمایل شخصی حتی اگر میل شخصی به انتقام گیری از دشمنان خدا باشد وارهد.

اما این ویژگی(با همهٔ دشواری)همان خصوصیّت مطلوب در جنبش پیروان پیامبران است،و اگر نباشد نهضت از راه راست منحرف می شود و اطمینان بدان و حاملان آن از میان می رود و حجّت بر بندگان خدا استوار نمی شود،آنجا که جویندگان مناصب بسیارند،و اگر آنان نیز منصب را نصب عین خود قرار دهند امر بر تودهٔ مردم مشتبه می شود که شاید آنان نیز دین را وسیلهٔ دستیابی به سلطه و قدرت قرار داده اند، ۱۲/ هرگز...ایشان از گونه ای دیگرند،و حتی اگر قدرت و سلطه شتابان به سوی ایشان بیاید،ایشان خود را از لذّات و فریبندگیهای او دور می سازند،و این رهبر نمونهٔ ایشان سرور بشر محمد بن عبد اللّه و خاتم پیامبران(ص)است که قریش کوشیدند زیباترین زنانشان و بهترین اموالشان را همراه با حکومت بر خود بدو تقدیم کنند،و او هر چیزی جز تبلیغ دعوت خویش را رد کرد.

و اگر دنیا دوستی در دل دعوت کننده بیامیزد از جایی که بداند یا نداند در تصمیمات استراتژیک او تأثیر می کند،زیرا کردار انسان همان تجسّم نیّات اوست، و پروردگار ما گفته است:« قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلىٰ شٰاكِلَتِهِ (۱) بگو هر کس بر حسب ذات و طبیعت خود عمل می کند».پس شخصیّت درونی انسان خواه ناخواه از خلال اعمال او بروز می کند،و بدین گونه اگر حاملان رسالت نیّات خود را خالصانه محض خدا نسازند،رسالت از مسیر استوار خود منحرف می شود.

گروهی از وابستگان به جنبشهای رسالتی می پندارند که این جنبشها حرکاتی سیاسی ولی به رنگ الهی است،پس اگر برخی دستاوردهای فوری به مصلحت دیگر سیاستمداران از آنان سلب شود رهبران جنبش را به ساده دلی و انعطاف متّهم می کنند،و چون انتظارشان در راه پیروزی به درازا بکشد،می بینی که

۱- ۹۲) -الإسراء۱۷/.

مستقیما در ارزشها شک می کنند،و خود را از صحنه بیرون می کشند،هرگز چنین نیست.این جنبشها در درجهٔ اوّل جنبشهایی دینی و در درجهٔ دوم سیاسی است، زیرا ایشان استراتژی خود را مطابق با عوامل تغییر دهندهٔ سیاسی تنظیم نمی کنند بلکه بر حسب تکالیف دینی رهبری می کنند،و چشمانشان به پاداش الهی و خشنودی او دوخته شده است،پیش از آن که نشانه های پیروزی و یاری او در رسد،و از این رو می بینی که به دشمنان خود تملّق نمی گویند،و از ارزشهای خود دست نمی شویند، و مردم را نمی فریبند و به حساب دین خود به خوشگذرانها چیزی نمی رسانند،و در برابر قدرتی بزرگتر سر فرود نمی آورند و به قدرتی کوچکتر ستم نمی رانند.

این امام علی-علیه السلام-است که هنگامی که قوم او به رایزنی او را به بعضی نیرنگهای سیاسی فرا می خوانند،آنان را می راند و می گوید:«آیا مرا فرمان می دهید تا با ستم کردن در حقّ آن که بر او ولایت دارم،پیروزی جویم؟!» ۱۲/ حکمت این روش این است که هدف نخستین طرفداران رسالت،تمرکز حق و بیم دادن مردم بدان وسیله است،و سلطه،بهترین وسیلهٔ این کار نمی باشد، زیرا تأثیر حرکتی مخالف در توجیه حالت اجتماعی شدیدتر و پایدارتر از تأثیر سلطهٔ حاکمه است.

وقتی مطلوب ایجاد نیرویی مکتبی است که مردم را در رویارویی با نیروی کافری که آنها را به سوی گمراهی می راند،به سوی ارزشها پیش براند،در چنین وقتی سلطه برای ایجاد چنان نیرویی نامناسب است.

و بیم آن می رود که پیروزی(چون مولودی نارس)پیش از وقت خود به وجود آید و ناقص باشد و زود سقط شود و از میان برود،و به تعبیر دیگر پیروزی زودرس محدود مانع پیروزی آینده ای شود که ریشه هایش استوارتر و شاخه هایش گسترده تر باشد.

و شهادت رسالتی حجّتی قویتر برای سلامت خط و صحّت دعوت او از پیروز شدن اوست و این شهادت همان غایت والای اوست.

از این روست که می بینیم امام حسین-علیه السلام-به سوی شهادت

می شتابد و می گوید:«مرگ بر آدمیزاد همچون گردنبندی که بر گردن دختری جوان خط افکند،خطّ انداخته است،شوق پیوستنم به پیشینیانم همچون اشتیاق یعقوب به یوسف است».

سپس با دشمنان رسالت پیکار کرد تا آن که تمام یاران و خانواده و حتّی کودک شیر خوار خود را تقدیم کرد،و پیکر مبارکش دهها زخم برداشت،و بر زمین به خاک در غلتید و گفت:

«خدای من!راضیم به رضای تو،معبودی نیست سوای تو».

[۷۸]

این سنّت تمام پیامبران است،آنان رسالتهای خود را تنها محض پروردگارشان انجام می دهند،و نیّتها و اعمالشان خالصانه برای خداست،و حتی آیاتی که برایشان نازل می شود به اذن خداست.

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ -پیش از تو پیامبرانی فرستاده ایم.» /۱۲ و از آنجا که تو در خط ایشان و بر همان راهی هستی که ایشان رفته اند ناگزیر باید همان مسیر را بپیمایی و به سنّت خدا دربارۀ ایشان بنگری.

« مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ -داستان بعضی از ایشان را برایت گفته ایم و داستان بعضی از آنها را برایت نگفته ایم.» در حدیث منقول از امام رضا-علیه السلام-از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-آمده است:«خدای عزّ و جلّ صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید.من گرامیترین آنها نزد خدا هستم،و این از باب فخر نیست.و خدای عزّ و جلّ صد و بیست و چهار هزار وصیّ آفرید،و علی گرامیترین و برترین آنان نزد خداست». (۱)

و در حدیث منقول از امام امیر المؤمنین-علیه السّلام-آمده است:«خدا پیامبری سیاهپوست فرستاد که داستان او را برای ما نگفته است». (۲)

و تمام آن پیامبران بر این سنّت و روش رفته اند،که عبارت از این است

۱- ۹۳) -تفسیر نمونه نقل از موسوعه بحار الانوار،ج ۱۱،ص ۳۰.

۲- ۹۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۳۷.

که:

« وَ مٰا کٰانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللّٰهِ -و هیچ پیامبری را نرسد که آیه ای بیاورد مگر به اذن خدا.» پس حتّی آیاتی که به درستی پیامبری او گواهی می دهد به اذن او نیامده بلکه به اذن خدای سبحان آمده است.

« فَإِذٰا جٰاءَ أَمْرُ اللّٰهِ قُضِیَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنٰالِکَ الْمُبْطِلُونَ -و چون فرمان خدا در رسد به حق داوری شود،و آنان که بر باطل بوده اند-آنجا-زیان خواهند دید.

کسانی که از رسالتهای خدا روی گرداندند و با پیامبران او مخالفت کردند.و همچنین هنگامی که پیامبران کارهایشان را به خدای سبحان واگذاشتند، خداوند به نیکویی تدبیر آن کارها را کرد و از مخالفانشان،پس از انقضای مهلتشان به سختی انتقام گرفت.

[۷۹]

نشانه های خارق عادتی که باطل گرایان ادّعا می کردند اگر روی دهد به رسالت ایمان می آورند /۱۲ -در واقع-تفاوتی با نشانه های خدا که در پیرامونشان پراکنده بود نداشت،جز این که آنها بدین نشانه ها عادت کرده بودند و در آنان شگفتی نمی انگیخت،و براستی اگر خواستار ایمان بودند همین نشانه ها به عنوان شواهدی بر یکتایی خدا آنان را کفایت می کرد،ولی دلهایشان بیمار بود و نیاز داشتند که از امتهایی که از آمدن نشانه هایی که از پیامبران می خواستند،زیان دیدند،عبرت گیرند.

همچنین می بینیم که روند آیه-به گونه ای پنهانی-از سرنوشت هر یک گذشتگانی که درهای دل خود را به روی نشانه های خدا در آفرینش نگشود،بیم می دهد.

« اَللّٰهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَنْعٰامَ لِتَرْکَبُوا مِنْهٰا -خداست که چارپایان را برایتان آفرید تا بر بعضی از آنها سوار شوید.» چهار پایان در زمین هستند،ولی خداوند فوایدی بزرگ در آنها برای بشر

قرار داده که از آن جمله سوار شدن شما بر آنهاست.

« وَ مِنْهٰا تَأْكُلُونَ -و از بعضـی بخورید.» فاصله ای است بسیار میان نیاز به خوردن و نیاز به سوار شدن،در حالی که غذا خوردن انسان باید با خواستهای جسم او متناسب و سازگار،و غذا قابل جویدن و گواریدن باشد،می بینیم که مرکب او نیز باید نیرومند و با طبیعت زمین از بیابان و سنگلاخ و کوه و خاک بی ریگ متناسب باشد.

بگـذار اتومبیلهـایی را کـه برای حرکـت خـود اختراع کرده ایم مقـایسه کنیم،آیـا این اتومبیلهـا بـا آنچه خـدا آفریـده شـباهتی دارد؟اینها نیاز به سوختی دارد که در هر زمینی یافت نمی شود،بر عکس خوراک چهار پایان رستنیهایی است که در هر زمینی یافت می شود،اتومبیل نیاز به کارخانه دارد،در حالی که چهارپایان زاد و ولـد می کننـد.اتومبیل بر عکس چهار پایان خوردنی نیست...و بالآـخره اتومبیـل نیاز به راههای آماده شـد دارد در حالی که چهارپایان در سـخت ترین راههای دشوار می رونـد.آیا این بر حسن تـدبیر خـدا برای زندگی انسان دلالت نمی کند؟! و با آن که دسـتاوردهای تمدّن جدید به نوبهٔ خود گواه بزرگی خداست،زیرا /۱۲ در نتیجهٔ آنهـا بـه عظمـت آفرینش انسـان پی می بریـم که طـبیعت را بـا دانش و نیروی خـود تسـخیر کرده است،این آیه نیز نهفته های طبیعتی را که پیرامون ما را گرفته و همان آفرینش خداست.آشـکار می سازد.و چه کسـی از لحاظ آفرینش و تدبیر بهتر از خداست؟ [۸۰]

در چهار پایان منافع دیگری وجود دارد،در پوسـتها و پشمها و کرکها و حتی در فضله های آنها،و امروز که خداوند انسان را با وسایل نقلیهٔ تندرو از چهارپایان بی نیاز ساخته،هم چنان بدان منافع دیگر بسیار نیازمندیم.

« وَ لَكُمْ فِيهٰا مَنٰافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهٰا حٰاجَةً فِي صُـدُورِكُمْ -و شـما را در آنها منافعی است و می توانیـد با آنها به حاجاتی که در دلهایتان دارید برسـید.» گفته اند:مراد بردن بارهای شـما به شـهرهای دور و گذراندن نیازمندیهای شـماست،و به نظر من چنین می رسد که در این آیه اشاره به زینت و تجمّلی است

ص: ۱۴۲

که خداونـد برای انسان در وجود چهار پایان قرار داده،آنجا که پروردگار سبحان ما گویـد:« وَ لَکُمْ فِیهٰا جَمٰالٌ حِینَ تُرِیحُونَ وَ حِینَ تَسْرَحُونَ (۱) چون شب هنگام باز می گردانید و بامدادان بیرون می فرستید،نشان تجمّل شماست».

و رابطهٔ گرمی که به سبب این نیاز قلبی میان چهار پایان و صاحبش به وجود می آید معروف است.

« وَ عَلَیْهٰا وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ -و بر آنها و بر کشتی سوار شویـد.» پس خدایی که شتر را آفرید تا انسان به وسیلهٔ آن مرکب بیابانهـای دور را در نوردد،هموست که سنّت خود را در دریـا نیز جاری ساخت و کشتی را مسخّر انسان کرد تا او را از طریق اقیانوسها به شهرهای دور دست ببرد.

[۸۱]

اینهـا نشـانه هـای خـداست که پروردگـار مـا در کتـاب آفرینش و لابلای کتابی که نازل کرده است به ما عرضه می دارد تا از خلال آنها خود را به ما بشناساند،تا به سبب شدّت وضوح و فزونی و گوناگونی آنها قادر به انکارشان نباشیم.پس اگر انسان گمراه شود،خود پس از کامل شدن نعمت و اتمام حجّت خویشتن را گمراه کرده و مسئول است.

« وَ یُرِیکُمْ آیٰاتِهِ فَأَیَّ آیٰاتِ اللّٰهِ تُنْکِرُونَ -و آیات خود را به شـما می نمایانـد،پس کـدام یک از آیات خـدا را انکار می کنید؟»

[۸۲]

این انکـار-در صورتی که انکار کنیـد-شـما را از چه چیز بی نیاز می کنـد؟!حجّت تمام شـده و اعلام خطر به نهایت رسـیده،و انتقام سخت است،و شما را در زندگی گذشتگان درس و عبرتی است که نادیده گرفتن آن روا نیست،آنها نیز به اتّکای نیروی خـود و فریفتگی بـه مختصـر دانشـی کـه داشـتند انکـار کردنـد و حقـایق را به مسـخره گرفتنـد،و در سـرگرمی و بـازی غـوطه خوردنـد،پس بنگریـد که پایان کارشان چه بود،هنوز سـر نچرخانـده بودنـد که عـذاب خدا بر سـرشان آمد،پس ایمان خود را آشکارا نمودار کنید شاید قضای خدا را از شما بگرداند،امّا هیهات که(این

۱- ۹۵) -النحل/۶.

همّت از شما بسی دور است)! « أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ -آیا در زمین سیر نکرده اند؟» تا محلهای به خاک افتادن عاد و ثمود و اصحاب ایکه (۱) را ببینند و بقایای قلعه های بعلبک را و اهرم مصر،و آثار شهر بابل و آنچه را در مداین بوده است و...و...تاریخ ستمگران را مورد مطالعه قرار دهند.

بلی.سیر کرده اند و کتابهای تاریخ و موزه های شهرها،و بسیاری از روایات مردم را دربارهٔ این حقایق خوانده و نگهداری کرده اند،ولی مهمّ همان عبرت گیری است.

« فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ -تا بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنها می زیسته اند چگونه بوده است؟» و آیا آنها به سبب کم بودن تعداد یا ضعف ساز و برگ و محدود بودن تأثیرشان در مقایسه با اینان پایان یافته اند؟هرگز...

« كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ -مردمی که نیرویشان بیشتر و آثارشان در روی زمین فراوانتر بود.» آنها زمین را با کندن و برداشتن خاک و تغییر دادن چهرهٔ آن بیش از آن که اینان کردند،آباد ساختند،اما آن کاخهای بلند و دژهای استوار و منارهای آسمان خراش هیچ سودی به حالشان نکرد.

« فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ -پس آن چیزها که به دست می آوردند سودشان نبخشید.» [۸۳]

آنها به منطق زور متّکی شدند و منطق درست را رد کردند،و خواستند منطق خود را با اموال و آثار خود در زمین تقویت کنند،در حالی که می پنداشتند که بر حقّند زیرا به ظاهر قویترند و چون از نظر تعداد و ساز و برگ

۱- ۹۶) -به معنی بیشه و جنگل است و نیز نام شهری نزدیک مدین بوده است که شعیب بر مردم آن شهر مبعوث شده-م.

بیشترند،علمشان نیز برتر است.

« فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ -و چون پیامبرانشان با دلایل روشن به سویشان آمدند،آنان به دانش خود دلخوش بودند.» شاید معنی«فرح»در اینجا:بی نیازی به وسیلهٔ آن از دیگر علوم باشد، مانند کسی که به رأی خود بسنده می کند،و این موجب بسته شدن راه عقل بر افکار نو می شود،و این-در واقع-عادت ستمکاران است که چون به بیماری تعصّب و تقلید دچار می شوند چنان که گویی دلهایشان در پرده هاست، (۱) از هر چیز تازه ای می ترسند،و در به روی هر دعوتی می بندند.

و این از حکمت دانشمندان نیست بلکه براستی،صفت قدرتمندان است، زیرا دانش به خودی خود دعوت به فروتنی می کند و صاحب خود را به دامنهٔ نادانی خویش و پهنه های معارفی که بایستی برای رسیدن بدانها بکوشد راهنمایی می کند.

یکی از علما دانش را به چنبره ای در بیابان نادانی تشبیه کرده که هر چند حدود آن فراختر شود مساحتهای تازه ای از آن بیابان را لمس می کند(و می گشاید).از این رو می بینی که چون هنگام مرگ یکی از دانشمندان از او می پرسند:چه دانستنی؟ می گوید:دانستم که هیچ نمی دانم. (۲)

بلی،بعضی نادانان را امروزه می یابیم که به دانش دانشمندان(نه به دانش خویشتن)افتخار می کنند و می بالند و به اتّکاء بر پیشرفت علمی آنها رسالت خدا را رد می کنند،در حالی که می بینیم خود آن دانشمندان هر چه علمشان بیشتر می شود، بیشتر به حقایق سر فرود می آورند.

« وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ -تا آن چیزی که مسخره اش می کردند آنها را در میان گرفت.»

۱- ۹۷) -قلوبهم فی أکنّه:تعبیری است قرآنی:الأنعام/۲۵،و الإسراء/۴۶ و دیگر سوره ها-م.

۲- ۹۸) -این سخن منسوب به سقراط است و در شعر فارسی چنین آمده: تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم.

آنها حقایق را مسخره کرده بودند و حقایق آنها را هلاک کرد،و امروز که مستکبران با غرور قدرت در زمین خود سری می کنند، ۱۲/ و به دانشی که نزد خود دارند دلخوشند،و بر دعوتهای اصلاح که حاملانش یاران رسالت اند راه می بندند،و اعلام خطرهایی پی در پی را که صاحبان رسالت به عمل می آورند و ابلاغ می کنند به مسخره می گیرند که سرانجام این تمدّن بهتر از تمدّنهای مادّی سابق نیست،و عاقبت نادانی و خودخواهی،و ستم و خوشگذرانی،و بی خبری،و مستی مالداری و غرور زورمندی و تمام صفات پستی که در زمین پراکنده شده نیستی و نابودی است،یا به جنگی سوّم که هیچ چیز را باقی و برپا نمی گذارد،یا به صاعقه ای که منشأ آن برخورد ستاره ای به سیارهٔ ماست،یا زلزله ای ویرانگر مانند آن که بعضی دانشمندان برای غرب امریکا پیش بینی کرده اند یا امثال آن...

وقتی تمام این اعلام خطرها به هدر می رود،براستی از سرنوشتی هراس آور می ترسیم و از خدای والای قدرتمند درخواست می کنیم که بر بشریّت رحمت آرد و ما و جهان را به نور اسلام حقیقی راهنمایی کند.

[۸۴]

آنان حقایق را می دانند،ولی از سر غرور آنها را انکار می کنند،از این رو می بینی وقتی عذاب خدا بر آنها نازل می شود،به خدا ایمان می آورند.

« فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنّا بِهِ مُشْرِکِینَ -و چون عذاب ما را دیدند،گفتند:به خدای یکتا ایمان آوردیم و به آن چیزهایی که شریک خدا قرار داده بودیم کافر شدیم.» اعمّ از سلطان و دارایی و گمراهی.

براستی غرور آنها به توانمندی و توانگری،و تعصّب و سرسختی آنان در گمراهیهایشان،تمام اینها در این آیه شرک نامیده می شود که آنان سرانجام به آنها کفر پیدا می کنند،امّا پس از فوت شدن فرصت.

[۸۵]

کفر نسبت به اشباه و نظایر(مجعول برای خدا)،و رد کردن خدایان دروغین،لازم است که پیش از نزول بلا باشد تا سودمند افتد،زیرا دنیا سرای آزمون است و زمان آزمون و امتحان با دیدن عذاب به پایان می رسد.

« فَلَمْ يَکُ يَنْفَعُهُمْ إِيمٰانُهُمْ لَمّٰا رَأَوْا بَأْسَنٰا سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبٰادِهِ وَ خَسِرَ هُنٰالِکَ الْکٰافِرُونَ -امّا بدان هنگام که عذاب ما را دیدند دیگر ایمانشان برایشان سودی نبخشید.این سنّت خداست در رفتار با بندگانش.و کافران در آن روز زیان کردند.»
همانا ایمان قبل از فرا رسیدن بلا سودمند است،این سنّتی است که در گذشته و آینده تغییر نکرده و نمی کند.

ص :147

سورهٔ فصلت

اشاره

ص :۱۴۹

فضیلت سوره:

از ابی عبد اللّه الصّادق(ع)که گفت:

«هر کس سورهٔ حم سجده را بخواند این سوره برای او در قیامت نوری است که دیده اش را روشن می کند و شادمانش می سازد،و خود در دنیا ستوده و مورد رشک همگان زندگی می کند».

(تفسیر نور الثّقلین،ج ۴،ص ۵۳۸) از ابی عبد اللّه(امام صادق)(ع):

«سوره های عزائم(دعاهای حافظ)چهار است:« اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ »و النّجم،و«الم تنزیل»سجده و«حم»سجده». (۱)

(همان مأخذ) /۱۲

زمینهٔ کلّی سوره

این سوره با بیانی از قرآن آغاز می شود که آیات خود را با بلاغتی نافذ

۱- ۱) -به ترتیب سوره های العلق/۹۶،و النّجم/۵۳،و السّجده/۳۲،و فصّلت/۴۱.

به روشنی و وضوح آورده تا دانشمندانی که به ایشان مژده داده است از آن سود برند، هم چنان که به کسانی که از آن روی می گردانند و آیاتش را نمی شنوند اعلام خطر می کند و آنان را بیم می دهد.

این پیشگفتار محورهای زیرین را برای این سوره خلاصه می کند:

محور یکم:انکار و روی گرداندن و بزرگ خویشتنی و استکباری که بیشتر مردم بدان گرفتارند تا آنجا که آورده اند که دلهایشان در پرده هاست هرگز به هدایت نمی انجامد،و سیاق سوره عوامل این حالت نادر را ذکر می کند و نسخهٔ درمان آن را می دهد.

قرآن میان این حالت غوطه ور در گمراهی،و حالتی که مؤمنانی که مقاومت کردند،داشتند و فرشتگان بر آنان فرود آمدند و بی خستگی و دلزدگی به ستایش و تسبیح محض خدا پرداختند،مقایسه می کند.

این مقایسه تقریبا برجسته ترین ویژگیهای این سورهٔ مبارک است،وقتی در آیهٔ(۵)گفته منکران را می خوانیم که:« وَ فِی آذانِنا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنا وَ بَیْنِکَ حِجابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنا عامِلُونَ -گوشهامان سنگین است و میان ما و تو حجابی است.تو به کار خود بپرداز و ما نیز به کار خود می پردازیم»،و می بینیم که با لاف و گزاف تمام با رسالت الهی می ستیزند،آن گاه در آیهٔ(۶)گفته او را می خوانیم که:

« فَاسْتَقِیمُوا إِلَیْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ -پس بدو روی آورید و از او آمرزش بخواهید»،تا مؤمنان به مبارزه با لافزنی منکران پردازند و بر پا فشاری آنان فایق آیند و لجاجت آنها را در هم شکنند.

و هنگامی که در آیهٔ(۲۵)می خوانیم:« وَ قَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ فَزَیَّنُوا لَهُمْ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ -و برایش همدمانی مقدّر کردیم و آنان حال و آینده را در نظرشان بیاراستند،و بر آنها نیز عذاب مقرّر شد».

آنجا که قرآن دامنهٔ شقاوت این گروه انکار کننده را بیان می کند که کلمهٔ عذاب بر آنان لازم آمده،در آیهٔ(۳۰)می خوانیم:« إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ -بر آنان که گفتند:پروردگار ما اللّه است و پایداری

ورزیدند،فرشتگان فرود می آیند».آنجا که گفتگو از همدمان بد را خواندیم و اینجا موضوع اولیاء رحمت را می خوانیم.

و بالأخره،وقتی سیاق مطلب در آیۀ(۳۸)استکبار و بزرگ خویشتنی آن منکران را بیان می کند،نیز معلوم می دارد که کسانی که در درگاه خدا هستند از تسبیح دلزده نمی شوند.

برای درمان حالت روی گردانی از ذکر و انکار ورزیدن در آیات خدا، پروردگار آنها را در دنیاشان به صاعقه ای مانند صاعقۀ عاد و ثمود(۱۸/۱۳)بیم می دهد،هم چنان که در آخرتشان از آتش دوزخ در روزی که اندامهاشان علیه آنها گواهی می دهد،اعلام خطر می کند(۲۲/۱۹).

سیاق آیات به برخی از عوامل روی گرداندن اشاره می کند،مانند بد گمانی به خدا،و همدمان بد،و بیهوده گویی دربارۀ قرآن(به بیراهه کشاندن)،و بارها از عذاب سختی که انتظار منکران را می کشد پرهیز می دهد.این عذاب چنان است که آنها را وادار می کند در آنجا به جستجوی گمراه کنندگان خود از جنّ و آدمیزاد برآیند تا آنها را زیر پای خود گذارند.(۲۹/۲۳) هم چنان که کسانی را که ذکر کرده اند و با ذکر در راه راست و درست و نصرت در دنیا و بهشت و رضوان در آخرت رفته اند بشارت می دهد.

محور دوم:یادآوری نشانه های خدا در آفاق و در نفوس مردم،آنجا که قرآن داستان آفرینش کاینات را در روزها و مراحلی بیان می کند(۱۲/۹)و این که خورشید و ماه از نشانه های اوست و به ترک سجده بردن بدان و توجّه به آفرینندۀ آن با سجود و تسبیح دعوت می کند،و این که ۱۲/ زنده کردن زمین پس از مرگ آن از نشانه های اوست،و اوست که مردگان را زنده می کند.(۳۹/۲۷) و آگاهی و علم به روز قیامت و آنچه از میوه ها از درون غلافهایش بیرون می آید از آن اوست(۴۷)...و بخشی از حالات روان بشری را عرضه می کند،چنان که می بینی انسان از دعای خیر ملول نمی شود،ولی اگر شرّی بدو برسد می بینی که دچار بد بینی و نومیدی شده است،و هنگامی که نعمتی نصیب او می شود از

شادمانی توازن خود را از دست می دهد،و اگر بدی بدو برسد فریاد و فغان بسیار می کند.(۵۱/۴۹) و همان گونه که روش بدیع قرآن در دیگر سوره هاست،آیات گواه بر حق به اعلام خطر از روی گرداندن از آنها می انجامد،بدین معنی که بیان نشانه ها خود بخود سودی به انکار کننده نمی رساند،پس در این صورت ناگزیر باید زمین (دل)پیش از کاشتن بذر(ایمان)اصلاح شود.از این رو می بینیم که در این سوره چگونه آیات میان اعلام خطر به آنان که از نشانه های الهی روی می گردانند و بیان نشانه های خدا در آفاق و انفس تموّج دارد،مثلا پس از آیۀ(۳۹)که نظر را به هموار شدن و آمادگی زمین پیش از آن که خدا باران را بر آن نازل کند متوجّه می سازد و می گوید که پس از آن زمین می جنبد و رشد می کند و زنده می شود،و پیش از آیه (۴۷)که آگاهی خدا را از روز قیامت و میوه هایی که از غلافهای خود بیرون می آید بیان می کند،آیه های(۴۶/۴۰)را می بینیم که به ملحدان نسبت به نشانه های خدا بیم می دهد و اعلام خطر می کند که بر خدا پنهان نیستند و کسانی که به قرآن کفر می ورزند رستگار نمی شوند زیرا قرآن کتابی است عزیز و مسلّط که باطل کننده ای همزمان با آن و پس از آن برای آن نیامده است،سپس برخی بهانه های منکران پیش از پیامبر و پس از او را یادآور می شود.

این سوره به قدرت طرح موضوع و شدّت بسامدی روند متمایز است،بویژه در آنچه به روی گرداندن و انکار نسبت به آیات خدا مربوط می شود،هم چنان که به جدا سازی قاطع میان دو طرف مبارزه،میان آن که بر انکار اصرار می ورزد و آن که به راه راست پایداری می کند متمایز است.

ص :۱۵۴

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ . حم (۱) تَنْزِیلٌ مِنَ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِ (۲) کِتٰابٌ فُصِّلَتْ آیٰاتُهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۳) بَشِیراً وَ نَذِیراً فَأَعْرَضَ أَکْثَرُهُمْ فَهُمْ لاٰ یَسْمَعُونَ (۴) وَ قٰالُوا قُلُوبُنٰا فِی أَکِنَّةٍ مِمّٰا تَدْعُونٰا إِلَیْهِ وَ فِی آذٰانِنٰا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنٰا وَ بَیْنِکَ حِجٰابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنٰا عٰامِلُونَ (۵) قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحیٰ إِلَیَّ أَنَّمٰا إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَاسْتَقِیمُوا إِلَیْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَیْلٌ لِلْمُشْرِکِینَ (۶) اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْتُونَ اَلزَّکٰاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کٰافِرُونَ (۷) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ (۸)

معنای واژه ها

۵[أکنّه]

:یعنی پوششها،زیرا أکنّه جمع کنّ است که همان پوشش و پرده باشد.

ص :۱۵۵

[وقر]

:یعنی سنگینی گوش از شنیدن قرآن.

[غیر ممنون]

:یعنی غیر مقطوع،زیرا«ممنون»از منّ به معنی قطع کرد یا«المنّ»(منّت نهادن)به معنی آزار و سر کوفتی که احسان را ضایع و مکدّر می سازد،یعنی مکدّر نشده با منّت گذاری.

پس بدو روی آورید و از او آمرزش بخواهید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن سورۀ«فصّلت»را به گونه ای آغاز می کند که تمهیدی برای حقایقی باشد که این سوره یادآور شده است:

یکم:بینا ساختن مردم به حقیقت قرآن،و این که قرآن کتابی است که آیه هایش به استواری و روشنی بیان شده،و به زبان عربی وحی شده و حقایق را برای کسانی که می دانند بیان می کند.پس قرآن کتاب دانش و شناخت است هم چنان که کتاب حکمت و پرورش و مژده دهنده و بیم دهنده است،امّا برای کسانی رهنماست که بدان گوش می دهند نه کسانی که از آن هدایت نمی جویند و از آن روی گرداندند تا آنجا که گفتند:دلهای ما در پرده هاست،و گوشهای ما سنگین است و بر چشمان ما پرده است،و مسافت میان ما و تو با حجاب بسته شده، سپس با پیامبر(ص)بدین گونه به مبارزه و هم چشمی پرداختند که آنها بر حسب افکار خود کار می کنند و او هم باید بر حسب آراء خود کار کند تا بنگرند عاقبت از آن کیست.

همچنین سیاق مطلب در آغاز این سوره راه درست سود بردن از قرآن را

ص:۱۵۶

یادآور شده که همان راه تسلیم است نه راه روی گرداندن و رقابت.

دوم:مجرّد بودن پیامبران برای رسالت از آنچه مربوط به شخص ایشان است گواهی راستین بر آن رسالت است،پس ایشان تنها مردم را به سوی خدا دعوت می کنند(نه به سوی خویشتن یا ملیّت و اقلیم خود و امثال آن)و به راست روی در راه او فرمان می دهند،و از طریق آمرزش خواهی وعدۀ رحمت می دهند و مشرکان را(که طاغوت و دیگر نظیر ساخته ها را می پرستند)به رنج و عذاب بیم می دهند.

مشرکان همان کسانی هستند که از پرداخت زکات خودداری و آخرت را تکذیب می کنند،در مقابل این اعلام خطر به کسانی که ایمان آورده و کار نیک کرده اند مژده می دهد که پاداشی پایان ناپذیر دارند.

(خصوصیّات و دعوت قرآن بدین گونه در این کلمات رسا جلوه گر شده است).

شرح آیات:

به نور خدا که بر چیزها می تابد و آنها را آفریدگانی می سازد که به فرمان او فراهم آمده اند، به نور خدا که بر انسان می بارد و او را جانشین خدا در زمینش می سازد،و بدو خرد و رهنمایی و شناخت و اراده می بخشد،و به نور او که به پیامبران خود وحی می کند و آنان را چراغهایی پرتو افکن در تیره شب زندگی می سازد...

بدین نام بزرگ و نور درخشان،وحی رسالت خود را آغاز می کند،و ما بدان وسیله این رسالت را می خوانیم.

« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ -به نام خدای بخشایندۀ مهربان.» [۱]

«حم» دیگر بار دلهای ما بر این کلمات مقطّع که خرد ما را بر می انگیزد روبرو می شود.آیا این کلمات نامهای سوره هاست که سوره بدان آغاز می شود؟یا

اشاره هایی به خود قرآن است و آن اشارات به منزلهٔ همین حروف است؟یا این کلمات نشانه هایی رمزی میان خدا و بندگان اوست که در علم راسخ و استوارند؟ همهٔ اینها احتمال دارد،و شک نیست که تمام اینها مراد قرآن است،زیرا قرآن نشانه هایی است رمزی /۱۲ و بر رمزهای آن رمزهاست.به نظر می رسد کلمهٔ«حم» مبتدایی است که گفتهٔ خدای تعالی:«تنزیل»بدان اسناد داده شده پس معنی آن چنین می شود:«هذا تنزیل من اللّه-این کتابی است نازل شده از جانب خدا».

[۲]

رحمت الهی که در آفرینش او جلوه گر است در کتاب خدا متجلّی می شود،رحمتی که فراگیر و پایدار است.

« تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ -کتابی که از جانب آن بخشایندهٔ مهربان نازل شده است.» آیا شمار کنندگان می توانند رحمتهای خدا را بشمارند؟هرگز...و هر چند نعمتهای خدا را به شمارش درآرند نمی توانند آنها را بتمامی بشمارند.پس او بخشاینده ای است که رحمتش بر هر چیزی گسترده و همه چیز را در برگرفته،و رحمتهای او از زمانی که ما را از خاک آفرید،و سپس نطفه ای شدیم،تا آن که دیگر بار در خاک نهان شویم مستمر بوده و دربارهٔ مؤمنان تا بهشت و پس از آن ادامه می یابد.

آیا سزا نیست که ما به سوی این کتاب که از جانب پروردگار بخشایندهٔ مهربان آمده است بشتابیم؟چرا....و آیا ما بشری نیستیم که خداوند محبّت به کسی را که به ما نیکی کرده و سپاسگزاری از کسی را که به ما نعمتی رسانده،در دلهای ما به ودیعه نهاده است؟و آیا مهربانی بیشتری نمی خواهیم؟بگذار در پذیرفتن رسالت او که به نام مهربانی آراسته شده و دارای این ویژگی است شتاب کنیم.

[۳]

گوناگونی و تفاوت ویژگی برجستهٔ آفریدگان است،و دانش راستین همان احاطه به شناخت ویژگیهای چیزها و تفاوتها و نسبت آنها به یکدیگر است.

و نیازمندیهای انسان نیز چیزی است بسیار گوناگون و با تفاوت افزون،

ص :۱۵۸

خواه روانی یا جسمی،و هر چیزی حدّی دارد که اگر از آن حدّ بگذرد باطل می شود،همچنین نیازمندیهای بشر را اندازه ای است که اگر انسان در آن زیاده روی می کند فساد کرده و اگر اندک گیرد نیز فساد کرده است،پس در این صورت ما نیاز به نقشه ای تفصیلی با تعیین جزئیات از هستی کائنات و وجود انسان در میان آنها داریم.این نقشهٔ تفصیلی را کجا بیابیم؟آیا در کتاب پروردگار حکیم ما نیست؟ چرا.

« کِتَابٌ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ -کتابی است که آیاتش به تفصیل و وضوح بیان شده است.» براستی،قرآن کتابی است(ثابت)،و تفصیلی که آیاتش محکم و متشابه است و با یکدیگر هماهنگ شده است،در آنها ناهنجاری و رخنه و اختلافی نمی بینیم،و این خود گواهی بر راستی آن است،پس تمام آیاتش از توحید ناب سرچشمه می گیرد و به حق و عدل و پاداش دعوت می کند.

کتاب قرآن،عربی است و بدین زبان یکتای ممتاز آمده که در بیان مفاهیم گفتاری خود با نهایت دقّت و رسایی سرآمد تمام زبانهاست.

« قُرْآناً عَرَبِیًّا -قرآنی به زبان عربی.» و این براستی شرفی است بزرگ برای این زبان و گویندگان بدان زبان در طول تاریخ که وحی خداوند متن آن را در برگرفته،و شاید ما از این اشاره دریابیم که:شرف عربیّت به زبان آن است،و از این رو هر کس که بدان زبان سخن گوید و به مبادی والایی که قرآن آورده گردن نهد،همو عرب است،و عربیّت مردم با میزان التزام آنها بدین مبادی تفاوت می کند،و گرامیترین همهٔ مردم پرهیزگارترین آنهاست.

« لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ -برای مردمی که می دانند.» قرآن،کتاب دانش است و جز دانشمندان به مفاهیم والای آن راه نمی یابند،و اگر انسان از درک سخن آن ناتوان باشد به سبب نقصی در فرهنگ و شناختهای اوست.

ص :۱۵۹

و هر چـه دانش بشـریّت پیش می رود بیشـتر بـه محتـوای قرآن نزدیـک می شـود و عظمـت آن را می شـناسد،بـدین معنی که کـاروان انسـانیت به سوی تکامـل گـام بر می دارد و قرآن همواره پیشـاپیش آن حرکت می کنـد همچون خورشـید که نورش نزدیک و رسیدن بدان محال است.

این آغـازگری بـا حقـایقی علمی که این آیه بـدانها اشـاره می کنـد منـاسب است تـا وقـتی ابعـاد آنهـا را نمی دانیم منکر آنها نشویم،و از خصایص انسان خردمند نیست /۱۲ که آنچه را نمی داند منکر شود،بلکه باید برای شناخت آن بکوشد.

[۴]

همراه بـا این حقیقت که قرآن کتـاب دانش است،کتاب حکمت نیز هست،بینشـهای حکیمانهٔ خود را در دلها نفوذ می دهـد و خرد انسان را از خوابش برمی انگیزد،و ارادهٔ او را به تکاپو می افکند،و تصمیماتش را دقیق می کند،و او را پرورش می دهد و پاک می سازد.این همه نتیجهٔ محتوای نوید و تهدید آن است.

« بَشِیراً وَ نَذِیراً -هم مژده دهنـده است و هم بیم دهنـده.» قرآن،هیچ پنجره ای را در دل باقی نمی گذارد مگر آن که از آن به درون دل نفوذ کند و هیچ زه حسّاسی را رها نمی کند مگر آن که آن را بنوازد.قرآن،مردم را به پاداش در دنیا و حسن پاداش آخرت به انواع گوناگون و تقریبا بیشمار ترغیب و تشویق می کند،هم چنان که به انواع عذاب در دنیا و عذاب آخرت آنان را بیم می دهد.

ولی آیـا این بیـان چنین معنی می دهـد که آیـا قرآن در همه مردم تأثیر می گـذارد؟در این صورت حکمت آزمایش باطل می شود.و تمام مردم بر راه هدایت نمی روند.

« فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لاٰ يَسْمَعُونَ -بیشترشان از آن اعراض کرده اند و سخن نمی شنوند.» آنها از قرآن خود روی گرداندند،و حکمت پروردگـار نمی خواهـد که آنهـا را به اکراه وادار کنـد،پس انـدرز را نمی شـنوند،و اگر واقعا می شـنیدند هـدایت می شدند،زیرا هرگز نقصی از جانب قرآن وجود ندارد،بلکه خداوند وسایل هدایت را

بوفور فراهم ساخته،امّا اگر انسان نابینا باشد گناه خورشید چیست؟ [۵]

از خصوصیّات اعراض آنها این بود که مدّعی بودند دلهایشان در ظرفهایی بسته نهاده شده و حقایق تازه را نمی پذیرد،و میان آنها و پیامبر پرده ای وجود دارد که از پشت آن نمی توانند پیامبر را ببینند.

« وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِی أَکِنَّهٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَیْهِ -گفتند:دلهای ما از آنچه ما را بدان دعوت می کنی در پرده است.» دلهای خود را وادار به انکار و کفر نسبت بدانچه پیامبر آورده بود کرده بودند،و کورکورانه به ۱۲/ آئین پدرانشان تعصّب می ورزیدند،و ادّعا می کردند که پرده ها و حجابهایی چند دلهای آنان را از پذیرفتن این دعوت جدید باز می دارد.آری، بی خبری و نادانی و بزرگ خویشتنی و لجاج همه پرده هایی بر دلهای آنان بود،و چگونه رسالت آنها را از هم می درید؟ سپس گفتند:حتی اگر دلهایمان نیز سالم می بود،گوشهایمان به سبب سنگینی شدن نمی شنود و چشمانمان نمی بیند و اندامهایمان احساس نمی کند زیرا فاصله ای که میان ما و تو وجود دارد با پرده بسته شده است.

« وَ فِی آذانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنَا وَ بَیْنِکَ حِجَابٌ -و گوشهای ما سنگین است و میان ما و تو حجابی است.» پس کسی که دلش رویگردان شود گوشش نیز از پذیرفتن دعوت سنگین می شود،هم چنان که بر چشمش نیز پرده تاریکی می افتد.

سپس غایت تعصّب و شدّت جمود خود را آشکار کردند،وقتی که گفتند:

« فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ -تو به کار خود پرداز و ما نیز به کار خود می پردازیم.» پس چون تاب گفتگو را نیاوردند آن را قطع کردند،و گفتند:تو بدانچه مصلحت خود می بینی عمل کن و ما بدانچه اعتقاد داریم عمل می کنیم و آینده میان ما و تو داوری می کند،و اگر نقشهٔ رویارویی داری ما نیز آماده ایم.

بدین گونه از قرآن روی گرداندند،پس آیا کسی جز آنها بر گمراهیشان

سرزنش می شود؟ [۶]

متعصّبان در رویارویی با دعوتهای راستین به مکری شیطانی متوسّل می شوند،و آن این است که میان دعوت و صاحب آن خلط می کنند و آن گاه صاحب دعوت را به قدرت دوستی یا جاه طلبی و امثال آن متّهم می سازند،و از اینجاست که از قویترین حجتهایی که پیامبران-علیهم السلام-بدان استناد کرده اند،تجرّد آنان برای رسالت و جدا شدنشان از شخصیّتهای خود بوده است،و این که ایشان از مردم مزدی نمی خواستند(جز آنچه خدا به ایشان داده بود)و در جستجوی جاه و سلطه یا ثروت نبودند،و مدّعی هیچ وجه امتیازی با دیگران جز به وحی نبودند.

« قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ إِلَيَّ -بگو:من انسانی هستم همانند شما،به من وحی می شود.» دعوت ایشان تنها و خالصانه برای خدا بود،و کار خود را به پروردگار یگانه ای که مردم را به تسلیم بدو دعوت می کردند،وا می گذاشتند.

« أَنَّمٰا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ -همانا خدایتان خدایی یکتاست.» این همان وجه امتیاز اساسی رسالتهای الهی از هر دعوت باطلی است، زیرا این دعوتها می کوشند مردم را از یک تیرگی به تیرگی دیگر و از یک بندگی به بندگی دیگر،و از یک غل و بند به غل و بندی دیگر بکشند،در حالی که رسالتهای الهی به نور،به آزادی و به گسیختن تمام غل و زنجیرها دعوت می کنند.

و اگر حجاب نادانی و تعصّب(فرقه گرایی)و لجاجت نباشد،نور راستی در دعوتهای پیامبران و پیروان راه ایشان جلوه گر و عیان است.

« فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ -پس مستقیما بدو روی آورید.» این دوّمین وجه امتیاز است:دعوتهای باطل طرفداران خود را از انحرافی به انحرافی و از ستمی به ستمی و از اسرافی به امساکی و از افراطی به تفریطی می خوانند،در حالی که رسالتهای الهی انسان را به حکمت و عدل و راست روی در راه خدا دعوت می کنند.

از آنجا که مستقیم رفتن به سوی خدا به معنی مقاومت در برابر خواهشهای

نفس،و فشار اجتماع،و عوامل منفی گذشته،و تهدید و شکنجهٔ گردنکشان است، پایداری بر آن به محال می ماند.مگر نه آن که پیامبر خدا(ص)گفته است:سورهٔ هود مرا پیر کرد،زیر در آن آیهٔ استقامت(ثابت قدمی و راست روی به سوی خدا) است،و از این رو خداوند به ما امر کرد پس از استقامت آمرزش بخواهیم و استغفار کنیم،چنان که در سورهٔ هود بدین مطلب اشاره کرده است،آنجا که گوید:

«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ -همراه با آنان که با تو رو به خدا کرده اند، هم چنان که مأمور شده ای راست برو و ثابت قدم باش».

«وَ اسْتَغْفِرُوهُ -و از او آمرزش بخواهید.» پس هر چه عوامل فشار دست راست و دست چپ تو را به این سوی و آن سوی برانند تو به راه مستقیم خود بازگرد،زیرا در کناره های راه بهشت گودالهای آتش قرار دارد،پس با وزش بادها به پایان ترسناک آن مرو.

«وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ -و وای بر مشرکان.» و آنها کسانی هستند که همراه بادهای فشار به هر سو رفتند تا در گودالهای شرک فرو افتادند و هلاک آنان را در بر گرفت.از این آیه الهام می گیریم که کسی که پس از انحراف از خطّ مستقیم و ثابت قدمی از پروردگار خود آمرزش نخواهد پایان کارش به شرک و کفر می انجامد،چنان که پروردگار ما در آیه ای دیگر گوید:« ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوایٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ (۱) -سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شدند ناگوارتر بود.

زیرا اینان آیات خدا را دروغ انگاشتند و به مسخره گرفتند».

[۷]

ممکن است انسان بی آن که خود بداند مشرک باشد،زیرا بیشتر مردم معتقدند که صرف شهادت لفظی به توحید به عنوان نشانه ای بر ایمان کافی است، آری،کافی است ولی در زمینه و محدودهٔ معاملهٔ اجتماعی که گویندهٔ آن بظاهر مسلمان محسوب می شود،و ذبیحهٔ او حلال و زناشویی با او جایز است،ولی نزد

۱- ۲) -الرّوم۱۰/.

خداوندی که نظر زیر چشمی و رازهای دلها را می داند کافی نیست.

ایمـان عبارت از وقاری در دل و اثری در رفتار و مـداومت در شـرایط مختلف است...و از بهترین نشانه های آن زکات و ایمان به آخرت است.پس کسـی که از پرداخت زکات مال خویش خودداری می کند و آن را غنیمتی می شمارد و در آخرت شک می ورزد،مشرک است گرچه زبانش گویای توحید باشد.

« اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ -آنهایی که زکات نمی دهنـد.» مراد کـدام زکات است؟آیا همان نصاب معروف است یا مطلق انفاق در راه خدا؟به نظر می رسد دومی نزدیکتر به مراد است از آن رو که این آیه مکّی است.

« وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کٰافِرُونَ -و به آخرت کافرنـد(و ایمان ندارنـد).» اگر کفر آنان نسبت به آخرت نمی بود از پرداخت زکات اموال خویش خودداری نمی کردند.در خبر مروی از امام صادق(ع)آمده است که پیامبر(ص)به علی(ع)سـفارش کرد و ضـمن سفارش خود گفت:

«ای علی!ده طـایفه از ایـن امّـت نسـبت بـه خـدای بزرگ کـافر شدنــد(و خـودداری کننـده از پرداخـت زکـات را جزو آنـان شمرد،سـپس گفت:)کسـی که از پرداخت یـک قیراط از زکـات مـالش خودداری کنـد نه مؤمن است نه مسـلمان و نه صاحب کرامت،ای علی!ترک کنندهٔ زکات از خدا درخواست می کند که به دنیا بازگردد،و این گفتهٔ خدای عزّ و جلّ است:« حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارْجِعُونِ -چون یکیشان را مرگ فرا رسد،گوید:ای پروردگار من مرا بازگردان». (۱)

[۸]

امّا مؤمنانی که کارهای نیک می کننـد برای دریافت پاداش از خدا که قطع نمی شود،زکات اموال خود را می پردازند و انفاق می کنند.

« إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ -و آنان را

۱- ۳) -تفسیر نمونه،ج ۲۰،ص ۲۱۹،نقل از وسائل الشیعه،ج ۶،ص ۱۸-۱۹.

که ایمان آورده اند و کارهای شایسته می کنند،پاداشی است تمام ناشدنی.» باقی می ماند پرسش آخر:شاهراهی که باید بر آن راست رو و ثابت قدم باشیم کدام است؟ این شاهراه در کتاب خداوند که به پیامبر(ص)وحی کرده نمودار است، پس شرک همان مخالفت با کتاب خداست که در مخالفت با پیامبر نمودار می شود.

مخالفت با پیامبر امروز به معنی مخالفت با رهبری شرعی است که مردم را به خدا و اجرای کتاب او دعوت می کند.این چیزی است که در تفسیر اهل بیت از این آیات خوانده ایم. (۱)

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۹ تا ۱۰]

اشاره

قُلْ أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ اَلْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً ذٰلِكَ رَبُّ اَلْعٰالَمِینَ (۹) وَ جَعَلَ فِیهٰا رَوٰاسِیَ مِنْ فَوْقِهٰا وَ بٰارَكَ فِیهٰا وَ قَدَّرَ فِیهٰا أَقْوٰاتَهٰا فِی أَرْبَعَةِ أَیّٰامٍ سَوٰاءً لِلسّٰائِلِینَ (۱۰)

و رزق همه را در چهار روز معیّن کرد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیوند دادن حقایق هستی به یکدیگر،به صورت پیوندی هماهنگ و مؤثر در دل انسان از ویژگیهایی است که قرآن حکمت آموز در برنامهٔ پرورشی و آموزشی خود

۱- ۴) -ر ك:نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۳۹،نقل از امام صادق(ع)در حدیثی مفصّل.

بدان نامبردار است،پس در همان حال که در این درس با ما از جهانیان،از زمین و چگونگی تنظیم امور و تعیین ارزاق در آن،و از آسمان و چگونگی برپا شدن آن بر فراز زمین،و فرمان دادن به آسمان و زمین،و چگونگی تقدیری که بر هفت تا بودن آن دو رانده شده و چگونه در هر آسمانی امر آن وحی شده است،سخن می گوید-در همان هنگام-می بینیم که از تاریخ و درسها و عبرتهای آن،و از اجتماعاتی که خداوند آنها را به سبب فریفتگی به نیروی مادّیشان به بدترین صورت نابود کرده است سخن می گوید.سپس آیات حکمت آموز-به صورتی مستقیم-از ضرورت درمان بیماریهایی روانی که فرد بدان دچار می شود با ما سخن می گوید،و بدین گونه آیات قرآن افقهای آسمان و ابعاد زمین را به اعماق تاریخ و ژرفناهای نفس و روان می پیوندد تا از همهٔ آنها برنامه پرورشی بدیعی بسازد همان سان-که چنان که پیداست-دل انسان را برای پذیرفتن وحی الهی به طریقه ای مناسب آماده کرده است.

همان کس که زمین را گسترده و ارزاق را در آن تعیین و مقدّر کرده،و همان که آسمانها را بر افراشته و هفت آسمان قرار داده و کار هر آسمان را در آن به وحی گذرانده،همان است که انسان را به وسیلهٔ قرآن حکمت آموز که مایهٔ برکت انسان و آسایش و رحمت است رهنمایی کرده است.روی گرداندن از شاهراه قرآن خطرناک است،هم چنان که روی گرداندن از سنّتها و قوانین خدا در آسمانها و زمین و روی گرداندن از عبرتهای تاریخ نیز چنان است.

سنّت و قانون خدا در قرآن مانند سنّت و قانون او در آفریدگان است...آیا می توانی قانون جاذبه را انکار کنی؟پس خود را از فراز قلّهٔ کوهی بی آن که آسیبی بینی به زیر بیفکن!و آیا وقتی سرت را به صخره ای می کوبی انتظار سالم ماندن داری؟و آیا می توانی از هوا و غذا بی نیاز باشی؟همچنین ممکن نیست با روی گرداندن از وحی خدا،از آن بی نیاز باشی.

آیا کسی می تواند بگوید من می خواهم هستی تنظیمی جدید داشته باشم،و نیروی جاذبه را از زمین و رطوبت را از هوا،و خصوصیّات گازها را از آن سلب

ص :۱۶۶

کنم؟هرگز...کسی که می خواهد چنین کند باید روزی خود را در تیمارستان بیابد!همچنین است کسی که می خواهد با وحی خدا،و سنّت او در پرورش و اقتصاد و سیاست و اجتماع مخالفت کند.

شرح آیات:

[۹]

دهها سال بر آدمی می گذرد و اشتغال به کمترین چیزها او را از اندیشیدن به بزرگترین حقایق باز می دارد.پس زمین را با نشانه هایی بزرگ که در آن وجود دارد می بیند ولی نمی پرسد:چگونه زمین آفریده شده،و چگونه گسترده شده، و چگونه ارزاق در آن به وجود آمده و مقدر شده،و برای پذیرفتن زندگی،این نعمت بزرگ و راز سترگ آماده گشته است؟ قرآن،ما را یادآور مادرمان زمین می شود،و به قوانین و سنّتهای خدا در آن، و این که خدا آن را در ظرف دو روز آفریده است،اشاره می کند،شاید به پروردگار قدرت هدایت شویم.

« قُلْ أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ /۱۲ لَهُ أَنْداداً ذٰلِكَ رَبُّ الْعالَمِينَ -بگو آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است کافر می شوید و برای او همتایانی قرار می دهید؟» از خلال این روند به بزرگی زمین پی می بریم تا شاید به عظمت آفریدگاری که آن را تنها در دو روز آفریده است رهنمایی شویم،و همچنین میزان خطر کفر نسبت به پروردگار بزرگ خود را دریابیم! پرسشهایی پیاپی دربارهٔ این آیه به ذهن می آید:آفرینش چگونه تمام شد؟ و آن دو روز که زمین در آنها آفریده شده چیست؟و چرا بر آن دو روز تأکید شده است؟ یکم:برخی نظریات جدید می گوید:زمین پیش از نزدیک به دو ملیون سال از خورشید جدا شده،پس آیا معنی آفریدن زمین در دو روز این است؟یا معنی آفریدن زمین فراهم ساختن آن به صورتی است که آمادگی پذیرفتن شرایط زندگی را

داشته باشد،پس دیر زمانی گذشته تا زمین سرد و پوستهٔ آن سخت شده،پس از آن که کره ای گدازان مانند آنچه امروزه در درون آن است بوده که هنوز مواد در آنجا در دمایی بسیار می گدازد.

در حدیثی منقول از امام امیر المؤمنین(ع)دربارهٔ آفرینش زمین آمده است:

«زمین را به موجهای بزرگ خروشنده،و کوهه های دریای جوشنده در پوشاند.

موجهایی که بالای آنها به هم می خورد،و هر یک با شانه و پشت،موج دیگر را از جای می برد.چون نر شتران مست، فریادکنان و کف آورده به دهان.پس،سرکشی موج آب بر هم کوبنده،از گرانباری زمین فرو نشست،و هیجان و به هم خوردن آن آرام گشت،که زمینش با برخورد سینهٔ خویش به هم می مالاند،و چندانش در خاک خود غلتاند که سست و آرامش گرداند،تا پس آن که موجهای آن خروشان بود،آرام و خوار شد،و در لگام اسیر و فرمانبردار.و زمین از برخورد با کوهه های موج آب،آرام بگسترید و خود بینی و ناز و سرکشی و بلند پروازی و گردنفرازی موجها را فرو کشید». (۱)

به نظر می رسد که سخن گفتن امام مربوط به یک مرحله از مراحل دگرگونی زمین است که چگونه پروردگار آن را برای سکونت جانداران آماده ساخت،زیرا زمین از چندین مرحلهٔ گوناگون گذشته که دیگر نصوص /۱۲ منقول بدانها اشاره کرده است و نظریات جدید نیز آنها را روشن می سازد.

دوم:آن دو روزی که زمین در ظرف آنها شکل گرفته کدام است؟ مفسّران در این زمینه اختلاف بسیار دارند،زیرا گفته اند:اگر اندازه گیری روز بسته به حرکت زمین است چگونه روز را پیش از به وجود آمدن زمین تصور کنیم؟یکی گفته است:مراد از آن زمانهاست،چنان که خدای سبحان گوید:

---

۱ – ۵) –موسوعه بحار الانوار،ج ۵۷،ص ۱۱۱(این عبارات از خطبهٔ ۹۱ نهج البلاغه،معروف به خطبهٔ اشباح و از ترجمهٔ دکتر سید جعفر شهیدی،ص ۸۰-۸۱ است.در ترجمهٔ دیگر عباراتی که از نهج البلاغه در این تفسیر نقل شده نیز از همین ترجمه استفاده شده است-م.)

« وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ (۱) -هر کس که آن روز پشت به ایشان کند»و«یومئذ»یعنی حینئذ آن هنگام یا وقتئذ آن وقت،و دیگری گفته است که ملاک اندازه گیری روزها همانا به حرکت افلاک است که پیش از آفرینش زمین بوده است،و سومی گوید:

آنچه به فرض وجود روزها،برابر آنها بوده باشد،و رازی گوید:مراد از روزها احوال گوناگون است... (۲)

و این تفسیر نزدیکتر به واقع به نظر می رسد،زیرا نزدیکترین معانی برای روز در اینجا برهه ای از وقت و هنگامی از زمان است و آنچه ما تفاوت وقتی از وقت دیگر و هنگامی از هنگامی دیگر تصوّر می کنیم،همان تفاوت احوال است،پس مثلا ما میان روز اوّل بهار را با روز دوم آن با فاصله افکنی طلوع و غروب میان آن دو تمیز می دهیم،همچنین در آنجا نیز فاصله هایی معیّن میان وقت نخست با وقت دوم (یا اگر بخواهی بگویی،روز نخست و روز دوم)با دگرگونی احوال وجود داشته است.

در قرآن بدین دگرگونی تصریح می شود،آنجا که گوید خدا کاینات را به صورت آب آفرید و عرش او بر آن بود،سپس آن را در دودی آفرید،آن گاه آسمانها و زمین را آفرید،و ناگزیر باید دهرها و زمانهایی دراز میان مرحله ای تا مرحلهٔ دیگر و تا امروز گذشته باشد.این دهرها(یا زمانه ها)با مقیاسهای محدود ما چند بار بوده؟ تا کنون نظریّاتی قاطع در این باره در اختیار نداریم،با آن که یکی از دانشمندان آن مدت را به پنج ملیارد سال برآورد کرده که از آغاز آنچه آن را انفجاری بسیار عظیم و توجیه شده می داند که در این هستی روی داده و مادّهٔ اولیّهٔ آفریده را به صورت کهکشانها درآورده است.

از شگفت ترین چیزهایی که دربارهٔ این مدّت در متنها خواندم آن است که در حدیثی منقول از امام امیر المؤمنین(ع)آمده که پس از آن که مردی از او پرسید

۱- ۶) -الانفال/۱۶.

۲- ۷) -نقل باختصار از موسوعه البحار،ج ۵۴،ص ۶-۱۰.

و گفت:مقـداری که خـدا عرش خود را بر روی آب،پیش از آفرینش زمین و آسـمان در حـال درنـگ نگاهـداشت چه انـدازه بود؟پاسـخ داد:آیـا می توانی خوب حسـاب کنی؟گفت:آری.گفت:شایـد خوب نتوانی؟گفت:چرا،من اگر حسـاب کنم خوب حساب می کنم،علی(ع)گفت:

«آیا دیـده ای که اگر بر زمین خردل فرو ریزنـد(چنـدان که)هوای میان زمین و آسـمان را ببنـدد،سـپس به کسـی ماننـد تو و با ناتوانی تو اجازه دهند که آن را دانه دانه از حد مشـرق به مغرب بری،آن گاه عمرت را بیفزایند و نیرویی به تو دهند که بتوانی آن خردلها را جابه جا و شـماره کنی،چنین کاری آسانتر از شـمردن شـمارهٔ سالهایی است که خداوند پیش از آفرینش زمین و آسـمان عرش خود را بر آب نگاهـداشت،و به راستی آنچه برخی از آن را برای تو وصف کردم یـک دهم ده یک ده یکهایی از جزء صد هزار جزئی است،و از کم شماری در تعریف و تخمین از خدا آمرزش می طلبم». (۱)

شایـد روزهای آفرینش زمین و آسـمان،و ایجاد امکانات زنـدگی بر زمین همان است که آیات قرآن بدان اشاره کرده است از این قبیل:

۱-آفرینش آب،که عرش قدرت بر آن قرار داشت،و شاید اصل کاینات از لحاظ مادّه شبیه به آب بوده است.

۲-آفرینش دود(گاز)که شاید حالت ابر گونگی در کاینات بوده است.

۳-هستی یافتن کهکشانها و خورشیدها و دیگر کرات،و جدا شدن زمین از خورشید.

۴-حالت گسترده شدن زمین و سخت شدن پوستهٔ آن که اشاره بدان را در آیات قرآن بسیار می یابیم.

۵-حالت فراهم آوردن انبوه عوامل زندگی بر زمین از آب و هوا و دیگر موادّ ضروری.

۱- ۸) -موسوعه البحار،ج ۵۴،ص ۲۳۳.

ثالثا:و اینک پرسشی باقی ماند:حکمتی که ما از بیان این حقیقت بهره می بریم چیست؟ و پاسخ:

الف:بیان قدرت و عظمت خدا که در به وجود آوردن آفریدگان و دگرگونی آنها مرحله به مرحله و تدبیر امور آنها در هر مرحله جلوه گر است تا این گردش و چرخش به صورت کنونی انجامیده و هم چنان در مسیر دگرگونی تا آنجا که خدا بخواهد،پیش می رود،و اینجا،پس از آن که پروردگار بعد از بیان آفرینش آسمان در دو روز ما را یادآور قدرت خود می شود،اشاره ای بدین حکمت می یابیم.

حقّا،هنگامی که ما به تصوّر می آوریم که کائنات در دست قدرت الهی در آن زمانهای طولانی که کس جز خدای سبحان از آن آگاه نیست دگرگون شده، و-مثلا-آن انفجار مهیب را به تصوّر می آوریم که یکی از دانشمندان معتقد است که پانزده میلیارد سال پیش در عالم هستی روی داده و هنوز امواج صدای آن در فراخنای این جهان پهناور علی رغم آن همه دورانهای طولانی،وجود دارد،ناگزیر باید نفوس ما در برابر قدرت پروردگار سر فرود آورد،و بزرگ خویشتنی و غرور و نافرمانیها را کنار بگذاریم.و شایسته است که خطبه های امام امیر المؤمنین(ع)را بخوانیم که در آنها کاینات و دگرگونیهای آن را وصف می کند و مردم را به تواضع و پرهیز از بزرگ خویشتنی و نافرمانیها اندرز می دهد.

ب:شاید ما از آفرینش آفریدگان به وسیلۀ خدا در زمان الهام بگیریم که انقضای مهلت و تقدّم مدّت و ایجاد شدن جزو حقیقت موجودات حادث شده است، زیرا بیگمان نخستین شواهد و رساترین دلایل بر اوّل بودن آفریننده نابودی کاینات است،و بر قدیم بودن او و حادث بودن آن،و بر حادث بودن آن شدن و دگرگون شدنهای آن،و کامل شدن ما پس از نقص،و ناقص شدن کاینات پس از کمال...

در حدیث از امام علی(ع)آمده است:

«سپاس تنها مخصوص خدایی است که با آفرینش خود دلالت کننده بر هستی خویش است،و با نوپدیدی آفرینش خود دلیل بر ازلی بودن خویش». (۱)

و به تعبیری دیگر:زمان جزئی از حقیقت چیزهاست،و این آخرین مطلبی است که دانشمندان فیزیک که از بزرگترینشان انشتاین آغاز می شوند،بدان رسیده اند.

براستی برکتها و رحمتهای خدا بر کاینات همیشگی است،پس کاینات به فضل خدا از گونه ای به گونه ای برتر منتقل می شود و تکامل می یابد،و اگر جبّاری و بزرگ خویشتنی ورزد به مرتبه ای پایین تر فرو می افتد،و شاید این امر همان بینش از تکامل و دگرگونی باشد که از گفتهٔ خدای سبحان در سورهٔ اعراف الهام می گیریم:

« إِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهٰارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرٰاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاٰ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبٰارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِینَ (۲) پروردگار شما اللّه است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید.پس به عرش پرداخت.

شب را در روز می پوشاند و روز شتابان آن را می طلبد.و آفتاب و ماه و ستارگان مسخّر فرمان او هستند.آگاه باشید که او راست آفرینش و فرمانروایی.خدا آن پروردگار جهانیان به غایت بزرگ است».

آیهٔ یاد شده پس از بیان آفرینش کاینات در شش روز از جانب خدا،به نام «تبارک»پایان یافته،که ما را به تکاملی که خداوند به برکت و خیر فراگیر همیشگی خود به آفریدگان تفضّل کرده آگاه و بینا می سازد.

در سیاق آیات این سوره نیز گفتهٔ خدای تعالی را می یابیم که:« وَ بٰارَکَ فِیهٰا -آن را پر برکت ساخت».

ج:بر ماست که در ارزیابی خود نسبت به آنچه در عالم هستی

۱- ۹) -موسوعه البحار،ج ۵۴،ص ۲۷.

۲- ۱۰) -الاعراف/۵۴.

است با توجّه به زمان عمل کنیم تا ارزیابی ما درست باشد،پس کسی که در حسابهای خود«زمان»را نمی گذارد،به تنبلی می پردازد،بی آن که بداند که عمر او همین زمانی است که آن را ناچیز انگاشته،و جز پیش پای خود را نمی نگرد،از این رو به شتابزدگی و بیتابی گرفتار می شود،و نتایج دور او را بر نمی انگیزد،در این صورت اگر پاداش خوب او زود داده شود به فعالیّت خود می افزاید و هر چه زمان پاداشش دورتر باشد از کوشش و تکاپوی خود می کاهد.

و شاید توجّه به زمان یکی از هدفهای پرورشی والای بسیاری از آیات قرآن باشد /۱۲ که مکرّر به ما یادآور شده است.

[۱۰]

خداوند شرایط زندگی را در زمین به وفور فراهم آورد،و نخستین آنها آرام کردن زمین با کوه های استوار است که به یکدیگر پیوسته اند و مانع جابجایی ناشی از بادهای شدید یا گازهای فشرده در مرکز زمین که موجب زلزله هاست، می شوند.

« وَ جَعَلَ فِیهٰا رَوٰاسِیَ مِنْ فَوْقِهٰا -و بر روی زمین کوه های استوار پدید آورد.» دانشمندان می گویند:در اثر هر رویداد(فیزیکی)که در سطح زمین یا زیر سطح آن روی دهد،مادّه ای از جایی به جای دیگر منتقل شود در سرعت گردش زمین مؤثّر است.پس جزر و مدّ در این مورد تنها عامل نیست و آنچه بادها جابجا می کنند در سرعت گردش تأثیر دارد،و سقوط در ژرفنای دریاها،یا بروز در سطح زمین،در اینجا و آنجا در سرعت چرخش آن مؤثر است.از عواملی که در سرعت گردش اثر دارد انبساط یا انقباض زمین است،گرچه انبساط یا انقباضی اندک جز چند قدم به قطر آن نیفزاید یا از آن نکاهد. (۱)

این حساسیّت فراوان نیازمند سنگینیهایی است که زمین را از جابجایی، خواه بر اثر هوای محیط بر آن و خواه گازهای حبس شده در آن حفظ کند تا توازنش

ص: ۱۷۳

۱- ۱۱) -فی ظلال القرآن،ص ۳۱۱۳ نقل از کتاب مع اللّه فی السّماء.

بر هم نخورد.

معروف است که کوه ها همان تورّمهای پوسته ای سنگی است که کرۀ زمین را فرا گرفته،و گویی زرهی است آهنین که پاره ای از حلقه های آن برآمده و پاره ای دیگر به زیر آب یا خاک فرو رفته و پنهان شده است.

امام علی(ع)بدین نشانۀ الهی چنین اشاره می کند و می گوید:

«و جنبش زمین را منظّم گرداند با خرسنگهای استوار و کوه های سر بر افراشتۀ پایدار.پس زمین آرام گردید و بر خود نجنبید،که بن کوه های در جای جای آن درون رفته بود،و در سوراخهای آن خزیده،و بر زبر هموارى و پستیهای آن ایستاده و سرکشیده». (۱)

« وَ بٰارَکَ فِیهٰا -و در آن برکت افزود.» خداوند،زمین را آن قدر گونه گونه آفرید،تا تکامل یافت و برای پذیرفتن زندگی آماده شد.آن گاه پس از آن که پوستۀ زمین سخت شد،خدا آب را از ترکیب هیدروژن به نسبت دو و اکسیژن به نسبت یک در آن آفرید.سپس آب و هوا در متلاشی کردن و پراکندن خرسنگها همکاری کردند تا به خاکی مناسب برای کشاورزی و ساختمان تبدیل شد،هم چنان که در برآوردن کوه ها و فلاتها و پر کردن گودیها همدستی کردند،تا آنجا که تقریبا در هیچ چیزی که بر روی زمین بوده یا به وجود می آید،نیست که اثر ویرانی و ساختمان را نبینی.

عصرهای گوناگون سپری شد،و به هر روز و بلکه به هر لحظه کرۀ زمین به اذن خدا دگرگونی بیشتری یافت،و خداوند در آن برکت افزود،گاه با برفهایی که سطح زمین را پوشانید،و گاه با طوفان و طغیان آب،و دیگر بار به وسیلۀ گردبادها،و چهارمین بار با برآمدن همیشگی خورشید و پراکندن آفتاب،و همچنین با افکندن پرتوهایی که از ستارگان دور دست می آید،و به گونه گون عوامل دیگر...و در

۱- ۱۲) -موسوعه البحار،ج ۵۴،ص ۱۱۲(این عبارات از خطبۀ ۹۱ معروف به خطبۀ اشباح،نهج البلاغه، ترجمۀ دکتر سید جعفر شهیدی،ص ۸۱ است-م.)

خلال میلیونها سال خداوند در زمین برکت افزود.

« وَ قَدَّرَ فِیهٰا أَقْوٰاتَهٰا -و رزقهای آن را معیّن کرد.» و از مصـداقهای برکت رزقها که خداونـد در زمین معیّن کرده آن است که در خاک /۱۲ موادّی شـیمیایی که برای کشـاورزی مفیـد است به ودیعه نهـاده،و در کوه ها معادنی گوناگون از آهن و طلا و نقره و انواع سـنگهای گرانبها و تخته سـنگهای سودمنـد اندوخته است،هم چنان که در ژرفای زمین دریاچه های نفت و گاز را آفریـده،و در پیرامـون زمین مـواد مـورد نیـاز مـا را به ودیعه گذاشـته است از قبیـل هوایی که از اکسـیژن آن تنفّس می کنیم و گیاهـان از کربن و اکسـید کربن آن تغـذیه می کننـد و همچنین نیـتروژن(ازت)را بـدان آمیخته که از فشـار اکسـیژن بکاهـد و جریانهای مرطوب را برای لطیف کردن جوّ وارد آن کرد...و بادها را که مژده رسانان رحمت اویند فرسـتاده که ابرهای انبوه را به سرزمینهای دور دست ببرند تا پروردگار آنها را که نیازمند آبند آبیاری کند.

« فِی أَرْبَعَهِ أَیّٰامٍ -در چهار روز.» گوینـد:معنایش دو روز برای آفرینش زمین و دو روز برای ایجاد ارزاق به وفور در آن است،و ممکن است آفرینش زمین در دو روز صورت پذیرفته و آفرینش آسـمان و آماده سازی زمین به طور همزمان در دو روز انجام یـافته و سـپس کار آماده سازی زمین(برای بروز زنـدگی در آن)دو روز دیگر ادامه یافته باشـد،پس مجموع آن شـش روز می شود،زیرا آیات قرآنی صراحت دارد که آفرینش آسمانها و زمین در شش روز پایان یافته است،و خدا داناست.

در اینجا نکته ای عبرت آمیز وجود دارد و آن این که خداونـد زمین را با تمام بزرگی آن تنها در دو روز آفریـده در حالی که برای تعیین و فراهم کردن ارزاق در آن چهـار روز صـرف شـده است.آیـا این امر دلیـل آن نیست که نعمت آماده سازی زمین برای زنـدگی بزرگتر از نعمت آفرینش خود آن است؟چرا،دانشـمندان مقادیری افزون از جرمهای آسـمانی را کشف کرده اند ولی تا کنون هیچ اثری از زندگی در آنها کشف نکرده اند،و این ما را به عظمت نعمتهایی که پروردگار بر مردم زمین

نثار فرموده تا موجبات زندگی آنها را فراهم ساخته،رهنمون می شود.آیا بدین نعمت خدای سبحان را شکر نگزاریم و سپاس نداریم؟ « سَوٰاءً لِلسّٰائِلِینَ -برای همهٔ سائلان(و روزی خواهان).» پس تمام کسانی که به ارزاق نیاز دارند در دسترسی بدانها یکسانند،زیرا در هر جا به فراوانی وجود دارد، /۱۲ پس هوا و زمین و معدنها اندک نیست که در بهره بری از آنها قومی بر قومی دیگر ترجیح داشته باشند،بلکه همهٔ مردم در این بهره بری یکسان و برابرند.

هم چنان که شناخت این حقیقت نیز در همه جا برای همهٔ خواهندگان وجود دارد.

و احتمال دارد تساوی در روزهایی باشد که همان دورانهایی است که بر زمین گذشته،و خدا داناست.

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۱ تا ۱۲]

اشاره

ثُمَّ اِسْتَویٰ إِلَی اَلسَّمٰاءِ وَ هِیَ دُخٰانٌ فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ اِئْتِیٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قٰالَتٰا أَتَیْنٰا طٰائِعِینَ (۱۱) فَقَضٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِی یَوْمَیْنِ وَ أَوْحیٰ فِی كُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا وَ زَیَّنَّا اَلسَّمٰاءَ اَلدُّنْیٰا بِمَصٰابِیحَ وَ حِفْظاً ذٰلِكَ تَقْدِیرُ اَلْعَزِیزِ اَلْعَلِیمِ (۱۲)

گفتند:فرمانبردار آمدیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

نخستین آیات این سوره-كه به انسان فرمان می دهد به پروردگار عزت

ص: ۱۷۶

سجود کند و سر تسلیم سپارد هم چنان که آسمانها و زمین بدو سجده کرده اند- موضوع آفرینش کاینات و هستی را هم چنان عرضه می دارد،که پروردگار توانای با علم و مشیّت خود به آفرینش پرداخت،پس به آسمان که دودی بود و زمین که آن را از پیش آفریده بود گفت:فرمانبردار بیایید(و همچنین هر چیزی به فرمانبرداری از اراده و مشیت او پاسخ می گوید).

پس هفت آسمان را در دو روز(یا دو دوره)آفرید و کار هر آسمانی را که مربوط به امور آن آسمان می شد وحی کرد،و آسمان فرودین را که نزدیکترین آسمان به زمین است به چراغهای رهنمایی در تیرگیهای شب و به عنوان آرایش برای مردم بیاراست،(و آنها را وسیلهٔ)حفظ زمین ساخت.و براستی این از تقدیر و اندازه گیری پروردگار صاحب توانایی کارآمد و علم نافذ است،سبحانه تعالی.

شرح آیات:

[۱۱]

پروردگار قدرتمند ما پس از آن که مادّهٔ زمین را قبل یا بعد از گسترش آن آفریده به ارادهٔ خود آهنگ ۱۲/ بنای آسمان کرد که بدان هنگام تنها دودی بود،و فرمانبرداری خود را بر آن واجب ساخت و آسمان پذیرفت.

« ثُمَّ اسْتَوىٰ إِلَى السَّمٰاءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ -سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود.» الف:مفسّران پرسیده اند:چرا حرف«ثمّ سپس»را که برای بیان پیامدی و مؤخر بودن است به کار گرفته،آیا آفرینش آسمان پس از زمین پایان یافته است؟در حالی که نظریات علمی عکس این نظر را ارائه می دهند،و پروردگار ما در سورهٔ النّازعات می گوید:« أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمٰاءُ بَنٰاهٰا. رَفَعَ سَمْكَهٰا فَسَوّٰاهٰا. وَ أَغْطَشَ لَيْلَهٰا وَ أَخْرَجَ ضُحٰاهٰا. وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰاهٰا. أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا (۱) آیا شما به خلقت سخت ترید یا این آسمانی که او بنا

۱- ۱۳) -النّازعات۲۷/ تا ۳۱.

نهاده؟.سقفش را برافراشت و بپرداختش.شبش را تاریک کرد و روشناییش را آشکار ساخت.و پس از آن زمین را بگسترد.و از آن آب بیرون آورد و چراگاهها پدید کرد».

برخی پاسخ داده اند:ثمّ برای پیامدی بیانی است،یعنی سپس داستان آسمان را بشنو که چنین و چنان است.

و برخی گفته اند:خداوند نخست زمین را آفرید و دوّم آسمان را خلق کرد، ولی زمین را پس از آسمان گسترش داد،چنان که آیهٔ سورهٔ النازعات بر این امر دلالت دارد،و پاره ای از متون اسلامی نیز بر همین امر دلالت می کند.

به نظر می رسد مراد از«آسمان»در اینجا هوا و جوّ محیط بر سیّاره است نه جرمهای موجود در آسمان...که«دودی بوده است»دارای هفت طبقه،و هر طبقه را کاری مقرر،و بنا بر این آفرینش آنها پس از آفرینش زمین صورت گرفته است و معنی گفتهٔ خدای سبحان در آیهٔ بعد که گوید:« وَ زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا بِمَصٰابِيحَ وَ حِفْظاً -و آسمان فرودین را به چراغهایی بیاراستیم و محفوظش داشتیم».این است که خداوند حوزهٔ پیرامون محیط بر گوی زمین را به گونه ای ساخت که ستارگانی را که آفریده است به صورت چراغهایی می بینیم،هم چنان که آن را حافظ چیزهایی که بویژه از نوع گازها در آن آفریده قرار داد.

ب:و پرسیده اند:معنی«استوی»چیست؟و پاسخ داده اند که پروردگار ما آهنگ آسمان کرد و بدان توجّه نمود.به نظر من چنین می رسد که استواء به معنی اقدام و همّت بستن و آهنگ کردن(به اضافهٔ معنی إلی به سوی)و هیمنه و تسلّط است،و تمام این معانی یک جا اراده شده است ولی طبیعه با ملاحظهٔ کاربرد این کلمه در مقام سبحان و منزّه پروردگاری که از هر تکاپو یا به جولان درآوردن اندیشه یا حرکتی منزّه و بر کنار است.

ج:سپس دربارهٔ الدخان دود پرسیده اند،و گفته اند:دخان همان گازهاست،و اگر بگوییم مراد از آیه تمام چیزهایی است که در آسمان وجود دارد، پس آیه به مرحلهٔ سحابی گونهٔ پیش از به وجود آمدن جرمهای آسمانی اشاره می کند،

که سحابیها گرد آمدند و پس از آن به صورت ستارگان درآمدند،و هنوز هم چنان کمیّتهایی بزرگ از آنها در فضا پراکنده اند که کارشناسان مقدار آن را به همان اندازۀ کمیّتی که ستارگان از آنها آفریده شده اند می دانند،و ستارگان هم چنان با جذب پاره هایی از این سحابیها فضا را می روبند،امّا مقدار آنها به مراتب بیش از قدرت جاذبۀ ستارگان است! « فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ -پس به آن و به زمین گفت:خواه یا ناخواه بیائید.گفتند:فرمانبردار آمدیم.» و چرا آسمان و زمین به ارادۀ خداوندی که آنها را به فضل خود آفریده،و نشانه های خود را در آن دو به ودیعه نهاده،و آنها را جایگاهی برای عبادت فرشتگان گرامی و روانهای اولیاء خود قرار داده،جواب نگویند؟بلی،آسمان و زمین و دیگر کاینات با فرمانبرداری به پروردگار پاسخ می گویند،و در راه خشنودی او می کوشند و از رحمتهای او سپاس دارند و بر برکتهای او شکر گزارند،پیش و بیش از آن که از بیم خشم او و هراس از درشتیهای او به وی پاسخ گویند،و گفته اند که نموداری رحمت خدا در آفریدگان درخشانتر و آشکارتر از نموداری سلطه و عزّت اوست،و مهربانی و رحمت او بر خشمش پیشی گرفته است.منزه است خداوند پروردگار جهانیان.

شاید آیه اشاره به این معنی می کند که پروردگار ما قانونها و روشهای خود را در آفرینش می راند چه آفریدگان بخواهند یا نخواهند،ولی جهان آفرینش با فرمانبرداری،نه بنا خواست به فرمانها خدا گردن می نهد!پس قوانین او بی اکراهی در جهان هستی اجرا می شود..ای کاش ما از رهگذر این حقیقت آگاه و هشیار شویم و احکام خدا را به دلخواه و با رغبت به کسب خشنودی خدا در مورد خود اجرا کنیم و به جان و دل پذیرا باشیم.

از خود می پرسیم:آیا آسمان و زمین شعوری داشتند که پروردگار آن دو را بدین صورت مخاطب قرار داده است؟برخی این مطلب را بشدّت نفی کرده و تمام آیاتی را که بدین گونه وحی شده به خطاب وصف حال تأویل کرده اند.مثلا دربارۀ

همین آیه می گویند:معنی آن این است که خدا فرمان متشکّل شدن و صورت پذیرفتن بدان دو داد و آن دو این فرمان را پذیرفتند و امتثال کردند.ولی پرسشی باقی می ماند:پس در این صورت اختیار دیگر یعنی آمدن آن دو به اکراه و ناخواست خود چه بوده؟آیا تقسیم(به خواه یا ناخواه)دلالت بر اختلاف این دو قضیّه ندارد،در اینجا حرکتی است به دلخواه و دیگری به اکراه و ناخواست.من ندیده ام که کسی به این مناقشه پاسخی داده باشد،ولی باب تأویل نزد مفسّران گشوده است،و به نظر می رسد نزدیکتر به واقع آن باشد که آیاتی را که وجود احساس در آفریدگان از آنها برمی آید حمل بر ظاهر یا صریح همان آیات کنیم، زیرا آنچه ما را به تأویل آن آیات وا می دارد،بعید پنداشتن ماست.از آنجا که ما نمی دانیم خطاب خدا به زمین و آسمان چگونه صورت گرفته است می گوییم این خطاب ابدا صورت نپذیرفته است،امّا این اسلوب بلاغی در قرآن است.و نیز از آنجا که نمی دانیم چگونه آسمانها و زمین خدا را تسبیح می کنند،می گوییم این اهل آنهایند که خدا را تسبیح می گویند.و از آنجا که آگاهی نداریم چگونه خداوند امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه کرد و آنها از بردن آنها بار امانت خودداری و از آن پرهیز کردند،می گوییم هرگز...این در واقع تنها یک فرض کردن است.

دهها آیهٔ قرآنی و چند برابر آنها از احادیث منقول از معصومان-علیهم السلام-ظاهر یا صریح از وجود شعور-به اندازه ای-در دیگر آفریدگان حکایت دارد که هنگامی که خدا در قیامت آنها را به باز پرسی می گیرد،نمودار می شود.آیا رواست که ما تنها چون نمی دانیم این امر چگونه صورت می گیرد،آنها را به سینهٔ دیوار بکوبیم(و مردود شماریم).این از کمال نادانی است که ما چیزی را که دانشمان بر جزئیات آن احاطه ای نیافته انکار کنیم،و از خردمندی است که بدان ایمان یابیم و سپس با روحی مثبت به جستجوی جزئیات آن بپردازیم.

آری،ما به عنوان بشر با وسایلی که در دسترس داریم نمی توانیم موجودات زنده و چیزها را از درون خود آنها بررسی کنیم،بلکه از خلال ظواهر و پدیده هاست

که به واقع آنها راه می بریم،و حتی در میان خودمان به عنوان بشر آیا زید می تواند که عمرو را چنان که خویشتن خود را بررسی می کند،بررسی کند؟هرگز...پس ظواهر بر آن امور باطنی دلالت می کند و اگر ما این روش را دنبال کنیم شاید به واقعیّت برسیم...پس شعور چیست؟و ظواهری که بر آن دلالت می کند کدام است.؟به نظر می رسد شعور همان دستگاه سازگار کننده میان چیز و محیطی است که آن چیز در آن قرار دارد. /۱۲ ما این دستگاه را از برکت حواس که آنها را با اشاره از راه اعصاب به مغز می رساند،داریم،و در آنجاست که مجموعۀ دستگاههای دماغ به تحلیل اشاره ها و صدور فرمانهای مناسب در هر مورد می پردازند.شک نیست که همانند این دستگاه-و گرچه تکامل نیافته-نزد دیگر جانداران،و بلکه در گیاهان وجود دارد که وضع خود را-بدین یا بدان صورت-به کمک هسته های مرکزی خود با محیط پیرامونش سازگاری می دهند.آری،ما نظیر چنین دستگاهی را در جمادات کشف نکرده ایم ولی سزاوار است که پس از دانش،خود به وجود اندازه ای کافی از هماهنگی و سازگاری میان تمام کاینات و موجودات دربارۀ این دستگاه از خود بپرسیم،و اگر-مثلا-نیروی جاذبه را یکی از ظواهر آن فرض کنیم،از حقیقت دور نشده ایم.

[۱۲]

سیاق سوره هم چنان به بیان قدرت خدا که در این آفرینش عظیم جلوه گر است می پردازد و می گوید که آسمانها و زمین بدو گردن سپرده و به فرمانبرداری به سویش آمدند و او تقدیر چنان راند که شمار آسمانها به حکمت بالغه و ارادۀ بازنگشتنی او هفت آسمان باشد،و آسمانهای بزرگ بی درنگ،این فرمان را پذیرفتند،و در ظرف مدتی که پروردگار مقرر کرده و دو روز یا دو دوره بود،هفت آسمان شدند.

« فَقَضٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ -پس هفت آسمان را پدید آورد.» این هفت آسمان کدام است؟آیا هفت طبقۀ پیرامون زمین ماست که آسمان محیط بر ما را تشکیل می دهد؟یا هفت مجموعه از کهکشانهاست که یک

کهکشـانماننـد آن که ما در آنیم و به نام«سـکّه التبّان راه کاه فروش» (۱) خوانـده می شود و قطر آن صـد میلیارد سال نوری است؟یا آنچه در کهکشانهایی که ما آنها را می شناسیم از خورشیدها و اجرامی که در آسمان اوّل واقع می شود؟و آسمانهایی دیگر که از آن خـداست و کاینات عظیمی که در آنهاست و جز خدا کس از آنها آگاه نیست؟ بنا بر هر تفسـیری که(از هفت آسمان)بشود،قضای خداوند در ظرف دو روز، یا بر حسب تفسیر پیشین در دو دوره که چیزی از آنها نمی دانم،صورت گرفت و اجرا شد.

« فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحىٰ فِي كُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا -در دو روز،و در هر آسـمانی کـارش بـه آن وحی کرد.» ۱۲/ به نظر می رسـد که کار(امر)هر آسـمان رهبری و نظام و آنچه مربوط به شؤون تدبیر آن می شود همهٔ اینها در همان آسمان برقرار است که گویی وحدتی است اداری،و شاید فرشتگان خدا که در هر آسمان اند از«امر»آن اند.

« وَ زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا بِمَصٰابِيحَ -و آسـمان فرودین را به چراغهایی بیاراستیم.» این آسـمان فرودین کدام است؟اگر مراد آسـمان محیط بر زمین باشد زینت آن به سبب طریقهٔ تموّج نور در آن است،زیرا ستارگان در بیرون از فضای محیط بدین صورت زیبا دیـده نمی شونـد،ولی قول معروف نزد مفسّـِران آن است که آسـمان فرودین همان بخشـی از فضای گسترده است،و بنا بر این چنین درمی یابیم که تمام سـتارگانی که دیـده می شوند ضـمن آسـمان فرودین شـناورند،و آسـمانهایی دیگر وجود دارند که اجرام آنها مشاهده نمی شود.

« وَ حِفْظاً -و محفوظش داشتیم.» پس گازهایی که زمین را احاطه کرده اند زمین را از برخورد میلیونها شهابی

۱- ۱۴) -در فارسی علاوه بر کهکشان بدان راه شیری نیز گویند-م.

که هر روز بر آن فرود می آیند حفظ می کنند،هم چنان که خداوند با چراغهای فروزان زمین را از گزند شیطانها نیز حفظ می کند.

« ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ -این است تقدیر(و تدبیر)آن پیروزمند دانا.» بیایید به لطف صنع خدا و نکویی تدبیر و زیبایی آفرینش و نو آفرینی تقدیر او بنگریم.آیا این همه ما را به چیرگی و بزرگی قدرت او در آفرینش و تدبیر رهنمون نمی شود؟و آیا ما را دلالت بر این نمی کند که او دانایی است که چیزی از دیدگاه دانش او پنهان نیست؟چه قدرت و چه دانشی پروردگار ما راست که خورشید را که یک میلیون مرتبه از زمین ما بزرگتر است در مدار معیّت خود تسخیر کرده است بی آن که به اندازه سر مویی از مسیر خود منحرف شود؟و چه قدرت و دانشی پروردگار ما راست که در دل هر ذرّهٔ بی نهایت کوچک قوانین نافذ تغییر ناپذیر خود را جاری ساخته است؟! ۱۲/

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۳ تا ۲۱]

اشاره

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُکُمْ صٰاعِقَةً مِثْلَ صٰاعِقَةِ عٰادٍ وَ ثَمُودَ (۱۳) إِذْ جٰاءَتْهُمُ اَلرُّسُلُ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاَّ اَللّٰهَ قٰالُوا لَوْ شٰاءَ رَبُّنٰا لَأَنْزَلَ مَلاٰئِکَةً فَإِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ کٰافِرُونَ (۱۴) فَأَمّٰا عٰادٌ فَاسْتَکْبَرُوا فِی اَلْأَرْضِ بِغَیْرِ اَلْحَقِّ وَ قٰالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنّٰا قُوَّةً أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ اَلَّذِی خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یَجْحَدُونَ (۱۵) فَأَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمْ رِیحاً صَرْصَراً فِی أَیّٰامٍ نَحِسٰاتٍ لِنُذِیقَهُمْ عَذٰابَ اَلْخِزْیِ فِی اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا وَ لَعَذٰابُ اَلْآخِرَةِ أَخْزیٰ وَ هُمْ لاٰ یُنْصَرُونَ (۱۶) وَ أَمّٰا ثَمُودُ فَهَدَیْنٰاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا اَلْعَمیٰ عَلَی اَلْهُدیٰ فَأَخَذَتْهُمْ صٰاعِقَةُ اَلْعَذٰابِ اَلْهُونِ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (۱۷) وَ نَجَّیْنَا اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ (۱۸) وَ یَوْمَ یُحْشَرُ أَعْدٰاءُ اَللّٰهِ إِلَی اَلنّٰارِ فَهُمْ یُوزَعُونَ (۱۹) حَتّٰی إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۲۰) وَ قٰالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنٰا قٰالُوا أَنْطَقَنَا اَللّٰهُ اَلَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَ هُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱)

ص :۱۸۳

معنای واژه ها

۱۶[ریحا صرصرا]

:همان باد سرد است،از صرّ به معنی سردی،یا تندبادی با صدای سخت،و اشتقاق الصرصر از صریر صوت است و لفظ صر برای اشعار بر فزونی معنی مضاعف شده است.

۱۹[یوزعون]

:یعنی آنـان را که جلوترنـد نگه می دارنـد تا آنان که عقب ترنـد به آنها برسـند،از وزع به معنی حبس کرد و نگهـداشت و باز داشـت،و معنی عبـارت ایـن است کـه آنـان را چـون به حشـر آینـد،در آنجـا بر کنـار پرتگـاه آتش،پیش از آن که بـدان وارد شوند،نگه می دارند،و در این کار مزید خوار کردن و بیم دادن باشد.

به پوستهای خود گویند:

اشاره

چرا علیه ما گواهی دادید؟

رهنمودهایی از آیات:

سطح تبهکاریی که انسان هنگام کفر آوردن به خدای بزرگ بدان می رسد هم سطح بیم دادن و عذاب مناسب آن است،پس سرپیچی بشر،این آفریدۀ ناتوان محدود از قوانین و سنتهای خداوند که آسمانها و زمین به فرمانبرداری از آنها گردن نهاده اند،نه کاری است خرد! همچنین صاعقه ای که از آن بیم داده می شود نیز خرد و کم مقدار نیست -در این صورت-صاعقه ای است همانند آن که بر قوم عاد و ثمود فرود آمد.

براستی،این یکی از سنّتهایی است که خداوند در کاینات جاری ساخته و تبدیل و تغییری را در آن راه نیست(هم چنان که تقدیر آن ذات پیروزمند دانا در آفرینش آسمانها و زمین بوده است).

پیامبران پیش،و بعد از انحراف آنها نزدشان آمدند و آنها را از سرانجام شرک به خدا بیم دادند و بر حذر داشتند،امّا آنها نسبت به آن رسالت کفر ورزیدند و ادّعا کردند که اگر خدا می خواست فرشتگان را(بدین منظور)نزد آنها می فرستاد، و قوم عاد به غرور نیروی خود که هر قدرتی را در زمین مقهور کرده بود به تکبّر و بزرگ خویشتنی پرداختند،و ندیدند و درنیافتند /۱۲ که خداوندی که آنها را آفریده است از ایشان بسی نیرومندتر است،و بدین گونه(به فریفتگی به نیروی خود)منکر آیات خدا شدند...

پس خداوند تند بادی تازان،غرّان و خروشان،در روزهایی بد و شوم بر آنان

ص: ۱۸۵

فرستاد و آنان را به عذاب خواری و پستی در زندگی دنیا گرفتار ساخت و این پیش از عذابی خوار کننده تر در آخرت بود.

امّا قوم ثمود را خداونـد هنگامی که ناقهٔ بینایی بخش را برای آنها فرسـتاد هدایت کرد،امّا آنها کوردلی را بر هدایت و بینادلی ترجیـح دادند،و جزای آنها صاعقه ای بود که در«عذاب خوار کننده»نمودار شد...این همه به سـبب جرمها و زشـتکاریهایی بود که کرده بودند.

(این صـاعقه ها تصادفی نبود،بلکه تنفیـذ و اجرای سنّت و قانون جاری الهی،بود)و ساده ترین دلیل بر این امر این که خـداوند کسانی را که ایمان آورده و پرهیزگاری کرده و آن نافرمانیها را مرتکب نشده بودند،نجات داد.

شرح آیات:

[۱۳]

بیگمـان این عـذاب الهی که بر قوم عـاد و ثمود نـازل شـد و آنهـا را بکلّی از میـان برد ممکن است که بر هر قوم کـافری نازل شود،زیرا به طور تصادفی بر آن امّتها نازل نشده و نزول آن ضمن سنّت و قانونی الهی بوده است و همچنین است هر چیزی که مردم آن را تصـادفی می شـمارند.لغزیدن آدمی در راه،یا انتشار میکربی در بـدن یکی از افراد بـدون ابتلای رفیق او،و حوادث رانندگی و زلزله ها و آتشـفشانها و سـیلها و جنگها و این قبیل امور،به نظر انسان تنها تصادفی می آید،در حالی که در سرتاسر این جهـان هستی چیزی بی سـبب نیست.بلی، حوادثی هست که مـا سـببها و قوانین آنها را می دانیم،و حوادثی دیگر هست که نمی دانیم و آنها را به تصادف منسوب می کنیم.

ما به عنوان افرادی مؤمن معتقـدیم که هر رویدادی،بزرگ یا کوچک، ضـمن سـنّت و قانونی الهی جریان می یابد،و از این رو اعتقاد داریم که صـدقه دادن بلا را دور می کنـد،و دعا قضایی را که کاملا اسـتوار شده باشد رد می کند و می گرداند، /۱۲ و صلـهٔ رحم به عمر می افزایـد،و احسان،بلا را از میان می برد،هم چنان معتقـدیم کسـی که مرتکب اعمال بد شود بدین حوادث که آنها را تصادف می نامیم و

ص: ۱۸۶

تصادفی نیست دچار می شود،و پروردگار ما گفته است:« وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً (۱) و هر چیز را بیافرید و آن را باندازه مقدّر کرد».

از این رو پروردگار به ما خبر می دهد که سرپیچی اعراب،آن روز که پیامبر(ص)آنان را به قرآن فراخواند-اگر صورت می یافت-با سرپیچی عاد و ثمود تفاوتی نمی داشت،و سرانجامشان یکی بود،زیرا سنّت الهی یکی است.

« فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ -پس اگر اعراض کردند،بگو:شما را از صاعقه ای همانند صاعقه ای که بر عاد و ثمود فرود آمد می ترسانم.» عرب به سه دسته تقسیم می شود:عرب عرباء(عرب یمن)و عرب مستعربه عرب شده(عرب از نسل اسماعیل(ع))و عرب بائده از بین رفته(مانند قوم عاد و ثمود).

پرسش این که:آیا عاد و ثمود به تصادف از میان رفتند یا بر اثر سببها و موجباتی که اگر آن سببها و موجبات تجدید شود(آن سنّت)نیز تجدید می شود؟ بلی،بر اثر سببها و موجباتی از میان رفتند.

[۱۴]

تمام این سببها و موجبات را کفر گرد می آورد،و در آیهٔ کریم بعد توضیح آن می آید:

« إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ -آن گاه که رسولان پیش و بعد از آنها نزدشان آمدند.» رسولان هدایت از هر سو به آنان می پیوستند و از هر راهی به آنان می رسیدند و بر آن بودند که با هر سخن رسا و با هر روش درست آنان را رهنمایی کنند،این رسولان«از پیش»یعنی قبل از انحراف،به آنان می گفتند:منحرف نشوید،و«پس از آن»یعنی پس از انحراف،به آنان می گفتند:چرا منحرف شدید؟انحراف را رها کنید و باز گردید!

۱- ۱۵) -الفرقان۲/.

آن رسولان نزد آنها آمدند و آنان را بدین حقیقت مهم که جوهر و چکیدۀ رسالتهای تمام پیامبران است فراخواندند:

« أَلّا تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ -که جز خدای یکتا را مپرستید.» امّا آنها می پنداشتند که باید فرشته ای به رسولی فرستاده شود،و اگر پیامبر آنان یکی از خود آنها باشد،غذا بخورد و در بازارها راه برود و مالک اندوخته های زمین نباشد،رسالتش درست نیست...

« قالُوا لَوْ شاءَ رَبُّنا لَأَنْزَلَ مَلائِکَهً فَإِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ -گفتند:

اگر پروردگار ما می خواست فرشتگان را از آسمان نازل می کرد.و ما به آنچه شما بدان مبعوث شده اید ایمان نمی آوریم(و کفر می ورزیم).» پس با تکیه به روش مادّی محض برای شناخت حقیقت،نسبت بدان رسالت کفر ورزیدند،و پیش از آن که به مورد رسالت آن پیامبران بیندیشند و بنگرند،تنها به صرف این که فرستاده فرشته ای نیست،منکر آن شدند.

[۱۵]

سرانجام کفر این پیشینیان عرب چه بود؟ « فَأَمّا عادٌ -امّا قوم عاد.» آن تمدن نیرومند که در سلطۀ جوانی و کمال نیرومندی خود نابود شد.

« فَاسْتَکْبَرُوا فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ -به ناحق در روی زمین گردنکشی و بزرگ خویشتنی کردند.» استکبار کردند،یعنی خود را بزرگ می پنداشتند و به مردم ستم می نمودند و تنها به صرف این که اندازه توانمندی به آنها داده شده بود حقوق مردم را غصب می کردند و می ربودند.

« وَ قالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّهً -و گفتند:چه کسی از ما نیرومندتر است؟» امّا کسی که نمی تواند خود را از قدرت عوامل عادّی و معمولی طبیعت، همچون امر عادّی باد ۱۲/ و آتشفشان حفظ و نگهداری کند،چگونه به خود اجازه می دهد که بر خداوندی که پروردگار باد و آتشفشان است برتری جوید؟!چگونه می تواند بر نظامی که تمام جزء به جزء هستی او را،-چه بخواهد و چه نخواهد-

می گرداند بزرگی بفروشد؟! « أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللّهَ الَّذِی خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً -آیا نمی دیدند که خدایی که آنها را آفریده است از آنها نیرومندتر است؟» آیا این حقیقت روشن را نمی شناختند؟چرا،ولی با وجود فراوانی نشانه های دال بر آن،به انکار آن برخاستند.

« وَ كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ -و آیات ما را انکار می کردند.» این انکار نتیجۀ استکبار و بزرگ خویشتنی بود،زیرا بزرگ خویشتنی پرده ای ستبر میان انسان و حقیقت می کشد.

[۱۶]

امّا این انکار و آن استکبار و بزرگ خویشتنی سبب فرستادن عذابی خوار کننده بر آنها شد که به صورت تند بادی غرّان و خروشان نمودار گشت.

« فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً -پس بادی سخت و غرّان بر آنها فرستادیم.» و این معادله ای است که حکمروا در آفرینش،کسی که به دلخواه و رغبت به رسول رحمت و بیم دادنهای او توجّه نکند و پاسخ ندهد،بناخواه به فرستادگان عذاب و تند باد پاسخ می دهد.

« فِی أَيّامٍ نَحِساتٍ -در روزهایی شوم.» که ذرّه ای سعادت و نیکبختی در آن روزها نبود، « لِنُذِيقَهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِی الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخْزى وَ هُمْ لا يُنْصَرُونَ -تا در زندگی دنیا عذاب خواری را به آنها بچشانیم.و عذاب آخرت خوار کننده تر است و کسی به یاریشان برنخیزد.» ۱۲/ از این رو عذاب دنیا خوار کنندهٔ و توهین بود که آنها بزرگ خویشتنی می کردند و جبّاری می ورزیدند،امّا عذاب آخرت از آن خوار کننده تر و دردش پاینده تر است.

شدّت عذاب خدا در دنیا و هول واقع شدن آن بر کافران،ما را به دو امر رهنمون می شود:نخست:هول عذاب خدا در آخرت و کمال شدّت آن به درجه ای

است که تصوّرش برای ما امکان ندارد.دوم:قاطعیّت سنّتهای خدا و این که چگونه کافران را به بدترین نوع نابودی از میان برد.آری،آسمان و زمین به دلخواه و پیش از آن که به اکراه وادار شوند به پروردگار خود سرسپردند،آیا ما نباید پیش از آن که تندبادی غرّان و تیره و تار ما را از میان ببرد به دلخواه خود به پروردگارمان سر بسپاریم؟! [۱۷]

« وَ أَمّٰا ثَمُودُ -امّا قوم ثمود.» خداوند پیامبران را برای آنها فرستاد و ره توشهٔ آیات روشنگر را به آنها داد و با هدایت بر آنها منّت نهاد.

« فَهَدَيْنٰاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمىٰ عَلَى الْهُدىٰ -هدایتشان کردیم.و آنها کوری را از هدایت بیشتر دوست می داشتند.» خدا صالح را نزدشان فرستاد و آنان بدو ایمان آوردند،اما پس از آن از راه هدایت منحرف شدند.آری،راه روشن در برابر آنها بود،و حقیقت همچون خورشید نیمروز در آسمان می تافت،ولی آنان دیدگان خود را فرو بستند،و گفتند:ما نمی بینیم.پس سرنوشت کفر پس از ایمانشان چه بود؟ « فَأَخَذَتْهُمْ صٰاعِقَةُ الْعَذٰابِ الْهُونِ -پس صاعقهٔ عذاب خوار کنندهٔ آنها را فرا گرفت.» صاعقهٔ عذاب سرشار از خواری و اهانت بر آنان فرود آمد-چنان که بر قوم عاد نیز فرود آمده بود-و سبب آن روشن است:

« بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ -به خاطر اعمالی که می کردند.» /۱۲ نه به سبب کاستی در آمرزش خدا،زیرا آمرزش خدا از گناهان آنها بسی بزرگتر است،و نه به سبب تنگنایی در رحمت او،زیرا رحمت او همه چیز را فرا گرفته،بلکه برای آن که با بدیهایی که مرتکب می شدند خود را از پروردگار رئوف مهربان دور کردند.

از این آیه در می یابیم که کفر قوم ثمود با کفر قوم عاد تفاوت داشته،قوم عاد مستقیما نسبت به همه چیز کفر ورزیدند،امّا قوم ثمود به رسول و رسالت ایمان

آوردند ولی کارهایی کردند که جنبهٔ کفر آمیز داشت،از پی کردن ناقه و مخالفت با فرمانهای رسول در آن مورد،پس اعمالی که می کردند خطا بود.

و از این رو است که خدای سبحان می گوید:« فَهَدَیْناهُمْ -آنها را هدایت کردیم»یعنی از نظر فکری و نظری هدایت شدند« فَاسْتَحَبُّوا الْعَمیٰ -اما کوری را بیشتر دوست داشتند»یعنی از لحاظ عمل و رفتار منحرف شدند،و این امر به کوری تعبیر شده،همچون کسی که خداوند بدو بینایی داده اما او از آن بهره ای نمی جوید و در گودال می افتد.

از اینجا می فهمیم که عذاب خدا پشت کسی را که با سنتهای او در آفرینش که احکام شریعت آنها را روشن ساخته مخالفت کند،می شکند،خواه به آنها ایمان آورد و سپس مخالفت کند یا مستقیما بدانها کفر ورزد.پس کسی که سر خود را به صخره ای بکوبد سرش می شکافد،خواه بدین حقیقت ایمان آورده یا نسبت بدان کافر باشد.

در این نکته هشدار و پرهیز دادنی است برای امّت محمد(ص)که مخالفت آنها خواه نظری یا عملی نسبت به رسالت او مصیبتها برای آنان به بار می آورد.

[۱۸]

در میان آن منحرفان-کافران در عمل-مجموعه ای از مؤمنان راستین نیز وجود داشتند که پروردگار آنان را نجات داد،و سبب نجاتشان همان تقوای آنان و پرهیزشان از جرم و فحشایی بود که دیگران مرتکب می شدند.

« وَ نَجَّیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ -و ما کسانی را که ایمان آورده بودند و پرهیزگار بودند نجات دادیم.» راویان در تفسیر این آیه داستانی سود بخش را یاد می کنند،چنان که ابن اسحاق و ابن /۱۲ المنذر و بیهقی در الدلائلی و ابن عساکر آورده اند و گویند:عتبه بن ربیعه که بردبارترین مردم قریش بود روزی در حالی که در باشگاه قریش نشسته،و پیامبر خدا(ص)تنها در مسجد نشسته بود گفت:ای گروه قریش نمی خواهید برخیزم و نزد این(شخص)بروم و با او سخن گویم و پیشنهادی بدو بکنم،شاید بخشی از آن را بپذیرد و دست از ما بدارد؟گفتند:چرا،ای ابا ولید.آن گاه عتبه

برخاست تا آمد و نزد پیامبر خدا(ص)نشست.حدیث آنچه را عتبه به حضرتش گفت و مال و ملک و دیگر چیزهایی را که به او پیشنهاد کرد یادآور شده است،تا آن که عتبه سخن خود را تمام کرد.آن گاه پیامبر خدا(ص)بدو گفت:ای ابا ولید آیا سخنت را تمام کردی؟گفت:آری،گفت:اکنون از من بشنو.گفت:بگو:

پس پیامبر خدا(ص)گفت:« بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. حم. تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. كِتٰابٌ فُصِّلَتْ آيٰاتُهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ... -به نام خدای بخشایندهٔ مهربان.حا،میم.کتابی است که از جانب آن بخشایندهٔ مهربان نازل شده است.کتابی است که آیه هایش به وضوح بیان شده،قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می دانند...»هنگامی که عتبه این کلمات را می شنید گوش بدانها فرار داده بود،و هر دو دست خود را پشت سر نهاده و بدانها تکیه کرده بود و از پیامبر سخن می نیوشید،تا پیامبر خدا(ص)به جایگاه سجده در این سوره رسید و سجده گزارد.آن گاه گفت:ای ابا ولید آیا شنیدی؟گفت:شنیدم،گفت:

اینک تو و آنچه شنیدی!پس عتبه برخاست و نزد یاران خود آمد.آنان به یکدیگر گفتند:سوگند به اللّٰه که ابو الولید به گونه ای جز بدانسان که می رفت بازگشته است.چون با ایشان نشست بدو گفتند:ای ابا ولید!چه داری و بر تو چه گذشت؟گفت:به اللّٰه سوگند گفتاری شنیدم که هرگز چنان نشنیده ام،به خدا،نه شعر است،نه سحر است و نه کهانت و پیشگویی،به خدا باید همان گفتاری باشد که خبرش را شنیده ام. (۱)

[۱۹]

امّا عذاب آخرت بزرگتر و دردناکتر،و سخت تر و پاینده تر است،و عذابی که کافران در دنیا دیده اند،مطلقا به قدر ذرّه ای با عذاب آخرت قابل قیاس نیست،زیرا عذاب آخرت دو عنصر شدّت و پایندگی را همراه دارد،« وَ لَعَذٰابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقىٰ (۲) هر آینه عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است».

۱- ۱۶) -الدرّ المنثور از سیوطی،ج ۵،ص ۳۶۴.

۲- ۱۷) -طه۱۲۷/.

کسی که در بیمارستانها و طبیعه آنجا که حالات دشوار وجود دارد گردشی کرده یا میدانهای جنگ را دیده و مناظر هراس آور را مشاهده کرده،سپس مناطقی را دیده باشد که بر اثر انفجار آتشفشانی به زیر گرفته شده اند /۱۲ و مواد مذابّ شوم آن بر روستاهای پیرامون آن جاری شده و آنها را ذوب کرده یا سیلهای بنیان کنی که درختان را در مسیر خود برکنده و روستاها را ویران کرده..گویم چنین کسی -پاره ای-از معنی عذاب دنیا و رنجباری و زشتی مناظر آن را درک کرده است.

ولی تمام این انواع عذاب و تمام این مصیبتها و رنجها در مقام مقایسه با عذاب آخرت و هراسناکی و دوام آنچه در آنجا می گذرد،چیزی سبک و اندک محسوب می شود.

بلی،عذاب دنیا ما را به وجود عذاب آخرت و گوشه ای از حقیقت آن رهنمایی می کند.

گرمای سوزان و دردهای ناشی از آن که عارض بر پیکر می شود و آن را به صورت پارچه ای پوسیده درمی آورد!جز تفی از آتش دوزخ نیست.

این آتشی که آهن را آب می کند،گونه ای است از آتش دوزخ که هفتاد مرتبه کاهش یافته.

شاید حتّی گرمایی که انفجار بمب هولناک اتمی به وجود می آورد که در مدتی کمتر از یک ثانیه صخره ها را به دود تبدیل می کند جز شراری از آتش دوزخ نباشد،آتشی که از هر چه در دنیا تصوّر کنیم گرمتر و سوزانتر است...و حتی گرمای موجود در مرکز خورشید که در منتهای شدّت است با آتش دوزخ قابل مقایسه نیست.آیا در نصوص نمی خوانیم که خورشید در دوزخ می افتد و از گرمای آن بانگ و فریاد برمی آورد؟! آیا استخوانهای نرم،و بدنهای آسوده و پوستهای نازک و اعصاب حسّاس تحمّل چنان عذاب هراسناکی را دارد که ساکنانش به شعله ای افروخته تبدیل می شوند؟! آری،آن عذاب با کافران چنین می کند،پس آنها در آن نه می میرند و نه

زنده می مانند.خدای تعالی می گوید:« إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لاٰ يَمُوتُ فِيهٰا وَ لاٰ يَحْييٰ (۱) هر آینه هر کس که گنهکار نزد پروردگارش بیاید، جهنّم جایگاه اوست که در آنجا نه می میرد و نه زندگی می کند».و همچنین بیهوش هم نمی شود،بدان گونه که کسی که زیر شکنجه یا دردهایی در دنیا قرار می گیرد، از هوش می رود،و نیز به آنان مرخّصی نمی دهند ۱۲/ که در محدودهٔ آن از دشواری بلا- وارهند،و عملهای جرّاحی نیز بر روی آنها صورت نمی گیرد تا از بیماریهای عذاب دهنده شفا یابند،و داروهای آرامبخش و مسکّن نیز به آنان نمی دهند که نفوسشان آرام گیرد و از فریاد و فغان دست بکشند.

« وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدٰاءُ اللّٰهِ إِلَى النّٰارِ -و روزی که دشمنان خدا را نزد آتش گرد آورند.» آن وقت است که عذاب بزرگتر را درمی یابند.

« فَهُمْ يُوزَعُونَ -آنها را نگاهدارند(و تقسیم کنند و به صف برانند).» پس تقسیم می شوند و هر یک به زندان مخصوص به خود می افتد.

[۲۰]

تمام این عذاب سخت خوار کننده در انتظار کسانی است که با پروردگار خود به دشمنی برخاستند،و از پیامبران او پیروی نکردند،و با فرمانهای او و پیامبرانش مخالفت ورزیدند،و از حدود او تجاوز کردند،در حالی که تمام کاینات از پروردگار خود اطاعت کردند و به پیروی از سنّتهای او که مقدّر کرده بود پرداختند.

حتی اعضای کالبد انسان از سنتهای پروردگار او پیروی می کنند،جز این که خداوند چند روزی در دنیا آن اندامها را مسخّر انسان کرده تا ببیند آدمی با آنها چه کاری می کند،و در روز قیامت،آن گاه این آزادی محدود را از انسان سلب می کند،اعضای کالبد او بر او می شورند و بر لب پرتگاه جهنّم شاهدانی بر ضدّ او می شوند.

۱- (۱۸) -طه/۷۴.

« حَتّٰی إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ -چون به کنار آتش آیند،گوش و چشمها و پوستهاشان به اعمالی که مرتکب شده اند بر ضدّشان شهادت دهند.» گناهانی هست که به وسیلهٔ گوشها صورت می گیرد،مانند شنیدن غیبت و آواز(حرام)،و پاره ای با چشم،مانند نگریستن به چیزهای حرام شده،و خواندن کتابهای گمراه کنند،و پاره ای از طریق پوست ارتکاب می شود،چون زنا،و این اندامها روز قیامت بر ضد انسان گواهی خواهند داد.

[۲۱]

چه حادثهٔ ناگهانی هولناك و چه شاهد صادقی! ۱۲/ « وَ قٰالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنٰا -به پوستهای خود گویند:چرا علیه ما شهادت دادید؟» چگونه علیه ما شهادت دادید؟!چگونه،در حالی که ما در سراسر زندگی خود شما را حمل کردیم؟!چگونه،در حالی که ما به خاطر شما لباسهای نرم پوشیدیم؟!چگونه،در حالی که ما شما را از سرمای سخت حمایت کردیم؟! چگونه،در حالی که ما شما را از گرمای سوزان حفاظت کردیم؟! « قٰالُوا أَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ -گویند:آن خدایی که هر چیزی را به سخن می آورد ما را به سخن آورده است.» از این مقطع در این آیه روشن می شود که هر چیزی- چنان که گفتیم (۱) - شعوری دارد،و اگر خدا بخواهد بدان قدرت سخن گفتن به زبان انسان می دهد تا آدمی بفهمد،و گر نه بی سخن گفتن هم دارای شعور است.

« وَ هُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ -و اوست که شما را نخستین بار بیافرید و به او بازگشت می یابید.»

۱- ۱۹) -رک:تفسیر آیه ۱۱ همین سوره.

[سوره فصلت (۴۱): آيات ۲۲ تا ۲۹]

اشاره

وَ مٰا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لاٰ أَبْصٰارُكُمْ وَ لاٰ جُلُودُكُمْ وَ لٰكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَعْلَمُ كَثِيراً مِمّٰا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَ
ذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ اَلَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدٰاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۲۳) فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنّٰارُ مَثْوىً لَهُمْ وَ إِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمٰا هُمْ مِنَ
اَلْمُعْتَبِينَ (۲۴) وَ قَيَّضْنٰا لَهُمْ قُرَنٰاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ اَلْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ اَلْجِنِّ وَ
اَلْإِنْسِ إِنَّهُمْ كٰانُوا خٰاسِرِينَ (۲۵) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَسْمَعُوا لِهٰذَا اَلْقُرْآنِ وَ اِلْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ (۲۶) فَلَنُذِيقَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا
عَذٰاباً شَدِيداً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ اَلَّذِي كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷) ذٰلِكَ جَزٰاءُ أَعْدٰاءِ اَللّٰهِ اَلنّٰارُ لَهُمْ فِيهٰا دٰارُ اَلْخُلْدِ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا
يَجْحَدُونَ (۲۸) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنٰا أَرِنَا اَلَّذَيْنِ أَضَلاّٰنٰا مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ نَجْعَلْهُمٰا تَحْتَ أَقْدٰامِنٰا لِيَكُونٰا مِنَ اَلْأَسْفَلِينَ (۲۹)

معناى واژه ها

۲۳[أرداكم]

:شما را هلاك كرد.

۲۴[يستعتبوا]

:العتبى خشنودى خدا را مى طلبند، و إعتاب خشنود كردن و ارضاء است،و اصل إعتاب در زبان عربى درست كردن و تعمير پوست با تجديد دبّاغى آن است.سپس اين كلمه براى دلجويى از يكديگر و طلب خشنودى كه بازگشت به وضع معتاد و مألوف بين دوستان است،استعاره شده.

ص: ۱۹۶

و برایشان همدمانی مقدّر کردیم و آنها(حال و آینده را)در نظرشان بیاراستند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برترین انگیزهٔ انسان برای پرهیزگاری این احساس اوست که خداوند او را می بیند و سخنش را می شنود،و این که خدا از رگ گردن بدو نزدیکتر است،سپس دیدار او به حقیقت ایمان،و حضور در مقام قرب او،و جایگاه راستین نزد اوست،و در نتیجه لمس کردن شهود و شهادت او بر هر چیز و این که هر جنبش و حرکتی به حول او و هر نیرویی به نیروی اوست،و به زندگی اوست که هر چیزی زنده است.

آغاز این درس این بینش را به ما یادآور شده است،و حالت ردّی که آن زیان دیدگان به خود گرفتند به سبب بدگمانی آنها نسبت به پروردگارشان بود که او را چنان که در شأن اوست بر نسنجیدند و او را چنان که می بایست و می شایست نشناختند،در حالی که او نگاهی زیر چشمی و آنچه را در سینه ها نهان است می داند،و نسبت به هر کس که توبه کند و ایمان آورد و هدایت شود بسیار آمرزنده است.

و اکنون صبر و شکیبایی دیگر به آنها آسایشی نمی بخشد و کشیدن مجازات نیز رهایشان نمی سازد بلکه جاودانه در آتش اند.و بر اثر همین گمان خداوند همدمانی بد از شیطانها برای آنها مقدّر کرد که از حال و آینده /۱۲ کارهای بد آنها را در نظرشان می آرایند چندان که هرگز هدایت نشوند.

این سرنوشت برای آن بود که آنها چنگ زدن به ریسمان استوار خدا را ترک کردند و به یکدیگر گفتند:به این قرآن گوش ندهید و سخنان بیهوده(و صداهای

ناهنجار آزار دهنده)در میانش افکنید تا دیگران بانگ قرآن را نشنوند و به رسالت نگرایند.

(و هنگـامی که دل از یـاد خـدا تهی شود شـیطان بـدان هجوم می آورد)،و این چنین خداونـد به کـافران عـذابی سـخت را می چشانـد،(و آنجا که بـد کاریها به صورت گونه گون عـذاب نمودار می شود)آنها را به جزای بـدترین کاری که کرده انـد می رساند،و از آنجا که به دشـمنی با پروردگار خود برخاسـته اند جز ایشان این است که جاودانه به آتش درآیند،زیرا(پس از آن که خود یقین یافتند)آیات خدا را به انکار گرفتند.

در دنیا آنها را می بینی که از همـدمان بـد خود از جنّ و انس فرمان می برنـد، در حالی که در آخرت به دنبال همان همـدمان می گردند که(به سبب شدت خشم و بیزاری خود از آنها)آنها را زیر پا نهند تا از ایشان در دوزخ فروتر روند.

شرح آیات:

[۲۲]

کـافران-هنگام سرپیچی و نافرمانی خود-از شـهادت گوش و چشـمان و پوسـتهایشان علیه خود نمی ترسیدند،بلکه حتّی نمی پنداشـتند که این اندامها علیه آنان گواهی دهند،زیرا چگونه این چشم که فرمانهای آنان را می پذیرد و این گوش و پوستهایی که از آنها مراقبت کرده و آنها را خوب نگاهداشـته اند،بر ضد آنان گواهی دهند؟ آری،این اندامها در آخرت هرگز فرمانهای آنان را نمی پذیرند و علیه آنان گواهی به حق خواهند داد.

وانگهی حتی اگر در دنیا هم از گواهی دادن انـدامهایشان بر ضد خود آگاه بودند،نمی توانسـتند از نظارت آنها بر خود رهایی یابنـد،زیرا انسان می توانـد کارهای خود را پنهان سازد و اقـدامات خود را از پدر و مادرش بپوشاند،ولی چگونه می تواند آنها را از چشم و دست و پوست خود نیز پوشـیده دارد؟ /۱۲ از اینجاست که چون گواهان خدا علیه انسان اندامهای او هسـتند،پس باید

از موقعیّت خود بهراسد و خویشتن را نگهدارد.

« وَ مٰا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لاٰ أَبْصٰارُكُمْ وَ لاٰ جُلُودُكُمْ -از این که گوش و چشمها و پوستهایتان به زبان شما شهادت دهند چیزی را(از آنها)نهان نمی داشتید.» به نظر می رسد معنایش این است که:شما پنهان نداشتید و قادر هم نبودید که پنهان دارید.

از باب جدل فرض کنیم و گیریم که:چشمها و گوشها و پوستها به هنگام حساب به زبان آدمی گواهی ندهند،آیا به عقل می آید که خداوند خود شاهد نبوده باشد؟! هرگز...علم خدا بر بشر احاطه دارد و بر تمام اسرار نهان او که هیچ کس را جز خدای سبحان راهی به شناختن آنها نیست،آگاه است.

براستی،خدا شنوای بینا،و آگاه داناست...و باید این را احساس کنیم و بدانیم که او نفسهای ما را نیز می شمارد و از آنچه بر دلهایمان می گذرد آگاهی دارد،و بیگمان هر کار بد بزرگ و کوچکی که مرتکب می شویم ثبت و نوشته می شود...آن پاکدل راستین،یوسف بن یعقوب-علیهما السلام-از آنجا از افتادن به دام کاری ناشایست نجات یافت که مراقبت خدا را بر خویشتن احساس کرد،و به یقین دانست که خدای عزّ و جلّ از رگ گردن بدو نزدیکتر است.از ابی عبد اللّه(ع)نقل است که گفت:

«چون وی(زلیخا)به او(یوسف)و او به وی پرداخت،زلیخا گفت:

هم چنان که هستی بمان،(یوسف)گفت:برای چه؟گفت:تا پرده بر روی این بت افکنم که ما را نبیند،در این هنگام(یوسف)خدا را به یاد آورد و دانست که بیگمان خدا او را می بیند،از این رو از آن زن بگریخت». (۱)

سزاست که شهادت خدا را به یادآوریم تا به مراقبتی خودبخودی بر

۱- ۲۰) -بحار الانوار،ج ۱۲،ص ۳۰۰.

نفسهایمان نایل آییم که منحرف نشوند.

امّا کافران از این حقیقت به دورنـد،آنها به پروردگار خود بدگماننـد، ۱۲/ مثلا می پندارنـد که خداونـد تنها ظاهر گفتارها و کردارهایشـان را می دانـد و گمـان می کننـد می تواننـد کارهـای بـد و گفته های ناشایست خود را در برابر پروردگار خویش توجیه کننـد،بـدین سـان که یکی از آنهـا بگویـد:من مجبور بودم،یا در انجام این کار بـد ناگزیر بودم،یا آن را ناآگاهانه و بی ارادهٔ خود کردم.

گناهکاران بیش از ارتکاب کارهای بدشان نزد خود چنین بهانه می آورند و توجیه می کنند.

و بهـانه هـایی می تراشـند که می پندارنـد آن بهـانه ها ایشان را از بازخواست و مجازات می رهانـد،و اگر می دانسـتند که آن سنجندهٔ بینا آگاه است و نگاهی زیرچشمی از او پنهان نیست،بیگمان خود را بازمی داشتند.

تا وقتی که انسان بداند توجیه عملش در پیش مردم درست و به حق نیست زیرا خدا از حقیقت آن آگاهی دارد،امید صلاح او می رود،زیرا در دل او هنوز فاصـله ای(که تمیز)حق از باطل است وجود دارد،امّا اگر بدانجا برسد که سطح حق و باطل در دل او به هم بیامیزد،و بپنـدارد همان بهانه و توجیهی که برای مردم می تراشد پروردگارش را نیز می فریبد،دسـتخوش هوی شده،و دیگر امیدی به نجات او نمی رود.

نظیر این دسـته بسیارند،آنهـا را روز قیامت نزد پروردگارشان می آورنـد،و برای حساب برپا می دارنـد،آن گاه شـروع به طرح بهـانه هـای خـود می کننـد کـه در دنیـا بـدانها متشبّث می شدنـد،یکی گویـد:مـن به اکراه و نـاخواست وادار شـدم،و دیگری گویـد:من مستضـعف و زبون نگهداشـته شـده بودم،و سوّمی گویـد:قصـد و اراده ای جز خیر نداشـتم،و همچنین...و پاره ای از مردم تمام کارهای بـد خود را منکر می شونـد و بر این انکار خود سوگنـد می خورنـد،پروردگار می گویـد:« وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا أَیْنَ شُرَکاؤُکُمُ الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ. ثُمَّ لَمْ

تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاّ أَنْ قٰالُوا وَ اللّهِ رَبِّنٰا مٰا کُنّٰا مُشْرِکِینَ

(۱)

و روزی همه را گرد آوریم،سپس به آنها که شرک آورده اند بگوییم:آن کسان که می پنداشتید که شریکان خدایند اکنون کجایند؟عذری که می آورند جز این نیست که می گویند:

سوگند به خدا پروردگار ما که ما مشرک نبوده ایم»و پاره ای از بهانه تراشان گویند:« إِنَّ الَّذِینَ تَوَفّٰاهُمُ الْمَلاٰئِکَةُ ظٰالِمِی أَنْفُسِهِمْ قٰالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قٰالُوا کُنّٰا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قٰالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ وٰاسِعَةً فَتُهٰاجِرُوا فِیهٰا فَأُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سٰاءَتْ مَصِیراً (۲) کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می ستانند در حالی که بر خویش ستم کرده بودند.از آنها می پرسند:در چه کاری بودید؟گویند:ما در روی زمین مردمی بودیم زبون گشته.فرشتگان گویند:

آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟مکان اینان جهنّم است و سرانجامشان بد».

« وَ لٰکِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللّهَ لاٰ یَعْلَمُ کَثِیراً مِمّٰا تَعْمَلُونَ -بلکه می پنداشتید که خدا بر بسیاری از کارهایی که می کنید آگاه نیست.» شاید مرادشان این است که خداوند رازها و امور پنهانی را نمی داند،و تنها ظاهر اعمال را می بیند.و مفسّران آورده اند که گروهی از کافران نزدیک کعبه گرد آمدند،یکی از آنها گفت:آیا می پندارید که خدا سخن ما را می شنود؟دیگری گفت:بلی،در صورتی که صدای خود را بلند کنید،و سوّمی گفت:کسی که صدای بلند را بشنود صدای آهسته و در گوشی را نیز می شنود،و این آیه نازل شد.

این آیه احتمال تفسیری دیگر دارد و آن عدم اهتمام و بی توجّهی آن گروه به شهادت خدا بر خویشتن است،پس کسی که به چیزی توجّه نکند و در بند آن نباشد مانند کسی است که بدان ایمان نیاورده باشد.

[۲۳]

ولی این پندارها مصیبتها بر آنان باراند و آنها را به پست ترین ژرفای

۱- (۲۱) -الانعام/۲۲ تا ۲۳.

۲- (۲۲) -النساء/۹۷.

دوزخ فرو افکند.

« وَ ذٰلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْدٰاکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخٰاسِرِینَ -و این بود گمانی که به پروردگارتان داشتید.هلاکتان کرد و در شمار زیانکاران درآمدید.» شخصیّت انسان بر حسب گمانی که نسبت به پروردگار خود دارد،شکل می پذیرد،پس کسی که به پروردگارش خوش گمان است نیّتش خوب و رفتارش پاکیزه و کردارش درست می شود،و آن که به پروردگارش بدگمان است نیّتش بد و رفتارش پلید و کردارش تباه می شود.

و این چنین می سزد که بنده تا می تواند نسبت به پروردگار خود خوش گمان باشد.از امام صادق-علیه السلام-مروی است که گفت:پیامبر خدا(ص) گفت:

«آخرین بنده ای که فرمان می رسد به دوزخش برند،چون این فرمان رسد به عقب بنگرد،خدای با جبروت جلّ جلاله گوید:او را بازآورید،چون بازش آورند بدو گوید:چرا به من نگریستی؟گوید:پروردگارا،بر تو گمانی چنین نمی بردم، خدا گوید:بر من چه گمان می بردی؟گوید:بر تو گمان می بردم که خطای مرا ببخشی و مرا در بهشت خود جای دهی! ۱۲/ (حدیث)گوید:خدای با جبروت گوید:

ای فرشتگان من!سوگند به عزّت و شکوه و نعمتها و بلندی و فراتری مقامم که این بندهٔ من هرگز ساعتی گمانی نیك بر من نبرده بود،و اگر ساعتی گمان نیک بر من برده بود او را از آتش نمی ترساندم،اکنون دروغش را بر او روا دارید و به بهشتش درآرید».سپس(امام)گوید:پیامبر خدا(ص)گفت:

«هیچ بنده ای نیست که نسبت به خدای عزّ و جلّ گمان نیك برد مگر آن که بر همان گمان خود بپاید(و پاداش یابد)». (۱)

[۲۴]

« فَإِنْ یَصْبِرُوا فَالنّٰارُ مَثْویً لَهُمْ -پس اگر شکیبایی ورزند،

۱- ۲۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۴۳.

جایگاهشان در آتش است.» در واقع شکیبایی آنها در آخرت با صبرشان در دنیا تفاوت دارد،صبر آنها در دنیا صبر بر طاعتها و خودداری از نافرمانیها بوده که گشایش و پاداش نیک را به دنبال داشته است،ولی در آخرت اگر هم بتوانند شکیبایی کنند،به هر حال جایگاهشان تا ابد در آتش است.

« وَ إِنْ یَسْتَعْتِبُوا فَمٰا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِینَ -و اگر هم طالب عفو و خشنودی(خدا)شوند،کسی آنها را عفو نکند و از آنها خشنود نشود.» اگر به درگاه خدا توبه هم بکنند،توبهٔ آنها پذیرفته نشود،بر عکس دنیا که فرصت توبه برای آنها فراوان است.

[۲۵]

عوامل انحراف بسیار است،و نسبت به انسانی تا انسانی دیگر تفاوت دارد،و در زندگی یک فرد نیز از مرحله ای به مرحله ای دیگر مختلف است.

در مرحلهٔ کودکی انسان به یک عامل دلبسته است و آن بازی و بازیچه است،امّا در مرحلهٔ جوانی،دوستان بد از تأثیرگذارترین عوامل انحراف بر نفسند،در حالی که در مرحلهٔ مردانگی بشر رفته رفته به تأثیر پذیری از عوامل مال و فرزندان و فخر فروشی کشانده می شود.

و اینجا قرآن به دوستان بد اشاره می کند که کسی را که از هدایت پروردگارش دور شده احاطه کرده اند /۱۲ و کار بدش را در نظرش می آرایند،چندان که هیچ راهی برای هدایت یافتن نمی یابد.

بیگمان گمراهی-همچون راهیابی-از اختیار انسان بر خویشتن خویش آغاز می شود،ولی پس از آن به تقریب از حدود تسلّط انسان بیرون می رود،بدانگاه که عوامل انحراف و زنجیرهای گمراهی از هر سو او را دربر گرفته،چندان که از رهایی از قید آنها ناتوان شده است.در آن زمان او را بینی که دلش بر اثر استمرار ارتکاب گناهان فاحش سخت شده،و محیط اجتماعی او از وجود نیکوکارانی که بدو اندرز می دادند تهی گشته،و فقط همدمان بد او را در بر گرفته اند و مانند کرم ابریشمی شده که در پیله ای که خود برای خویش تنیده است خفه می شود.

و همدمان بد دو گونه اند:

گونه ای پیدا،که همان دوست بدی است که با انسان همنشینی و همراهی می کند،و هنگامی که آدمی منحرف می شود خود را در میان گروهی از منحرفان همگون خود می یابد،که کبوتر با کبوتر و باز با باز به پرواز درآید.

گونه ای ناپیدا،که همان شیطان است که بدیها را به دیدهٔ انسان می آراید.

« وَ قَيَّضْنٰا لَهُمْ قُرَنٰاءَ -و برایشان همدمانی مقدّر کردیم.» گفته اند:اصل کلمهٔ«القیض»به معنی پوستهٔ محیط بر تخم مرغ است،و مراد از«قیّض»تسلّط کامل و احاطهٔ تمام است،ولی به نظر من می رسد که معنی «قیّض»انتخاب چیز مناسب است،زیرا حجم پوست تخم مرغ با خود تخم مرغ مناسب است،همچنین گزینش همدم متناسب برای شخص صورت می پذیرد.

« فَزَيَّنُوا لَهُمْ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ -و آنان وضع حال آنها را در نظرشان آراستند.» یعنی اعمال تباهی را که فرا روی خود داشتند ولی هنوز مرتکب آنها نشده بودند.

« وَ مٰا خَلْفَهُمْ -و آنچه را پشت سر داشتند.» /۱۲ یعنی کارهایی که کرده بودند.و گفته اند مراد از ما بین ایدیهم آنچه فرا روی خود داشتند،دنیاست و مراد از« وَ مٰا خَلْفَهُمْ -آنچه پشت خود داشتند، آخرت است و بر عکس این نیز گفته اند.

ولی پرسشی باقی است:چرا خدا همدمان بد را برای آنها مقدّر کرد که پیرامونشان را گرفتند؟ پاسخ:زیرا خداوند بر آنها خشم گرفته بود و با انتخاب بدی که خود از نخست کرده بودند گمراهی را بر آنان مسلّم ساخته بود،هم چنان که با پیشینیان آنها از دیگر امّتها کرده بود،و چه بد سرانجامی است که پروردگار مهربانی که تنها سبب هدایت است،گمراهی و عذاب آنها را بخواهد.

« وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ

ص :۲۰۴

وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كٰانُوا خٰاسِرِينَ

-و بر آنها نیز همانند پیشینیانشان از جنّ و انس، فرمان عذاب مقرّر شد.زیرا زیانکار بودند.» شاید مراد از جنّ در اینجا شیطانها باشند که خداوند آنها را همدمانی برای زیانکاران مقدّر می کند.

[۲۶]

« وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ -و کافران گفتند:به این قرآن گوش مدهید و«سخنان بیهوده یا» صداهای ناهنجار(پارازیت)در میانهٔ آن افکنید شاید(صدای شما فایق آید و)پیروز گردید.» «الغوا فیه»:یعنی پخش صداهای ناهنجار(و پارازیت)هنگامی که قرآن می خوانند تا نظر را از افکار حقّ آن منصرف سازند.و در هر عصر و شهری بدان هنگام کوششهایی ویژه برای پخش صداهای ناهنجار در میان قرآن خوانی مبذول می شد.در آغاز دعوت اسلامی نقّالان را به کنار پیامبر(ص)می آوردند تا برای مردم داستانهایی تاریخی و خیالی بسرایند،و بودند کسانی که میان قرآن و آن داستانهای سست فرقی نمی نهادند،پس نزد نقّالان می نشستند تا بدان داستانها گوش سپارند،و پیامبر(ص)و رسالت تمدّن آفرین او را وا می نهادند،و پاره ای اوقات یکی از آنها هنگام تلاوت قرآن از جانب آن حضرت،دست بر هم می کوفت یا سوت می کشید...

و این همه به هدف جذب توجّه مردم بود تا حقایق رسالت را در نیابند،امّا در این روزگار روشهای پارازیتی که کافران در قرائت قرآن می اندازند دگرگون شده،چه دهها هزار روزنامه و سخن پراکنی رادیویی،و ایستگاههای تلویزیونی و مراکز فیلمسازی وجود دارد که امروز پدیدهٔ پارازیتی را که کافران در میان مردم می پراکنند تا آنان را از شنود قرآن باز دارند،نمودار می کنند.

و هدف از همهٔ اینها همان ایجاد صداهای ناهنجار(و پارازیت افکنی) دوران جاهلی است،و این پارازیت افکنی جاهلی همان چیره شدن بر صحنه و میدان،و استکبار و بزرگ خویشتنی ناحق در زمین است،و بدین معنی است که بنای فرهنگی کافران بر پایهٔ پارازیت افکنی و آشفته سازی بینشهای راستین و حق

نهاده شده است.

از این آیه حقایقی چند درمی یابیم:

نخست:بیگمان آنچه طاغوتها از خلال دستگاههای تبلیغاتی خود می پراکنند گمراهی و بیهودگی است،و براستی حق همان است که وحی الهی آن را بیان می کند.

دوم:بنای فرهنگی گردنکشان و طاغوتها بر پایۀ رویارویی با حق و آشفته سازی بر ضدّ آن قرار دارد.مگر نه آن که گمراهی انحراف از هدایت است؟ پس گمراهی به خودی خود ریشه یا محور یا بنایی کمال پذیرفته نیست.و این چنین قرآن مهمترین استراتژیهای تبلیغ کفر آمیز را که بر عکس اعلام حق و برای برانگیختن جنجال و سر و صدا به منظور برگرداندن نظرها از حق است،رسوا می کند.

سوم:از خلال هدفی که کسی آهنگ آن می کند طبیعت عمل او را درمی یابیم،مگر نه این که اعمال بسته به نیّات است؟و هدف دستگاههای تبلیغ کفر آمیز همان استکبار و بزرگ خویشتنی در زمین،و چیرگی در نبرد با حق است،و کسی که هدفش چنین باشد چگونه می تواند مردم را به حق هدایت کند؟!در واقع هدف همان است که مسیر عمل و کردار،و استراتژی تحرّک و پویایی را معیّن می کند،پس کسی که خود به سوی حق هدایت نیافته دیگران را به حق رهنمون می شود؟! وقتی جوهر پویایی تبلیغاتی نزد کافران چنین باشد،بیگمان بر وسایل این پویایی و افراد شرکت کننده در آن نیز بازتاب دارد.پس هر یک از کارکنان در این دستگاه به دنبال هدف مصلحتی خاصّ خود می دود،و می بینی که یکی در آرزوی آوازه است،و دومی دنبال ثروت،و سوّمی آرزومند است که نزد سلطۀ حاکم به جاه و مقامی برسد.چگونه قلمهای این گروه های حقیر می تواند خلق را به حق راه نماید؟! ۱۲/ [۲۷]

بلی،بیگمان آنها مردم را از حق گمراه می کنند و مانع رسیدن آنها به

ص :۲۰۶

حقایق می شوند و نور الهی را از آنان در پرده می دارند،و حجم عذابی که انتظار آنها را می کشد به اندازهٔ همان زیانی است که به مردم می رسانند.

« فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذٰاباً شَدِيداً –پس البتّه کافران را عذابی سخت می چشانیم.» و شاید این همان عذاب آنها در دنیا باشد، « وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كٰانُوا يَعْمَلُونَ –و بدتر از آنچه می کرده اند، البتّه به آنان پاداش می دهیم.» شاید پاداش آنها به سبب مبارزه و برابری جوییی که با پروردگار توانمند کرده اند از اعمال آنها بدتر است یا به سبب آن که باید متحمّل عذر دیگران نیز (که اینان آنها را گمراه کرده اند)بشوند.و شاید بدین معنی است که آنها به کیفر بدترین اعمالشان می رسند که بطبع پاداشی بدتر است،و خدا داناست.

[۲۸]

این کیفر سخت برای چیست؟برای آن که آنها دشمنان خدایند و دشمنی این آفریدهٔ ناتوان با آفرینندهٔ نیرومند و مقتدر خود نه کاری است خرد.

« ذٰلِكَ جَزٰاءُ أَعْدٰاءِ اللّٰهِ النّٰارُ لَهُمْ فِيهٰا دٰارُ الْخُلْدِ –این است کیفر دشمنان خدا:آتش.در درون آن خانه ای جاودان دارند.» وه،چه عذاب بزرگی است،آن آتش جاودانه!چه بد قرارگاه و اقامتگاهی است!و از خود می پرسیم:چگونه آنها دشمنان خدا شدند؟آری،وقتی با رسالتهای او دشمنی کردند،و در میان قرآن خوانی پارازیت انداختند،پس با خدای عزّ و جلّ دشمنی کرده اند.

« جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا يَجْحَدُونَ –این کیفر آنهاست،به پاداش آن که آیات ما را انکار می کردند.» کفر ورزی نسبت به رسالت پس از آن که خود بدان یقین یافتند،دلالت بر دشمنی آنها با پروردگارشان دارد.

[۲۹]

و در پایان این چرخه نسبت به همدمان بدی که آنها را از راه خدا به گمراهه کشاندند،کفر می ورزند(و از آنها خشمگین می شوند) /۱۲ خواه از افراد بشر و

ص :۲۰۷

پیدا باشند(چون یاران بد)یا از جنّ(چون شیطانها و کسانی که اعمال بدشان را در چشمشان آراستند).

« وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا رَبَّنٰا أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلاّٰنٰا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُمٰا تَحْتَ أَقْدٰامِنٰا لِیَکُونٰا مِنَ الْأَسْفَلِینَ -و کافران گویند:ای پروردگار ما!آن دو تن را از جنّ و انس که ما را گمراه کردند به ما بنمایان تا پای بر سر آن دو نهیم تا از ما فروتر روند.» ولی چه سودی برای آنها دارد که آن دو را در آن روز به زیر پاهای خود نهند،در حالی که آن دو را در دنیا پیشوای خود قرار داده بودند؟! /۱۲

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۳۰ تا ۳۶]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ قٰالُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ ثُمَّ اِسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ اَلْمَلاٰئِکَهُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ اَلَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) نَحْنُ أَوْلِیٰاؤُکُمْ فِی اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ فِی اَلْآخِرَهِ وَ لَکُمْ فِیهٰا مٰا تَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ وَ لَکُمْ فِیهٰا مٰا تَدَّعُونَ (۳۱) نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ (۳۲) وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعٰا إِلَی اَللّٰهِ وَ عَمِلَ صٰالِحاً وَ قٰالَ إِنَّنِی مِنَ اَلْمُسْلِمِینَ (۳۳) وَ لاٰ تَسْتَوِی اَلْحَسَنَهُ وَ لاَ اَلسَّیِّئَهُ اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا اَلَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَدٰاوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ (۳۴) وَ مٰا یُلَقّٰاهٰا إِلاَّ اَلَّذِینَ صَبَرُوا وَ مٰا یُلَقّٰاهٰا إِلاّٰ ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ (۳۵) وَ إِمّٰا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ اَلشَّیْطٰانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ (۳۶)

ص: ۲۰۸

معنای واژه ها

۳۶[نزغ]

:برانگیختن همان«نخس» تحریک کردن و حریص کردن نسبت به چیزی است که انسان را به فساد می خواند.پس شیطان آدمی را تحریک می کند و او را بویژه هنگام دشمنی و در معرکه به باطل برمی انگیزد و تهییج می کند.

(*):سجدهٔ واجب (**):محلّ وجوب سجده.

گفتند:پروردگار ما اللّه است و پایداری ورزیدند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن در آیاتی که گذشت نمونه ای از مردمی را که به مخالفت با پروردگار پرداختند بیان کرد و گفت که همدمانی بد برای آنان مقدّر شد و بدترین سرنوشت بر ایشان برگزیده شد.در اینجا نمونه ای کاملا بر عکس با آن یک بیان می شود،و آن مردانی هستند که به مخالفت با نیروهای اجتماعی پرداختند و ایمان خود را نسبت به خدا آشکارا اعلان کردند(و مردم را بدان فرا خواندند)و سپس بر یک راستا پایداری ورزیدند،تا آنجا که خداوند فرشتگان را به گونه ای شایسته بر آنان فرو می فرستد،که بیم و اندوه ایشان را از آنان برطرف می کنند و آنها را به بهشت مژده می دهند،و به آنان اطمینان می بخشند که دوستشان هستند،در دنیا آنان را

ص :۲۰۹

پشتیبان اند و در آخرت نیکبختشان می دارند،آنجا که هر چه بخواهند و آرزو کنند به فراوانی در سرایی وجود دارد که پروردگار آمرزندهٔ مهربان آنان را مهمانداری می کند.

بلی،نیکوترین سخن همان دعوت به خداست که با عمل شایسته و سرسپردگی قرین باشد و نیز با خوی خوشی بزرگ همراه باشد که صاحب آن خوی بهترین راهها را برمی گزیند و در آن صورت دشمن تبدیل به دوستی مهربان می شود، ۱۲/ و این قلّهٔ فضیلت است که جز شکیبایان صاحب بهره های بزرگ بدان نمی رسند،و شیطان به تحریک و وسوسه یکی از آنان را اندکی عقب رانده،امّا آنان از شرّ او به خدا پناه می برند و خدا دعای ایشان را می پذیرد.

شرح آیات:

[۳۰]

همان گونه که ممکن است انسان به حضیضی فرو افتد که خدای سبحان همدمانی بد برای او مقدّر کند که بدی عملش را در نظرش بیارایند و هرگز به راه راست هدایت نشود،هم چنان می تواند در مدارج کمال بالا و بالاتر رود تا آنجا که دلش مأوای فرشتگان خدا شود،دسته ای بر آن فرود آیند و گروهی از آن به معراج فرا روند.امّا چه وقت؟هنگامی نسبت به طاغوت کفر ورزد و توحید و یکتاپرستی خود را در ملأ عام اعلان کند،و بگوید:پروردگار من اللّه است،نه بتها و همسان پنداشته ها،نه اجتماع فاسد و نه سلطهٔ گردنکش.

بیگمان به ایمان داشتن در دل نسبت به پروردگارش بسنده نمی کند،بلکه ستیزنده با نیروهای مادّی آن را آشکارا باز می گوید و نشان می دهد،و بدین وسیله در میان نیزارهای انبوه شرک راه توحید و یکتاپرستی را برای مردم می گشاید.

« إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ -آنان که گفتند:پروردگار ما اللّه است.» آنان چنین گفتند،و این گفته خود به خود مبارزه طلبی است،و مبارزه طلبی به نوبهٔ خود دعوت است،دعوت به شکستن پردهٔ سکوت و ترس و مقاومت حالت نومیدی و منفی گری.

به ما امر کرده اند که برائت خود را از مشرکان و آنچه شریک خدا می آورند،آشکارا ابراز کنیم.آیا در سورهٔ اخلاص نمی خوانیم:« قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ - بگو،اوست خدای یکتا»؟!از ما خواسته اند که کلمهٔ توحید را با آنچه از مخاطر رد کردن و سرپیچی و انقلاب پیامد آن است،بگوییم،و براستی که در عالم انسان این بزرگترین کلمه است،زیرا راه میان بندگی و آزادی،میان خواری و عزّت،میان دوزخ و بهشت را جدا می سازد.

« ثُمَّ اسْتَقامُوا -سپس پایداری ورزیدند.» /۱۲ کلمهٔ توحید بدون پایداری چه معنی می دهد؟آیا توحید به معنی مردود شمردن همسان پنداشته ها،مردود شمردن سلطهٔ گردنکشان و خوشگذرانان،و دراز گوشان حامل اسفار نیست؟پس اگر انسان برگردد و بدین همسان پنداشته ها سربسپارد و تسلیم شود،براستی اصل توحید و یکتاپرستی را نفی کرده است.

پیداست که خدای سبحان بنده را به شناخت خود هدایت می کند و به ذات خود او را بر ذات خود رهنمون می شود،آن گاه به گونه گون فتنه ها می آزمایدش،یک بار به مالش و دیگر بار به پیکرش و بار سوم به چیره کردن جابران بر او،و همچنین تا ایمانش را بیازماید،اگر در هم شکند او را به خود وا می گذارد،و اگر پایداری ورزد فرشتگان را بر او فرو می فرستد که گامش را استوارتر کنند.

بدین گونه دشواریهای پایداری در روزهای نخستین متمرکز می شود،آن گاه که فرشتگان نیامده اند و آنجا که مردم در درجهٔ فشاری که برای آزمایش نیروی ایمان خود با آن روبرو شده اند،مساوی هستند،اما در مرحلهٔ بعدی هر کس پایداری کند به سبب نزول فرشتگان بر او با آرامش و پشتیبانی،فشارها را سبک می شمارد.

« تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلاّ تَخافُوا -فرشتگان بر آنان فرود می آیند که مترسید!» از آینده و دردهایی که برای شما به همراه می آورد،مترسید و همچنین فرشتگان اثر برّنده ترین سلاحی را که نیروهای شرک به کار می برند و سلاح تهدید است از دل مستقیم و به راه راست آمده می زدایند،و هنگامی که در زمین سیر

می کنیم می بینیم که ترس بزرگترین دستمایهٔ حکومت گردنکشان و مستکبران است، پس اگر انسان یا ملتی از مانع ترس بگذرد حقوق و آزادی و استقلال خود را باز می گرداند.

« وَ لاٰ تَحْزَنُوا -و غمگین نباشید.» بر آنچه از زیان دیدگیهایی که گذشته است،پس فرشتگان نمی گذارند دلهای پایداران عرضهٔ امواج شک آوردنی شود که شیاطین در آنها بر می انگیزند و می گویند:تا کی قربانی بدهیم؟آیا نمی بینی که ملّتهای دیگر چگونه از نعمت آرامش برخوردارند؟و آیا به رفیقت نمی نگری که توانگر شده است، /۱۲ و همدرست که امروز بزرگترین کارشناس شده و همسایه ات که به وزارت رسیده است؟آیا بس نیست؟تا کی در غربت و هجرت و محرومی به سر می بری؟بیگمان این گونه سخنها تولید اندوه می کند و در نتیجه سبب انبوه شدن جهات منفی می شود اگر فرشتگان برای برطرف کردن آن مداخله نکنند،عزم و همّت کوشندگان را سست می کند،ولی چگونه؟ در واقع فرشتگان اثر ترس و اندوه را از دلهای راستروان با مژدهٔ بهشت و نعمتهای آن می زدایند.

« وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ -شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده بشارت است.» از آنجا که مؤمنان عرضهٔ گونه گون فشارها هستند،و طاغوت و یارانش از خوشگذرانان و گمراه کنندگان تمام وسایل فشار را علیه آنان می آزمایند،فرشتگان هم چنان پیاپی بر آنان فرود می آیند(نه تنها یک بار)و هر بار که در معرض گونه ای از فشار قرار گیرند فرشتگان به نعمتی در برابر آن نزد خدا ایشان را نوید می دهند تا اثر آن فشار را بزدایند،و شاید امام امیر مؤمنان-علیه السلام- به همین امر اشاره می کند،آنجا که گوید:

«آن کس که خواهان بهشت است دست از شهوتها بدارد،و آن که از دوزخ هراسان روی به حرام شده ها نیارد،و آن که در دنیا زهد ورزد مصیبتها بر او

ص :۲۱۲

آسان شود و آن که نگران مرگ است به سوی خیرات شتابان رود». (۱)

پس هر فریفتن یا فشار یا تهدیدی در دنیا را چیزی معکوس از شئون آخرت برابری می کند و اثر روانی آن را از بین می برد تا مؤمن بتمامی استقامت ورزد و بر راه راست پایدار بماند،و در حدیث از پیامبر(صلّی اللّه علیه و آله)که فرمان استقامت و پایداری می دهد و این آیۀ کریم را تفسیر می کند،آمده است:

«مردمانی کلمۀ توحید را گفتند و سپس بیشتر آنان کفر ورزیدند،امّا کسی که تا دم مرگ آن را بگوید از کسانی است که بر آن پایدار مانده است». (۲)

و آشکارترین نمودار پایداری ولایت و پیروی از خط سیاسی مستقیم در سایۀ رهبری شرعی است،و این برای آن است که بزرگترین چیزی که فرزندان آدم بر سر آن پیکار می کنند همان رهبری اجتماع سیاسی است و مؤمنان را خطّ سیاسی روشنی است که مردم را بدان دعوت می کنند و در رهبری صالحان نمودار است.و پایداری و راستروی بر این خط به معنی نبرد با تمامی نیروهای شرک و نادانی و دورویی در اجتماع است که عادتا در پیروی از راه پیشوایان کفر و گمراهی متمرکز می شوند،و چنین است که وقتی یکی از مجاهدان پیرو اهل بیت پیامبر نزد امام رضا-علیه السلام-می آید و دربارۀ این آیه از حضرتش می پرسد،امام بدو می گوید:

«به خدا سوگند که تفسیرش همان است که شما بر آنید».

امام باقر-علیه السلام-نیز به مردی از نیکان شیعیان خود همین را می گوید. (۳)

[۳۱]

کسی که به قلّۀ ایمان فرا رفته در آنجا به تنهایی زندگی می کند و بیم وحشت تنهایی بر او می رود،و یارانش از پیرامون او پراکنده شده اند زیرا او بر راه مستقیم حق می رود و آنان زیر گامهای فشار از پا درآمده اند،تا آنجا که چنان

۱- ۲۴) -تحف العقول،ص ۱۱۰،در حدیثی مفصّل دربارۀ ایمان و مبانی آن،در ضمن سخن از مبانی صبر.

۲- ۲۵) -نور الثّقلین،ج ۴،ص ۵۴۷.

۳- ۲۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۴۷.

گوید که امام پرهیزگاران گفت:

«حق برای من دوستی باقی نگذاشت».

اکنون خانواده اش دست از او کشیده اند و به او می گویند:چیزی را که تاب و توانش را نداریم به ما تحمیل مکن! ۱۲/ و اینک اجتماع فاسد یا بی مسئولیّت به رویارویی و مخالفت با او می پردازد،یا دست کم در ساعت رویارویی او را تنها می گذارد،تا آنجا که چیزی نمی ماند که جهان با تمام فراخنایش بر او تنگ آید.

اینجاست که فرشتگان خدا بر او فرود می آیند تا دوستداری و پشتیبانی خود را نسبت بدو اعلان کنند.

و کسی که با فرشتگانی زندگی می کند که بر شئون کاینات و عالم هستی گماشته شده اند،غریب و تنها نمی ماند.او با تمام آفرینش در جهتی درست گام برمی دارد.براستی،این دشمنان حقّ اند که غریب و تنهایند،زیرا بر ضدّ قوانین و سنّتهای خدا در آفرینش او و در جهتی مخالف جهت حرکت کاینات به سر می برند.

« نَحْنُ أَوْلِیٰاؤُکُمْ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا -ما در دنیا دوستدار شماییم.» ابراهیم(ع)به تنهایی در قلّهٔ توحید زیست،آیا غریب بود؟و چگونه غریب بود،در حالی که جبراییل و میکاییل و اسرافیل مرتبا بر او نازل می شدند؟ هنگامی که وی را در منجنیق نهادند تا در آتش افکنند دیگر فرشتگان گماشته بر شئون طبیعت به سوی او شتافتند،و پشتیبانی خود را نسبت بدو بر او عرضه کردند،وی نپذیرفت و کار خود را به خدا وانهاد،پس خداوند آتش را بر او سرد و بی گزند ساخت.

« وَ فِی الْآخِرَةِ -و در آخرت(نیز دوستدار شماییم).» و هنگامی که نفس مضمحل می شود و خفقان مرگ بر آدمیزاد فرود می آید،و دوستانش در پیرامون او می ایستند و از هر کمکی نسبت بدو ناتوانند،در اینجا فرشتگان آرامش دهنده بر مؤمنی که پایداری ورزیده فرود می آیند و بدو مژدهٔ بهشت می دهند.اللّه اکبر،چه شیرین بشارتی و چه بزرگ نعمتی!

ص:۲۱۴

و هنگامی که انسان را در گور می نهند،و پسران و دوستانش از پیرامون او پراکنده می شوند،و او را تنها و غریب زیر خاک رها می کنند،فرشتگان خدا با مژده بر مؤمن فرود می آیند،و وحشت او را می زدایند، /۱۲ و تا رستاخیز با او دوستی می ورزند،و هنگامی که مردم در صحرای محشر به سوی پروردگارشان برانگیخته می شوند« یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ وَ صٰاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ (۱) روزی که آدمی از برادرش می گریزد،و از مادرش و پدرش،و از زنش و فرزندانش»،« یَوْمَ تَأْتِی کُلُّ نَفْسٍ تُجٰادِلُ عَنْ نَفْسِهٰا (۲) روزی که هر کس به دفاع از خویش به مجادله می پردازد»،« لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ (۳) (و)هر کس را در آن روز کاری است که به خود مشغولش دارد»،در آن حال فرشتگان رحمت به همراهی مؤمنان روانۀ درگاه پروردگارشان گام پیش می نهند.

« وَ لَکُمْ فِیهٰا مٰا تَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ -در بهشت هر چه دلتان بخواهد از آن شماست.» در دنیا و نسبت به شهوتهای آن زهد ورزیده اند،پس خدا در عوض آن نعمتهای آخرت را به ایشان می دهد.و اگر شهوتهای دنیا آمیخته به درد و رنجها و سرشار از مصیبتها و نکبتها و بسیار زودگذر بود،نعمت آخرت که دلخواه نفوس ایشان است ناب و بی زوال است.

بلی،براستی دنیا و آخرت چون دو هوویند،پس هر که به آخرت میل دارد در دنیا زهد و بی میلی ورزد،و هر که بهترین فرصتهایش را در این زندگی نابود شونده از دست داده در آن زندگی جاودانه نعمتی نخواهد یافت.

بر تن امام پرهیزگاران،علی بن ابی طالب-علیه السلام-شلواری ژنده و وصله دار دیدند و در این باره به او گفتند،گفت:

«دل بدان خاشع می شود،و نفس خوار می گردد،و مؤمنان همین روش را

ص: ۲۱۵

۱- (۲۷) -عبس ۳۴/،۳۶،۳۵.

۲- (۲۸) -النحل ۱۱۱/.

۳- (۲۹) -عبس ۳۷/.

پیروی می کنند،براستی که دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه مختلف اند، پس هر که دنیا را دوست دارد و به دوستی می گیرد،آخرت را نمی پسندد و دشمن می دارد،و این دو به منزلۀ مشرق و مغرب اند و در میان این دو فاصله است،هر چه به یکی نزدیک شوند از آن دیگری دور می شوند و این دو را فاصلۀ دو هوو باشد». (۱)

« وَ لَکُمْ فِیهٰا مٰا تَدَّعُونَ -و هر چه در آن طلب کنید برایتان فراهم است.» دنیا سرای کوشیدن است و آخرت سرای پاداش،در دنیا ممکن نیست که تمام آرزوهای بشر تحقق پذیرد /۱۲ و کسی از یکا یک آنها رضایت یابد،زیرا ادّعاهای آدمیزاده بیشتر از حجم خود دنیاست و آرزوهای او وسیعتر از زندگی او بر زمین،پس چگونه همۀ آنها تحقّق پذیرد؟در حالی که آخرت سرایی است فراخ گسترده، بزرگتر از افزون طلبیها و بلندی جوییهای بشر،و این چنین است که آرزوهای مؤمنان بدون سختی کشیدن و کوششی تحقّق می یابد.

در حدیثی منقول که امام باقر-علیه السلام-آن را از پیامبر خدا-صلّی اللّه علیه و آله-روایت کرده آمده است:

«مؤمنی در بهشت نیست که او را بهشتها و باغهایی بسیار نباشد،با تخت و بی تخت،و نهرهایی از می،و نهرهایی از آب ناگندیده و دگرگون نشده،و نهرهایی از شیر،و نهرهایی از عسل.پس چون دوستدار خدا غذای خود را بخواهد،آنچه نفس او هنگام خواستن غذا میل کرده بدون آن که نام آن را ببرد،برایش حاضر می شود». (۲)

[۳۲]

و بزرگترین نعمتها برای اهل بهشت این است که آنان در مهمانی رحمن،پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار عرش عظیم هستند.

« نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ -سفره ای است از جانب خدای آمرزندۀ مهربان.» هم چنان که ایمان به خدا قلّۀ کمال و راه هر خیر است،دعوت کردن به

ص: ۲۱۶

۱- ۳۰) -نهج البلاغه،خطبۀ ۱۳۰.

۲- ۳۱) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۴۸.

سوی خدا نیز بهترین گفتار و راه هر درست شدن و درست کردنی است،و از آنجا که فراخواندن به سوی خدا بهترین کارهاست،پروردگار بهترین آفریدگانش را برای آن کار برگزیده که پیامبرانند و سپس به ترتیب افضلیّت از بندگان صالح اویند.

هنگامی که انسان صدای خود را برای دعوت بلند می کند اوهام و پندار گونه هایی که شیطان برای هراساندن بشر پخش می کند فرو می ریزد،هم چنان که بتهایی را که شیطان در اجتماع ساخته و پرداخته است می لرزاند و می جنباند! ۱۲/ فراخواندن به خدا یعنی جنگ با آنچه هم طراز خدا ساخته شده و شخص پرستی،هم چنان که به معنی رویارویی با طاغوت و پرستش زورمندان و توانگران است.

فراخواندن به خدا مبتنی بر انکار و ردّ تبلیغات و دعوتهای دروغین به قومیّت و نژاد پرستی و اقلیم پرستی و گمراهیهای شرک آمیز حاصل از آنهاست.

فراخواندن به خدا مستلزم پاکسازی نفس است چنان که در پی شهوتها نرود و دستخوش هجوم وسوسه های خشم شیطانی نشود.

« وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعٰا إِلَی اللّٰهِ -چه کسی را سخن نیکوتر از سخن آن که به سوی خدا دعوت می کند.» نیکوترین سخن:از آن رو که محتوای سخن او دعوت به سوی آن آمرزندهٔ مهربان است.

و نیکوترین سخن:از آن رو که روش دعوتش درست است،و از آن رو که از خود دعوت کننده جداست و از مصالح و منافع شخصی او یا شرایط تغییر کننده تأثیر نمی پذیرد،پس بهترین راهها را برای آن دعوت برمی گزیند،نسبت به مردم تواضع به کار می برد و به آنها نیکی می کند و بدانها زور نمی گوید و در دعوت خویش به دنبال شهرت و آوازه نیست و از گروه پرستی به دور است.

دعوت او خود بخود خیری است بزرگ که از آن بهره یافته و همواره خداوند را بر این توفیق سپاسگزار است،پس برای دعوت خود درخواست مزد و سپاسی از مردم

ص :۲۱۷

ندارد،و اگر با مخالفت یا حق ناشناسی کسان روبرو شود از راه دعوت منحرف نمی شود،زیرا بهای دعوت او پیشاپیش از طرف پروردگارش پرداخت شده است.

وانگهی دعوت او از رفتار او جدا نیست.وی براستی در اجرای قوانین خدا،و کردار شایسته،و تسلیم به رهبری شرعی،و خشنودی بدان که گواه صداقت او در دعوت خویش است می شتابد،هم چنان که این همه گواه صدق دعوت او نیز می باشد.پس کسی که مردم را به خدا دعوت می کند خود براستی خدا را می شناسد، و کسی که خدا را می شناسد کردارهای خود را شایسته می سازد،و در زمین خواهان بلند روی و فساد نیست،بلکه کار را به خدا و نزدیکترین /۱۲ کسان به پیامبر خدا وامی گذارد.

« وَ عَمِلَ صٰالِحاً وَ قٰالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ -و کارهای شایسته می کند و می گوید البتّه که من از مسلمانانم.» پس او نخستین کسی است که خود را تسلیم پروردگار خویش می کند،و این مطلب را اعلان می کند و-با دعوت خود-با گردنکشان و جبّاران می ستیزد هم چنان که بدان دعوت با شیطان نفس ریاست طلب و سلطه جوی خود نیز مبارزه می کند.

بدین سان این آیه-با کلماتی مختصر و رسا-ما را با شواهد صدق در مورد دعوت کنندگان آشنا می سازد و می گوید که چگونه آنان نیک گفتارترین مردمند و برای پاکسازی نفس از آلودگیهای هوی در دعوت،و پاکیزه داشتن روش دعوت از خودخواهی و درشتی و کلمات ناهنجار می کوشند.

در میان مردم،کسی هست که دیگران را به خدا دعوت می کند،و برای این دعوت وسیله ای معیّن برمی گزینند.مثلا به سازمانی رسالتی می پیوندد یا در ردیف عالمان و خطیبان درمی آید،یا روزنامه ای منتشر می کند،یا دستگاهی برای انتشارات به راه می اندازد...و شیطان در کمین او می ایستد و او را از راه منحرف می سازد،پس اهتمام او از خدا برمی گردد و متوجّه همان وسیله ای می شود که اختیار کرده است.در این صورت سازمان یا گروه یا مؤسسهٔ او محور دعوتش می شود و در

راه آن با دیگر دعوت کنندگان به سوی خدا به مبارزه می پردازد و به جای آن که نفس خود را در بوتهٔ دعوت ذوب کند،می بینی دعوتش را در بوتهٔ نفس خود ذوب کرده و در گمراهی به بیراهه ای بس دور رفته است.

شاید پایان آیه به بررسی همین حالت می پردازد،زیرا اسلام همان تسلیم(و سرسپردگی به حق)است و تسلیم با مبارزه های مصلحت طلبانه نزد دعوت کنندگان و مبلّغان منافات دارد.امیر مؤمنان،علی-علیه السلام-گوید:

«اسلام را چنان وصف کنم که کس پیش از من نکرده است.اسلام گردن نهادن است و گردن نهادن یقین داشتن،و یقین داشتن راست انگاشتن،و راست انگاشتن بر خود لازم ساختن و بر خود لازم ساختن انجام دادن،و انجام دادن به کار نیک پرداختن». (۱)

[۳۴]

کسی که دعوت به خدا می کند نیکوترین گفتار را برمی گزیند،اما نیکوترین کدام است؟نیکی و بدی هر دو وجود دارد و در میان آن دو تفاوتی است بزرگ.نیکی را درجه هایی است بالا رونده هم چنان که بدی را درجه هایی است سقوط کننده،و دعوت کننده در میان درجه های نیکی آن را که از همه نیکوتر است برمی گزیند.

« وَ لاَ تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لاَ السَّیِّئَةُ -خوبی و بدی برابر نیستند.» شیخ طبرسی گوید:معنی آن این است که بیگمان نیکی و بدی در ذات خود متفاوت اند،پس کارهای نیک و کارهای بد برابر نیستند،پس چون دو چیز نیک را به تو عرضه داشتند آن یک را از دیگری نیک تر است برگزین. (۲)

« اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ -همواره به نیکوترین وجهی پاسخ ده.» و بر حسب این تفسیر معنایش آن است که:در میان نیکیها برترین آنها را برگزین و از میان وسایل تبلیغ آن را که اثرش رساتر است اختیار کن.

« فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ -تا کسی که میان

۱- ۳۲) -نهج البلاغه،کلمات قصار،۱۲۵.

۲- ۳۳) -جوامع الجامع،ج ۲،ص ۴۸۲.

تو و او دشـمنی است چون دوست مهربان تو گردد.» دعوت کننـدهٔ به خـدا مردم را به قلّهٔ کمال راهنمایی می کنـد،و موفّق به رسـیدن به هدف خود نمی شود مگر آن که نخست خود را کامل سازد و بتواند بر خشم و مصالح خویشـتن فایق آید،پس اگر میان او و یکی از مردم دشمنیی وجود داشته باشد از موقعیّت خود برای درهم کوبیدن او بهره نمی جوید بلکه به سبب دوستی ورزیـدن بـدو و محبّت به دعـوت خـویش به سـوی او می رود که هـدایتش کنـد.بیگمان وجـود کـدورتهایی در میـان مردم و صاحب دعوت اثری منفی در دعوت به جا می گـذارد،ولی دعوت کننده در این راه چه چیزی در اختیار دارد؟او نفس خود را در تملّـک دارد و آن را سـخاوتمندانه تقـدیم پروردگـار خویش و دعوت او می کنـد، بنـا بر این از حقوق خویش،و آنچه نزد مردم به کرامت شخصیّت موسوم است می گذرد و صرف نظر می کند و به نیکی کردن به دشمنان خود شروع می کند.

سپس حکمت خود را در به گزینی آنچه بهـتر است به کـار می برد،زیرا در دعوت به سوی خـدا تـدبیر و حسن اداره،بـا وجود دشواری کـاربرد این دو،اهمیّـتی بزرگ و بسـزا دارد،چه حسن اداره نیازمنـد دانشـی بسـیار و تفکّری پیگیر،و توانـایی والاـ در گذرانـدن مهمّـات امور است.مثلاـ-تـدبیر--بنـا به عـادت-نیازمنـد کتمان و رازداری و پیروی راههای پنهانی در کار است که دشواریهایی بزرگ را بر ما تحمیل می کنـد،ولی این دشواریها هر چه باشد،بیگمان رازداری و پنهانکاری وسیله ای مهم برای کامیابی در مهمّات دعوت است.مگر نه آن که پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله-گفته است:

«در کارهای خود از شـکیبایی و رازپوشـی یاری بجویید»؟ از اینجاست که به ژرفی تفسیر اهل بیت-علیهم السلام-پی می بریم که در حدیث منقول از امام صادق-علیه السلام-آمده است:

«نیکی و حسنه تقیّه است،و بدی و سیّئه پراکندن راز». (۱)

۱- ۳۴) -مجمع البیان،ج ۵،ص ۱۳.

وانگهی والا ـ گرایی دعوت کننده چنان بالاست که در آزار رساندن به دشمن نمی کوشد بلکه سعی می کند او را دوست مهربان خود سازد.و براستی همواره می کوشد مردم را به دعوت خود جلب کند.

[۳۵]

در قلهٔ شامخ اخلاق والا ـ چکاری و خودداری که کسی جز آن که به دو ویژگی ممتاز باشد بدان نمی رسد:شکیبایی و بردباری.

« وَ مٰا یُلَقّٰاهٰا إِلاَّ الَّذِینَ صَبَرُوا -و از این(فضیلت)برخوردار نشوند مگر کسانی که شکیبا باشند.» به کسی که تلخی شکیبایی را بچشد اخلاق والا می بخشند،و شکیبایی در تمام معانی خود عبارت است از آینده نگری و سازگاری با نوپدیدهای آن با در گذشتن از لحظهٔ حاضر.

اینجا رابطه ای نزدیک میان شکیبایی و دانش وجود دارد،و کسی که نسبت به شناخت آینده و طبیعت سیر /۱۲ حوادث احاطه دارد،تنها به واقعهٔ حاضر و عوامل تأثیر گذار آن نمی پردازد،و از این رو است که پروردگار سبحان ما گوید:

« وَ مٰا یُلَقّٰاهٰا إِلاّٰ ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ -و از این برخوردار نشوند مگر کسانی که (از ایمان و یقین)بهره ای بزرگ داشته باشند.» پس کسی که از یقین و حکمت بهره ای بزرگ داشته باشد،اخلاقش نیکو می شود و بر آنچه ناپسند اوست می شکیبد.

و آیه اشاره می کند که هر کس بدی را با نیکی پاسخ دهد بهره ای بزرگ دارد از آنجا که کلمه حظّ بهره و نصیب به نحو مطلق آمده است و معنی آن این است که در نبرد خود با رقیبان و دشمنانش پیروز می شود و در تمام زمینه ها از ترقّی و پیشرفت بهره می برد.

[۳۶]

از آنجا که پایداری بر راه راست و پاسخ دادن با خوبی به بدی،و شکیبایی،دشوار و سخت است،و انسان که از ناتوانی آفریده شده در زیر فشارها از پا درمی آید،نومیدی و خود را به سراشیب سقوط سپردن روا نیست،بلکه باید همواره عزم و ارادهٔ خود را تجدید کند و از حالت ضعف و ناتوانی بگذرد،و به ریسمان خدا

چنگ درزند و بدو پناه جوید.

« وَ إِمّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ -و اگر از جانب شیطان دستخوش وسوسه ای گردی.» یعنی شیطان در حالتی از حالات ضعف که بنا به عادت بشر دچار آن می شود به انحراف وا دارد، « فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ -به خدا پناه ببر که او شنوای داناست،» زیرا ناتوانی بشر را چیزی جز توانایی پروردگار جبران نمی کند.پس هنگامی که خدا را به یاد می آوری،و با دل خود موجّه او می شوی از جانب فرشتگانی که خداوند به وسیلهٔ آنان گامهای بندگان را به گاه لغزش استوار می دارد، مدد می رسد.

براستی شیطان گمراه کننده برای پیکار با تو لشکریان خود را بسیج می کند و با آرزوها و غرور انگیزی خود و تردید و نومیدی تو را وسوسه می کند، /۱۲ ولی اگر روی به پروردگار آوردی و در نهانخانهٔ دلت او را یاد کردی،شیطان و سپاهش می گریزند و تو از معرکه پیروز بیرون می آیی.

و سخن پایانی:

این که سیاق آیات در این درس ما را رهنمون می شود که این آیات وضع دعوت کنندگان را در شدیدترین شرایط بررسی می کند،آنجا که به پایداری و پاسخ دادن به بدی با خوبی و شکیبایی نیازمندند.و شک نیست که زره جان و پناه و استوار ایشان همان تقیّه(رازداری و پنهانکاری)است که احتیاج به حوصله و حکمت و شکیبایی بزرگ دارد،و بسیاری از جنبشهای مکتبی در مبارزهٔ خود علیه گردنکشان به سبب فقدان یک یا چند بند از این برنامه در زندگی خود شکست خورده اند و فداکاریهای بسیار آنان به عبث رفته است.پس بر ماست که هیچ یک از این اندرزها را کوچک نشماریم بلکه به تمام آن با تمام نیرو توسّل جوییم و چنگ در زنیم تا خداوند اجازهٔ پیروزی به ما بدهد.

ص :۲۲۲

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۳۷ تا ۴۵]

اشاره

وَ مِنْ آیاتِهِ اَللَّیْلُ وَ اَلنَّهارُ وَ اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اُسْجُدُوا لِلّٰهِ اَلَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷)
فَإِنِ اِسْتَکْبَرُوا فَالَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ یُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّیْلِ وَ اَلنَّهارِ وَ هُمْ لا یَسْأَمُونَ (۳۸) وَ مِنْ آیاتِهِ أَنَّکَ تَرَی اَلْأَرْضَ خاشِعَةً فَإِذا أَنْزَلْنا
عَلَیْهَا اَلْماءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ إِنَّ اَلَّذِی أَحْیاها لَمُحْیِ اَلْمَوْتی إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۳۹) إِنَّ اَلَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی آیاتِنا لا یَخْفَوْنَ
عَلَیْنا أَ فَمَنْ یُلْقی فِی اَلنّارِ خَیْرٌ أَمْ مَنْ یَأْتِی آمِناً یَوْمَ اَلْقِیامَهِ اِعْمَلُوا ما شِئْتُمْ إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (۴۰) إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمّا
جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ (۴۱) لا یَأْتِیهِ اَلْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ (۴۲) ما یُقالُ لَکَ إِلاّ ما قَدْ قِیلَ
لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِکَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ وَ ذُو عِقابٍ أَلِیمٍ (۴۳) وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِیًّا لَقالُوا لَوْ لا فُصِّلَتْ آیاتُهُ ءَ أَعْجَمِیٌّ وَ عَرَبِیٌّ
قُلْ هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدیً وَ شِفاءٌ وَ اَلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ فِی آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَیْهِمْ عَمًی أُولٰئِکَ یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ (۴۴) وَ لَقَدْ
آتَیْنا مُوسَی اَلْکِتابَ فَاخْتُلِفَ فِیهِ وَ لَوْ لا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ (۴۵)

ص :۲۲۳

معنای واژه ها

۳۸[لا یسئمون]

:از سأم به معنی به رنج آمد،یعنی از تسبیح و پرستش خسته نمی شوند و به رنج نمی آیند.

۳۹[اهتزّت]

:جنبید:زیرا آب زمین را فرا می گیرد و با خیساندن و تورم و بالا آوردن نمکها آن را می جنباند.

[و ربت]

:به سبب داخل شدن آب و هوا در درون آن بالا آمد.

به آفتاب و ماه سجده مکنید، به خدا سجده کنید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از محورهای اصلی سورهٔ فصّلت بیان پیوند درست میان بشر و آفریدگان پیرامون اوست که در این حقیقت جلوه گر می شود که آنها همه آفریدهٔ خدایند و خواه ناخواه به ارادهٔ او گردن نهاده اند،پس روا نیست که آدمی نشانه های خدا را شریک و نظیری برای خود محسوب دارد و به خورشید و ماه سجده گزارد،زیرا سجده آوردن (و پرستش)تنها برای خداست.آیا او آفرینندهٔ تمام کاینات و هستی نیست؟ همچنین فرشتگان خدا و آنان که نزد خداوند پروردگار جهانیان اند شب و روز بی خستگی و ملالتی او را تسبیح می گویند.

نیز زمین را می بینی که سرسپرده و گردن نهاده است(گویی در حالت

پرستش پروردگار خود و در انتظار برکتهای اوست که در باران تمثّل و تجسّم می یابد).پس چون خداوند بر آن آب فرو فرستد به جنبش درمی آید و گیاه می رویاند،و در زنده کردن آن پس از مرگش گواهیی است راستین بر زنده کردن مردگان برای رستاخیز،و این که پروردگار ما بر هر چیزی تواناست.

(تمام اینها از نشانه های خداست،ولی حکم آنان که در این آیات الحاد می ورزند و از آنها روی می گردانند چیست؟) براستی،ملحدان بر خدا پنهان نیستند(و نیز با کسانی که سخن خدا را به تصدیق و عمل اجابت کرده اند یکسان نیستند) /۱۲ آیا آن کس که به آتش افکنده می شود بهتر است یا آن که روز قیامت با ایمنی در می آید؟(و این بدین معنی نیست که عقوبت او به سبب جهل یا مسامحه به تأخیر افتاده باشد،هرگز).پس هر چه می خواهند بکنند،که خدا بر آنها و کارهایشان بیناست.

(ملحدان و باطل گرایان نسبت به نشانه ها و آیات خدا کیستند؟)آنها کسانی هستند که به ذکر خود(که در قرآن متمثّل است)و برای آنان آمده کفر می ورزند،و ذاکر نمی شوند،در حالی که قرآن کتابی است ارجمند و مسلّط که نیرو و قدرتش را از پروردگار خود می گیرد،و همانا کتابی است حق که نه در مقابل و همزمان آن باطل بدان راه یابد و نه پس از آن.مگر نه این که آن را حکیمی ستوده فرستاده است؟پس چگونه باطل بدان راه یابد؟ (و هر مجادله ای که پیرامون آیات خدا و ذکر او می کنند باطل است).

به پیامبر(اسلام،ص)چیزی جز آن که به پیامبران پیشین گفته اند، نمی گویند...

(که خداوند آن مجادله کنندگان را پس از آن که با آمرزش خود بدیشان مهلت داد،دچار عقوبت دردآور خود کرد) همانا پروردگارت هم آمرزنده است و هم صاحب عقوبتی درد آور.

(و از جمله چیزهایی که می گفتند این بود که کسی که به پیامبر(ص) آموزش می دهد شخص عجم«فارسی»است،در حالی که قرآن عربی ناب و

واضحی است)،و اگر خداوند زبان قرآن را فارسی قرار می داد،بیگمان می خواستند که عربی نابی باشد که آیات آن به بهترین گونه ای توضیح داده شده باشد.ولی آیا براستی مقیاس حق و باطل،و هدایت و گمراهی همین است؟(هرگز...مقیاس همان ایمان است)پس کسی که به قرآن ایمان آورد هدایت و شفا نصیبش شد،در حالی که کسانی که ایمان نیاوردند در گوششان خلل و سنگینی وجود داشت و کوردل بودند،چنان کسی که او را از دور صدا بزنند.

(و خدای سبحان بیدرنگ به عقوبت آنان نپرداخت،هم چنان که با امّتهای پیشین نیز چنین نکرد).به موسی کتاب داده شد،امّا در آن اختلاف کردند،برخی ایمان آوردند و برخی بدان کفر ورزیدند(ولی خداوند به آنها مهلت و فرصت داد تا آنان را بیازماید)و اگر نه آن بود که خداوند آزمون در دنیا را مقدّر کرده بود،کار میانشان به پایان می آمد.

(جز این که مهلت انداختن در قضا دلیل الغای آن نیست بلکه انسان مسئول کارهای خویش است،و او را به بازخواست می گیرند)پس هر که ۱۲/ کاری نیک کند سودش برای خود اوست،و هر که بد کند زیانش متوجّه شخص اوست.

شرح آیات:

[۳۷]

میان بشر و دیگر آفریدگان پیوندهایی بسیار وجود دارد،و هنگامی که انسان وسعت دامنۀ این پیوندها را کشف می کند نه تنها هشیاری و آگاهیش نسبت بدانچه پیرامون اوست افزون می شود و نه تنها تواناییش بر تسخیر و بکار گماشتن طبیعت افزایش می یابد بلکه ایمانش به پروردگار خود و شناختش نسبت به(مفاهیم)نامهای نیکوی او که در آسمانها و زمین جلوه گر است فزونی می یابد.

چون به شب و روز و خورشید و ماه بنگریم عظمت و بزرگی حجم و دقّت نظم آنها ما را به هراس می افکند،ولی می بینیم که با آن همه مسخّر فرمان خدا،و گردن نهاده به ارادۀ او و محاط در چنبرۀ دانش و توانایی اویند اینجاست که مؤمنان

به پروردگار خود راه می برند و اندکی از عظمت او را می شناسند،پس برای خدایی که ستایش و بزرگواری و کبریا و بزرگی تنها بدو اختصاص دارد به سجده بر خاك می افتند.

« وَ مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ -و از نشانه های او شب و روز و آفتاب و ماه است.» رفت و آمد شب و روز با دقّت تدبیر و حسن نظمی که در آن است گواه بر عظمت کسی است که این دو را باندازه بر سنجیده و تقدیر و تدبیر کرده است، هم چنان که گردش خورشید در سه بعد در کمال دقت و چرخشهای پیوستهٔ ماه که در سرنوشت زمین تأثیر دارد نیز گواهی دیگر بر عظمت اوست،تمام اینها نشانه ای از نشانه های قدرت خدایند،پس تقدیس خورشید و ماه بدون آفریدگار آن دو از گمراهی است.

« لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لَا لِلْقَمَرِ -به آفتاب و ماه سجده مکنید.» این سجده از عادتهای دوران جاهلیّت بود که هنوز نیز در میان برخی امّتها وجود دارد،و شاید ناشی از نگرشی سطحی به نشانه های آفرینش باشد که نظر به فراسوی آنها که حقیقتهایی پنهانی است نفوذ نمی کند.

« وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ -به خدای یکتا که آنها را آفریده است سجده کنید،اگر شما او را می پرستید.» /۱۲ پاره ای می پنداشتند که سجده کردن به خورشید و ماه و بتهایی که به عنوان مظهر(و سمبلی)برای آن دو یا دیگر چیزها از مظاهر نیرو و زیبایی در آفرینش می تراشیدند،پرستش برای خدا محسوب می شود،مگر نه این همه از آفریدگان خدا و از نمودهایی توانمندی و زیبایی اویند؟پس پروردگار به آنان هشدار داد که پرستش خدا جز به سجودی تنها و تنها برای او درست نیست،و اگر خدا را می خواهند باید تنها او را بپرستند،برای این که سجده گزاری به خورشید و ماه و هر مظهری از مظهرهای توانمندی و زیبایی چشم بشر را خیره می کند و در نتیجه به تسلیم شدن او به سلطه یا ثروت و چیزهایی از این قبیل که آرایش زندگی دنیاست

می انجامد.همـهٔ اینها ریشهٔ فساد و تباهی در زندگی انسان است،و از ویژگیهای پرستش خدا محفوظ داشتن بشر از این فساد بزرگ است.

برخی بـدین فساد رنگ فلسفی می دادنـد و ادّعا می کردند که نشانه های خدا عین ذات اوست،و هستی و هست یکی است و آفریننـدهٔ و آفریـده یکی و راه به سوی خدا به شـماره نفسـهای آفریدگان است.هرگز...نزد خدا همسازی میان پرسـتش خدا و سجده گزاری به خورشید و ماه وجود ندارد،پس هر کس که بدانها سجده گزارد از چارچوب پرستش خدا بیرون رفته است.

[۳۸]

چرا انسان پرسـتش خـدا را رها می کنـد و به پرسـتش آفریـدگان او می پردازد؟ زیرا در پرسـتش آفریدگار احساس خواری و کـوچکی و دریـافت آفریـده بـودن و بنـدگی وجـود دارد و در نـتیجه موجب ملزم شـدن به رسالتهـای الهی و محتوای آنهـا از ارزشـها و قوانین،و جلوگیری از آزمنـدی نفس و مخـالفت بـا آرزوهـای آن،و پرواز در آسـمان خرد ورزی،و گـذر از واقعیّت مشـهود به سوی حقیقتهای پنهانی نامشهود،و دیگر مدارج والای کمال است که نیل بدانها برای بشر دشوار می نماید.از این رو می بینی که آدمی تکبّر می ورزد و بزرگ خویشتنی می کنـد.امّا روش قرآنی چگونه به درمـان این حـالت اسـتکبار و بزرگ خویشـتنی می پردازد؟بـا یـادآوری به بشـر که فرشـتگان در حـالی که برتر از او،و به پروردگـار خود نزدیکتر و از حیث نیرو و سلطه بزرگترند،تنها خدا را می پرسـتند و او را از شریکان پنداری منزّه و مبرّا می دارند،و نیز بندگان صالح خدا که از نزدیکی بـدو بهره دارند او را تسبیح می گویند و این که براستی راه فرا رفتن و والا شدن همان سـرسپردگی است،و بشـر تا مانع بزرگ خویشتنی را در خود نشکند به مراتب والا نمی رسد.

« فَإِنِ اسْتَکْبَرُوا -اگر آنان تکبر می ورزند و بزرگ خویشـتنی می نمایند.» و آفریدهٔ خدا را شریک او می سازند،و به خورشید و ماه سـجده می گزارند،و به آرایش زندگی دنیا گردن می نهند و سرمی سپارند،و برای حفظ خودخواهی و نگهداری نادانی و بی خردی ادّعا می کنند که راه کمال همین است،باید بدانند که

به راه نزدیک شدن به خدا هدایت نیافته اند، « فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ -آنها که در نزد پروردگار تو هستند.» از فرشتگان و نزدیکان،و شاید آفریدگانی جز این دو که ما آنها را نمی شناسیم،آنان که از مقام نزدیکی به خدا بهره مند شده و تا آنجا رفته اند که نزد او هستند،و احتمال دارد شامل مقرّبان و نزدیکانی باشد که در دنیا زندگی می کنند،زیرا آنان با روانها و دلهای خود نزد پروردگارشان هستند که پروردگار ما را مکانی محدود و مشخّص نیست و نزدیکی به او نزدیکی معنوی است.

« يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ -شب و روز تسبیح او می گویند،» نشانه های خدا مشاعر و احساسات آنها را جریحه دار نمی کند،بلکه آنها را به یاد عظمت پروردگارشان می افکند.آیا نه این که شب سپری می شود،و خداوند جاودانه است و سپری نمی شود؟و مگر نه آن که روز از میان می رود،در حالی که خداوند زندهٔ پایدار است؟پس آنها به جوانب منفی در آفریدگان می نگرند و آفرینندهٔ آنها را از آن جوانب منزّه می دارند،هم چنان که به جوانب مثبت نیز می نگرند و عشق و شوقشان را نسبت به پروردگارشان می افزایند،و این روش در نگریستن به شب و روز شناختی بیشتر در رفت و آمد شب و روز نسبت به خدا بدیشان الهام می کند،از این رو از تسبیح او خسته و ملول نمی شوند،زیرا این نگرش ایمانی به ایشان در هر ساعت تاب و توان و نشاط می بخشد.

« وَ هُمْ لاَ يَسْأَمُونَ -و ایشان ملول و خسته نمی شوند.» مؤمنان را می بینی که روز خود را با این دعا پذیرا می شوند که بینش آنان را /۱۲ که ظواهر آفرینش را از خلال آن می بینند منعکس می سازد و نمایش می دهد و می گویند:

«بار الها،ای آن که زبان صبح را به سخن گفتن از روشنایی بیرون آوردی،و بخشهای شب تیره را به بیان تیرگیهای آن گماردی،و ساختن فلک گردان را به اندازهٔ برجهای خود به نیکوتر صورتی پرداختی،و درخشندگی خورشید

را به پرتوهای تابناکش نور افشان ساختی». (۱)

پس طبیعت جلوه گریهایی از نامهای خداست،و نگریستن بدان ایشان را بدان نامها رهنمون می شود.

دعای امام حسین(ع)در روز عرفه همین روش را در اندیشیدن دوستداران خدا منعکس می کند،آنجا که گوید:

«بار الها،از رفت و آمد آثار،و جابجایی اطوار دریافتم که خواست تو از من آن است که در هر چیزی خود را به من بشناسانی،تا در هیچ چیزی نسبت به تو ناشناس نباشم». (۲)

چون نور شناخت خدا بر دل مؤمن بتابد تیرگی وجود دیگران را از آن می زداید،پس هیچ چیز و هیچ کسی در چنان دلی با پروردگار شریک نمی شود.

امام حسین(ع)در همان دعا گوید:

«تویی که نورها را در دلهای دوستدارانت تاباندی تا تو را شناختند و به یکتایی پرستیدند،و تویی که دیگران را از دلهای دوستانت زدودی،چندان که جز تو را به دوست نشمردند،و به غیر تو پناه نبردند،تویی مونس ایشان،آن گاه که جهانها ایشان را به وحشت افکند،و تویی آن که ایشان را راهنمایی،آن گاه که نشانه های راهنمایی از دیده آنان دور شده باشد،کسی که تو را گم کند چه بیابد و آن که تو را بیابد چه چیزی گم کند». (۳)

و سخنی دیگر:

مذاهب در مورد جایگاه سجده در این آیه،پس از اتفاق نظر در مورد واجب بودن آن و این که از سجده های عزائم است اختلاف دارند،فقیهان شافعی و مالکی گویند:سجده هنگام این گفتهٔ خدای تعالی واجب است که گوید:« وَ هُمْ لاٰ یَسْأَمُونَ »،در حالی که حنفیان و حنبلیان گویند:جایگاه سجدهٔ واجب هنگام

ص: ۲۳۰

۱- (۳۵) -آغاز دعای صباح منقول از امیر مؤمنان(ع)در مفاتیح الجنان.
۲- (۳۶) -مفاتیح الجنان،ص ۲۷۲.
۳- (۳۷) -همان مأخذ،ص ۲۷۳.

این گفتهٔ خداست که گوید:«تعبدون».شیعه نیز به پیروی از روایات اهل بیت(ع)بر همین رأی رفته اند.

در سجود ذکری مخصوص واجب نیست،ولی مستحبّ است که آنچه را در روایت«من لا یحضره الفقیه»آمده بگویند که گوید:

روایت شده است که در سجدهٔ عزایم می گفت:

«لا إله إلاّ اللّه حقّا حقّا،لا إله إلاّ اللّه ایمانا و تصدیقا،لا إله إلاّ اللّه عبودیّه و رقّا،سجدت لک یا ربّ تعبّدا و رقّا،لا مستنکفا و لا مستکبرا،بل أنا عبد ذلیل خائف مستجیر» (1) حقیقت را،حقیقت را،هیچ خدایی نیست جز خدای یکتا،هیچ خدایی نیست جز خدای یکتا،(سخنی)از سر ایمان و گواهی،هیچ خدایی نیست جز خدای یکتا(سخنی)از سر بندگی و بردگی،پروردگارا بنده وار و برده وار به تو سجده گزاردم،نه سرپیچی می کنم و نه گردنفرازی و تکبر،بلکه من بنده خوار هراسانی پناهجویم.

[۳۹]

قرآن بینشی است بی بینایی چشم ظاهر،و دیداری است بی نگریستن.قرآن براستی،روش اندیشیدن برای کسی است که خرد می ورزد،و هدایت و عبرت است برای کسی که هشیاری به خرج می دهد و عبرت می گیرد.

قرآن می گوید چگونه در مدرسهٔ زندگی که در آن معارف پروردگار،و نشانه گذاریهای حق و مشاهد نفس وجود دارد چندان که از لحاظ حکمت و دانش تو را بسنده است،خود آموز شوی.

اگر آیات قرآن وسیلهٔ بینش برای نگریستن به پیرامون خود قرار دهیم بیگمان طبیعت هزار و یک درس به چندین زبان برای ما می گوید،زبان عاطفه ها و احساسها،زبان دانش و حکمت،زبان ضمیر و و جدان و برتر از تمام اینها زبان شهود و ایمان.

به زمین بنگر،آیا سرسپردگی آن را نسبت به پروردگارش نمی بینی و این

۱- ۳۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۵۱.

که چگونهٔ ذرّه های خاک تشنهٔ ۱۲/ باران انـد،چنان که گویی زمین به درگاه پروردگارش مناجات می کند و درخواست می کند که زنده اش سازد؟ « وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً -و از نشانه های(قدرت)او این که زمین را خشک و سر به زیر می بینی.» نه بزرگ نمـا و قـدرت نمـا،و حق آن است که نسبت به پروردگار خود سرسپرده و سر به زیر باشـد که بـدون این سرسپردگی خـود ممکـن نیسـت از برکتهـای پروردگـار خـویش سـود برد،و همچنین است دل سـرسپرده که پرتـو پروردگـار بزرگش بر آن می تابد و آن را با شناخت و ایمان زنده می کند.

« فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ -چون آب بر آن فرو فرستیم به جنبش آیـد.» همچنین است دلهـای پاکیزه که برای نشانه های پروردگار خود به لرزش درمی آید.

« وَ رَبَتْ -و گیاه می رویانـد.» کشت و برگ و میوه بر زمین نمو می یابـد و رویـهٔ زمین از سـطح نخستین خود بالاتر می آید،و همچنیـن است هر کس که نسبت به خـدا فروتنی کنـد فراتر می رود و هر که(بـدو)سرسـپارد رشـد می کنـد و هر که خـود را بیالاید می بالد(و به درجات والا می رسد).

« إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتَى -همانا،آن کس که آن را زنـده می کنـد،زنـده کننـدهٔ مردگان است.» و این چنین قرآن بدین سادگی پیچیده ترین معما را که بشر را به حیرت افکنده حلّ می کند.مگر نه آن که خردها در ساحل زندگی باز ایستاده است و (مردم)از یکدیگر می پرسـند:زندگی چیست؟چگونه پدید آمده؟و وقتی می رود چگونه باز می گردد؟ آری،براستی اگر تو بگذاری دیدگاههایت از مانع ظاهر بگذرد و به حقیقت سنّتها و قانونها راه یابد،بیگمان در معماهای آفرینش به ژرف کاوی

می پردازد.

نـاگزیر بایـد نهر حقیقت را از سرچشـمهٔ آن نوشـید،امّا اگر کنار ساحل بایستی و دسـتهای خود را دراز کنی که آب به دهانت برسد هرگز نخواهد رسـید.در دریا غوطه ور شو تا به گوهر دست یابی،پرده را از دیده ات برگیر تا قدرت خدا در سفرهٔ سبزی که بهاران-به اذن خدا- ۱۲/ از میلیونها گیاه انباشته از رازهای زندگی بر زمین می گسترد،جلوه گر شود.

براستی گوناگونی گیاهان و سـرعت شـعله کشیدن زندگی در درون آنها،و سـر ریز شدن قدرت از کناره های آنها،همه ما را رهنمون بـدین حقیقت است که زنـده کردن مردگان بر خدا آسان است،و بشـر به نوبهٔ خود مانند گیاهی در میان میلیونها گیاه است.

بلکه این امر رهنمون ماست که قـدرت الهی حـدّی نـدارد،زیرا شدّت گوناگونی،و انبوهی آفریدگان،و عظمت تدبیر،و شـتاب دگرگونی،این همه مجـالی برای شـکّ در این حقیقت بـاقی نمی گـذارد که براسـتی خـدا فراخ نیرو است و هرگز چیزی او را ناتوان نمی کند.

« إِنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -براسـتی،او بر هر چیزی توانـاست.» علیّ بـن فضّـال نزد امـام رضـا(ع)آمـد و از او پرسـید:چرا خـدا آفریدگان را به گونه های متفاوت آفریده و همه را از یک گونه نیافریده است؟ حضرتش در پاسخ گفت:

«تا پندارها بر این گمان نرود که او ناتوان است،پس هیچ صورتی نیست که در پندار ملحدی(بی باور)ترسـیم شود مگر آن که خـدای عزّ و جلّ پیش از آن آفریـده ای را بر آن صورت آفریده باشد،و تا آن که گوینده ای نگوید:آیا خدا می تواند بدین یا آن صورت بیافرینـد؟مگر آن که عین همان را در آفرینش خـدای تبارک و تعالی بیابد،پس با نگریسـتن به گونه های آفرینش معلوم می شود که او بر

هر چیزی تواناست». (۱)

[۴۰]

دل بشر همچون زمین است،هر گاه به پروردگار خود سر بسپرد و به نشانه های او پاسخ مثبت دهد،خدا آن را با ایمان زنده می کند،امّا اگر بزرگ خویشتنی ورزید و به نشانه های خدا پاسخ مناسب نداد،گویی همچون صخره ای است سخت که از باران جنبشی(بر اثر رستن گیاهان)در آن پدید نمی آید.

و از آنجا که آفرینش از نشانه های خدا فیض می برد و بهره مند می شود، کافران سخت می کوشند و مجاهده ای می کنند تا از آثار آن آیات بر خویشتن رهایی یابند،پس می بینی که نسبت بدانها الحاد می روند،یا آنها را از جایهای خود تحریف می کنند،و برای خود به دنبال بهانه ها و توجیهاتی می گردند که بدانها ایمان نیاورند،ولی آیا این بهانه ها و نیرنگهای آنها بر پروردگارشان پوشیده است؟چگونه چنین چیزی ممکن است،در حالی که اوست که آنها را آفریده و علمش بر آنها احاطه دارد؟ بیقین آنها را روز قیامت در آتش دوزخ می افکنند،آنها از مسئولیتهای ایمان به پناه الحاد(و بهانه تراشی)خزیده اند و گمان می کردند که این بهانه آوردن آنان را از جزای بد نجات می دهد،در حالی که نجات فقط در سرسپردگی به آیات خدا و پذیرفتن مسئولیتهایشان بوده است.

« إِنَّ الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی آیاتِنا -کسانی که به آیات ما الحاد می ورزند.» این آیه پس از ذکر چند آیه آمده است،زیرا فزونی آیات به کسی که از تأثیر پذیری از آنها می گریزد،سودی نمی رساند،و گروهی از مفسّران گفته اند:معنی الحاد همان کاری بوده که آنان از سوت کشیدن و دست زدن می کردند،و گویا ایشان به ظاهر کلمهٔ الحاد که بر عمل متعدّی نسبت به دیگری دلالت می کند نگریسته اند که به معنی تحریف دیگران از ایمان است مانند کسی که آیات خدا را

۱- ۳۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۵۱.

تحریف می کند،و گفته اند:این آیه دربارهٔ ابو جهل نازل شده،در حالی که مفسّران دیگر گویند معنی و مراد آن:کسانی هستند که از آیات ما بر می گردند،و به نظر می رسد این معنی به روند مطلب نزدیکتر باشد.

« لاٰ یَخْفَوْنَ عَلَیْنٰا -بر ما پوشیده نیستند.» با وجود آن که ملحد به نیرنگهای بعید دست می زند و می کوشد رد کردن آیات از جانب خود را با تراشیدن نظریّه های فلسفی و اندیشه های باطل و دروغبافیهای خیالی بپوشاند،ممکن است این همه مردم را بفریبد،و ملحدان نیز خود را بدانها بفریبند،ولی بر خداوند پوشیده نیست زیرا علم خدا بر نیّتهای پلید آنها احاطه دارد و بدان سبب بدانها پاداش آتش می دهد.

« أَ فَمَنْ یُلْقیٰ فِی النّٰارِ خَیْرٌ أَمْ مَنْ یَأْتِی آمِناً یَوْمَ الْقِیٰامَةِ -آیا آن که به آتش افکنده می شود بهتر است یا آن که روز قیامت ایمن(و بی هیچ وحشتی) می آید؟» /۱۲ امتیاز بشر بر دیگر موجودات زنده گرایش او به آینده ای بهتر است.آیا می بینی که بشریت امروز چگونه در جستجوی پیشرفت در تمدّن است؟چرا؟برای آن که مردم ایمنی آینده را می خواهند،ولی از بزرگترین امنیّتی که ناگزیر باید برای آن بکوشند غافل اند،و آن همانا ایمنی آنها در روز قیامت است که برای کسی حاصل نمی شود مگر آن که به آیات پروردگارش گوش فرا داده و با سرسپردگی به آنها پاسخ مثبت داده باشد.

و از آنجا که پاسخگویی و پذیرفتن آیات خدا با هشیاری و آگاهی و شدّت تصمیم از جانب مؤمنان کامل می شود از این رو آنان خود با ایمنی به صحرای محشر می آیند،در حالی که الحاد سرسپردگی به هوی را کامل می کند و از این ملحدان را به شدیدترین وجهی به آتش دوزخ می افکنند.

« اِعْمَلُوا مٰا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ -هر چه می خواهید بکنید،او به کارهایتان بیناست.» خداوند به بندگان خود به اندازه ای محدود در دنیا آزادی داده است که

مسئولیتهای کامل خود را به روز قیامت بر دوش گیرند،و ولی آنان را از سرانجام الحاد(روی گرداندن)و کجروی،و بهانه تراشی،و خود فریبی بر حذر داشته است، زیرا او براستی بدانچه می کنند بیناست و می داند چه کار و برای چه می کنند.

[۴۱]

کتابی که خدا برای بندگانش فرستاده آیات متجلّی در آفرینش او را منعکس می کند،پس کسی که از آن روی بگرداند از نصیب خود روی گردانده، زیرا این کتاب یادآوری چیزهایی است از حقایق مهمّ که بشر آنها را فراموش کرده است.

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمّٰا جٰاءَهُمْ -آنان که به قرآن که برای هدایتشان آمده است کفر می ورزند.» آنها همان ملحدان نسبت به آیات خدایند،و سرنوشتشان نابودی است زیرا از کتابی با قدرت روی گرداندند.

« وَ إِنَّهُ لَكِتٰابٌ عَزِيزٌ -و حال آن که کتابی ارجمند و توانمند است.» چگونه ارجمند و توانمند نباشد در صورتی که پروردگار عزت و توانمندی وعده داده است که آن را حفظ می کند،و به هر که بدان یاری و پیروزی رساند یاری و پیروزی می دهد،و براستی /۱۲ این کتاب سنّتهای الهی را در مورد انتقامی که به سختی از مخالفان می گیرد منعکس می سازد،پیامبر(ص)دربارۀ قدرتمندی و عزّت قرآن خبر داده و گفته است:

«هر کس را که آن را فرا روی خود قرار دهد به بهشت رهبری می کند،و هر کس را که آن را پس پشت نهاده به آتش می کشاند».

مفسّران گفته اند:خبر مبتدا در اینجا به سبب دلالت سیاق آیه محذوف است چنان که بگوییم،همانا کسی که بازدید دشمنی کند،و براستی که زید نیرومند است،یعنی او کامیاب نمی شود زیرا با کسی دشمنی می کند که نیرومند است.

[۴۲]

و نیز عزّت و پیروزمندی قرآن در این امر جلوه گر می شود که براستی حق است و حق پیروزمند است.

« لاٰ يَأْتِيهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ -نه از پیش روی آن باطل بدان راه یابد و نه از پس آن.»

پس نه خبرهایی را که از گذشته داده باطل مشوب می کند و نه پیشگوییهای آن را دربارهٔ آنچه می آید.بیگمان قرآن کتاب تمام عصرها و زمانهاست.و مگر نه آن که سنتهای ناب،و مغز حقایق،و عبرتهای داستانها را بیان می کند که این همه در عصری نسبت به عصری دیگر تفاوتی نمی کند؟چنان که امام رضا(ع)دربارهٔ آن گفته است:

«(قرآن)ریسمان محکم خدا،و دستاویز مطمئن او و روش نمونهٔ اوست که به بهشت می انجامد،و رهایی بخش از آتش است،که در طول زمانها کهنه نمی شود،و از زبانها نمی افتد،زیرا آن را برای زمانی سوای زمانی دیگر قرار نداده اند،بلکه آن را دلیل برهان و حجّت بر هر انسان قرار داده اند». (۱)

« تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ -از جانب حکیمی ستودنی نازل شده است.» خدایی که افقهای آفرینش گواه حکمت رسای اوست همان کسی است که قرآن را فرو فرستاده،پس قرآن گویای این حکمتی است که آن را در آفرینش ذات سبحان او می بینیم.

او ستوده ای است که ستودگیهایش در هر افق آشکاری پراکنده است،زیرا رحمت او همه چیز را فرا گرفته، ۱۲/ و آخرین پیامبر را به عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث کرده و کتاب رحمت خود را نیز با او فرو فرستاده است.

[۴۳]

براستی که طبیعت بشر در طول تاریخ یکی است،و بهانه تراشیها و توجیهات ملحدان دربارهٔ آیات خدا و روی گردانندگان از ذکر آنها امروز همان است که به پیامبران پیشین نیز می گفتند،هم چنان که روش خداوند در مهلت دادن به آنها تا مدّتی معین،و سپس در صورت توبه نکردن آنها گرفتار کردنشان به عذابی دردناک در آینده همان است که در گذشته نیز جاری بوده است.

« مَا يُقَالُ لَكَ إِلاَّ مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ -هر چه دربارهٔ تو می گویند دربارهٔ پیامبران پیش از تو نیز گفته اند.»

ص: ۲۳۷

۱- ۴۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۵۴.

پس بر آنها اندوه مخور و غمگین مشو.همانا عادت ملحدان و ناباورانی که از قرآن روی می گردانند چنین است،و برای توجیه و بهانه تراشی بر الحاد و روی گرداندن خود سخنانی را بر پیامبران می بندند.

« إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ -همانا پروردگار تو صاحب آمرزندگی است.» پس بر پیامبر و پیروان اوست که سینه ای بی کینه و گشاده داشته باشند و با آفریدگان خدا به مدارا رفتار کنند، « وَ ذُو عِقَابٍ أَلِیمٍ -و نیز صاحب عقوبتی دردآور است.» پس اگر روی گردانند به یقین خداوند عذابی دردناک برای آنها فراهم آورده،پس واقعهٔ عذاب را جلو نمی اندازد و در اندیشهٔ انکار آنها نیست.

[۴۴]

قرآن ذکر و یادآوری است،و شرطهای هدایت،اگر آنها از آن روی نگردانند،در قرآن به فراوانی آمده است،و اگر خداوند آن را به زبانی غیر از زبان عربی قرار می دادند بیگمان بر روی گرداندن خود چنین بهانه می آوردند که آن را نمی فهمند یا می گفتند:چگونه پیامبری عرب زبان به قرآنی غیر عربی سخن می گوید؟! « وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً أَعْجَمِیًّا لَقَالُوا لَوْ لاَ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ -اگر قرآن را به زبان عجم می فرستادیم،می گفتند:چرا آیاتش به روشنی بیان نشده است؟» احتمال دارد مراد از اعجمی کتاب ناروشن باشد،هم چنان که اگر تمام آیات آنان /۱۲ برتر از سطح خردهای آنها بود آن را درنمی یافتند،و می خواستند واضح و آیاتش روشن باشد.

قرآن به آنان پرخاش می کند که قضیّه در عربی یا غیر عربی بودن زبان نیست بلکه در این است که دل باید آمادهٔ پذیرش آن باشد.

« ءَ أَعْجَمِیٌّ وَ عَرَبِیٌّ -کتابی به زبان عجم و پیامبری عرب؟!» مفسّران گفته اند این کلام تکمیل گفتهٔ اوست که« لَوْ لاَ فُصِّلَتْ آیَاتُهُ -چرا آیاتش به روشنی بیان نشده»یعنی این کتاب غیر عربی است در حالی که پیامبر خود عرب است،یا این کتاب آمیزه ای میان عربی و غیر عربی است.

« قُلْ هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدیً وَ شِفَاءٌ -بگو این کتاب برای آنها که ایمان

آورده اند هدایت و شفاست.» آنان را به حق رهنمون می شود،و دلهایشان را از بیماریهایش شفا می بخشد،امّا روی گردانندگان از حق از این کتاب بهره ای نمی برند.همانا گوشهاشان از فکرهای باطل و پیشداوریهای خطای ذهنی سنگین شده است.

« وَ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ فِی آذٰانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَیْهِمْ عَمًی -و آنها که ایمان نیاورده اند گوشهاشان سنگین است و نسبت بدان کورند.» گفته اند:معنایش این است که آنها از آن چنان در حجاب اند که نسبت به آن کوردل شده اند،و شاید معنایش این است که آنها به وسیلۀ قرآن بر گمراهی و سرکشی خود می افزایند،چنان که پروردگار ما گوید:« وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مٰا هُوَ شِفٰاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لاٰ یَزِیدُ الظّٰالِمِینَ إِلاّٰ خَسٰاراً (۱) و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است،نازل می کنیم،ولی کافران را جز زیان نیفزاید».

« أُولٰئِکَ یُنٰادَوْنَ مِنْ مَکٰانٍ بَعِیدٍ (چنان که گویی)آنها را از جایی دور ندا می دهند،» زیرا مسافتی گسترده میان قرآن و رهنمایی و شفای آن با دلهای پوشیده و پنهان شدۀ آنها که شهوتها و بزرگ خویشتنی و کینه ها آنها را در غلافی نهفته است وجود دارد.

[۴۵]

و داستان انکار داستانی است دراز دامن،خداوند تورات را بر موسی فرستاده است،و مردم با وجود آن که تورات هدایت و نور بوده در آن اختلاف کرده اند.

خداوند به آنها فرصت داد تا بیازمایدشان،و اگر نه آن بود که خدا آزمودن بشر را در دنیا مقدّر کرده،کار میانشان پایان می یافت،و منکران به سخت ترین صورتی مؤاخذه می شدند،زیرا آنها تهمتی آشکار زدند،و هم چنان پاره ای در تورات شکّی پریشان داشتند،

۱- (۴۱) -الإسراء۸۲/.

« وَ لَقَدْ آتَيْنٰا مُوسَى الْكِتٰابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ -و هر آينه موسى را كتاب داديم.امّا در آن اختلاف كردند.» پس اختلافشان در قرآن نيز دليل نقصى در آن نيست،ابدا،ابدا!بلكه به سبب كرى و سنگينى گوشها و كورى چشمانشان است،و هم چنان كه خدا با وجود بزرگ بودن تهمتشان در عذاب آنها شتابى نورزيد،در عذاب اينان نيز شتابى نمى كند.و اين همه براى آن است كه خداوند دنيا را سراى فتنه و آزمون مقدّر و مقرّر كرده است.

« وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ -و اگر نبود آن سخنى كه پروردگارت از پيش گفته بود،ميانشان كار به پايان مى آمد.» عذاب بر آنها فرود مى آمد،ولى خداوند از پيش سخنى گفته بود كه به منكران تا مدّتى معيّن مهلت مى دهد ولى اين مهلت نبايد آنها را بفريبد،و پاره اى آن را دليل بر اين نگيرند كه خداوند كتاب خود را ارج نمى نهد و به پيامبرانش يارى و پيروزى نمى دهد.

« وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ -و البتّه هنوز به سختى در آن در ترديدند.» گفته اند:معنايش اين است كه اعراب هنوز دربارۀ قرآن در ترديدند،و برخى گفته اند:بلكه يهود،هم چنان دربارۀ تورات شكّ دارند،و به نظر مى رسد اين معنى با سياق آيه كه به پيامبر دلدارى مى دهد نزديكتر و مناسبتر باشد،بدين سان كه اين پيامبر خدا،شكّ قوم تو در قرآن تو را اندوهگين نكند چه بنى اسراييل هنوز هم دربارۀ تورات در ترديدند.

و گفته اند:«ريب»زشت ترين نوع شك است،پس-بنا بر اين-معنى مى شود كه آنها در شكّى زشت اند.

و گفته اند:«ريب»همان شكّ همراه با بدگمانى است.

احتمال دارد كه معناى«ريب»همان شك رنج آور باشد.در لغت آمده است:أراب خلافا اقلقه و ازعجه ترديدى خلاف او را پريشان و ناراحت كرد،و در

حدیث فاطمه آمده است:«یریبنی ما یریبها (۱) آنچه وی را پریشان می کند مرا نیز پریشان می دارد».

شایـد وجه تفـاوت میـان«شـک مریب شک پریشان کننـده»و جز آن،این باشـد که کسـی که به امری که در آن شک می کند اهتمام می ورزد،این شک او را پریشان و ناراحت می کنـد،در حالی که کسـی که به امری اهتمام نـدارد شکّ در آن امر او را ناراحت نمی کند.

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۶ تا ۵۴]

اشاره

مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسٰاءَ فَعَلَيْهٰا وَ مٰا رَبُّکَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ (۴۶) إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ اَلسّٰاعَةِ وَ مٰا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرٰاتٍ مِنْ أَكْمٰامِهٰا وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنٰادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكٰائِي قٰالُوا آذَنّٰاکَ مٰا مِنّٰا مِنْ شَهِيدٍ (۴۷) وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا مٰا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۴۸) لاٰ يَسْأَمُ اَلْإِنْسٰانُ مِنْ دُعٰاءِ اَلْخَيْرِ وَ إِنْ مَسَّهُ اَلشَّرُّ فَيَؤُسٌ قَنُوطٌ (۴۹) وَ لَئِنْ أَذَقْنٰاهُ رَحْمَةً مِنّٰا مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هٰذٰا لِي وَ مٰا أَظُنُّ اَلسّٰاعَةَ قٰائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِمٰا عَمِلُوا وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذٰابٍ غَلِيظٍ (۵۰) وَ إِذٰا أَنْعَمْنٰا عَلَى اَلْإِنْسٰانِ أَعْرَضَ وَ نَأىٰ بِجٰانِبِهِ وَ إِذٰا مَسَّهُ اَلشَّرُّ فَذُو دُعٰاءٍ عَرِيضٍ (۵۱) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقٰاقٍ بَعِيدٍ (۵۲) سَنُرِيهِمْ آيٰاتِنٰا فِي اَلْآفٰاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ اَلْحَقُّ أَ وَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۵۳) أَلاٰ إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقٰاءِ رَبِّهِمْ أَلاٰ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ (۵۴)

۱- ۴۲) -المعجم الوسیط،ج ۱،ص ۳۸۴.

معنای واژه ها

۴۷[أکمامها]

:اکمام جمع کم که همان غلاف و نیام است،گویند تکمّم الرّجل بثوبه،هنگامی که شخصی خود را در جامه اش بپوشاند.

[آذنّاك]

:تو را آگاه کردیم و معنی آن در اینجا این است که تو را آگاه می کنیم و به تو اعتراف می کنیم.

۵۱[نأی]

:از اعتراف به خداوند و سپاسگزاری بدو سرباز می زند.

زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

روش قرآنی میان آنچه در طبیعت وجود دارد و نفس بشری پیوندی برقرار می سازد،و آیۀ پیشین در این سوره همین پیوند استوار را تأکید می کند.هر چه آگاهی انسان نسبت به افقهای طبیعت بیشتر شود شناختش به ژرفای نفس و وجود خود

فزونی می یابـد،مگر نـه آن که نفس و وجـود آدمی عـالمی بزرگ در حجمی محـدود است؟خـواه انسـان به غیب طـبیعت که همان حق است راه ببرد یا به نهفته های نفس که آن نیز حق است راه یابـد،زیرا در هر دو صورت او به اذن خداوند به آفرینندهٔ طبیعت و نفس با هم که همان خدای عزّ و جلّ است پی می برد.

در این درس یـادآوری رسـایی است به انسـان نسـبت به نفس و وجود خود که از همه چیز بـدو نزدیکـتر است ولی او از دامنه های آن بی خبر است که اگر نسـبت بـدان به هشیاری و آگاهی بنگرد ژرفای بنـدگی و عبودیّتی را که در نفس متمرکز شده احساس می کنـد.نمی بینی که وقتی که بـدی بـدو می رسـد چگونه بیتابی می کنـد و چون خیری بـدو برسـد توازن خود را از دست می دهـد؟و آیـا حرص نفس را بر نعمتهـا آن گاه که آن را از نعمتی باز می دارنـد و شـدت یأس و نومیـدی آن را نمی بینی؟ براستی حالات و گوناگونی نفس و تغییرهای آن گواه بر آن است که نفس آفریده ای است که در آفرینش آن تدبیر به کار رفته و این نیز نشانه ای از نشانه های خدا در آفرینش است.

شرح آیات:

[۴۶]

« مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسٰاءَ فَعَلَيْهٰا وَ مٰا رَبُّکَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ -هر کس که کاری شایسته کند،به سود خود اوست و هر که بـد کنـد به زیان اوست.و پروردگار تو بر بنـدگان سـتمکاره نیست.» این آیه مسـئولیّت انسان را بیان می کنـد:براستی،هر کس کاری شایسـته کنـد برای خود آن کار را کرده،و پاداش نیک مناسبی دریافت می کنـد،و هر کس کاری بـد کند به زیان خود کرده است و پاداش بد آن را به تمامی می گیرد.

کلمهٔ«ظلاّم سـتمکاره»بر مبالغهٔ در سـتم دلالت می کند،و پروردگار ما نه تنها بر بندگانش ستم بسیار نمی کند بلکه ستم اندک هم روا نمی دارد.پس چرا پروردگار سـتم را به صیغهٔ مبالغه از ذات خود نفی می کند و می گوید:« وَ مٰا رَبُّکَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ -و پروردگار تو بر بندگان ستمکاره نیست»؟

سبب این پرسش از خود،همان تشابهی است که از نفی به صیغهٔ مبالغه به وجود می آید،پس اگر بگویی:فلانی نمی خورد،بدین معنی است که او اصلا نمی خورد،چه زیاد و چه کم.امّا اگر بگویی:فلانی پرخور نیست یعنی زیاد نمی خورد،ولی اندک می خورد.پس نفی مبالغه تنها نفی بسیاری و کثرت کاری یا چیزی است(نه نفی مطلق).

و پاسخ آن-چنان که به نظر من می رسد-این است که اگر پروردگار سبحان ما میان کردار انسان و واقعیّت او،و میان کوشش او با پاداشش ارتباطی قرار نداده بود بیگمان ستمکار می بود،آیا این ستم نیست که شخصی رئیس و سرور شود و خیرات و برکتهای زمین به او هدیه شود و شخصی دیگر روز را به شب و شب را به روز آورد در حالی که خوراک بخور و نمیر خود را به دست نیاورد؟!آری،این ستم و لکه ستمی بزرگ است، و چه ظلمی بزرگتر از این که خدای سبحانه و تعالی ملّت آلمان را -مثلا-زیر پای هیتلر یا ملّت روس را زیر سلطهٔ گردنکشان کمونیست،یا ملّت عرب را زیر درشتی و خشونت صهیونیستها و گردنکشان بیفکند؟! ۱۲/ هنگامی که بدانیم خدایی که آسمانها و زمین و آنچه را در آنها و میان آنهاست به حکمت رسا و اندازه گیری عادلانهٔ موزون آفریده و هر چیزی را در جایگاه مناسب خود قرار داده است،ظالم نیست،به یقین می فهمیم که درجه های انسان در دنیا و آخرت بر حسب حکمتی رسا سنجیده و مقدّر شده و به اختیار و کوشش او مربوط است،و« إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُغَیِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ (۱) خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند»،و« إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَظْلِمُ النّٰاسَ شَیْئاً وَ لٰکِنَّ النّٰاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (۲) خداوند به مردم هیچ ستمی نمی کند ولی مردم خود به خویشتن ستم

۱- (۴۳) -الرّعد۱۱/.

۲- (۴۴) -یونس۴۴/.

می کنند».

پس پروردگار ما هرگز هیتلر را بر ملّت آلمان چیره نساخته است بلکه آنان خود هستند که با نادانی خود و ترک مسئولیّتهای خویش بدو سروری و ریاست بخشیده اند،و همچنین است در مورد دیگر ملتها.

[۴۷]

در اینجا پرسشی دیگر از خود وجود دارد که آیهٔ بعدی بدان پاسخ می دهد و آن این است که:بیگمان در بسیاری وقتها ما سببهای پدید آمدن چیزها را کشف نمی کنیم،پس-مثلا-می گوییم:کیست که گردنکشان و طاغوتان را فرمانروایان کشورها کرده است؟!چه کسی است که بیمار می کند و برای چه این یک را باز داشت و آن یک در حادثهٔ اتومبیل کشته شد؟ بلی،تو رابطهٔ میان پدید آمدن آن امر زشت را با کردار نمی دانی،ولی آن رابطه وجود دارد و برقرار است،و خدای سبحان است که آن را سنجیده و مقدّر کرده و هموست که آن را اجرا می کند.

« إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السّٰاعَةِ -علم روز قیامت نزد اوست.» قیامت این هستی چه هنگامی برپا می شود؟!هیچ کس نمی داند،و این نکته ای است پنهانی و نهفته در مجهول،و حتی پیامبران نیز آن را نمی دانند،پس علم روز قیامت نزد خداست که هر زمان و به هر گونه بخواهد آن را مقرّر می کند، ممکن است فردا یا پس فردا برپا شود،در یکی از نصوص آمده است:خداوند برای قیامت وقتی مقدّر نکرده،و آغاز کردن بدان را برای خود نهاده است.

« وَ مٰا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرٰاتٍ مِنْ أَكْمٰامِهٰا -و هیچ میوه ای از نیام خود بیرون نمی آید.» در برابر درختی،پیش از آن که میوه های آن پدیدار شود،بایست،گلهایی بسیار را می بینی،ولی چند تا میوه می دهد؟و چند گل از آنها می افتد و پراکنده می شود؟و چند میوه پیش از رسیدن می افتد؟و چند میوه به آخرین مرحله می رسد؟ تو نمی دانی،و هیچ کس هم نمی داند،و خداوند می ماند که به نهفته های امور و پنهانیهای طبیعت که روزی اصلی بشر را تشکیل می دهد آگاه و داناست.و در مورد

فرزندانش،علم خدا بر تمام آنان احاطه دارد.

« وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ -و هیچ مادینه ای باردار نمی شود و نمی زاید مگر آن که او بدان آگاه است.» آیا این مادینه آبستن می شود یا نه،و چه آبستن می شود؟ماده یا نر؟و آیا فرزندی سالم به دنیا می آورد،و بازتابهای طبیعت بر پیکر و روان آن فرزند چیست؟ دانش تمام اینها فقط نزد خداست.

آیۀ پیشین مسئولیّت بشر را نسبت به کردارهای خود بیان کرد و گفت که خدا بر بندگان ستمکاره نیست.این آیه برای تأکید دربارۀ همان مسئولیّت آمده است:نخست:این که علم خدا محیط بر واقعیّت بشر است،و علم به قیامت بدان هنگام که بشر را به حساب می خوانند نزد اوست،و اوست که از روزی او و از فرزندانش آگاه است.دوم:با نفی شریکانی که بشر می پنداشت که توسّل به آنها او را از عذاب پروردگارش به دور می دارد،پس قرآن تأکید می کند که انسان روز قیامت از آن شریکان ساختگی تبرّی می جوید و بیزاری نشان می دهد زیرا هیچ سودی به او نمی رسانند.

« وَ یَوْمَ یُنٰادِیهِمْ أَیْنَ شُرَکٰائِی قٰالُوا آذَنّٰاکَ مٰا مِنّٰا مِنْ شَهِیدٍ -و آن روز که ایشان را ندا دهد که شریکان من کجایند؟گویند:آگاهت کردیم که کسی از ما به شرک گواهی نمی دهد.» خداوند به آنها می گوید:کجایند آن شریکانی که برای من می انگاشتید؟ پس آشکارا به او اعلان می کنند:به خدا سوگند ما نمی دانیم آن شریکان کجایند،و ندانیم به کجا گریختند.

[۴۸]

« وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ -و آنچه را پیش از این به خدایی می خواندند از دست دادند.» /۱۲ دانستند آن شریکان پنداری را مداخله ای در این امر نیست.

« وَ ظَنُّوا مٰا لَهُمْ مِنْ مَحِیصٍ -و دانستند که راه گریزی ندارند.» «محیص»همان گودال کوچکی است که پرنده-مثلا همچون مرغ

سنگخواره-با سینهٔ خود در زمین می کند،و آن مشرکان«یظنّون به تصوّر درمی آورند»یعنی به یقین می دانند که نمی توانند حتی بدان مقدار هم از مسئولیتهای خود بگریزند،و شاید«ظنّ»به معنی تصوّر باشد،که در اینجا به معنی تجسّد و شکل گرفتن حقیقت در برابر دیدگان آنها آمده است.

[۴۹]

در ژرفناهای روان و نفس بشر نشانه هایی است درخشان که او را به پروردگار خود رهنمون می شود،و اگر انسان در وجود خود به تدبیر بنگرد که چگونه حالتهایی گوناگون از آزمندی بی حد و اندازه و نومیدی وصف ناشدنی بر او عارض می شود،بیگمان نیازمندی خود را به آفریدگار درمی یابد و می داند که خود سخت غرقه در ناتوانی و نیازمندی و بیچارگی است.

براستی که وقتی بشر بر سر ردای کبریایی به پروردگار خود به منازعه می پردازد از فیض نور خدا محروم و پوشیده می ماند،زیرا اندازه و مقدار نفس خود را نمی داند و از دامنهٔ ناتوانی و ضعف و شدت نیازمندی و احتیاج آن آگاه نیست.امّا هنگامی که حالتهای گوناگون خود را به تصوّر درآورد،خویشتن را می شناسد،و از آنجا پروردگارش را می شناسد.

پروردگار ما نشانهٔ خود را در وجود و نفسهای ما به ما نشان می دهد و می گوید:

« لاٰ یَسْأَمُ الْإِنْسٰانُ مِنْ دُعٰاءِ الْخَیْرِ -آدمی هر چه طلب خیر کند خسته و ملول نمی شود.» آدمی به خیر،از توانگری و تندرستی و داشتن فرزند سخت احساس نیازی ژرف می کند،خواه از پروردگارش بخواهد یا از آن شریکان(پنداری)بطلبد، به هر حال محتاج است،و محتاج نیازمند و خوار و ناتوان است،وانگهی او خود نه خدایست و نه نیمه خدا.او فقط و فقط بنده ای است تهیدست.پس به درگاه پروردگار بی نیاز توبه می کند و به سرشت خود در می یابد که براستی اوست که وی را توانگری می بخشد،و نزدیک شدن به او آرزوی حقیقی وی است،و براستی وی راه را گم کرده،و آزمندی وی نسبت به دنیا حسّ افزون طلبیش را سیر نمی سازد و تشنگیش را

درمان نمی کند،و همانا بازگشت وی به درگاه پروردگارش غایت سرافرازی وی و نهایت /۱۲ آرزوی وی است.

امام سجاد(ع)در مناجات با پروردگار خود گوید:

«شوقم به سوی توست،و واله عشق توام،و به هوای تو عشق ورزم و مرادم خشنودی توست و دیدارت نیاز من است،و جوارت مراد من،و نزدیکی به تو نهایت درخواستم،و در مناجات توست روح و راحتم و نزد توست داروی درد و علّتم و سیرآبی عطشم و خنکی سوزندگیم و بر طرف شدن اندوهم(تا آنجا که گوید)مرا از خود دور مکن!ای نعمت و بهشت من،و ای دنیا و آخرت من». (۱)

و این نفس گسترده آرزو که خواهان تملّک دنیا و زیاده بر آن است چنان به تنگنا می افتد و افقهای آرزو بر او بسته می شود که یأس و نومیدی از هر سو آن را فرا می گیرد.آیا این دلیل بر فقر بشر و شدت نیازمندی او و بی خردی بزرگی فروشی او بر پروردگارش نیست؟ « وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَؤُسٌ قَنُوطٌ –و امّا چون بدی به او برسد بد اندیش و نومید می گردد.» شاید«یأس»همان گسیختن امید قلبی باشد،در حالی که«قنوط»دست شستن از کوشش به سبب ناامیدی است،و این دو کلمه مانند دو لفظ شب و روز است که چون با هم آیند جدا شوند و چون جدا شوند گرد آیند.پس اگر تنها لفظ «یأس»را به کار بریم معنی«قنوط دست شستن از کوشش به سبب ناامیدی»را می دهد و همچنین است بر عکس،ولی وقتی هر دو را با هم به کار بریم هر یک معنی خود را می دهد.

یکی از مفسّران گوید:«یئوس»شدّت نومید از خیر و«قنوط»شدّت نومیدی از رحمت است،و گوید:«یئوس»نومید از پذیرفته شدن دعاست،و «قنوط»بر پروردگار خود بدگمان است.

۱– ۴۵) –مناجات المریدین،مفاتیح الجنان،ص ۱۲۴.

از موجبات گریختن نفس از مسئولیّت و روی گرداندن از نشانه های خدا همانا غرور و گول خوردن به نعمتهاست،که قرآن در اینجا بدان می پردازد:

« وَ لَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ - اگر پس از رنجی که به او رسیده رحمتی به او بچشانیم می گوید:این حقّ من است و نپندارم که قیامتی برپا شود،و اگر هم مرا نزد پروردگارم برگردانند البتّه که نزد او حالتی خوشتر باشد.» از عادات فیلمسازان و رمان نویسان این است که قهرمانان خود را در حالتهای روانی متناقض به تصویر درمی آورند،مثلا چنین به تصویر درمی آورند که:

یکی از جنایتکاران در لحظۀ ارتکاب جرم خود در اوج غرور به سر می برد،و ناگهان به دام می افتد،یا یکی از مغروران را به تصویر درمی آورند که می پندارد همه چیز را در اختیار دارد و خورشید را به دست راست و ماه را به دست چپ خود گرفته است، ناگهان به خود می آید و پلیسی را برابر خود می بیند و چون لتّه ای پوسیده می شود.

این تصویر در کشف نهفته های نهانخانۀ نفس و ابعاد نیرنگ و خود فریبی نفسانی که انسان در آن به سر می برد کمک می کند،و براستی از طریق شرایط تغییر پذیری که آدمی در آن به سر می برد کشف می شود.

قرآن-در اینجا-حالت روانی نخستین را که شخص فریفته در آن به سر می برد به تصویر می کشد،آنجا که او رحمت و نعمت پروردگار را پس از آن که چندی در شرایطی سخت و در تنگنا و دشواری به سر برده،می چشد،و شادمانی خود را شتابان بدین عبارت بر زبان می آورد که«هذا لی این مال من است»،همچون کودکی که پدرش برای او بازیچه ای تازه خریده و او شتابان نزد همسالان خود می رود و می گوید:«من بازیچه تازه دارم،این مال من است...»در حالی که دستخوش سرمستی غرور و فریفتگی شده است،و این است همان چیزی که نعمت یابی با نعمت یار می کند،و همان گودال ژرفی است که باید از فرو افتادن در آن پرهیز کرد،و سبب دگرگونی حالت روانی انسان می شود.و از این روست که امام

ص :۲۴۹

صادق(ع)داود رقّی را نسبت بدان هشدار می داد و می گفت:

«ای داود!اگر دستت را تا آرنج در کام اژدها کنی برای تو بهتر است از درخواست نیازها از کسی که هیچ نبوده و چیزی شده است». (۱)

سپس این مغرور فریفته به بزرگنمایی و فخری که او را غرقه کرده است اکتفاء نمی کند،بلکه می پندارد /۱۲ زندگی در همان لحظه ای که او در آن به سر می برد و همان جایی که او در آن نعمت می یابد،خلاصه شده است.آن گاه،پس از آن به گمانش می رسد که اگر قیامتی وجود داشته باشد پاداش او نزد پروردگارش خوشتر است، مگر نه آن که خدا در دنیا بدو نعمت داده،پس ناگزیر در آخرت هم بدو نعمت می دهد! پادشاهان و توانگران و سرمایه داران چنین می انگارند،و می پندارند که خداوند به سبب محبتی که به آنها دارد درهای نعمتهای دنیا را بر آنان گشوده،یا آنها بندگان ویژهٔ او هستند که او آنها را برگزیده(و این همان نژاد پرستی است)،در حالی که بیگمان خدا این نعمتها را به آنان داده تا آنان را امتحان کند و بیازماید کدامشان کار نیک می کنند،یا حتّی به استدراج،پایه به پایه آنها را بیشتر گرفتار (غرور و گناه)کند،چنان که خدای سبحان گوید:« وَ لاٰ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمٰا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمٰا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدٰادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِينٌ (۲) کافران نپندارند که در مهلتی که به آنها می دهیم خیر آنهاست.به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند و برای آنهاست عذابی خوار کننده».

« فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمٰا عَمِلُوا -پس کافران را به اعمالی که کرده اند آگاه می کنیم.» امّا پروردگار سبحان ما مردم را بر اساس نیازمندی و توانگری و بزرگی و خردیشان به حساب نمی کشد بلکه بر اساس کفر و ایمان و سپاس یا ناسپاسیشان و

۱- (۴۶) -الاختصاص،ص ۲۳۲.

۲- (۴۷) -آل عمران/۱۷۸.

در نتیجه کردارهایشان به حساب می کشد،اگر خیر باشد پاداش خیر است و اگر بد باشد پاداش بد.

« وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذٰابٍ غَلِيظٍ -و به آنها عذابی سخت می چشانیم.» این عذاب به نسبت تأثیرات منفی نعمت در نفس و آثار این بدی و ناهنجاری بر رفتار آدمی سخت خواهد بود.

[۵۱]

پیش آمدن دگرگونیهای نفس انسان دلیلی است وجدانی بر ناتوانی و نیازمندی او به آفریدگار و به رسالتی که انسان را بپرورد و پاکیزه سازد،و اگر انسان به حرم نفس خود بازگردد بیگمان در آن نشانه هایی از خداوند می بیند که در افقهای آسمان و زمین نیز آنها را می بیند.از این دگرگونیهاست دامنهٔ تأثیر پذیری آدمی در حالت توانگری و نیازمندی،و تندرستی و بیماری.

« وَ إِذٰا أَنْعَمْنٰا عَلَى الْإِنْسٰانِ أَعْرَضَ وَ نَأىٰ بِجٰانِبِهِ -چون به آدمی نعمتی ارزانی داریم روی گردان می شود و به تکبر گردن می افرازد.» این در حالت آسایش و نعمت است که از یاد خدا روی می گرداند و از دعوت کنندگان به خدا دوری می گزیند و پهلوی خود را به سمت آنان می گرداند و سپس بدانها پشت می کند.

« وَ إِذٰا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعٰاءٍ عَرِيضٍ -و اگر بدو شرّی برسد،بسیار فریاد و فغان می کند.» امّا اگر شرّی بدو برسد در سجده گاه زاویه ای می گیرد تا مرحلهٔ استغاثه و دعا را آغاز کند،و این توجّه به دعای دراز دامن پس از آن رویدادها و عارضه های شرّ دلیل ناتوانی او در رویارویی با دشواریها و شناخت او نسبت به این حقیقت است که خدا همان نعمت بخشندهٔ به اوست،ولی به سبب تنگی حوصلهٔ نفس و محدودیّت آن خود در غرور نعمت غرق شده و چیرگی خویش را بر نفس از دست داده و آن را حجابی میان خود و خداوند ساخته است.

چنین انسانی که این آیه از او سخن می گوید ممکن است من یا تو یا ما باشیم،از این رو ناگزیر باید هشدار و بیدار بمانیم و ناچار باید خرد ورزیم و

بپرهیزیم.

[۵۲]

پس از آن که رونـد آیات بر دامنهٔ ناتوانی و نیازمنـدی و بیچارگیبی پرتو افکنـد که نفس انسان بدان گرفتار است،تا آنجا که می بینی نفس تا مرحلهٔ تأثیر پذیری از عوامل مؤثّر خارجی پیش می رود چنان که این عوامل او را به بی خردی تکبر و بزرگ خویشـتنی رهنمـون می شـود و سـپس او را بر آن می دارد کـه ضـرورت بـازگشت بـه سـرشت خـود را در سـر سـپردن به پروردگـارش احسـاس کنـد،آن گاه به انسان خاطر نشان می کنـد که لازم است بر نفس خود چیره شود و بر آن احاطه یابـد و گوید:

« قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ -بگو چه می بینیـد؟اگر این(کتاب)از جانب خداست و شـما بدان ایمان آورید،گمراهتر از کسـی که هم چنان کجراهۀ دور مخالفت را در پیش گرفته است کیست؟» یعنی اگر قرآن حق بوده باشـد و آن گـاه شـما بـدان کفر ورزیـده و به احتیاط کافی برای خود اقـدام نکرده باشـید،بیگمان شـما در گمراهه ای بس دور از شاهراه حق خواهید افتاد.

انسان به سرشت و فطرت خود در جستجوی ایمنی است،و اگر بزرگ خویشتنی و کبری که نفس او را فرا گرفته ۱۲/ و غرور و پرده هـای دیگر نمی بـود، بیگمـان نـدای هشـدار و پرهیز پیـامبران را می شـنید،و بـا خـود می گفـت:اگر این هشـدار درسـت باشد،براستی واجب است نفس خود را بر آن دارم که سـخن این گواهان هشدار دهنده را بشنود و به نشانه های خداوند که بر دسـتهای اینان نمایانگر می شود دل دهد،و اگر چنین می کرد و بدون گرانگوشـی بزرگ خویشـتنی و خود پسندی آن سخنان را می شنود و می نیوشید به حق رهنمایی می شد.

وانگهی خرد انسـان،تنها به فرض درستی آنچه پیامبران می گوینـد،آدمی را به ضـرورت تسـلّط بر نفس رهنمایی می کنـد.امام صادق(ع)به یکی از ملحدان که جدال خود را در دین به درازا کشاند همین گونه یادآور شد،و پس از آن که

عبـد الکریم،ابن ابی العوجـاء آن امـام را در حـج دیـد و از او خـواست به منـاقشه بر گردنـد،و امـام درخـواست او را رد کرد و گفت:در حج هیچ مجادله ای نیست،به او گفت:

«اگر امر چنـان باشـد که تو گویی-در حـالی که چنـان نیست که تو گویی-ما نجات یافته ایم و تو نیز،و اگر چنین باشـد که ما گوییم-و البته چنین است که ما گوییم-ما نجات یافته ایم و تو هلاک».

و سـخن امـام چـون آذرخشـی بر دل او نشـست،و به آنـان که پیرامون وی بودنـد گفت در دلم سوزشـی احسـاس می کنم،مرا بر گردانید،او را بر گرداندند،و بمرد. (۱)

[۵۳]

امّا راه به سوی حقیقت همان آفرینش نو پدید و حقایق نفس است.

سیـاق قرآن،و از آغـاز این سوره ما را به افقهای آسـمانها و زمین برد و نشانه های خـدا را در آنها از ساختن بـدیع و نوپدیـد،و آفرینش بزرگ،و تدبیر لطیف و دقیق،و نکویی اندازه گیری و تقدیر به ما نشان داد،سپس ما را به ژرفناهای نفس یادآور شـد که اگر در ژرفـای آن فرو رویم و کـاوش کنیم،نفس به سـرشت و فطرت بنـدگی تو به کـار می شود و برمی گردد.آیـا بیتابی نفس را هنگامی که بـدی بـدان می رسـد دیـده ای؟آیا نومیـدی و یأس آن را پس از آزمنـدی و طمعش دریافته ای؟اگر اینها گواههای بندگی نیست پس گواههای آن کدام است؟! قرآن،به پاره ای از این گواهها که هر یک از ما به گونه ای آنها را در نفس خود می یابـد اشاره کرده است، /۱۲ سـپس با اشاره بدانها و به نشانه های خداوند در افقهایی که پیشتر ذکر کرده است گوید:

« سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ -زودا که آیات(قدرت)خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا بر ایشان آشکار شود که او حق است.» از این آیه الهام می گیریم که خدای سبحان گاه در افقهای آفرینش و گاه

ص :۲۵۳

۱- ۴۸) -تفسیر نمونه،ج ۲۰،ص ۳۲۶،نقل از الکافی،ج ۱،ص ۶۱.

در حقایق نفس با وجود پرده های ستبری که دل آدمی را پوشانده است گرچه در یک چشم بر هم زدن از لحظه های عمر آدمی،بر انسان تجلّی می کند،تا حجت را بر او تمام کند و حق را به گونه ای به ایشان بنماید که نتوانند انکارش کنند،و اگر پس از آن کفر ورزیدند آنان را به عذابی سخت دچار می کند،زیرا در آن صورت کفر آنها از سر بی خبری و نادانی نیست بلکه از سر انکار و لجاج است.

« أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ -آیا این که پروردگار تو در همه جا حاضر و گواه است کافی نیست؟» پس خدای سبحانه و تعالی به گواهی چیزی نیاز ندارد،بلکه او خود بر هر چیزی گواه است.

پس به نور اوست که آسمانها و زمین روشن شده،و از پرتو اوست که آفریدگان نفسهای خود را شناخته اند،و به ذات خود است که هر که را بخواهد به ذات خویش رهنمایی می کند،پروردگارا،منزّها که تویی.

«چگونه بر تو راه برده شود بدانچه در هستی خود نیازمند به توست؟!آیا غیر تو را ظهوری هست که از آن تو نباشد،تا او مظهر و نموداری برای تو باشد؟کی غایب و پنهان بوده ای که نیاز به رهنمایی پیدا شود که بر تو دلالت کند؟!و کی دور بوده ای تا نشانه هایی برای رسیدن به تو وجود داشته باشد؟!آن دیده ای که تو را مراقب خود نبیند،نابینا شود!» (۱) [۵۴]

ولی نابینایی در مورد کافران همان چیزی است که آنها را چنان کرده است که خدای عزّ و جلّ را نمی بینند،و سبب /۱۲ این نابینایی همان کفر ورزیدن به قیامت و انکار رستاخیز است.

شکّ کردن دربارهٔ روز قیامت و در نتیجه دربارهٔ مسئولیّت،سستی را برای نفس توجیه می کند و چون سستی حکمروا شود،آدمی نسبت به حق اهتمام نمی ورزد،و گوش به ندای دعوت کننده ای نمی دهد و از نشانه ها و آیاتی که در

۱- ۴۹) -از دعای امام حسین(ع)در روز عرفه،مفاتیح الجنان،ص ۲۷۲.

افقها و نفسها جلوه گر می شود بهره ای نمی برد.

« أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْیَهٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ -به هوش باش که آنها از دیدار پروردگارشان در تردیدند.به هوش باش که او بر هر چیزی احاطه دارد.» آنها در روز قیامت و ساعت حسابرسی شکّ می کنند،در حالی که پروردگار بر آنها احاطه ای کامل دارد،و از دست او در نخواهند رفت،زیرا براستی که هیچ نجات دهنده ای از او جز رفتن به سوی او وجود ندارد و هیچ گریزگاهی از خشم او نیست.

ص: ۲۵۵

سورهٔ شوری

اشاره

ص: ۲۵۷

فضیلت سوره:

□
از ابی عبد اللّه(امام صادق علیه السلام)مروی است که گفت:

«هر کس سورهٔ(حم عسق)را بخواند خداوند او را در روز قیامت با چهره ای سفید همچون برف یا آفتاب بر می انگیزد تا در پیشگاه خدا عزّ و جلّ می ایستد،آن گاه به او می گوید:به خواندن سورهٔ(حم عسق)ادامه دادی و ندانستی پاداش نیک آن چیست،امّا اگر می دانستی ارزش و پاداش آن چیست از خواندن آن هرگز خسته نمی شدی،ولی من پاداش آن را به تو خواهم داد.او را به بهشت درآورید.و او را در آنجا کاخی است از یاقوت سرخ که درها و ایوانها و پلکان آن همه از یاقوت است،برونش از درون و درونش از برون دیده می شود،و هزار غلام از غلمان جاودانه ای که خدای عزّ و جلّ آنان را توصیف کرده است در خدمت اویند».

نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۵۹ /۱۲

زمینهٔ کلّی سوره

در حالی که هر یک از سوره های قرآن محوری مخصوص به خود دارد که آن

را از سایر سوره ها متمایز می کند،امّا تمام سوره های قرآن در یک محور مشترک با یکدیگر تلاقی می کنند و بر اندیشمند دشوار است که از این لحاظ میان آنها جدایی و تمیزی دهد،زیرا تمام آنها از یک پایه به حرکت در می آیند تا به هدفی واحد برسند،از شناخت خدا حرکت می کنند و به ایمان و پرستش بدو منجر می شوند،پس آیات آنها متشابه است،هم چنان که قرآن خود نیز چنین توصیف کرده است،جز این که اندیشمند در هر سوره ای محوری می یابد که آن را از دیگر سوره ها متمایز می کند،به شرح زیر:

نخست:تمام قضایایی که در واقع و عمل بدان محور وابسته است در آن سوره مورد بحث قرار می گیرد،با وجود آن که آن قضایا-به طبع در سوره های بلند- متفاوت و حتی متباین به نظر می رسند ولی به همان محوری منتهی می شوند که در آن سوره مورد بحث قرار گرفته،زیرا بررسی قرآنی نسبت به این محورها بررسی شاملی است که تمام جوانب قضیهٔ را در برمی گیرد.

دوم:قرآن قضایا را با بررسی نظری مورد مطالعه قرار نمی دهد بلکه در ضمن آیات کریم خود نیروی اجرایی لازم برای بررسی و درمان آنها را نیز به ودیعه می نهد،پس تنها به بیان قانون علمی یا حکم شرعی برای قضیّهٔ مورد نظر اکتفاء نمی کند،بلکه آن را واسطهٔ توجیه و خاطر نشان ساختن به انسان قرار می دهد و برای این کار /۱۲ وسیله هایی مختلف را به کار می گیرد که از برجسته ترین آنها یادآوری خدا و آخرت و برانگیختن خرد،و ترساندن،و تشویق،و حتی صورت پردازی فنّی است که خوانندهٔ قرآن را به تطبیق فرمانها و آموزشهای آن(در عمل)فرا می خواند.

می بینیم که محور این سوره اختلافات بشری است...چرا مردم اختلاف دارند؟حدود اختلافات طبیعی میان افراد بشر کدام است؟ریشه های اختلاف چیست؟و سپس چارهٔ اختلاف کدام است.

این سوره از آن رو به نام«شوری رایزنی»نامیده شده که پس از وحی بهترین چارهٔ اختلاف است.

قرآن،این سوره را با سخن گفتن از شوری آغاز نمی کند،بلکه آن را با سخن

گفتن از وحی آغاز می کند،زیرا وحی همان محور اصلی مجتمع اسلامی و پایهٔ وحدت و یگانگی آن است،چه هر مجتمعی بر دو پایه استوار می شود:

یک:وجود شریعت،یا کتاب،یا روش و برنامه متکامل،که در امّت اسلامی ما قرآن بدین پایه شکل می بخشد،و آن را مجسّم می سازد.

دو:وجود رهبری صالحی که معانی کتاب(قرآن)را تعریف کند،و احکام را از آن استنباط کند و برنامه ای درست برای زندگی کردن به آن طرح و ترسیم کند.

این مطلب آغاز شدن این سوره با ذکر قرآن و پایان یافتن آن را با ذکر پیامبر تفسیر می کند،و در میان این آغاز و آن پایان،آیات آن ما را به لطایف ارزشهای فرخنده در وحدت بینا می سازد.در آنچه در زیر می آید تفصیل این مختصر را در می یابیم و الهام می گیریم.

گشایش این سوره ما را یادآور وحیی می شود،که خدای قدرتمند حکیم، دارندهٔ ۱۲/ والا و بزرگ آسمانها و زمین آن را می فرستد.در عظمت این وحی کافی است بدانیم نزدیک بود(به هنگام نزول آن)آسمانها و زمین(از بزرگی پروردگار خود یا کلمات او)بر فراز یکدیگر از هم بشکافند.امّا فرشتگان،به ستایش پروردگار خود تسبیح می گویند و بر آنان که در زمین اند(طبیعه بر مؤمنان آنها)دل می سوزانند،پس برای آنها آمرزش می طلبند(زیرا خود گوشه ای از عظمت پروردگارشان را می بینند)،و خداوند آمرزنده ای مهربان است.(۷/۱) این گشایش سوره با پایان آن هماهنگ است که ویژگیهای وحی را بیان می کند چنان که بشر جز از طریق الهام یا از فراسوی پرده یا به وسیلهٔ پیامبری از جانب خدا آن را دریافت نمی کند،و این که وحی آن روح(ویژهٔ پیامبری)را بر پیامبر نازل کرد،در حالی که پیش از آن پیامبر نمی دانست قرآن و ایمان چیست،امّا امروز(پس از نزول وحی)،نوری دارد که خدا بدان وسیله هر کس را بخواهد(به دست او)به راه راست هدایت می کند،و این راه راست همان راه خدایی است که همه چیز بدو باز گردانده می شود و وابسته به اوست(۵۳/۵۱).

در میان این گشایش و آن پایان سوره که هر دو از محور مجتمع اسلامی و رنگ اصلی آن که همان وحی است سخن می گویند،آیات قرآن در خصوص بیان پایه های وحدت در امّت می آید و این پایه ها را با بینشها و بیم دادنها و مژده دادنهای خود پی ریزی می کند.

چگونه؟ الف:آیۀ(۸)مردم را به دو گروه تقسیم می کند:کسانی که خداوند آنها را هدایت و داخل در رحمت خود می کند،و ستمکارانی که یار و یاوری ندارند.

و پس از آن که صفت اصلی ستمکاران را که همان شرک به خداست(و ریشۀ هر فسادی محسوب می شود)تعریف می کند،مبدء داوری بردن به خدا را در اختلاف(و طبیعه به وحی خدا و کسی که وحی بر او نازل شده یا آن را دریافته است)،و توبه و سرسپاری بدو و توکّل بر او را استوار می سازد(۱۰/۹).

ب:سیاق آیات-پس از دین-ما را یادآور می شود که خدایی که آسمانها و زمین را سرشته است مردم و جانداران را جفت جفت آفریده تا نسل مردم (و جانداران)بدین وسیله ادامه یابد(پس اختلاف«و تفاوت بین اجناس و انواع جانداران و مردم»حقیقتی است واقعی و در /۱۲ حدود تکامل سودمند است).

هم چنان که ذات سبحان او روزی را میان مردم به اندازه ای که بر حسب حکمت خود می خواهد گسترده است.(پس روا نیست که برای تساوی مطلق میان آنها بکوشیم)(۱۲/۱۱).

ج:و دین محور وحدت است،امّا به شرط آن که ما در آن تفرقه نیفکنیم، و این سفارش پیامبران اولی العزم،نوح و محمد و ابراهیم و موسی و عیسی(علیهم السلام)است.امّا دین خود سبب اختلاف نیست بلکه خواستها و آرزوهای مردم است که به جانب سرکشی افسار می گسلد(و چه جرم بزرگی است که انتقام پروردگار را بر سر مردم نازل می کند،گر چه خداوند آن انتقام را تا مدّتی معین به تأخیر افکند)،و پیامبر(و پس از او جانشینانش)به عنوان محور این وحدت باقی می مانند،و بر اوست که به دور از خواستها و هواهای متفاوت مردم،و با ایمان به

تمام آن کتابها(ی آسمانی)و با دادگری در حکم در میان ایشان بر راستای حق استوار باشد(و مردم را به ناخواست و اکراه وادار(به کاری)نسازد بلکه آنان را به چیزی ملزم کند که خود خویشتن را بدان ملزم کرده اند)(۱۵/۱۳).

د:امّا کسانی که در آیات خدا مجادله می کنند(و احکام او را رد می کنند)،پس از آن که مؤمنان به دعوت او پاسخ مثبت دادند(و مجتمع مسلمان را بر پا کردند)،بیگمان حجّتشان شکست می خورد و خشم خدا بر آنها می بارد و عذابی سخت دارند(و هنگامی که احکام خدا را رد می کنند مشمول مجازاتها می شوند).

مگر نه این که آنها کتابی را که خدا فرو فرستاده است و میزانی را که او وسیله ای برای عدالت قرار داده(و همان امام یا احکام قضاوت یا ارزشهای خرد،یا تمام آنهاست)رد کرده اند؟ پس از آن که خدا آنها را از آن ساعتی که مؤمنان از آن نگرانند،بر حذر می دارد،و می گوید:شک کنندگان دربارهٔ قیامت در گمراهی آشکاری هستند، یادآور می شود که براستی خداست که روزی رسان است(و بیگمان مخالفت با حق روزی را جلب نمی کند)و هر کس در دنیا ترک حرام گوید(و برای لقمهٔ حرام نبردی برنیانگیزد)خداوند هم چنان که در دنیا بدو روزی داده در آخرت نیز روزی و نصیب می دهد،در حالی که دیگری را نصیبی در آخرت نیست(و شاید در دنیا نیز نصیب خود را از دست بدهد).

بدین گونه سیاق آیات ریشه های اصلی اختلاف اجتماعی را بررسی و چاره می کند(۲۰/۱۶).

ه:(از آنجا که برخی از مردم خواستها و هواهای خود را به صورت قانون در می آورند و همین سبب اختلاف بزرگ می شود)،خداوند آنان را که شریکانی برای خدا گرفته اند و می پندارند که چیزهایی را که خدا اجازه نداده است در دین به صورت قانون در می آورند(و قانونهای مجعول می نهند)بیم می دهد که اگر آن سخن قاطع(و آزمونی که خدا از پیش گفته و مهلت داده است)نمی بود بیگمان کار میان آنها پایان یافته بود،و این که در نتیجه آنان را در روز قیامت عذابی است دردناک،

ص:۲۶۳

آنجـا کـه می بینی سـتمکاران از آنچـه کرده انـد بیمنـاک(و پشـیمانند)،بی آن کـه ایـن بیمنـاکی(و پشـیمانی)سـودی بـه آنها برساند،زیرا عذاب بر آنان تعلّق گرفته است، در حالی که مؤمنان را در باغهای بهشت می بینی.

و:قرآن خطّی مسـتقیم با فرمانی اجرا پـذیر برای امّت ترسـیم می کنـد تا با خویشاوندان(پیامبر)دوستی ورزند که این کار نیکی بزرگ است(زیرا با دوستی ایشان خطّ رهبری درست پی ریزی می شود).

(و از آنجـا که قضیّۀ رهـبری مهمترین قضـیه و اختلاـف انگیزترین مسـئله است)پیـامبر را به دروغزنی در وحی متّهم کردنـد،و خداونـد تهمت آنهـا را چنین رد کرد که اگر بخواهـد بیگمـان بر دل پیـامبر مهر می نهـد،و باطـل را محو و نابود می کنـد و با کلمـات خـود حق را به کرسـی می نشانـد و محقّق می سـازد...و بیـان می کنـد که خـدای سـبحان توبه را از بنـدگان خود می پذیرد(زیرا انحراف از خطّ رهبری بسیار اتفاق می افتد و اگر توبه پذیری در کار نباشد آفریدگانی بسیار هلاک می شوند).

سیاق آیات سـرانجام بیان می کنـد که کسانی که ایمان آوردنـد(بـدین امر) پاسخ مثبت دادند،در حالی که کافران را(که بدان پاسخ مثبت ندادند)عذابی است سخت(۲۶/۲۱).

ز:از آنجـا که دنیـا دوستی و افزون طلبی از بهره هـای آن یکی از ریشه های اصـلی اختلاف شـمرده می شود-پس از تفاوت و اختلاف طبیعی مشـروع،و تفرقه افکنی در دین،و قانونگـذاری بدون اذن خدا-چند آیه بدان پرداخته و حکمت محدود ساختن روزی را بیـان کرده است،پس اگر خـدا روزی را به نحوی بسـیار گسـترده می گسترد،مردم در زمین سرکشـی و نافرمـانی می کردنـد،پس آن را بـا انـدازه گیری حکیمـانه ای متنـاسب با امکانات و توانایی بهره گیری و گنجایش مردم برسـنجید و مقـدّر داشـت.و روزی بـه دسـت خـداست(و اختلاـف بر سـر آن روا نیسـت)،پس اوسـت کـه بعـد از نومیـدی مردم بـاران را فرو می فرستد(و یکی از سببهای کاهش در رزق،گناهان است).

اگر مصیبتی به مردم رسد به سبب کارهایی است که خود کرده اند و

ص :۲۶۴

دستاورد اعمال آنهاست(و شاید اختلاف از گناهانی است ۱۲/ که مانع روزی می شود)،و چون خدا برای امّتی عذاب را مقدّر کند هیچ کسی نمی تواند آن تقدیر را از آن امّت برگرداند و دور کند.

(و نموداری دیگر برای روزی خدا بادهاست که کشتیهای بازرگانی را به حرکت درمی آورد)پس اگر خدا بخواهد این کشتیهای بزرگ رونده بر دریا که هر یک چون کوهی هستند با توقف باد ساکن و بیحرکت می شوند یا بر اثر گناهان مردم نابود می گردند...همهٔ اینها برای آن است تا کسانی که در آیات خدا مجادله می کنند،(و شکوه و تسلّط یا عذاب خدا را انکار می کنند)بدانند که گریزگاهی از عذاب او ندارند.

پس از تمام اینها،دنیا چیست؟!آیا جز کالایی است که چون با آنچه برای مؤمنان در آخرت نزد خداست مقایسه و سنجیده شود این یک بهتر و پاینده تر است؟(۳۶/۲۷).

ح:(در این نقطهٔ عطف،روند آیه به محور اصلی سوره می رسد که به نظر می آید در شورایی نمودار است که حاصل تمرکز و تراکم تجربه های بشری است،و قرآن آن را ضمن صفتهایی گوناگون برای مؤمنان بیان می کند)،کسانی که از گناهان بزرگ و فاحش دوری می گزینند،و به هنگام خشم در می گذرند،و دعوت پروردگارشان را(به سرسپردن به رهبری شرعی)پذیرفته اند و،نماز را برپا داشته اند، و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است(و بدان وسیله کارشناسیهای خود را با یکدیگر مبادله می کنند)و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.

ط:(این دسته ای از صفتهای مؤمنان بود که به رابطه های میان ایشان وابسته است،و همچنین دسته ای دیگر از آن اوصاف به موضعگیریهای آنان نسبت به دشمنانشان مربوط می شود)،پس مؤمنان کسانی هستند که اگر با گردنکشی برخورد کنند پیروز می شوند(یعنی تسلیم گردنکشان نمی شوند بلکه با آنها می جنگند)ولی بر مردم ستم و تجاوز نمی کنند بلکه پاداش بدی نزد آنها بدیی همانند آن است.

ص:۲۶۵

(در اینجا قرآن فضیلت عفو و بخشش را هنگامی که زیانمند نباشد بیان می کند،و اتّهام دلهای بیمار و سلطه ها را که به کسانی که حق را یاری می دهند می گویند شما مسئول مصیبتهای جنگ هستید،رد می کند و درهم می شکند و می گوید:)بر کسی که پس از آن که مورد ستم قرار گرفته انتقام گیرد ملامتی نیست،بلکه ملامت بر ستمگر است.

سپس به شکیبایی و در گذشتن از خطا فرمان می دهد و می گوید که این کار از کارهای پسندیده است(کارهایی که همتی استوار می خواهد)،و سخن را به سرانجام ستم می کشاند که اوّل آن:گمراهی است و گوید:هر کس را که خدا گمراه کند دوستی نخواهد داشت(و دوم:عذاب سخت آنجا که)ستمکاران چون آن عذاب را ببینند گویند:آیا می توانیم به دنیا برگردیم(تا کار نیک کنیم)؟در آنجا آنها را می بینی که هنگامی که عرضهٔ آتش می شوند از خواری بر خاک می افتند و خشوع می کنند،در حالی که خود و کسانشان زیان کرده اند،و آنها را هیچ کس(از آنان که گمراهشان کرده اند)یار و یاوری نیست که یاریشان دهد.(۴۶/۳۸) ی:و در پایان سوره قرآن دیگر بار به ما فرمان می دهد که در پاسخگویی مثبت به خدا(و سر سپردن به رهبری)بشتابیم،پیش از آن که روز قیامت فرا رسد که در آنجا هیچ بازگشتی از جانب خدا وجود ندارد و در آن روز هیچ پناهگاه و دفاع کننده ای نیست،و بیان می کند که مسئولیّت جستجو دربارهٔ امام بر حق بر دوش خود انسان است،و اگر مردم روی بگردانند و إعراض کنند،خدا پیامبر خود را به عنوان نگهبان بر آنان نفرستاده و وظیفه ای جز رساندن رسالت ندارد.

(سپس دامنهٔ ناتوانی بشر و نیازمندی او را به هدایت پروردگار خود و رهبری الهی بیان می کند و می گوید:)چون ما رحمتی به انسان بچشانیم بدان شادمان می شود(و از حال طبیعی خود خارج و گرفتار غرور می شود)و اگر ناروایی به سبب گناهانشان به آنها برسد به نعمت پروردگار کفر می ورزند و ناسپاسی می کنند،و براستی که مالکیّت آسمانها و زمین از آن خداست(و اوست که بر حسب حکمت

خود می بخشد یا خودداری می کند)پس به هر کس که بخواهد فرزند نرینه و به هر کس که بخواهد فرزند مادینه یا نرینه و مادینه با هم می دهد،در حالی که برخی را سترون می سازد.براستی که او دانای توانمند است.

آن گاه قرآن این سوره را با سخن گفتن دربارۀ وحی همان گونه که بدان آغاز کرده بود،پایان می دهد.مگر نه آن که وحی پایۀ هستی این امّت است؟!

ص: ۲۶۷

سوره الشّوری

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیم . حم (۱) عسق (۲) کَذٰلِکَ یُوحِی إِلَیْکَ وَ إِلَی اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ اَللّٰهُ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۳) لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَلِیُّ اَلْعَظِیمُ (۴) تَکٰادُ اَلسَّمٰاوٰاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی اَلْأَرْضِ أَلاٰ إِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ (۵) وَ اَلَّذِینَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیٰاءَ اَللّٰهُ حَفِیظٌ عَلَیْهِمْ وَ مٰا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ (۶) وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ قُرْآناً عَرَبِیًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ اَلْقُریٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ تُنْذِرَ یَوْمَ اَلْجَمْعِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ فَرِیقٌ فِی اَلْجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فِی اَلسَّعِیرِ (۷)

معنای واژه ها

۵[یتفطّرن]

:بشکافند.

۷[امّ القری]

:مکّه.

ص :۲۶۸

و نیز این قرآن را به زبان عربی بر تو وحی کردیم

اشاره

رهنمودهایی از قرآن:

سورهٔ شوری-که رابطهٔ میان مسلمانان را تنظیم می کند تا در زد و خوردهای بی حاصل داخلی غوطه نزنند-به ذکر قرآن که مرجع هر اختلافی است آغاز می شود و قرآن همان وحیی است که رسالتهایی را که خدای پیروزمند حکیم پیش از آن وحی کرده تکمیل می کند(به پیروزمندی و عزّت او این وحی نیز پیروز است، و از حکمت اوست که این وحی همان حقّ آشکار است).

براستی او دارندهٔ هر چیزی است که در آسمانها و زمین هست(و حاکمیّتی که در حاکمیّت رسالتها و پیامبران او نمودار می شود از آن اوست)و اوست آن بلند مرتبهٔ بزرگوار(و از نشانه های بزرگواری و گواهان عظمت او)این که نزدیک است آسمانها(از صلابت او)بر فراز یکدیگر درهم شکنند.امّا فرشتگان،(موجوداتی هستند که در خدایی با او شرکت ندارند بلکه)به ستایش او تسبیح می گویند(که شریکی برای او وجود ندارد)و آنها را می بینی که برای کسانی که در زمینند آمرزش می خواهند(طبیعه برای مؤمنان آنها)بی آن که بتوانند گزند و زیانی را از آنها دور کنند،اما آمرزش طلبی آنان به مردم سود می رساند،پس خداوند است که آمرزنده و مهربان است. /۱۲ امّا کسانی که غیر از او دوستان و اولیایی گرفتند(و پنداشتند که آن دوستان آنها را از مسؤلیّت کارهای خود نجات می دهند در گمراهی آشکاری هستند زیرا)براستی خداست که نگهدارنده ای داناست(و اوست که اعمال آنها را علیه آنها حفظ می کند)و تو(ای پیامبر)وکیل آنها نیستی(پس آنها خود بتنهایی بار مسئولیت اعمال خود را بر دوش می کشند و تو وظیفه ای جز رساندن

ص :۲۶۹

رسالت و بیم دادن آنها به وسیلهٔ آن نداری).

این چنین خداونـد قرآن عربی را به تـو وحی می کنـد تـا امّ القری(مـادر شـهر مکّه)و پیرامـون آن(و از آنجـا قوم عرب و تمـام جهانیـان)را بیم دهی و همه را از روزی که آفریـدگان همه گردآوری می شونـد و در برابر پروردگارشـان به حساب دهی می ایستند و در آن تردیدی نیست بترسانی.در آنجا مردم به دو گروه تقسیم می شوند:اهل بهشت،و اهل دوزخ.

بـدین سـان قرآن در آغـاز سورهٔ شوری عظمت وحی و پایگـاه رسالت را بیان می کنـد و به دنبال آن پایگاه کسـی را بیان می کنـد که آن را می رسانـد و نمودار می سـازد و به نام آن حکم می کنـد تا رسالت محور مجتمعی باشـد که اختلافات خود را بدان ارجاع می کنند و از آن مجتمع برای نیل به خواستها و آرزوهای خود به حرکت در می آیند.

شرح آیات:

[۱-۲]

«حم* عسق» .

بـه تفسـیر حروف مقطّع در سـوره هـای پیشـین مراجعـه کنیـد.از آنچه دربـارهٔ این حروف گفته انـد یکی آن است که حروف مـذکور به همان سوره که در آغاز آن آمـده است اشاره دارد.یا اشاره به نامهای نیکوی خداست،یا به مفهومهایی معیّن در آن سوره و عمومـا به کلمه ای که شبیه این حروف است اشـاره دارد و چنـان است که گفته شود:این چنین،وحی و معـانی بزرگی که این سوره بر آن دلالت دارد از خلال این حروف برمی آید.

[۳]

« کَذٰلِکَ یُوحِی إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ اللّٰهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ -این چنین خداوند پیروزمند حکیم،به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی می فرسـتد.» هر چند امّتهایی که رسالتهای الهی بر آنان نازل شده تفاوت دارند یا ویژگیهای /۱۲ کسانی که آن رسالتها را رسانده اند متفاوت است ولی همهٔ آن رسالتها

در روش و هدفها اشتراک دارند،چنان که در نقطه ای مرکزی به یکدیگر می رسند و آن این است که تمام آنها از جانب خداست و ساخته و پرداختهٔ بشر نیست که از طبیعتها و خصوصیّات محیط یا عوامل تغییر دهندهٔ زندگی او تأثیر پذیرد.

و رسالت اسلامی در ضمن سلسله ای تکامل یافته از رسالتها آمده است، پس این رسالت حرکت فرا روندهٔ بشریّت را که به ندای پروردگار خود پاسخ مثبت داده است تکامل می بخشد،و همچون هر سنّت و قانون الهی است که هنگامی که ضمن چارچوبی معیّن تکرار می شود،ناگزیر باید مورد تصدیق قرار گیرد،و در نتیجه بر مردم فرض و واجب شده است زیرا کسی که آن را وحی کرده همان خدای قدرتمند مطلق در نیروی خود است که وحی خویش را اجرا می کند،خواه مردم بخواهند یا آن را رد کنند و حکیمی است که رسالت خود را درست و استوار کرده و آن را آئینهٔ هدفهای زندگی و سنّتهای آفرینش قرار داده است.

[۴]

پروردگار ما در چارچوب یادآوری رسالتش،از خود با ما سخن می گوید.چرا؟زیرا شناخت ذات متعال او همان اساس هر شناختی است و در اولویّت ایمان به تمام حقایق بر همهٔ آنها پیشی دارد.و از این طریق است که امام علی(ع)بینش خود را الهام می گیرد،آنجا که می گوید:

«سرلوحهٔ دین شناختن اوست،و درست شناختن او،باور داشتن او،و درست باور داشتن او،یگانه انگاشتن او،و یگانه انگاشتن درست او،او را به سزا و پاکدلی اطاعت نمودن». (۱)

پس بدون شناخت خدا،و چیرگی او بر هر چیز و احاطهٔ او بر آن،و مالکیّت او در دنیا و آخرت،انسان نمی تواند به وحیی که همان سنّت الهی خارق العادهٔ نزد بشر است و تکاملی نیست که انسان با نبوغ خود بدان برسد،ایمان بیاورد.

آیه پیشین به دو نام عزیز حکیم(قدرتمند حکیم)پروردگار جهانیان اشاره کرده است،زیرا عزّت به معنی قدرت عمل کننده یا بازتاب آن قدرت بر

۱- ۱) -نهج البلاغه،خ ۱،ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۲.

آفریدگان است،و مستلزم فرستادن پیامبران می شود تا مظهرهای قدرت و چیرگی و عزّت(تسلّط)و حکمرانی خدا باشند،چنان که پروردگار ما دربارهٔ ایشان گوید:

« وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ /۱۲ رَسُولٍ إِلاّٰ لِیُطٰاعَ بِإِذْنِ اللّٰهِ (۱) هیچ پیامبری را نفرستادیم جز آن که دیگران به امر خدا باید مطیع او شوند».اما حکمت،همان بازتاب علم خدا بر کردار است،و از آنجا که پروردگار ما حکیم است مردم را بیهوده و سر خود رها نمی کند،و عزّت(و تسلّط)خدا در وحی قرآن جلوه گر می شود که ما را به اسباب قدرت رهنمایی می کند،هم چنان که حکمتش در روشهای سنجیده و کامل شدهٔ او جلوه گر می شود.

سپس پروردگار ما در اینجا به حکمروایی پروردگار در آسمانها و زمین اشاره می کند،که به طبع و سرشت مستوجب حکمرانی او بر مردم به وسیلهٔ وحی است،و می گوید:

« لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ از آن اوست هر چه در آسمانها و زمین است.» کسی که در رسالت پیامبر،محمد(ص)شک می کند پروردگارش بسزا نمی شناسد،چون اگر قدرت و حکمت و مالکیّت او را که بدان وسیله بر زندگی چیرگی دارد بشناسد در وحی و رسالت او شک نمی کند،زیرا براستی آفرینندهٔ هستی خود همان کسی است که روش و برنامه ای را آفریده است که ما را به تسخیر هستی به سود خود رهنمایی می کند.

و بدین سان سزاوار است که ما راه شناخت آفریننده را در شناسایی وحی بپیماییم تا آن را در جایگاه والای خود قرار دهیم و هرگز آن را با دیگر انواع سخن نسنجیم و مقایسه نکنیم و خرسند نشویم که برخی مصدر و مأخذ قانونگذاریهای خود را از چیزی جز وحی بگیرند،یا بر پایه قانون بشری ناقص حکم رانند.هرگز...

براستی که پروردگار ما دارندهٔ /۱۲ آسمانها و زمین است،و وحی او نمایش حکمرانی

ص: ۲۷۲

۱- ۲) -النساء۶۴/.

تامّ و تمام او بر ماست و هر انحرافی از آن جدایی و گمراهی است.

« وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ -و اوست بلند مرتبهٔ بزرگوار.» معنی علوّ چیست؟و معنی عظمت کدام است؟ «العلی»بلندی در مکان است.پس آیا خداوند در بالا-ترین قلّه در جهان هستی وجود دارد؟هرگز...پروردگار ما از جای گرفتن در هر مکانی فراتر است،و او همواره شاهدی است حاضر« وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ (۱) و هر جا که باشید با شماست».و«عظیم»در لغت مشتق از عظم استخوان است و دارندهٔ استخوان درشت عظیم درشت استخوان نامیده می شود،پس آیا خدای سبحانه و تعالی را استخوانی است؟! هنگام تفسیر این گونه لفظهای قرآن،و همچنین دیگر نامهای خدا واجب است که به هدفهای آنها توجّه کنیم و مقدّمات و مبدءهای(لغوی)را رها کنیم،از آن رو که هر لفظی را مبدئی است که بدان مدلولی حسّی مادّی می پوشاند،و غایتی که بدان نسبت به خدا مدلولی معنوی و قدسی می بخشد.پس اگر کلمهٔ «العلیّ»از لحاظ حسّی دلالت بر بلندی مکان دارد،این کلمه از لحاظ معنوی به چیرگی و تمکّن اشاره می کند،و پروردگار ما بدین معنی«علیّ والا»است، هم چنان که او«عظیم»به معنی صاحب نیرو و شدّت و هیبت است.و ما هنگام سخن گفتن از خدا به دو سبب این لفظها را به کار می بریم:

نخست:نبودن الفاظی به جای اینها که بر آن غایتها و هدفها دلالت کند، و هنگامی که قرآن می خواهد این معانی مطلق را به ذهنهای محدود ما که حتی از احاطهٔ بر آفریدگان ناتوان است نزدیک کند،این الفاظ را به کار می برد.

دوم:برای آن که به آفریده ای که پاره ای نیرو و هیبت یا...یا...را به دست آورده فریفته و خیره نشویم و او را به جای خدا نپرستیم،و در آن صورت نگوییم:به فلانی از آن رو سر بسپاریم که صاحب دارایی یا نیرو یا زیبایی یا

۱- ۳) -الحدید۴/.

هیبت است،بلکه ۱۲/ دارنـده و مالـک اصـلی ملـک و عظمت و...و...را به یاد آوریم که همان خـدای عزّ و جلّ است که او را پس از نیستی آفریده و بدو هستی بخشیده است،و بیش از پیش به خداوند تسلیم شویم و سر بسپاریم،و به تعبیر دیگر ناگزیریم در ارزیابی خود نسبت به زنـدگی از مبـدء ایمان به خـدا حرکت کنیم زیرا آنچه در زنـدگی وجود دارد آفریدهٔ ذات سـبحان اوست و اگر شامل قدری از زیبایی و نیکویی است،پرتوی کوچک از نامهای زیبای اوست.

[۵]

« تَکَادُ السَّمَاوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ -نزدیـک است که آسـمانها بر فراز یکـدیگر درهم شـکنند.» شایـد بشـر تصوّر کنـد که نیرومندترین و بزرگترین چیز در جهان هستی همان آسـمانهایند با توجّه به بلندی آنها و کوتاهی دانش خود،تا آنجا که کیهان شناسان هر چه خود را در اختراع انواع مناظر دارای نیرویی شـگفت به رنـج افکندند تعدادی بیشتر از سـتارگان و کهکشانها را کشف کردنـد به نحوی که برخی از آنـان به دنبـال نظریـهٔ قایـل به گسترش مسـتمرّ هستی رفتنـد.قرآن در اینجا ما را به این امر رهنمون می شود که این آسمان که در نظر ما بزرگترین چیز است،نزدیک است از بیم خدا از هم بشکافد.

و با آن که کلمهٔ سـماوات جمع مؤنث برای غیر عاقل است و صـیغهٔ مناسب آن کلمهٔ«تتفطّر»است می بینیم که این آیه از آن به صیغه ای تعبیر می کند که برای صاحبان عقل به کار می رود:«یتفطّرن»و این از آن رو است که آسـمان در مقام بندگی خود و سرسپردگی به خدا شأنش شأن دیگر عاقلان است،پس آسمان نیز از خدا می اندیشد و بیم دارد.

چرا آسـمانها وقتی پروردگـار بر آنهـا تجلّی می کنـد یا وحی خـدا آنها را می گشایـد از هم نشـکافند در حالی که آسـمان از قیـامت اندیشـناک است و منتظر است که امر خـدا آن را همچـون کتـابی بر هم نهـد و طومـارش را در نوردد،و همواره بـانگ فرشتگان خدا بر جرمهای شناور در آن بلند است که به اندازهٔ سرمویی از فرمان پروردگار خود غفلت نکنند.

ص :۲۷۴

آیا دانستید که وحی خدا چه معنی می دهد و عظمت رسالتهای خدا چیست، و در چه مقام والایی سزاوار است که آنها را قرار دهیم؟ منزّها،بار خدایا،خرد ما را به نور خود روشن ساز چنان که قدر وحی تو را بشناسد و ما با روی گردانـدن از آن یا کوچک شمردن احکام آن در دنیا و آخرت زیانمند نشویم! ۱۲/ و مفسّران گفته اند:آسمانها به سبب فرود آمدن وحی از راه عبور از آنها از هم می شکافد،چنان که پروردگار ما گوید:« لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلیٰ جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ (۱) اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم، از خوف خدا،آن را ترسیده و شکاف خورده می دیدی».

یکی از آنان گفته است:به سبب بالا رفتن اخبار شرک مردم از خلال آنها،چنان که پروردگار ما گوید:« تَکٰادُ السَّمٰاوٰاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبٰالُ هَدًّا. أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَداً (۲) نزدیک است از این سخن آسمانها بشکافند و زمین شکافته شود و کوه ها فرو افتند و درهم ریزند،زیرا برای خدای رحمان فرزندی قایل شده اند».

به نظر من چنین می رسد که مهمتر از تمام اینها عظمت خدا و بیم بازخواست اوست.پس آن است که نزدیک است آسمانها از آن از هم بشکافند،و آسمانها به ستایش و پرستش او در حال تسبیح گفتن هستند،گرچه ما آن را نمی بینیم و نمی شنویم.

« وَ الْمَلاٰئِکَةُ -و فرشتگان،» که نیروهایی با خردند که بر تمام جرمهای آسمانی و ساختارها و قوانین هستی نظارت دارند و آنها را می بینی که در برابر جبروت و تسلّط خدا سرسپرده اند و او را بدانچه شایسته است تقدیس و تنزیه می کنند و این تسبیح با تسبیح بر نعمتهایی

۱- ۴) -الحشر ۲۱/.

۲- ۵) -مریم ۹۰/-۹۱.

که خدا به آنها داده و توفیق تسبیح گویی نیز خود در شمار آنهاست کامل می شود.

شاید این یکی از معانی«بحمده به ستایش او»باشد زیرا شناخت خداوند جز به ذات خود او نباشد،و کمال شناخت او منزّه دانستن او از شریک و مانند است،و این معنی تسبیحی است که بنده جز از طریق ستایش خدا بدان نمی رسد،یعنی بدانچه از نعمتها و توفیق پروردگار که ستایش را واجب می سازد،و این ترکیب «بحمده به ستایش او»معنی مقارنه نیز می دهد.زیرا پروردگار متعال ما چنان است که در این دعا آمده است:

«ای آن که در شرف خود قدرتمندی،ای آن که در قدرتمندی خود عظیمی.ای آن که در عظمت خود بزرگواری،ای آن که در بزرگواری خود ستوده ای». (۱)

پس او در عین بلندی مقام و قدس و بزرگواری و توانگری خود ستوده است و تمامی حمد و ستودگیها بدو اختصاص دارد زیرا ذات متعال او آفریدگان را به حال خود رها نمی کند بلکه با نعمتهای بیشمار و روزیهای فراوان خود به آنها رسیدگی می کند. /۱۲ پس حمد و ستایش بدو اختصاص دارد هم چنان که مجد و بزرگواری تنها از آن اوست.

« يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ -به ستایش پروردگارشان تسبیح می گویند.» این رابطهٔ آنهاست با خدا،اما رابطهٔ آنها با کسانی که در زمین اند همان آمرزش خواهی برای آنان نزد پروردگار است چه فرشتگان می بینند که ساکنان زمین به سبب نافرمانی و گناهانی که مرتکب می شوند خداوند را چنان که حق قدر و مرتبه اوست بر نمی سنجند و به درک مقام او قدرت ندارند.

« وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ -و برای ساکنان زمین آمرزش می طلبند.» با ایمانی که به وسعت دامنهٔ رحمت و مهربانی خدا دارند.

ص: ۲۷۶

۱- ۶) -مفاتیح الجنان،دعای جوشن کبیر،ص ۹۱.

« أَلاٰ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ -آگاه باشید که خدا آمرزندهٔ مهربان است.» و اگر چنین نبود بر روی زمین جانداری را نمی گذاشت که نسبت به خدا نافرمانی کند.و شاید این آیه حقیقتی مهمّ را بیان می کند،و آن این است که(تنها) اوست که هر که را و هر گاه بخواهد می آمرزد و رحمت می کند،و اعتقاد به خدایی یا نیمه خدایی فرشتگان خطاست،در حالی که نقش و وظیفهٔ آنها از آمرزش خواهی برای مؤمنان نزد پروردگارشان تجاوز نمی کند،و خداوند است که مقرر می دارد توبهٔ بندگان و شفاعت فرشتگان را بپذیرد یا بر حسب مشیّتی که مورد پرسش قرار نمی گیرد و آفریدگانند که به پرسش گرفته می شوند،آن را نپذیرد.

[۶]

و کار بشر شگفت است که از وسعت دامنهٔ مهربانی و رحمت خدا بهره نمی گیرند بلکه شریکانی غیر از او برای او می انگارند و هر چه نعمت او بر آنان افزونتر می شود از او دورتر می شوند!و پروردگار ما آنها را تهدید می کند که آنچه از دست و اندامهایشان برمی آید نوشته می شود تا دیر یا زود آنها را باز خواست و مجازات کنند.

« وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ -و کسانی که جز او را به دوستی گرفتند.» معتقدند که آنها بدیشان روزی می دهند،و خطرها را از ایشان دور می سازند،و خطا می کنند زیرا تنها خداست که مراقب ایشان است و از ایشان نگهبانی می کند.

« اَللّٰهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ -خدا مراقب و نگهبان آنان است.» آنها را با رحمت گسترده دامن خود که فرمانبردار و نافرمان را دربر می گیرد نگهبانی می کند،و هر چه را از دست آنان برمی آید نیز نگهداری و ثبت می کند،و آنها به تنهایی خود مسئولیّت کارهای خود را بر عهده دارند.

« وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ -و تو وکیل آنها نیستی.» پس پیامبر وظیفه ای جز رساندن رسالت و ابلاغ آن ندارد.

مسئولیّت پیامبر و هر اصلاح کننده ای در تبلیغ رسالت خود تنها این است که ندای وحی را به گروهی هر چه بیشتر از مردم که ممکن باشد برساند.

« وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ قُرْآناً عَرَبِيًّا -و نیز این قرآن را به زبان عربی به تو وحی کردیم.» این از مهربانی و رأفت خداست که برای مردم با وحی بیم دهنده ای برمی انگیزد که آنان را به حق رهنمایی کند.

اندکی بر سر لفظ«عربی»درنگ کنیم تا از خود بپرسیم:چرا قرآن در بسیاری جایها بر عربی بودن خود تأکید می کند؟ پاسخ این است،اولاـخدا بر عربی بودن قرآن از آن رو تأکید می کند تا بر کسانی که هنگامی که پیامبر نزدشان آمد و قرآن را بر آنها فرو خواند بدان کفر ورزیدند،اقامهٔ حجّت کند،و این حجّت آوری با بیان این نکته است که کفر آنها به سبب ابهام و پیچیدگی وحی نبوده است،چه وحی به همان زبان ایشان بوده است.و تعبیر«عربی»تنها دلالت بر زبان قرآن نمی کند بلکه مفید معنی وضوح و روشنی آن نیز هست،چنان که کلمهٔ«اعجمی»در بلاغت دلالت بر پیچیدگی و ابهام دارد.

دوم:از آنجا که یگانه زبانی که پیش از دیگر زبانها برای معانی قرآن گنجایی دارد همانا زبان عربی است،با ژرفی و نرمی خود،و از اینجا واجب است بدانیم که راه بهتر /۱۲ برای رسیدن به معانی قرآن برای غیر عرب زبان،ترجمهٔ قرآن نیست زیرا ترجمهٔ معنی را در تنگنا می نهد(و بدانها لطمه می زند)،بلکه راه بهتر آموختن زبان عربی از جانب آنهاست.

« لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا -تا امّ القری(مکّه)و ساکنان اطرافش را بیم دهی.» همانا خدا پایتختهای سرزمینها را به عنوان جایی برای رساندن و تبلیغ رسالت برمی گزیند،زیرا از لحاظ تبلیغاتی و اعلامی تأثیری بیشتر و فراگیرتر دارند، چه برای دیگر مردم مرکز محسوب می شوند،و هر رویداد یا نوپدیدی که در آن رخ

دهد خبرش بیشتر از آنچه در دیگر شهرها روی می دهد،پراکنده می شود،وانگهی پایتخت موقعیّت مرکزی سیاسی و اجتماعی مهمّی را در میان دیگر شهرها احراز می کند،پس گشودن پایتخت در بیشتر موارد به فتح دیگر شهرها و جایهای دیگر می انجامد،طبیعه اگر پایتخت مانند مکّه در زمان پیامبر(ص)مرکز گرد آمدن نیروهای دینی و سیاسی و نظامی و اقتصادی بوده باشد که در آن هنگام قریش بر آن تسلّط داشت و از آن طریق در شبه جزیرهٔ(عربستان)حکم می راند.

این آیه دلالت بر آن دارد که رسالت الهی دارای موجهایی پیاپی بود.پس با فرمان دادن به خواندن به پیامبر آغاز می شود:« اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ (۱) بخوان به نام پروردگارت که بیافرید».سپس بدو فرمان می دهد که نزدیکان و خویشاوندان خود را هشدار و بیم دهد:« وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ (۲) و خویشاوندان نزدیکت را بترسان»،و آن گاه به قوم او-صلّی اللّه علیه و آله-با این گفتهٔ خدای سبحان گسترش می یابد که گوید:« وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ (۳) و (قرآن)سبب بلند آوازه گشتن تو و قوم توست»،و هم چنان ادامه می یابد تا تمام جهانیان را فرا می گیرد و پروردگار سبحان ما می گوید:« تَبارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلیٰ عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمِینَ نَذِیراً (۴) بزرگ است و بزرگوار آن کس که این فرقان را بر بندهٔ خود نازل کرد،تا جهانیان را بیم دهنده ای باشد».

با آن که این رسالت از همان آغاز جهانی بوده است واقعی نیز بوده و از طریق موجهای پیاپی در میان مردم بر اساس نزدیک و نزدیکتر به سوی اقطار جهان گسترش یافته است،و سزاوارترین مردم بدان و تحمّل مسئولیتهای آن پیامبر و اهل بیت اویند که قرآن در خانه های ایشان نازل شده است.

« وَ تُنْذِرَ یَوْمَ الْجَمْعِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ -همچنین آنان را از روز قیامت-که

۱- ۷) -العلق ۱/.

۲- ۸) -الشعراء ۲۱۴/.

۳- ۹) -الزّخرف ۴۴/.

۴- ۱۰) -الفرقان ۱/.

در آن تردیـدی نیست-بیم دهی.» در همان حال که اهل رسالت ناگزیر است که زندگی را با واقعیّاتش در یابد،از مردم انتظار ندارد که ۱۲/ همگی به رسالت او ایمان بیاورنـد،و وقتی کفر ورزند خود را از غم و اندوه بکشد،و در کوشـش خود و رسالت خویش شک کند،که این از طبیعت بشر است،که در نتیجهٔ آن مردم به مؤمنان و کافران تقسیم می شوند.

«فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ -گروهی در بهشت اند.» و آنان کسانی هسـتند که به رسالت ایمان آورده و به مضمونهای آن عمل کرده اند، «وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ -و گروهی در آتش سوزان.» که همان کافران و نافرمانانند.

و در این جمله«گروهی در بهشـتند و گروهی در آتش سوزان»اشـاره به تفـاوت بشـری است که آنهـا را به دو خـطّ تقسـیم می کنـد:خطّ حقّ و خطّ باطل...و آیات آینـده این نقطه را روشن خواهـد کرد و آن را از اختلاف دید و وجهۀ نظر میان خود اهل حق متمایز می سازد،اختلافی در سلیقه که نباید به حدّ نبرد و مبارزهٔ میان آنان برسد.

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۸ تا ۱۳]

اشاره

وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ لٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ اَلظّٰالِمُونَ مٰا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ (۸) أَمِ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ
أَوْلِيٰاءَ فَاللّٰهُ هُوَ اَلْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِ اَلْمَوْتىٰ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۹) وَ مَا اِخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اَللّٰهِ ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبِّي
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ (۱۰) فٰاطِرُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجاً وَ مِنَ اَلْأَنْعٰامِ أَزْوٰاجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ
كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْبَصِيرُ (۱۱) لَهُ مَقٰالِيدُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۲) شَرَعَ
لَكُمْ مِنَ اَلدِّينِ مٰا وَصّٰى بِهِ نُوحاً وَ اَلَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ وَ مٰا وَصَّيْنٰا بِهِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ أَنْ أَقِيمُوا اَلدِّينَ وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فِيهِ
كَبُرَ عَلَى اَلْمُشْرِكِينَ مٰا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اَللّٰهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳)

ص: ۲۸۰

معنای واژه ها

۱۱[یذرؤکم]

:ذرء به این مفهوم است که شما و چارپایان را ایجاد کرد،یعنی آفرید.«فیه»یعنی در این آفرینش.پس ادامهٔ نسل انسان و حیوان،با قرار دادن زوجهاست،و به همین سبب نسل کسی که زوج ندارد گسسته می شود.

دین را بر پای دارید و در آن فرقه فرقه مشوید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

علّت اختلاف مردم چیست؟و چگونه سزاوار است که آن را چاره کنیم؟ و ولیّ و صاحب اختیار شایسته ای که موارد اختلاف مردم به او ارجاع می شود کیست؟

اینها محورهای بررسی این سوره است که اختلافات اجتماعی را چاره می کند.

ممکن بود که خداوند بشر را به صورتی یکسان بیافریند تا اختلافی میان آنها نباشد،و ممکن بود تمام آنها را اهل بهشت کند،ولی خدای تعالی،پس از آن که راه گمراهی را به انسان نشان داد و او را به راه هدایت رهنمون شد،انسان را مخیّر گذاشت تا سرنوشت خود را به ارادهٔ خویش برگزیند.

بدین سان قرآن مبدء آزادی تکوینی را که خدا برای بشر قرار داده تأکید می کند،مبدئی که به زندگی آدمیان رنگ مبارزه ای ابدی میان حق و باطل داده است.

پس در حالی که دسته ای از آنها از ولایت و سرپرستی خدا پیروی می کنند،و دسته ای دیگر که به خود ظلم می کنند،ولایت شریکان پنداری خدا را پذیرفته اند.پس سبب اصلی گمراهی بشر و آنچه میان ایشان اختلاف برمی انگیزد ۱۲/ و باعث جنگهای ویرانگر و عقب ماندگی می شود،همان ترک ولایت خدا به وسیلهٔ آنها و دست آویختشان به اولیائی غیر از خداست.

امّا اختلافات بیرون از چارچوب نبرد میان حق و باطل-مانند خلاف میان خود اهل حق-براستی نامشروع است،زیرا برای حلّ آنها ناگزیر باید به ارزشهای رسالت و کسانی که نمودار ولایت خدا در زمینند بازگشت و مراجعه کرد.

کسانی از مردم هستند که ادّعای ایمان می کنند ولی غیر خدا را به دوستی و سرپرستی خود می گیرند،و در واقع نشانهٔ ایمان مرد آن است که در هر چیز مورد اختلاف به خداوند(و به رسالت و پیامبران او)مراجعه کند،سپس با فشارها بستیزد،و بر خدا توکّل جوید و به او زاری و تضرّع کند(به حول و نیروی او از شیطانهای انس و جنّ که او را به جهت نادرست می کشانند،پناه جوید).

(و ولایت خدا در اجتماع تجلّی ولایت او در کاینات است)پس اوست که آسمانها و زمین را آفرید،و بشر را و همچنین چارپایان را جفت آفرید تا آفریدگان بسیار و پراکنده شوند،و علم او بر آنها احاطه دارد.و کلیدهای روزی در

دست اوست،بر هر که بخواهد می گشاید و(به حکمت رسای خود)بر هر که بخواهد به اندازه معیّن و مقدّر می کند(زیرا او)به هر چیزی داناست.

شرح آیات:

[۸]

اختلاف میان اهل حق و اهل باطل جزئی از سنّت و قانون خدا در زندگی است،نه از آن رو که ذات متعال او می خواهد برخی دوزخی و برخی دیگر بهشتی باشند،بلکه از آن رو که او به آنها آزادی به گزینی داده،و مقتضای این آزادی آن است که بشریکی از دو جهت این به گزینی را دنبال کند.

« وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً -اگر خدا می خواست همه را یک امّت کرده بود.» و این با طبیعت زندگی و هدف آفرینش سازگار نیست.

« وَ لٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ -ولی او هر که را بخواهد به رحمت خویش درآورد.» /۱۲ و آنان مؤمنانی هستند که سببهای دنیا را وسیلهٔ هدایت خود ساختند و خدا توفیق دسترسی به هدایت را داد.این آیه ما را از غرور و فریفتگی به ایمان خود بر حذر می دارد،بدین گونه که تأکید می کند رهیابی ما از جانب خدا و به توفیق اوست.

هم چنان این آیه برای ما بیان می کند که آن کس که راه دوزخ را برگزیده است بیقین،به ارادهٔ خود وارد دوزخ می شود و خداوند آنجا که توفیق خود را از او بازداشته او را به حال خود گذاشته،و او را از جاذبه های شیطان و فشارهای زندگی،بر انسان که شأن و رفتار او با مؤمنان است حفظ نکرده است،و گر نه آنها نیز به عقب برمی گشتند.

این انسان پیش از آن که راه آتش را برای خود برگزیند همچون هر بشری دیگر دارای خیر و شرّ است،ولی او با این گزینش زیانبخش از یاری و توفیق خدا محروم می شود و تنها و تنها در شرّ فرو می افتد،و از این روست که دوستداران و اولیاء

پاکدل خدا را می بینی که به درگاه او اصرار و الحاح می کنند که آنان را به خود وانگذارد و توفیقات خویش را از آنان باز ندارد.

ابن ابی یعفور گوید:«شنیدم ابا عبد اللّه(امام صادق،ع)در حالی که دستهای خود را به آسمان برداشته می گوید:(پروردگارا هرگز مرا لحظه ای سر خود مگذارد)نه کمتر و بیشتر،و بیدرنگ اشک از دو سوی محاسنش جاری شد،آن گاه رو به من کرد و گفت:(ای ابن ابی یعفور!براستی خدای عزّ و جلّ یونس بن متی را کمتر از چشم بر هم زدنی به حال خود وانهاد و آن گمان(بد برای او)پیدا شد) گفتم:خدا کارت را به صلاح آرد،آیا گرفتار کفر شد؟گفت(نه،ولی مرگ در آن حالت همان هلاکت است)». (۱)

« وَ الظّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ -و ستمکاران را هیچ دوستی نیست.» که از آنها شفاعت کند،و آنها را از عذاب برهاند.

« وَ لا نَصِيرٍ -و نه یاوری است.» که به آنها توجّهی کند،و شاید در این مقطع از آیه اشاره ای بدین حقیقت مهمّ باشد که:ستمگر /۱۲ هنگامی که غیر خدا را به دوستی می گیرد،و از جابران پیروی می کند،تنها به خویشتن زیان نمی رساند بلکه به دیگران نیز ستم می کند، زیرا با پیروی خود از جابر و زورگوی(حتی با سکوت در برابر او)به چیرگی او بر دیگران سهیم می شود.

و شاید این آیه همچنین-هنگامی که کلمهٔ ظالمان را به کار می برد رهنمون بر این حقیقت است که هیچ عدالتی در غیر ولایت و دوستداری خدا نیست،و هیچ نجاتی جز بازگشت بدان ولایت وجود ندارد،پس ظالمان را دوست و یاوری نیست.و هر کس به حکمرانی ظالمان خرسند شود به آتش آنها می سوزد،و دعایش در رهایی از آتش مستجاب نخواهد شد.

با آن که لفظ ظالم مدلولی وسیع دارد تا شامل هر منحرفی بشود ولی

۱- ۱۱) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱۴،ص ۳۸۷.

انتخاب این کلمه در اینجا با سیاق آیه که از ولایت،و بر حسب تعبیر ما از رهبری با ما سخن می گوید و آنچه به دنبال آن می آید از گسترش برخوردها خواه به داد یا بیداد،مناسبت دارد.

[۹]

آری،کافران و مشرکان اولیائی غیر از خدا گرفتند،و نفهمیدند که براستی تنها او ولیّ و دوستدار حقیقی انسان و صاحب توانایی مطلق است.

« أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ -آیا جز خدا را به دوستی گرفتند؟دوست حقیقی خداست،» زیرا سرنوشت ما بدوست،و اوست که بر ما چیره است.

« وَ هُوَ يُحْيِ الْمَوْتىٰ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ -و اوست که مردگان را زنده می کند،و اوست که بر هر کاری تواناست.» امّا اولیاء و یاوران برساخته و پنداری بر هیچ کاری توانایی ندارند مگر بدان اندازه که خدا برای آنها بخواهد،پس محدودند،و خردمند را شایسته تر آن که به صاحب توانایی مطلق بپیوندد که تحقق تمام آرزوهایش نزد اوست،و به مدد او به هدفهای خود می رسد.

[۱۰]

پروردگار ما معنی پیوستن حقیقی به ولایت و دوستداری خدا را بیان می کند،که تنها به صرف ادّعا و آرزوی در دل و حتی فرمانبرداری از خدا در امور عادی که انسان را /۱۲ به جهد و کوشش و مصلحت و تنازل و صرف نظر کردنی دشوار نمی افکند نیست بلکه تسلیم و سر سپردن کامل بدین ولایت در همه شئون،و طبیعه به هنگام نبرد است،آنجا که یک تن به اندیشه و موضع خود متشبّث می گردد و خودخواهیها و قوم گراییهای او برانگیخته می شود.

« وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ -و در هر چیز اختلاف می کنید.» این چیز هر چه می خواهد باشد و در هر جانب از جوانب زندگی قرار داشته باشد.

« فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ -حکمش با خداست.» از کتاب خدا دربارهٔ آن وحی و فرمان گرفته می شود و از کسانی که دلشان

خزانـهٔ علم اوست،و از امامان هدایت-علیهم السّلام-و پیروان ایشان،فقیهان، عالمان الهی و امینان بر حلال و حرام و شایست و ناشایست او.

سپس قرآن از زبان پیامبر و هر مؤمنین که به آیات او سرسپرده است گوید:

« ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبِّی عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ -این خـدای یکتـا پروردگـار من است.بر او توکّل کردم و به او روی می آورم.» این تأکید برای پیوستن او به ولایت و دوستداری خداست در برابر رفتار آنان که اولیائی غیر از خدا گرفتند،در این صورت پس او بر عکس آنها به فرمان و حکم خـدا سـرسپرده و آن را اجابت می کنـد.اکنون از خود می پرسیم:چرا قرآن در اینجا ضـرورت توکّل بر پروردگـار را تأکیـد می کنـد؟ و پاسـخ:برای آن که بسیاری از مردم می پندارنـد هنگـامی که در اختلافی به اجابت حکـم خـدا و اولیـاء او نسبت به دیگران تنـازلی می کننـد و از پـاره ای چیزهـا در می گذرنـد،خـود را عرضـهٔ خطرهـایی می سازنـد،زیرا در آن صورت طرف دیگر از موقعیّت فردی صـاحب حق دست به اقـدام می زنـد و از پایان یافتن اختلاف به سود خود برای ضـربه زدن به آنها اسـتفاده می کند.در واقع چنین احساسـی از وسوسه های شیطان است که می خواهد از خلال آن اختلافات اجتماعی را پیچیده تر و بزرگتر کند و امتی یگانه را از هم بپراکند،و چه بسا سـتمدیده ای که به سبب همین احساس که جنبه های درونی منفی را در انسان برمی انگیزد از سـتمگر خود سـتمکارتر شـده است! ۱۲/ انسان برای پایداری و مقاومت در برابر این فشار به نیروی روانی بزرگی نیازمنـد است که با مطابقت دادن خود با حق از آینـده نهراسـد،و مؤمن این نیرو را از توکّل بر خدا و بازگشت بدو کسب می کند و به کمک می گیرد.

وانگهی،بیگمان سرسپردگی به ولایت و دوستداری خدا مقتضی رویارویی با حکومتهای ستمگر است،و این رویارویی به نوبه خود نیاز به پایداری از طریق توکّل بر خدا دارد.

[۱۱]

قرآن اختلاف را از زاویه ای دیگر بررسی می کند،آنجا که به ما

یـادآور می شود که تفاوت و اختلاف از طبیعت زنـدگی است که از پـذیرفتن رنگی واحـد سر می تابـد،امری که انسان را از رنـگ آمیزی مـورد نظرش که بتمـامی موافق مزاج و طـبیعت خـاص او باشـد نـاتوان می سـازد،ولی بـا این همه او بیهوده برای رسـیدن بـدین غایت می کوشـد.پس یکی را می بینی که می خواهـد با تمام مردم به زبان ملّی خود سـخن گوید،یا تمام مردم عادتهای او را تقلید کنند،و چون این خواست او را اجابت نکردند آنان را دشمن می دارد،رومیها به جایی رسیدند که دیگران را بربرها یعنی وحشـیان نامیدنـد،و یهودیان خود را ملّتی با سواد و توانا بر خوانـدن شـمردند در حالی که دیگران را بیسوادانی انگاشتند که چیزی نمی فهمند،و مدّعیان تمدّن جدید معتقدند که ملتهای غیر آریایی وحشی هستند.

این از طبیعت انسـان است که می خواهـد تمام جهان به یک رنگ باشـد که همان رنگ شخصـیّت و بلنـد پروازیهای اوست،و قرآن در اینجا اختلاف و تفاوت طبیعی را در زنـدگی تأکید می کند،و به انسان یادآور می شود که از رفع نزدیکترین اختلاف و تفـاوت به خود که عبارت از تفاوت او با زن خویش است ناتوان است، ولی قرآن مبـدأ این اختلاف و تفاوت بین حقیقتهای آفریـدگان را تقریر می کنـد،و بر مـاست کـه آن را بـه رسـمیّت بشناسـیم و بر حکمت خـدا در آن آگـاه شـویم،و در وراء آن حکمت بکوشـیم و بپوییم.حکمت اختلاـف و تفـاوت،تکامل است،و نه چنگ و پیکار،خداونـد بشـر را به صورت ملّتها و قبیله هـایی در آورده تـا یکـدیگر را بشناسـند(نه آن که به یکـدیگر پشت کننـد و بـا هم دشـمنی ورزنـد)،و یک جفت را نر و ماده آفریده تا تکامل یابند،و شاید این بارزترین مثالهای اختلاف فطری(و تفاوت در سرشت آفریدگان)باشد.

« فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً وَ مِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجاً -آفریدگار آسمانها و زمین است.برای شما،هم از شما،همسرانی بیافرید.

و نیز برای چارپایان جفتهایی پدیـد آورد.» ۱۲/ و این به مصـلحت انسان است،و بیان قرآن دایر بر اشتقاق زن از خود مرد برای درهم کوفتن افکار جاهلیّت آمده است که می پنداشت زن دارای روح حیوانی است.

ص :۲۸۷

پس رشد یافتن و پدید آمدن نسل بر اثر همین تفاوت(و اختلاف فطری میان دو جنس نر و ماده)است،ولی اگر این تفاوت و اختلاف(فطری)به مخالفت میان دو طرف بینجامد و در نتیجه به طلاق و دشمنی منجر شود،آیا بشریت از روی زمین بر نمی افتد؟! بلی،همچنین است اگر قبیله ها و ملّتها به اختلاف پردازند و هر یک بکوشد عادات و طبیعتهای خود را بر دیگران تحمیل کند،زیرا خداوند هر مجموعهٔ بشری را برای تحقق هدفی مخصوص در زندگی آفریده است،امّا اگر همه برای تحمیل شخصیت خود بر دیگران به نبرد پردازند همشناسی و همیاری و تکامل از میان خواهد رفت و زندگی را دوزخی تحمّل ناپذیر می سازد.

« يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ -با آفرینش همسران بر شمارتان می افزاید.» یعنی افزون شدن و گسترش یافتن شما به سبب همین اختلاف(فطری و تفاوت میان نر و ماده)است.و شاید از دیگر حکمتهایی که در این اختلاف و تفاوت وجود دارد،آگاه ساختن انسان بر ناتوانی خود باشد که دلالت بر نیاز او به وجود دیگران می کند،و این نیاز به نوبهٔ خود دلالت بر نیازمندی او به خدا می کند، زیرا براستی اوست بی نیازی که همتا و شریک و همانندی ندارد.

« لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ -هیچ چیز همانند او نیست.» از خود می پرسیم:چرا به کلمهٔ«مثل مانند»کاف تشبیه افزوده شده و «کمثل»آمده در حالی که کافی بود گفته شود:لیس مثله شیء چیزی مانند او نیست؟آیا کاف چنان که مفسّران گفته اند در اینجا کاف زاید است؟یا در معنی لطفی بدیعی است؟ما بر آنیم که به سخن پروردگار خود زیادتی نسبت ندهیم،بار الها،مگر آن زیادتی که برای تأکید باشد،اما در اینجا چنان که پیداست(این کلمه)معنی تأکید نمی دهد،پس باز می گردیم و دیگر بار از خود می پرسیم:معنی کاف در اینجا چیست؟یکی از مفسّران به معنی«مثل»متوجّه شده که طیف آن با کلمهٔ«ندّ نظیر»یا«شبه»و«مساوی»و«شکل»تفاوت دارد،زیرا طیف کلمهٔ«مثل»جنبهٔ ارزشها ۱۲/ و صفتها و نامها را می رساند،در حالی

که«نـدّ»تشـابه و همانـنـدی در جـوهر را می رسانـد،و طیـف«شـبه»همانـنـدی در چگـونگی و کیفیّت را القـا می کنـد،و کلمۀ«مساوی»همانندی در کمیّت را متبادر به ذهن می سازد،و«شکل»همانندی در مساحت را به خاطر می آورد. (۱)

پس وقتی گفتیم:«لیس کمثله نیست همانند او»یعنی احدی همانند صفات و اسماء او نیست،پس«کاف»به معنی تشبیه است،و«مثل» مجمل صفات و اسماء خداست،و خدا داناست.

« وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ -و اوست که شنوا و بیناست.» پس کسی نپندارد که ما دام که پروردگار ما شبیه و همانندی ندارد،از ما دور است و نه می شنود و نه می بیند،هرگز...در واقع والایی او منافاتی با نزدیکی او ندارد و او بدان درجه نزدیک است که آنچه را می گوییم می شنود و آنچه می کنیم می بیند،پس اوست ذات والا درجاتی که از رگ گردن به ما نزدیکتر است.

[۱۲]

اوست که هر چه و به هر کس بخواهد روزی می دهد،و به ملتی انرژیها و کانیها را می دهد،و به دیگری دانش و مدیریّت را،پس مردم از آن رو با یکدیگر تفاوت دارند که بشریت با یکدیگر به تعاون و همیاری پردازد،هم چنان که پروردگار درهای متعدّد روزی را بر بشریّت می گشاید و آن گاه که چیزی به پایان رسد چیزی دیگر به افراد بشر می دهد که جای آن را بگیرد،بدین سان افقهای گسترده و پهناور به قدرت خدا در برابر بشریت گشوده می شود که انرژیهای جانشین نفت را که بیم به پایان رسیدن آن می رود پیدا کند.و نمی دانیم،شاید دانشمندان به تبدیل آب به نیروی محرّک هدایت شوند،هم چنان که پیش از این به قدرت خدای تعالی به جدا کردن آن(به دو عنصر اصلی اکسیژن و هیدروژن)راه یافتند! « لَهُ مَقَالِیدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ «کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست،در روزی هر که را بخواهد گشایش می دهد یا تنگ می گیرد.»

۱- ۱۲) -تفسیر نمونه،ج ۲۰،ص ۳۷۲،نقل از مفردات راغب.

پس چرا مردم بر یکدیگر حسد می ورزند،و هر یک می کوشد که خود به تنهایی از نعمتها بهره مند شود،در حالی که پروردگار دانای ما بر هر فرد بشر که بخواهد از تقدیر خود به اندازهٔ معین بر حسب حکمت رسای خود روزی می فرستد.

« إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ او به هر چیزی داناست.» در نتیجه روزی را برای مردم می گسترد،و می داند برای برپا داشتن زندگی خود به چه نیاز دارند.و رزق،روزی با کسب تفاوت دارد،زیرا نخستین همان مرحمت و تفضّلی است که خداوند به انسان می کند،و دومی چیزی است که انسان بر اثر کوشش خود به دست می آورد.خدای تعالی به هر کس گونه ای روزی می بخشد،و بر انسان واجب است که بکوشد و«کسب کند»تا روزی خود را به دست آورد و جلب کند،پس زمین و رودها و توان فعّالیت و خرد،همه روزی خداست،امّا کسب تسخیر و به کار گرفتن این روزی است تا آن را به پهنه های کاشته شده تبدیل کند.

آنچه مردم بدان بر یکدیگر برتری می جویند روزی نیست بلکه کسب است،زیرا خداوند به صورتی عادلانه به آنها روزی داده است.و اگر خود روزی کسی را از او بگیرد روزی دیگری بدو می بخشد که به وسیلهٔ آن بر دیگران برتری یابد.

پروردگار شبیه جزیرهٔ عربستان را گرم و مرطوب ساخت و هشتاد درصد از ذخیرهٔ نفت جهان را در آن به ودیعه نهاد،در حالی که استرالیای بی نفت را سرزمینی کشاورزی قرار دارد که مقداری زیاد از احتیاجات کشاورزی(و دامداری)جهان را تأمین می کند،و بدین سان منابع کشاورزی و طبیعی را میان بشر تقسیم کرد،و بر آنهاست که برای تسخیر و به کار گرفتن آن به سود خود بکوشند.

[۱۳]

ولی مردم اختلافها و تفاوتهای خود را به صورت مخالفت و نبردی درآوردند که هیچ جنبهٔ شرعی ندارد،زیرا تمام رسالتهای خدا یکی است،و برای حلّ مشکلات مردم آمده که از مهمترین آنها مشکل مخالفت است،و در واقع پروردگار ما پیامبران را برای یکی کردن بشریّت بر اساس مبادی(الهی)برانگیخت و مبعوث کرد.

ص:۲۹۰

« شَرَعَ لَكَمْ مِنَ الدِّینِ مٰا وَصّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ وَ مٰا وَصَّیْنٰا بِهِ إِبْرٰاهِیمَ وَ مُوسیٰ وَ عِیسیٰ -برای شما آئینی مقرّر کرد از همان گونه که به نوح توصیه کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه کرده ایم.» در احادیث مأثور(منقول پشت در پشت)پاره ای جزئیات دربارهٔ شریعت گذاری خدا که بر پیامبران نازل شده،و دربارهٔ دینی که ما را به برپا داشتن آن فرمان داده آمده است،و ما حدیثی مأثور از سید عبد العظیم حسنی بر می گزینیم که گوید:

«بر سرور خود علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب-علیهم السّلام- وارد شدم.چون چشم آن حضرت بر من افتاد به من گفت:مرحبا بر تو ای ابو القاسم که تو براستی دوستدار مایی،گوید:به امام گفتم:ای پسر پیامبر خدا،می خواهم دینم را به حضورت عرضه کنم،اگر مورد خشنودی بود بر همان پایدار بمانم تا به دیدار خدای عزّ و جلّ برسم.پس گفت:ای ابو القاسم آن را عرضه کن،گفتم:من می گویم:براستی خدای تبارک و تعالی یگانه است و همانند او چیزی نیست،بیرون از دو حدّ است، حدّ ابطال و حدّ تشبیه،و براستی نه جسم است و نه صورت و نه عرض و نه جوهر، بلکه او خود تجسّم دهندهٔ اجسام،و صورتگر صورتها،و آفریننده عرضها(پدیده ها)و جوهرها،و پروردگار هر چیز و مالک آن،قرار دهنده و پدید آورندهٔ آن است،و این که بیقین محمد بنده و فرستاده او پایان بخش پیامبران است و هیچ پیامبری پس از او تا روز قیامت نباشد،و می گویم:امام و خلیفه و ولیّ امر پس از او امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(ع)است،سپس حسن،سپس حسین،سپس علی بن حسین،سپس محمد بن علی،سپس جعفر بن محمد،سپس موسی بن جعفر،سپس علی بن موسی،سپس محمد بن علی،سپس تویی ای سرور من.آن گاه آن حضرت علیه السّلام گفت:و پس از من پسرم حسن،تا مردم با فرزند پس از او چه سازند!.

(راوی)گوید:گفتم:و آن چگونه باشد ای سرور من؟گفت:زیرا شخص او را

نبینند و نام بردن از او به اصل نامش روا نیست تا(از غیبت)بیرون آید و جهان را چنان که از ظلم و جور انباشته شده از برابری و عدل سرشار کند،گوید:پس گفتم:اقرار کردم،و گویم:براستی که دوستدار ایشان دوستدار خداست و دشمنشان دشمن خدا،و فرمانبرداری از ایشان فرمانبرداری از خدا و نافرمانی از ایشان نافرمانی از خدا،و گویم:بیقین معراج حقّ است،و پرسش در گور حق،و بهشت حق،و میزان حق،و در ساعت آینده(روز قیامت)کمترین تردیدی نیست، که خداوند آنان را که در گورهایند بر می انگیزد،و گویم:همانا فریضه های واجب پس از ولایت،نماز است و[روزه و]

زکات و حجّ و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.پس علیّ بن محمّد-علیهما السلام-گفت:ای ابو القاسم!به خدا که همین است دین خدا که برای بندگانش پسندیده و بدان خشنود است.پس بر همین پایدار بمان تا خداوند تو را در زندگی دنیا و آخرت بر گفتار ثابت پایدار بدارد».

« أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ -که دین را بر پای نگه دارید،» /۱۲ زیرا بر پای داشتن دین با اجرای تمام احکام آن ضامن تنظیم زندگی و تأمین سعادت مردمان است.سپس پروردگار ما از پراکنده شدن در دین به سبب آرزوها و خواهشها نهی می کند و گوید:

« وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فِيهِ -و در آن فرقه فرقه مشوید،» زیرا اگر ما دین را به درستی برپای داریم دیگر مجالی برای تفرقه وجود ندارد،زیرا دین یکی است گرچه رسالتها در وضع مقرّرات تفاوت دارند،و این از بزرگترین سفارشهای پیامبران به امّتها و تمام بشریّت است.

در حدیث از امام رضا(ع)از پدرانش،از پیامبر(ص)آمده است که گفت:

«خدای عزّ و جلّ گفت:آن کس که سخن مرا به رأی خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده است،و آن کس که مرا به آفریده ام تشبیه کند مرا نشناخته،و آن کس که در دین من قیاس را به کار برد بر دین من نیست». (۱)

۱- ۱۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۶۵.

« كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ -تحمّل آنچه بدان دعوت می کنید بر مشرکان دشوار است.» اگر در این پایان آیه بژرفی بنگریم میزان رابطۀ آن را با پایان آیۀ پیشین در می یابیم و کشف می کنیم که به ما نشان می دهد که تفاوتهای ادیان آسمانی ناشی از نفوذ فرهنگهای شرک آلود محیط بر آنها در آنهاست.پس جوهر دین یکی است ولی رسوبات و افکار بیگانه ای که داخل آن شده هر آینه مخالفت میان رسالتی را با رسالت دیگر پایه نهاده است،و این قاعده حتی بر رسالتی واحد نیز تطبیق می کند.مثلا قرآن یکی است و تمام آن حقّ است ولی برای چه هر دسته ای از مسلمانان ادّعا می کند که همان دسته بتنهایی نماینده و نمودار قرآن است؟زیرا برخی از آنها اضافاتی از افکار و فرهنگهای بیگانۀ خود بر آن افزودند،پس دین برپای نماند،و نیز از آن رو که این افکار و خواهشها نه تنها میان دسته ای با دستۀ دیگر تفاوت داشت بلکه میان شخصی با شخص دیگر مخالفت برانگیخت و حتی خود قرآن برای مردم(از دیدگاههای مختلف آنها)مختلف به نظر رسید. ۱۲/ سپس مبارزه ای بزرگ که مؤمنان در رویارویی خود با نیروهای شرک داشتند آنان را به وحدت میان خود فرا می خواند تا دشمنان رخنه ای برای نفوذ در صفوف آنان و فاسد کردن آنها از درون نیابند.

در شرایط مبارزه امت به پایداری و راستروی بیشتری بر راه دین(و برپا داشتن تمامی دین بی آن که در این امر اختلاف کنند)نیاز داشت،و سبب آن این بود که شیطان به آنان وسوسه می کرد که از برخی بخشهای دین صرف نظر و تنازل کنند تا یارانی بیشتر به دست آورند و در اجرا و تطبیق شریعت بر نردبان اولویّتها بالا روند یا پلّه به پلّه پایین آیند،و این امر به انحراف در دین منجر می شد، بدان گونه که در تاریخ نزد نصرانیان حاصل شد،چه دیانت مسیحی پاک و پاکیزه بود،چون دانایان روحانی اندک بودن پیوستگان بدان دیانت را دیدند تصمیم گرفتند از اندیشه های فلسفه کهن رایج در آن روز اقتباس کنند تا مردم ایمان بیاورند،و از میان چیزهایی که داخل دین کردند برخی افکار برگرفته از فلسفۀ

معروف به«نوافلاطونی»بود،پس دیانتی که بسیاری از نصرانیان امروزه بر آنند،با آن فلسفه آمیخته و مشوب شده است.

امروز مردمی را می بینیم که فرهنگ قومی یا میهنی یا سوسیالیستی یا سرمایه داری را به اندیشهٔ اسلامی می افزایند،و این چیزی جز انواعی از شرک نیست،هر گاه بدانیم که جوهر آنها در تسلیم و سرسپردگی به غیر خدا نمودار می شود.

بنا بر این بر ما واجب است که خالصانه و بی هیچ اضافه ای تنها به سوی دین دعوت کنیم،اگر مردم پذیرفتند و پاسخ مثبت دادند،چه بهتر و گرنه تکلیف واجب ما افزودن بر کوشش است،و به جای این که دین خود را به سطح(خواهشهای)مردم پایین بیاوریم واجب است آنها را به سطح دین بالا ببریم،و پس از دعوت و تبلیغ، مسئولیت هدایت بر عهدهٔ ما نیست،زیرا براستی،هدایت از جانب خداست.

« اَللّٰهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشٰاءُ -خدا هر که را خواهد برای رسالت خود برمی گزیند.» ۱۲/ از پیامبرانش،مانند پیامبران اولو العزمی که پیشتر یاد شدند و خداوند ایشان را بر دیگر انبیاء خود برتری داده است،و عبارتند از نوح،پیر پیامبران که سیاق آیه او را مقدّم داشت زیرا وی نخستین پیامبری است که دل بر ابلاغ رسالت یکتاپرستی گماشت،با آن دشواریهای معروف و نهصد و پنجاه سال را پشت سر گذاشت،و پس از او پیامبر ما محمّد(ص)را یاد کرده است زیرا او میان پیامبران اولو العزم از همه بزرگتر است،سپس پیامبران سه گانه،ابراهیم و بعد موسی و بعد عیسی(علیهم السلام)را به ترتیب زمانی نام برده است.

« وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ -و هر که را بدو باز گردد به خود راه می نماید.» از سایر بندگانش را. ۱۲/

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۴ تا ۱۸]

اشاره

وَ مٰا تَفَرَّقُوا إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ اَلْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ اَلَّذِينَ أُورِثُوا اَلْكِتٰابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۴) فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَ اِسْتَقِمْ كَمٰا أُمِرْتَ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنْ كِتٰابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اَللّٰهُ رَبُّنٰا وَ رَبُّكُمْ لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ لاٰ حُجَّةَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمُ اَللّٰهُ يَجْمَعُ بَيْنَنٰا وَ إِلَيْهِ اَلْمَصِيرُ (۱۵) وَ اَلَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اَللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مٰا اُسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دٰاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ (۱۶) اَللّٰهُ اَلَّذِي أَنْزَلَ اَلْكِتٰابَ بِالْحَقِّ وَ اَلْمِيزٰانَ وَ مٰا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اَلسّٰاعَةَ قَرِيبٌ (۱۷) يَسْتَعْجِلُ بِهَا اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِهٰا وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهٰا وَ يَعْلَمُونَ أَنَّهَا اَلْحَقُّ أَلاٰ إِنَّ اَلَّذِينَ يُمٰارُونَ فِي اَلسّٰاعَةِ لَفِي ضَلاٰلٍ بَعِيدٍ (۱۸)

معنای واژه ها

۱۸[یمارون]

:مجادله می کنند.این واژه از«مراء»گرفته شده که به معنای جدال است.

ص :۲۹۵

چنان که فرمانت داده اند پایداری ورز،و از پی خواهشهای آنان مرو

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این درست با برخاستن از سکّوی محور وحدت سبب مخالفت میان بشر را که همان ظلم انسان به دیگران است و قرآن آن را به نام«بغی»می خواند،برای ما بیان می کند.بغی با سلب حقوق دیگران آغاز می شود،امری که به بالیدن و گسترش نبردها می انجامد،و با آن که هر ستمکاری«بغی»خود را به انواع بهانه ها و توجیهات می پوشاند و حتی برای خود فرهنگ(و دینی)می سازد و ادّعا می کند که از آن دفاع می کند و به حمایت از قدسیّت آن می پردازد،در واقع دروغ می گوید.زیرا این اختلاف به خاطر ارزشها نیست،چه در ارزشها اختلافی وجود ندارد،بلکه اختلاف دستاورد بغی(و ستمگری)و دویدن در پی خس و خاشاك دنیاست.

هنگامی که انسان اختلافات اجتماعی را می بیند،بدانجا می رسد که چیزی نمانده که تسلّط مطلق و هیمنهٔ آفریدگار را بر آفریدگان منکر شود،و بپندارد که ذات متعال او کار آنها را به خود واگذاشته،و از خویشتن می پرسد:پس چرا پروردگار در میان بندگانش حکم و داوری نمی کند،و اختلافات را از میان نمی برد؟و چرا یاران حق را پیروزی نمی دهد؟ این چیزی جز وسوسه ای شیطانی برای جدا کردن(اندیشهٔ)آفریدگان از هیمنه و تسلّط مطلق نیست،زیرا این وسوسه انسان را ۱۲/ به برگزیدن وسایلی که متضمّن تحقق بخشیدن به مصالح او باشد وادار می کند،و پس از آن کنار گذاشتن دین برای او اهمیّتی ندارد،و آیهٔ نخست این درس تأکید می کند که از پیش تقدیری رفته و

کلامی صادر شده است که مقتضی مهلت دادنی قطعی در مخالفتهاست،و براستی این دلالت بر واگذاری یا اهمال از جانب خدا ندارد!بلکه تنها دادن فرصتی برای آزمودن،و اگر چنین نبود بیقین خداوند ستمکاران را با تسلّط و قدرت(بیدرنگ)به عقوبت می رساند و مؤاخذه می کرد.

اختلاف بر زمینهٔ شکّ نسبت به ارزشهای حقیقی نمودار شده در کتاب متّکی است،و از این رو امتها هنگامی که به کتاب به عنوان محور وحدت و مرجع مخالفتها و نبردهای خود تکیه می کنند،اختلاف نمی ورزند.ولی وقتی ایمان به کتاب را از دست دادند و به زیان دیگران به جستجوی مصالح و سود خود پرداختند، کشمکشها می بالد و نبردها گسترش می یابد،زیرا ضامن و عاملی که مانع رانده شدن کشمکشها به سمت تندروی می شود همانا ایمان به ارزشها و چنگ درزدن به ریسمان خداست،و گرنه چه زود بشر از رویدادهای اجتماعی و سیاسی پیرامون خود تأثّر می پذیرد،و آن گاه به سبب نفس بسیار امر کنندهٔ خود به بدی به تند روی در عکس العمل نسبت به کسی که بدو تجاوزی کرده یا در برابر او کوتاهی نموده می کوشد و می شتابد.و در گفتهٔ خدای تعالی که گوید:« وَ لاٰ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلىٰ أَلاّٰ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ (1) دشمنی با گروهی وادارتان نکند که عدالت نورزید،عدالت ورزید که به تقوی نزدیکتر است».اشاره ای است روشن بدین طبیعت در انسان،و براستی انسان می تواند با یقین و پایداری بر راه راست از این حدّ درگذرد و خواهشها و تبلیغات گمراه کننده او را به سوی موضعگیریهای افراطی و تندروی در برابر دیگران نراند.و این امری است بسیار دشوار که انسان حق بگوید خواه به سود او باشد یا به زیان او،و این همان است که خدا پیامبر خود(ص)را بدان امر می کند که میان مردم عدالت ورزد،زیرا عدل سرانجام به صلاح انسان منجر می شود،وانگهی بیگمان هر فردی در برابر خدا مسئول اعمال خود در زندگی است،پس موجبی ندارد که یکی آراء خود را بر دیگری تحمیل

۱- ۱۴) -المائده۸/.

کند،پس هر کس متحمّل مسئولیت خویش است و پاداش خود را می یابد.

سپس قرآن تأکید می کند که خداوند کشمکشها را تا ابد باقی نمی گذارد و اگر هم ذات سبحان او به صورت مستقیم در آنها مداخله نکند،دست غیب در هنگام مناسب مداخله می کند تا حجّت باطل را از میان ببرد،ولی این امر کی روی می دهد؟هنگامی که رسالتی نازل شود که مجموعه ای از مردم بدان ایمان آورند،و پیرامون صاحب آن رسالت گرد آیند،در حالی که گروهی دیگر /۱۲ به حجتهایی موهوم با آنان مخالفت ورزند،پس خداوند مؤمنان را بر دشمنانشان یاری و پیروزی می دهد،و شکّ نیست که رسالت تنها پیروز نمی شود،بلکه رسالتی پیروز می یابد که مردم پیرامون آن گرد آمده باشند و از آن دفاع کنند.

پاره ای اشخاص دراز میان رفتن مخالفتها طالب شتابند و این امر را در زودترین وقت می خواهند،و از این رو قرآن در اینجا اندیشهٔ پیشین را که چند بار بیان کرده باز می گوید،و آن بعید نبودن قیامت است که هر لحظه انتظار آن می رود.

شرح آیات:

[۱۴]

براستی،نیرومندترین عامل در اختلاف مردم و چند دستگی آنها جهل نسبت به حق نیست،زیرا حق بیشتر اوقات چیزی است که کاملا روشن و آشکار است،بلکه مردم به سبب خواستها و خواهشهایی که آنان را به ستمگری بر یکدیگر وا می دارد اختلاف می ورزند،پس آنها خود مسئول اختلافهای میان خویش اند مگر نه اینکه از جانب خدا علمی به آنان داده شده که بر اختلافات خود غالب آیند و آنها را از میان ببرند؟ « وَ مٰا تَفَرَّقُوا إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ -از روی حسد و ستمگری فرقه فرقه نشدند مگر از آن پس که به دانش دست یافتند.» پروردگار ما به مردم در چند دستگی آنها مهلت می دهد،ولی آنها را برای همیشه به حال خود نمی گذارد و در حق آنها اهمالی نمی کند زیرا از پیش گفته است که به آنان فرصت می دهد تا ارادهٔ خود را بیازمایند،و اگر چنین مهلتی نمی بود،

کشمکشها به سود حق در زودترین وقت پایان می یافت و اهل باطل بی مهلتی که به آنها داده شود هلاک می شدند.

« وَ لَوْ لاٰ کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ -و اگر پروردگار تو از پیش مقرر نکرده بود که آنها را تا زمانی معیّن مهلت است،بر آنها حکم عذاب می رفت.» و نیز از سببهای تفرقه و چند دستگی دور شدن مردم از ارزشهایی است که نمودار تأمین و تضمین وحدت است.

« وَ إِنَّ الَّذِینَ أُورِثُوا الْکِتٰابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ -و کسانی که بعد از ایشان وارث کتاب خدا شده اند دربارهٔ آن سخت به تردید افتاده اند.» پس در حالی که کتاب وسیلهٔ وحدت در نزد نسلهای ملتزمی است که به آن ایمان آورده و به آیاتش عمل کرده اند، /۱۲ شکّ در آن عامل خطرناکی در از هم گسیختگی و چند دستگی شده است.

و بدین گونه این آیه چارهٔ اساسی مخالفتهای بشری را که از پیروی خواهشها و ظلم نسبت به یکدیگر«بغی»برانگیخته می شود سفارش می کند،و آن همان روح یقین(و باور کامل)دربارهٔ کتاب و دور شدن از حالت شکّ و تردید نسبت بدان است،هم چنان که به سنّت و قانون سست شدن در یقین به سبب طول فاصله اشاره کرده است،آنجا که التزام به کتاب میان نسلی که کتاب در زمان آنها فرود آمده و کسانی که بعد کتاب را به میراث برده اند،تفاوت یافته است،و شک و تردید سخت همان شکّ متعلّق است که اضطراب و آشفتگی برمی انگیزد.

[۱۵]

وقتی خدای سبحان در کتاب خود به حق حکم می کند،بر پیامبر و هر مؤمنین است که همگان را بدان فرا خوانند،و بر راه آن با سنگر گیری بر ضد خواهشها و کشمکشها پایدار و مستقیم بپایند،زیرا اگر مؤمن به جانبی از جانبهای کشمکش بگراید نقش او در تسلّط بر مخالفتهای اجتماعی،پایان می یابد.

« فَلِذٰلِکَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ کَمٰا أُمِرْتَ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ -برای آن

دعوت کن و چنان که فرمانت داده اند پایداری ورز و از پی خواهشهایشان مرو.» هر آینه از هدایتی که پروردگارت به تو وحی کرده،دور از فشارها و تبلیغات،پیروی کن.

در اینجا قرآن به پیامبر و از طریق او به هر کس که از او پیروی می کند فرمان می دهد:

یکم:به دعوت،و اعلان(آشکار ساختن)کلمهٔ راستین(و از پس آن اعلان رویارویی با کفر).

دوم:به پایداری بر راه راست،با بردباری و شکیبایی بر آزاری که بر اثر دعوت بدو می رسد.

سوم:به قرار دادن قرآن به عنوان برنامهٔ کار.

چهارم:صرف نظر نکردن و کوته بینان نیامدن،از دعوت زیر فشارهای دیگران که از خواهشهای خود پیروی می کنند،تا دین خالصانه برای خدا باقی بماند.

« وَ قُلْ آمَنْتُ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ کِتٰابٍ -و بگو به کتابی که خدا نازل کرده است ایمان دارم،» زیرا میزان و وسیلهٔ ارزیابی همان وحی است،و همان گونه که خدا قرآن را به پیامبر خود محمد(ص)وحی کرده به موسی و عیسی علیهما السّلام نیز وحی کرده است،و اعلان پیامبر دائر بر این که او براستی به دیگر رسالتهای الهی ایمان دارد گواه بر آن است که ذرّه ای خود خواهی دعوت او را آلوده نکرده،بلکه دعوتی است ناب و خالصانه به سوی خدا و به سوی کتابها و تمام رسالتهای او،و این چنین می سزد که محور انسان همان حق باشد خواهد حق در آنچه نزد اوست نمودار شود و تجسّم یابد یا در آنچه نزد دیگران است.

« وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَیْنَکُمُ -و به من فرمان داده اند که در میان شما به عدالت رفتار کنم.» در پرتو راه و روش کتاب،زیرا عدالت به تنهایی خود ضامن رفع انواع کشمکشها در آن است.آیا«بغی»و ستم بر دیگران ریشهٔ هر کشمکشی نیست؟

ص :۳۰۰

همچنین عدل زمینهٔ وحدت است،و هنگامی که عدل نباشد سریر تجمّع از هم می شکند و پایه هایش فرو می ریزد.امام علی(ع)گوید:

«براستی،آنچه بیشتر دیدهٔ والیان بدان روشن است،برقراری عدالت است در شهرها». (۱)

« اَللّٰهُ رَبُّنٰا وَ رَبُّكُمْ -خدای یکتا پروردگار ما و پروردگار شماست.» و در حالی که ما در برابر خدا همسانیم چون آفریدهٔ اوییم و او پروردگار ماست،پس در برابر قانون نیز که همان کتاب خدای عزّ و جلّ است یکسانیم و از این مبدء و دیدگاه است که عدالت ایجاب می کند هر کس خود پاداش کردار خویش را تحمّل کند نه دیگران.

« لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ -اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما.» پس هر کسی پیامد کردار خود را تحمّل می کند،بی آن که بتواند بدین یا بدان بهانه آن را بر دوش دیگران بیفکند،و این بینش در برانگیختن و به حرکت انداختن اندیشه و متوقّف ساختن حالت ۱۲/ بی بند و باری اثری بزرگ دارد.

« لاٰ حُجَّةَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمُ -میان ما و شما هیچ محاجّه ای نیست.» نه جدالی و نه مرافعه ای،حق پدیدار شده و امر خدا ظاهر گشته است، و ما نمی خواهیم شما را به اکراه به پذیرفتن حق واداریم،زیرا پذیرفتن حق پیش از آن که به ما سود رساند به شما سود می رساند،و رد کردن آن(از جانب شما)به شما زیان می زند و به ما زیانی نمی زند.

و این آیه می رساند که برای انسان ممکن نیست که دیگران را با جدل تسلیم به اندیشه های خود کند.

« اَللّٰهُ يَجْمَعُ بَيْنَنٰا -خدا ما را در یک جا گرد می آورد.» فردا در برابر ترازوی حق،و مخالفتها را فیصله می دهد(و حق را از ناحق

۱- ۱۵) -نهج،نامهٔ ۵۳،ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۳۳۱.

جدا می سازد).

« وَ إِلَيْهِ الْمَصِ‍يرُ -و سرانجام به سوی اوست.» پس بدکار را پاداش بد و نیکوکار را پاداش خوب می دهد.پس بر مؤمن واجب است که رسالت خود را بی جبر و زور یا اکراه به مردم رسانـد،اگر پذیرفتنـد هدایت می یابند،و اگر رد کردند و کفر ورزیدند بیگمان تمام آنها روز قیامت، آنجا که پروردگار سرانجام همه را مقرّر می کند،حاضر خواهند شد.

[۱۶]

برای آن که برخی نپندارنـد که ترک جـدالی که در پایان آیهٔ پیشـین بدان امر شده بدین معنی است که همه بر حقّ اند،سیاق قرآنی سرانجام مجادله کننـدگان به باطل را بیان کرده،تا این اندیشهٔ فاسـد را که در تاریخ طرفدارانی نیز داشته است از میان ببرد.اینـان می پنداشـتند که رأیهـای قاضـیانی متعـدّد که در موضوعی واحـد فتواهـایی گونـاگون دهنـد درست است.امّـا امـام علی(ع) این اندیشه را سست شمرد آنجا که گوید:

«دعـوی نزدیکی از آنـان برنـد،و او رأی خـود را در آن می گویـد،و ۱۲/ همـان دعـوی را بر دیگری عرضـه می کننـد و او به خلاف وی راه می پوید.پس قاضـیان فراهم می شوند و نزد امامی که آنان را قضاوت داده می روند.او رأی همه را صواب می شمارد.در حالی که خـدای آنان یکی است!و پیامبرشان یکی است!و کتابشان یکی است(-این خلاف برای چیست؟-)آیا خدا گفته است به خلاـف یکـدیگر رونـد و آنـان فرمـان خـدا برده انـد؟یـا آنان را از مخالفت نهی فرموده و آنان نافرمانی او کرده اند؟!» (۱) براستی حق و باطل را مقیاسـهایی است ثابت و روشن،و خـدای عزّ و جلّ هنگامی که مهلت مقرّر نزد او فرا رسـد،به حق یاری می دهد و آن را پیروز می کند.

« وَ الَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللّهِ مِنْ بَعْـدِ مَا اسْـتُجِيبَ لَهُ -و کسانی که دربارهٔ خدا جدال می کنند،پس از آن که دعوت او را اجابت کرده اند.»

ص:۳۰۲

۱- ۱۶) -نهج،خطبهٔ ۱۸،ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۲۰.

یعنی با پیامبر(ص)در روشها و رسالت الهی او مجادله می کنند در حالی که بعد از پاسخگویی خدا به سود او بر آنها روشن و آشکار شده است که او بر حق است.

« حُجَّتُهُمْ دٰاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ -حجّتشان نزد پروردگارشان ناچیز است.» آن حجّت را با مقیاسها و قانونهای ثابت،و با ارادۀ مطلق خود از لحاظ منطقی و عملی،آنجا که در دنیا و آخرت از آنها انتقام می گیرد،ناچیز می شمارد و ابطال می کند.

« وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ -بر آنهاست خشم(خدا)و برای آنهاست عذابی سخت.» حق به دست پیامبر با آشکارترین شواهد و والاترین نشانه هایش جلوه گر شده،و صاحبان دلهای پاک به پذیرفتن آن رسالت شتافته و مبادرت کرده اند،و خداوند دعوتهای خالصانه و ناب او را به پیروزی بخشی پاسخ گفته است.آیا این را به ایشان وعده نداد آن گاه که گفت:« إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدٰامَكُمْ (1) اگر خدا را یاری کنید،شما را یاری خواهد کرد و پایداری خواهد بخشید»؟ پس بهانه و عذری برای آنان که دربارۀ خدا مجادله می کنند،و کار خود را به پیامبر او وا نمی گذارند باقی نمانده است،و ۱۲/ زمان میعادشان در رسیده،و حجّتشان ناچیز شده و از میان رفته است،نه فقط از آن رو که حجّتی است باطل،بلکه نیز برای آن که پذیرفته شدن رسالت(از جانب مردم)زمینۀ یاری خدا را بدان فراهم ساخته است.و بزودی شکستهای پی در پی فکری مجادله کنندگان(با ابطال حجّتشان)،و دنیوی و سیاسی(از آنجا که بر آنها خشمی رفته است که در این شکست نمودار می شود)،و اخروی(بدین سان که عذابی سخت دارند)آنان را

ص:۳۰۳

۱- ۱۷) -محمّد(ص)۷/.

فرو خواهد گرفت.

از اینجا در می یابیم که وقتی گروهی به رسالت پاسخ مثبت می دهند این امر موعد پیروزی رسالت را از جانب خدا نزدیک می سازد،و حجّت مخالفان لجوج ناچیز می شود و سعیشان در گمراهه است.

[۱۷]

از مقیاسها و وسایل سنجشی که حق بدانها شناخته می شود،قرآن است با آیات روشن و روشنگر خود و سپس میزان ترازو است.

« اَللّٰهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ -خداست که این کتاب بر حق را فرو فرستاده است.» تمام حقایق را،که آغاز آن یادآوری نسبت به خدا و نامهای نیکو و نشانه های او در نفسها و آفاق است،و با دادن بینش به انسان نسبت به نفس خود و درمان دردهایش ادامه می یابد و به احکامی که در میان مردم کار را به عدالت فیصله می دهد پایان می یابد.

« وَ الْمِیزٰانَ و ترازو را(فرو فرستاده است).» خداوند آن را هنگامی بر ما فرو فرستاد که ما را به سوی خود رهنمون شد تا «ترازو»عدالت را در میان ما برقرار دارد و اجرا کند.

مفسّران در معنی«المیزان ترازو»اختلاف نظر دارند.یکی گفته است:

میزان مجمل احکام شرعی است که رسالتها آن را آورده اند.آیا این احکام نیست که امور میان بندگان را فیصله می دهد،و حقوق و تکالیف هر کس را نسبت به دیگران معیّن می کند؟و این که معنی آن این است خدا میزان را در این کتاب فرو فرستاد که نه تنها مشتمل است بر حق بلکه ضمن میزانهایی،یعنی سازمانهایی عادل آن را تفصیل می دهد(و توزیع می کند).

بیشتر مفسّران گفته اند:ترازو،براستی عدل است،ولی ذکر نکرده اند که خدا آن را چگونه فرو فرستاد.

یکی گفته است:همانا میزان همین ترازویی است که مردم چیزها را با آن وزن می کنند و بر می سنجند،ولی او نیز نگفته است که خدا آن را چگونه

فرو فرستاد.

امّا به نظر من چنین می رسد که ترازو-در اینجا-چیزی است دیگر که خدا آن را در کنار کتاب فرو فرستاد،و شاهد این معنی آن است که کلمۀ«میزان» به«حق»عطف نشده بدین سان که گفته شود:انزل الکتاب بالحق و بالمیزان کتاب را به حق و به میزان فرو فرستاد.

پروردگار ما در سورۀ الحدید گفته است:« وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَ الْمِیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ (۱) -و با آنها(با پیامبران)کتاب و ترازو را نیز فرو فرستادیم تا مردم به عدالت عمل کنند».

و ذات سبحان او در سورۀ الرّحمن گوید:« وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمِیزانَ أَلاّ تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ (۲) -و آسمان را بر افراخت و ترازو را بر نهاده تا در ترازو تجاوز مکنید».

ذات متعال او در سورۀ الاعراف گوید:« فَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النّاسَ أَشْیاءَهُمْ (۳) -پیمانه و ترازو را تمام ادا کنید و به مردم کم مفروشید».

پس ترازو-در این صورت-ارزشهای کتاب،و روشنترین معانی آن همین است که مردم در سنجیدن کالای خود و در تعیین حقوق بر یکدیگر آن را می شناسند و به کار می برند.و اینجا این پرسش باقی می ماند:چگونه خدا آن را فرو فرستاد؟ پاسخ:خداوند خرد را بر انسان فرو فرستاد،و مقیاسها و وسایل سنجش ثابت را در ضمن آن قرار داد،و بدو آموخت /۱۲ که چگونه این مقیاسهای عقلی بر دستگاهها و ابزارها و قوانین و قراردادهایی که چیزها را با آنها می سنجند،منعکس می شود،و در کتاب خود به مردم فرمان داد بدانچه با خردهای خود بدان توافق و

۱- ۱۸) -الحدید/۲۵.

۲- ۱۹) -الرّحمن/۷-۸.

۳- ۲۰) -الاعراف/۸۵.

آشنایی یافته اند ملتزم شوند،و پیامبران را مبعوث کرد تا خرد را از خواب خود بیدار کنند،و از زنجیرهایش جدا سازند و قفلها را از خرد مردمان بگشایند و پرده هایشان را بردارند.

وقتی کتاب و ترازو موافق باشد،مردم با ترازویی الهی که خود در اختیار دارند(و همان خرد است)راستی و درستی رسالت را در می یابند و به رهبری خرد خود می دانند که دعوت پیامبران حق است زیرا با آنچه به پرتو خرد خود درمی یابند هماهنگی دارد.

پیامبران علیهم السلام و اوصیا و سفارش شدگان راستین ایشان به حق نمودار همین ترازو در شئون زندگی هستند،زیرا آنانند که به حق هدایت می کنند،و در راه خیر می کوشند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند،و با خواهشهای خود مخالفت می ورزند و با دقتی تامّ و تمام به احکامی که مردم را بدان امر می کنند خود ملتزم و پایبندند.پس ایشان ترازوی راستین سنجش میان حق و باطل اند،و هم ایشان خود داوری عادلانه میان مردم و ترازوی درست در شناختهای الهی هستند.

از اینجاست که یکی از مفسّران گوید:براستی مراد از ترازو پیامبر محمّد(ص)است. (۱)

شاید تفسیر شایع میان مفسّران به همین معنی بر می گردد که می گویند در واقع ترازو همان عدل است،ولی آنان یاد نکرده اند که عدل چگونه برپا داشته می شود.آیا این همان حاکمی عادل نیست که خدا فرمان می دهد از او پیروی کنند،و داوری بدو برند،و به قضاوت او گردن نهند،چنان که ذات سبحان او گوید:« فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً . (۲)

هم چنان که ترازو را در روند سورهٔ شوری که در پیرامون محور رفع اختلافات

۱- ۲۱) -فتح القدیر،ج ۴،ص ۵۳۱.

۲- ۲۲) -النساء/۶۵.

دور می زند یاد کرده و دلالت بر اهمیّت رهبری عادل در از میان بردن زد و خوردهای اجتماعی دارد.

و شناخت خدا جز با خرد صورت نمی بندد و کامل نمی شود،در حدیث منقول از امام کاظم علیه السّلام آمده است:

«همانا خدای عزّ و جلّ حجتها را به وسیلهٔ خرد برای مردم کامل ساخت،و به وسیله بیان جاری کرد و ایشان را با دلیلها به پروردگاری خود راه نمود». (۱)

هم چنان که شناخت امام صادق(ع)سخنگو از جانب خدا جز به خرد، یعنی بدان ترازوهای ثابتی که خداوند در ضمیر هر یک از فرزندان بشر به ودیعه نهاده کامل نمی شود.

در حدیث از امام کاظم(ع)آمده است:

«آفریدگان برای فرمانبرداری از خدا گماشته شده اند،و رستگاری جز به فرمانبرداری،و فرمانبرداری جز به دانش،و دانش جز به آموختن،و آموختن جز به خردی اعتقاد آفرین صورت نبندد،و هیچ دانشی نیست مگر آن که از دانایی ربّانی به دست آید،و شناخت دانا به خرد است». (۲)

براستی،کتاب و پیامبر حجّت ظاهر خدایند،و راه بردن بدان حجت ممکن نیست مگر به خرد که خود حجّت باطنی خداست،و حدیث مروی از امام کاظم(ع)به همین مطلب اشاره می کند که گوید:

«براستی،خدا را بر مردم دو حجّت است:حجّتی ظاهر،و حجّتی باطن، امّا حجّت ظاهر همانا پیامبران و انبیاء و امامانند،امّا حجّت باطن همانا خرد است». (۳)

هر جا بر وی و از هر کس بپرسی همین مقیاسها و وسیله های سنجش عقلی را می یابی،مقیاسهایی که تمام افراد بشر بدان ایمان دارند و همان حجّتی است

۱- ۲۳) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱،ص ۱۳۲.

۲- ۲۴) -همان مأخذ،ص ۱۲۸.

۳- ۲۵) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱،ص ۱۳۷

برقرار در میان ایشان،راستی و دلیری و وفاداری و از خود گذشتگی و دادگری و گذشت و نیکی کردن،اینها فضیلتهایی است که مردم در آنها اختلافی ندارند...

این همان ترازویی است که خدا برای مردم فرو فرستاده تا قسط و تعدیل را بر پای دارند،و مردم با همین مقیاسهای ثابت امام عادل خود را بر می گزینند تا عدالت را در میان آنها اجرا کند.در گفت و گویی مفصّل میان ابن السّکّیت(پیشوای معروف لغت)و امام رضا(ع)ابن السّکّیت می پرسد:امروز حجّت بر مردم کدام است؟ امام رضا(ع)پاسخ داد:«خرد که راستگوی نسبت به خدا را بدان شناسی و او را تصدیق کنی،و دروغگوی نسبت به خدا را بدان شناسی و او را تکذیب کنی»ابن السّکّیت گفت:به خدا سوگند که پاسخ همین است؟ (۱) امّا مسألهٔ مشکل بشر که بی خبری و نافرمانی نسبت به فرمان خرد است باقی می ماند،و برای درمان این حالت ناگزیر باید خرد را با هشدار بیدار کرد...و چنین است که روند آیه پس از آن که ترازو را بیان کرده یادآور ساعت قیامت شده است،زیرا یادآوری قیامت آنجاست که خداوند میان بندگان خود تفکیک می کند و وقتی خداوند موازین عدالت را بدان روز موکول می کند،اعماق وجود بشر به لرزه درمی آید.

بزرگترین ویژگی قیامت پنهان داشتن زمان آن است.کی قیامت خواهد شد؟و کی رستاخیز هر یک از ما با مرگی که چیزی میان آن با قیامت فاصله نمی افکند صورت خواهد گرفت؟آیا نمی بینی که مردم در روز رستاخیز چگونه از یکدیگر می پرسند:چه قدر درنگ کردید؟و می گویند:روزی یا پاره ای از روز،در حالی که تا روز رستاخیز درنگ کرده اند.

تا وقتی که روز رستاخیز بر ما پوشیده و پنهان است ناگزیر باید همواره اجتهاد و سختکوشی کرد.

«وَ مٰا یُدْرِیکَ لَعَلَّ السّٰاعَةَ قَرِیبٌ -و تو چه می دانی؟شاید قیامت

ص:۳۰۸

۱- ۲۶) -همان مأخذ،ص ۱۰۵.

نزدیک باشد.» مرگ را که هر لحظه به دیدار بشر می آید این ویژگی بس که او را پند آموز باشد،و این از مهمترین هدفهای پوشیده داشتن /۱۲ اجل(و مهلت زندگی)از انسان است،و در حدیث از امام علی(ع)آمده است:

«آن کس که فردا را روز مرگ خود شمارد چنان که باید مرگ را در جایگاه واقعی خود قرار نداده است». (۱)

[۱۸]

اگر انسان به روز قیامت بیندیشد خود را اصلاح می کند،در صورتی که دیگری که هیچ بدان نمی اندیشد گمراه است و حتّی به سبب ذکر آخرت گمراه تر می شود،زیرا او هشیارانه حقیقت قیامت را نمی داند.

« یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِهٰا وَ الَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهٰا وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ -آنان که باورش ندارند آن را به شتاب می طلبند،و آنان که ایمان آورده اند از آن بیمناکند و می دانند که حق است.» پس شانه هایشان از بیم هول آن می لرزد،در حالی که عقیدۀ آنان نسبت به حق و بینش آنها در زندگی به یادآوری آن ژرفتر می شود،و این بیم ترازوی خرد است،و امام علی(ع)در وصف خود از پرهیزگاران بر ژرفی بیم ایشان از خدا تأکید می کند و گوید:

«و اگر آیه ای را خواندند که در آن بیم دادنی است،گوش دلهای خویش بدان نهند،آن سان که پنداری بانگ برآمدن و فرو شدن آتش دوزخ را می شنوند.(با رکوع)پشتهای خود را خمانیده اند و(با سجود)پیشانیها و پنجه ها و زانوها و کناره های پا را بر زمین گسترانیده،از خدا می خواهند گردنهاشان را بگشاید».

این است برخی از حال آنان به شب.

«و امّا در روز،دانشمندان اند خویشتن دار،نیکوکاران اند پرهیزگار،ترس آنان را چون تیر پیراسته تراشیده کرده است و نزار.چون کسی بدانها نگرد،پندارد

۱- ۲۷) -موسوعه بحار الانوار،ج ۶،ص ۱۳۰.

بیمارند،امّا آنان را بیماری نیست،و گوید خردهاشان آشفته است(امّا آن پریشانی را سبب دیگری است)». (۱)

چنین است حال مؤمنان،و چنین است بیم آنان از آن ساعت قیامت ناگهان،و این خود به عنوان مقیاسی برای شناختن /۱۲ دامنهٔ گمراهی کافران و مشرکان و جز ایشان که از یاد قیامت پند نمی گیرند،بلکه زندگی را سرگرمی و بازیچه می انگارند کافی است.

« أَلاٰ إِنَّ الَّذِينَ يُمٰارُونَ فِي السّٰاعَةِ لَفِي ضَلاٰلٍ بَعِيدٍ -آگاه باش! کسانی که دربارهٔ قیامت جدال می کنند سخت در گمراهی هستند.» و این گمراهی به سبب شکّ آنها دربارهٔ قیامت و پاداش است،و هر انسانی که در پاداش کارهای خود شک کند مسئولیتها در برابر آنها را بر عهده نمی گیرد،بلکه با سهل انگاری زندگی می گذراند چندان که گمراهیش ژرفتر می شود و در گمراهی چندان پیش می رود که رهنمایی او به نزدیکترین و کمترین مراتب حق امکان پذیر نیست.

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۹ تا ۲۲]

اشاره

اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبٰادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ وَ هُوَ اَلْقَوِيُّ اَلْعَزِيزُ (۱۹) مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ اَلْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ اَلدُّنْيٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مٰا لَهُ فِي اَلْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰) أَمْ لَهُمْ شُرَكٰاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ اَلدِّينِ مٰا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اَللّٰهُ وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةُ اَلْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ اَلظّٰالِمِينَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۲۱) تَرَى اَلظّٰالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّٰا كَسَبُوا وَ هُوَ وٰاقِعٌ بِهِمْ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فِي رَوْضٰاتِ اَلْجَنّٰاتِ لَهُمْ مٰا يَشٰاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَضْلُ اَلْكَبِيرُ (۲۲)

۱- ۲۸) -نهج،خطبه ۱۹۳،ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۲۲۵-۲۲۶.

معنای واژه ها

۲۰[حرث الآخره]

:یعنی کشت آخرت،پس گویی کردار بذری است که آنجا میوه های خود را می دهد.

آیا مشرکان را بتانی است که آیینی بر ایشان آورده اند؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بیم انسان از این که روزی او از دستش برود،و در نتیجه کوشش او برای دستیابی بر آن،و همچنین پیروی او از قوانین گمراه کنندۀ بشری،این دو از عوامل اصلی پراکنده کردن اجتماعات از پیرامون دین حقّ اند.و هنگامی که قرآن میزان خطر این دو را بیان می کند به درمان بیماری روان با برانگیختن اطمینان در آن از طریق تأکید بر ضمانت خدا در مورد رساندن روزی می پردازد،هم چنان که بیماری آز را نیز با هشدار دادن از هولهای قیامت و ترغیب به نعمتهای آخرت درمان می کند.

شرح آیات:

[۱۹]

پروردگار ما رساندن روزی به بندگان خود را با افزون ساختن وسایل زیستن در زندگی بر عهده گرفته است،و اگر دربارۀ روزی بشر به دقّت بیندیشیم لطف و حسن تدبیر پروردگارمان را در می یابیم.

ص:۳۱۱

« اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبٰادِهِ -خدا با بندگانش مهربان است.» گفته اند:لطیف یعنی آگاه به نهان کارها و غیبها،و مراد از آن در اینجا:

رساننده سودهاست /۱۲ به بندگان از راهی که ادراک آن به دقت و نازک بینی صورت می گیرد،و این دقّت در رزقهایی است که خدا به بندگانش تقسیم کرده و آسیبها را از آنها دور داشته و شادمانی و پناهجویی به ایشان داده و توانایی و ابزارها را در اختیارشان نهاده است.

به نظر من معنی لطیف آن است که خدای تعالی با دقّت و آسانی و تنوّعی حکیمانه شئون آفریدگانش را تدبیر کرده و ترتیب داده که انسان توانسته است با انگیزه هایی که بر خود او معلوم و روشن نیست آنها را سامان دهد،چنان که قرآن بدین امر اشاره می کند و می گوید:« وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ مٰا ذٰا تَكْسِبُ غَداً وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ (۱) -و هیچ کس نمی داند که فردا چه چیزی به دست خواهد آورد و کسی نمی داند که در کدام زمین خواهد مرد».

بسیاری از مردم برای خود طرح می ریزند و برنامه می سازند،امّا هنگام اجرا و تطبیق آنچه ترسیم کرده اند با واقعیّت دشواریهایی تازه می یابند که حساب آنها را نکرده اند،در حالی که چیزهایی که به آرزو خواسته اند از جایی که حسابش را نکردند به آنها می رسد،و این دلالت بر آن دارد که پروردگار به مراتب بیش از آنچه خود در مخیّلهٔ خویش داشته اند به تدبیر شئون آنها می پردازد.

این از نشانه های لطف و دقّت خدا در تدبیر کارهاست و امام علی(ع) بدان اشاره کرده است:

«خدای سبحان را شناختم از سست شدن عزیمتها،و گشوده شدن گرهها و باطل کردن همّتها». (۲)

۱- (۲۹) -لقمان۳۴/.

۲- (۳۰) -نهج،حکمت،۲۵۰.فیض الاسلام،حکمت ۲۴۲ ص ۱۱۸۶ و دکتر شهیدی،ص ۴۰۲(این دو نسخه عبارت نقض الهمم را ندارند)،در شرح خوانساری بر غرر الحکم،ص ۱۸۹۱«عرف اللّه..... و کشف الضرّ و البلیّه عمّن أخلص له النّیه»،عین عبارت متن در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ

کسی که در زندگی مردم بیندیشد و تأمّل کند بسیاری را می یابد که آرزوی آینده ای معین داشته اند ولی به جایی غیر از هدف خود رسیده اند،پس کسی که برنامه ریزی کرده است که مهندسی شود عالمی دینی یا بازرگانی می شود زیرا خدا روزی او را جز در این یا آن حرفه قرار نداده است،پس در این صورت چرا مردم با یکدیگر اختلاف می ورزند و آتش زد و خوردها را بر سر لقمه ای نان که خدا مقدّر کرده است برپا می کنند؟! « یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ -هر که را بخواهد روزی می دهد.» تا وقتی که روزی از جانب خدا تضمین و تأمین شده است ارتکاب گناهان بزرگ و ساختن مذهبهای /۱۲ باطل و شرک به خدا از طریق تأیید سلطه های ستمگر برای چیست؟ انگیزه های شرک آوری بسیار است،ولی از بارزترین آنها جستن روزی است،و حدیث زیرین منقول پشت از امامان داستان زندگی یکی از کسانی را برای ما باز می گوید که در طلب روزی حرام برای پروردگار خود شریک ساختند و بد عاقبت شدند،و در این حدیث عبرتی است مؤثّر.

امام صادق(ع)گفت:

«در روزگار پیشین مردی بود که از راه حلال دنیا را طلبید امّا بدان دست نیافت،پس از راه حرام به جستجوی آن برآمد و بدان دست نیافت،آن گاه شیطان نزد او آمد و بدو گفت:ای فلان!دنیا را از راه حلال خواستی و نیافتی،و از راه حرام جستی و به دست نیاوردی،آیا نمی خواهی تو را به کاری رهنمایی کنم که مال دنیای خود را بدان افزون کنی و آیندگانت نیز بدان بسیار توانگر شوند؟گفت:

چرا،گفت:دینی بساز،و مردم را بدان دعوت کن.وی چنان کرد،و مردم دعوتش را پذیرفتند،و از او فرمان بردند،و از مال دنیا بهره یافت.آن گاه به اندیشه افتاد و گفت:چه کردم؟دینی ساختم و مردم را دعوت کردم!چاره ای برای توبه

(۳۰

-مصر،ج ۴،ص ۳۵۰ دیده می شود:«عرفت اللّه سبحانه بفسخ العزائم و حلّ العقود و نقض الهمم»-م.

نمی بینم مگر آن که هر کس را که بـدین کیش درآمـده از آن باز گردانم.پس نزد یارانش که دعوت او را پذیرفته بودند می رفت و به آنان می گفت:دینی که شـما را بـدان دعوت کردم باطل است و من خود آن را ساخته ام.آنان می گفتنـد:دروغ می گویی و این دین حق است،ولی تو خود در دینت شک کرده و از آن بر گشته ای.

چون چنیـن دیـد زنجیری را بـا میخی به سـتونی بست و آن را بر گردن خـود افکنـد و گفت:این زنجیر را از گردن خـود نمی گشـایم مگر آن که خـدای عزّ و جـلّ توبه ام را بپـذیرد،پس خـدای عزّ و جـلّ به پیـامبری از پیـامبران خود وحی کرد:به فلاـن بگو:به عزّتم سوگند اگر آن قدر مرا بخوانی که بند بندت از هم جدا شود توبه ات را نمی پذیرم مگر آن کسانی را که به دین خود دعوت کرده ای و پذیرفته اند و سپس مرده اند بازآوری و از آن کیش برگردانی». (1)

اگر انسان از راه رسالت پیروی کنـد خـدا روزی او را بـدین یا آن صورت می رسانـد،خداونـد گویـد:« وَ مَنْ یَتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَحْتَسِبُ (2) و هر که از خـدا بترسـد،برای او راهی برای بیرون شدن قرار خواهد داد.و از جایی که گمانش را ندارد روزیش می دهد».

« وَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِیزُ -و او توانا و قدرتمند است.» عزیز همان مهیمن و مسـلّط است،و سـلطان مهیمن آن است که فرمان خود را بر مردم واجب الاجراء می سازد.

[۲۰]

برای آن که قرآن انگیزه های کسب را نزد انسان تهذیب و پاکیزه کند تا او را به شرک نسبت به خداوند و زد و خورد با نظایر خود وا ندارد،میان آنچه انسان برای دنیای خود به دست می آورد و آنچه برای آخرت به دنبال آن می پوید مقایسه می کند و می گوید:

« مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ -هر کس کشت آخرت

۱- (۳۱) -بحار الانوار،ج ۷۲،ص ۲۱۹.

۲- (۳۲) -الطّلاق ۲/-۳.

را بخواهد به کشته اش می افزاییم.» آنجا که خداوند کوشش اخروی او را مبارک می گرداند و هنگام حساب چند برابرش پاداش می دهد،و عمل او از وقتی وی به انجام آن می پردازد رشد و نموّ می کند و تا وقتی که پاداش آن را بگیرد ثمره می دهد،مگر نه آن که پروردگار ما گفته است:« مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (1) -مثل آنان که مال خود را در راه خدا انفاق می کنند،مثل دانه ای است که هفت خوشه برآورد و در هر خوشه ای صد دانه باشد.خدا پاداش هر که را بخواهد،چند برابر می کند.خدا گشایش دهنده و داناست».

ولی کسی که با کوشش خود دنیا را می خواهد،البته به تمام آرزوهای خود نمی رسد ولی به بخشی از آنها دست می یابد،سپس هر نصیبی را در آخرت از دست می دهد.

« وَ مَنْ كانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ و هر کس کشت دنیا را بخواهد به او عطا می کنیم،ولی دیگر در کشت آخرتش نصیبی نیست.» در این صورت بر انسان واجب است که از رهگذر قرآن که نه تنها به چارۀ درست رهنمون است بلکه خود چاره و درمان است،برای آخرت بکوشد.قرآن در اینجا آزمندی نفس بشری را با پیوستن اندیشۀ انسان به آخرت از خلال یادآوری بدان درمان می کند،و آدمی را تشویق می کند که دنیا را بزرگترین وجهۀ همّت خود قرار ندهد که به سبب آن از دیگران عقب بماند،یا آن را محور زندگی تصوّر کند که ۱۲/ تمام امور در پرتو آن صورت می پذیرد و بدان باز می گردد،چنان که مارکس هنگامی که اقتصاد و طبقاتی بودن را اساس زد و خورد شمرد چنان کرد.

درمان مشکلات سیاسی و اجتماعی و دیگر مشکلات انسان ممکن نیست

۱- ۳۳) -البقره۲۶۱/.

مگر وقـتی که از پیروی مطلق از دنیـا و خواهشـهای دنیوی دست بکشـد،و اگر علّت رشـد سـرمایه داری را در هر کشوری،که منجر بـه چیرگی تـوانگران بر امّتهـا شـده اسـت،از خـود بپرسـیم،می بینیـم کـه همانـا مالـدوستی اسـت که مردم را بنـدگانی و ثروتمندان را خدایانی دروغین کرده است.

از سـوی دیگر همیـن امر زمینـهٔ حکمرانی طـاغوتی را فراهـم می آورد،کـه دسـته ای از مردم از طریـق تسـلّط بر منـابع ملّتهـا و محلهای درآمـد اقتصادی آنها بر عامـهٔ مردم چیره می شونـد،این امری است که به فساد سیاسـی می انجامـد و به نظر ما طمع و ترس و نادانی از نمودارترین این عوامل است.شاید عامل طمع ناشـی از دنیا دوستی در سـرلوحهٔ این صورت قرار داشته باشد،و در این مورد فرقی میان نظام سـرمایه داری و سوسـیالیستی نیست،و در حالی که سرمایه دارانی چون راکفلر به وسیلهٔ شرکتهای خود که منـابع اقتصـادی امریکـا را به طور غیر مسـتقیم احتکار کرده انـد،کارها را اداره می کننـد.می بینیم که حزب نیز در هر کشور کمونیست سیاست را از راه تسلّط بر منابع اقتصادی اداره می کند و می گرداند،و در نتیجه آقای حقیقی در اینجا و آنجا یکی است و همـان مال و دارایی است،با وجود اختلاف روش دستیابی بر آن.در نظام سـرمایه داری سـرمایه داران(که در واقع صاحبان حقیقی سـلطه انـد)مال را به نام مالکیت فردی احتکار می کننـد و به انحصار خود درمی آورنـد،در حالی که می بینیم در نظام کمونیسم صاحبان سلطه(که در واقع همان سرمایه داران جدیدند)ثروت را به نام مالکیت اجتماعی می اندوزند،و اینجا و آنجا همان مال و دارایی است.

حتی سـبب تسـلیم شـدن و سـرسپردگی یـک ملّت نیز همان مالـدوستی آن ملّت است،خواه این مال به دست دولت باشـد یا به دست سرمایه داران.

برای چاره کردن بیشتر زد و خوردهای بشـری ناگزیر باید نقطهٔ ضـعف اصـلی آنان را که همان ثروت پرستی است درمان کرد تا ابزار دست سلطهٔ فاسد و سبب جنگهایی نشود که تا کنون چندین برابر دیگر اسباب مرگ چون قحطیها و بیماریها، و سوانح طبیعی باعث نابودی بشر شده است.اگر بخواهیم بیشتر به این اندیشه

نزدیک شویم و آن را بهتر دریابیم،باید بدانیم که اصطلاح مصالح امریکا یا مصالح روسیّه یا اصطلاحاتی از این قبیل در واقع تعبیری واضح از لـه له زدن و دویـدن به دنبـال دنیـاست،مگر نه این که همین مصالـح دستگاه گرداننـدهٔ امریکـا را به کشتن میلیونهـا نفر در ویتنـام و کـامبوج و السـالوادر و...و...وادار کرد؟و مگر نه این که همین مصالـح حزب کمـونیست روسـی را به کشتن میلیونها تن در افغانستان و دیگر جایها واداشت؟ [۲۱]

وانگهی آیا انسان فقط به فرو رفتن در گرداب زد و خوردها و تباه کردن سـرزمینها و مردمان اکتفاء می کنـد؟هرگز...بلکه می کوشـد اقـدامات و موضـعگیریهای خود را از طریق دینی که برای خود سـاخته و پرداخته توجیه کنـد،و اگر واقعیّت فرهنگی و تبلیغـاتی را در جهـان امروز مـورد بررسـی قرار دهیـم به یـک نـتیجه می رسـیم،و آن نـتیجه این است که بیشـتر ایـدئولوژیها و فرهنگهـا از واقعیّت مصـلحت گرایی انسان برخاسـته است.پس برای حمایت از مصالـح خود این دولت یا آن حزب را می بینی که افکـار و نظریّه هـای گوناگون می سازنـد و می تراشـند،و بـدین ترتیب بینوایان نظریّهٔ مبارزه طبقاتی را پایه می گذارنـد و توانگران ایـدئولوژی نخبگان را اختراع می کنند،و قرآن این روش را ناپسـند می شـمارد و آن را صورتی از صورتهای شـرک می شناسد.

« أَمْ لَهُمْ شُرَكاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ ما لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ -آیـا مشـرکان را بتـانی است که آیینی برایشـان آورده انـد که خـدا رخصت آن را نداده است؟» بیگمان شـریعت و دینی که می سـزد انسان از آن پیروی کند و بدان سر بسپارد تنها شریعتی است که فقط از جانب خـدا وحی شـده باشد،امّا پیروی از شـریعتها و قانونهایی که بشـر آنها را از خود درآورده و پروردگار از آنها خشـنود نیست،شـرک نسبت به خدای عزّ و جلّ است.اندیشیدن ژرف در این آیه ما را بدین امر رهنمون می شود که آن کس کـه قـانونی مخـالف شـریعت خـدا وضـع می کنـد خـود را بـه عنـوان خـدایی در برابر او می گمـارد و می انگـارد،و آنچـه در قرآن«دینی»نامیده شده قوانین فیزیکی و شیمیایی نیست،بلکه همانا قوانین سیاسی و اجتماعی و

اقتصادی و...و...است /۱۲ که بر مردم حکم می راند،و از این رو هیچ کس اجازه ندارد قوانینی از این دست جز در پرتو شریعت خدا و از طریق رسالت او وضع کند و متداول سازد.

پس از آن که قرآن-در آیهٔ پیشین-کسانی را که آن مبارزات منفی را برمی انگیزند یا این قوانین را وضع می کنند تهدید کرد،اینک پروردگار ما در این آیه آنان را وعدهٔ عذابی دردناک می دهد،و آنها را بر حذر می دارد که تأخیر عذاب دلیل بر اهمال و فراموش کردن آن نیست،زیرا به آنان وعده داده است که به آنها فرصت می دهد تا طبیعت خود را نشان دهند و اگر چنین فرصتی وعده داده نشده بود بیگمان به محض ارتکاب نافرمانی عذاب آنها را فرا می گرفت.

« وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظّٰالِمِينَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ -و اگر کلمهٔ قطعی(حکم تأخیر عذابشان)نبود کارشان به پایان آمده بود،و ستمکاران را عذابی است درد آورد.» این کلمات به تقریب متمیّز تهدیدی است،پس اگر عهد خدا با خود نبود که به آنها فرصت بخشد،همین جرم(یعنی بدعت نهادن نظریّه ای بیرون از چارچوب شریعت)به عنوان سببی برای از میان بردن کامل آنها کافی بود،ولی این کلمه و آن عهد عذاب بزرگ آنها را به تأخیر می اندازد،امّا هرگز آن را رفع نمی کند.

بیقین شرک خود بخود ستم است و نیز به ستمگری منجر می شود،بنا بر این برای نظام شرک آمیز هرگز امکان ندارد که عادل شود،و ما این بینش را از تبدیل کلمهٔ «مشرکین»به«ظالمین»درمی یابیم.

[۲۲]

در روز قیامت،آن گاه که ترازوهای حق را برای پاداش دادن می نهند،ستمکاران از کردارهای بد خود که در دنیا مرتکب شده اند می هراسند، پس همان کردارها در آن هنگامه هنگام به صورت گونه هایی از عذاب درمی آید.

ولی آیا آن هراس مانع رسیدن عذاب به آنها می شود؟هرگز...بلی،اگر آنها از ارتکاب نافرمانیها در دنیا می هراسیدند این هراس سودی برای آنها می داشت زیرا در آن صورت سببی برای پرهیز کردن آنها می شد،امّا در روز قیامت چنین نیست.

ص:۳۱۸

« تَرَی الظّالِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمّا کَسَبُوا وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ -ستمکاران را بینی که از حاصل اعمالشان بیمناکند و البتّه به کیفر خواهند رسید.» یعنی عذاب خواهند دید چه بیمناک باشند یا نباشند.

قرآن،در برابر این منظره ما را به منظره ای متناقض با آن می کشاند که همان منظرۀ مؤمنان است که ایمان و کردار شایستۀ ایشان به صورت بهشت و خشنودی خدا درآمده است.

« وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فِی رَوْضاتِ الْجَنّاتِ لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ -ولی آنها که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند،در باغهای بهشتند.هر چه بخواهند نزد پروردگارشان هست.و این همان فضل و بخشایش بزرگ است.» این چگونه بهشتی است که مؤمنان را از آن نصیب می دهند؟بگذار بخشی از سخن امیر مؤمنان را دربارۀ آن بخوانیم.

حضرتش(ع)گوید:

«و اگر به دیدۀ دل بنگری بدانچه از بهشت برایت ستایند،دل برکنی از آنچه در دنیاست،هر چند بدیع و زیباست،از خواهشهای نفسانی،و خوشیهای زندگانی،و منظره های آراسته(زر و سیم و دیگر خواسته ها)و اگر بیندیشی در جنبش کناره های جویباران است،و در آویختن خوشه های لؤلؤ آبدار بر شاخه های آن درختانی که ریشه های آن در پشته های مشک نهان است،و رسته و بر شاخسار، و رستن این میوه های گونه گون،در غلافها و پوششهای درون.شاخه های بی رنجی خم گردد و چنان که چینندۀ آن خواهد در دسترس او بود.گرد ساکنان آن،پیرامون کاخهایشان بگردند،و آنان را عسلهای پاکیزه و شرابهای پالوده دهند.مردمی باشند که بخشش(-الهی-)به آنان پیوسته بود،تا در خانۀ قرار بار گشودند و از رنج سفرها آسودند.پس ای شنونده اگر دل خود را مشغول داری به اندیشۀ رسیدن بدان منظره های زیبا که به خاطر آری،جانت از شوق آن به پرواز آید(-تا به بهشت رخت گشاید-)و خود از این مجلس من رخت برداری،و به همسایگی

خفتگان در گورها شتابان روی آری.خدا به رحمت خود،ما و شما را از آنان گرداند که به دل کوشد تا خود را به منزلهای نیکوکاران رساند». (۱)

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۳ تا ۲۶]

اشاره

ذٰلِکَ اَلَّذِی یُبَشِّرُ اَللّٰهُ عِبٰادَهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ اَلْمَوَدَّهَ فِی اَلْقُرْبیٰ وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیهٰا حُسْناً إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ شَکُورٌ (۲۳) أَمْ یَقُولُونَ اِفْتَریٰ عَلَی اَللّٰهِ کَذِباً فَإِنْ یَشَإِ اَللّٰهُ یَخْتِمْ عَلیٰ قَلْبِکَ وَ یَمْحُ اَللّٰهُ اَلْبٰاطِلَ وَ یُحِقُّ اَلْحَقَّ بِکَلِمٰاتِهِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۲۴) وَ هُوَ اَلَّذِی یَقْبَلُ اَلتَّوْبَهَ عَنْ عِبٰادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ اَلسَّیِّئٰاتِ وَ یَعْلَمُ مٰا تَفْعَلُونَ (۲۵) وَ یَسْتَجِیبُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَلْکٰافِرُونَ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِیدٌ (۲۶)

بر این رسالت مزدی از شما نمی خواهم،جز دوست داشتن خویشاوندان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سیاق آیات در چارچوب چاره گری قرآن حکمت آموز دربارۀ اختلاف به صورت چاره ای فراگیر و شامل،و پس از آن که از پیروی شریکان ساختگی که

۱- (۳۴) -نهج،خطبه ۱۵۶،ص ۲۳۹،ترجمۀ دکتر شهیدی،ص ۱۷۱-۱۷۲.

خداوند رخصت قانونگذاری به آنها نداده است نهی می کند،به بیان مراتب زیرین می پردازد:

یکم:پاداش شایستگانی که از طاغوت دوری گزینند.

دوم:رهبری شرعی جایگزین که در نزدیکترین مردم از لحاظ روش و نسب به پیامبر متمثّل و نمودار است،و خداوند به کسانی که به دوستی خاندان پیامبران دل بسته اند مژده می دهد که پاداششان را می افزاید و آنان را مشمول آمرزش وسیع و سپاسگزاری بسیار خود قرار می دهد.

آن گاه قرآن حکمت آموز برای ما بیان می کند که فرمانبرداری از خدا و دوست داشتن خویشاوندان(پیامبر)نیکیهایی در دنیا و آخرت برای انسان جلب می کند،و پروردگار ما پس از آن که از گفته ای که کافران به افترا در شأن پیامبر ساخته بودند با ما سخن می گوید بیان می کند که آن سخن شکست خورده و باطل است،و سبب بطلان آن این است که خدای سبحان متعالی است که خود رسالت را فرستاده و اگر می خواست این آیه را می زدود و آیه ای دیگر می آورد،پس خداست که صاحب /۱۲ رسالت است نه پیامبر.

سپس دسته ای از نامهای خدای سبحان تعالی و صفات نیک او را بیان می کند،از جمله:توبه پذیری،و بخشودن بدیها،و علم به اعمال مردم و نیّتهای قلبی آنها.

شرح آیات:

اشاره

[۲۳]

از عوامل اصلیی که منجر به چند دستگی میان فرزندان یک جامعه می شود،همان بیماری حرص نسبت به دنیاست که قرآن در این سورهٔ گرامی از راههای گوناگون به درمان آن می پردازد...و از جمله آنها این است که آخرت و نعمتها و جاودانی بودن در آن را در نفوس مؤمنان بزرگ می نماید تا از طعمهٔ دنیا دست بکشند.

از خود می پرسیم:چرا قرآن حکمت آموز هر جا به چاره کردن انحرافی در

زنـدگی انسان می پردازد حقایقی از آخرت را بیان می کند؟ حدیثی کریم،و مروی از امام زین العابدین به این پرسـش پاسـخ می دهد و رابطهٔ میان درمان نفس و یادآوری آخرت را منعکس می کند و می گوید:

«دنیا دوستی سرآمد هر خطایی است».

در مقابل کوچک انگاشتن و خوار شمردن دنیا رمز هر فضیلتی و مدخل هر چیزی است.

هم چنان که راه چیرگی بر دنیا و تسلّط یافتن بر آن و خیراتی که در آن وجود دارد،همانا خوار شـمردن آن است.مثلا تو نمی توانی بر ماشینی که از آن می ترسی سوار شوی و بر آن مسلّط گردی،همچنین اگر از سلطانی ستمگر ترسیدی نمی توانی او را از پای درآوری،پس ترسیـدن همراه با ناکامی و بیم همراه با شکست است، همین گونه است دنیا،آن گاه که از آن هراسیدیم و در دایرهٔ آن(و به مراد آن) چرخیدیم بیگمان نمی توانیم بر آن چیره شویم و تسلّط یابیم.

امّـا اگر این جریـان را بر عکس کنیم و دنیـا را خـوار شـماریم و در نزد خود زبونش گیریم و در برابر خویشـتن خود را بزرگ سازیم ۱۲/ و گرامی داریم،در آن صورت می توانیم بدون زیاده روی و سرکشی بر هر دو(دنیا و نفس خود)چیره شویم.

« ذٰلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللّٰهُ عِبٰادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ -این است که خـدا آن گروه از بنـدگانش را که ایمـان آورده و کارهای شایسـته کرده اند بدان مژده می دهد.» خدا ما را به بخشایش بزرگ،و به بهشـتهایی که هر چه بخواهیم در آن هسـت مژده می دهـد،و بدین وعدهٔ راستین و فضل بزرگ اکرام می کند،امّا این فضل بزرگ با کرداری بزرگ مقرون است که همانا دوست داشتن خویشاوندانی است که به منزله مزد رسالت محسوب می شود،پس پروردگار ما گوید:

« قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ -بگو:بر این رسالت مزدی از شما،جز دوست داشتن خویشاوندان نمی خواهم.»

ص :۳۲۲

و از خود می پرسیم:

۱-مفهوم کلمهٔ خویشاوندان چیست؟ ۲-چرا این موضوع در سیاق موضوعهای وحدت در قرآن حکمت آموز آمده است؟ ۳-چرا قرآن به فرمانبرداری از خویشاوندان امر نمی کند بلکه به دوستداری آنان فرمان می دهد؟

یکم:خویشاوندان کیستند؟

احادیثی که پیرامون این آیه و تفسیر و چگونگی نزول آن آمده بسیار است، و با آن که این آیه به قضیهٔ رهبری که هم چنان محور اختلافات میان مسلمانان است می پردازد،تفسیر این آیه تا اندازه ای بسیار از اتّفاق نظر میان علمای مسلمانان بر حسب نصّ‌های زیر بهره مند است که ما آنها را از تفسیر الدّرّ المنثور فی التفسیر با المأثور از علاّمه سیوطی نقل می کنیم،و به سبب اهمیّت فراوان آن در بیانش تفصیل می دهیم:

ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از طریق مقسّم از ابن عبّاس -رضی اللّه عنهما-نقل کرده اند که گفت:«انصار گفتند:(ما چنین)کردیم و (چنان)کردیم،و گفتی فخر می کردند،پس ابن ۱۲/ عباس رضی اللّه عنهما گفت:ما را بر شما برتری است.این سخن به پیامبر خدا(ص)رسید،از این رو به مجالس آنان آمد و گفت:ای گروه انصار!آیا شما ذلیلانی نبودید که خدا عزیزتان کرد؟ گفتند:چرا،ای پیامبر خدا،گفت:آیا به من پاسخ نمی دهید؟گفتند:ای پیامبر خدا چه بگوییم؟گفت:آیا نمی گویید،مگر نه قومت تو را بیرون راندند و ما تو را جای دادیم؟!مگر نه تو را دروغزن شمردند و ما تو را باور کردیم؟!مگر نه تو را فرو گذاشتند و ما به تو یاری دادیم؟!و هم چنان می گفت تا بر زانوان افتادند،و گفتند:داراییهای ما و آنچه در دست داریم از آن خدا و پیامبر اوست.پس این آیه نازل شد که:« قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ »».

و طبرانی در الاوسط و ابن مردویه به سندی ضعیف از طریق سعید بن جبیر

آورده اند که:«انصار در میان خود گفتند بهتر نیست مالی برای پیامبر خدا(ص) گرد آوریم که دستش را باز کند و در میان او و آن مال کسی واسطه نباشد(خود مستقیما آن را صرف کند)،پس گفتند:ای پیامبر خدا!ما می خواهیم از داراییهای خود چیزی برای تو گردآوریم،آن گاه خدا این آیه را فرستاد:« قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ -بگو:بر این رسالت مزدی از شما جز دوست داشتن خویشاوندان نمی خواهم».پس با اختلاف نظری(در این مورد) بیرون آمدند،و گفتند:به نظر شما پیامبر خدا(ص)این را برای چه کسانی گفت (و خویشاوندان کدامند)؟پاره ای گفتند:این برای آن است که ما در راه اهل بیت او بجنگیم و آنان را یاوری دهیم،پس خدا این آیه را فرستاد:« أَمْ یَقُولُونَ افْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً... -یا می گویند که بر خدا دروغ می بندد...»تا آنجا که گوید:

« وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ -و اوست که توبۀ بندگانش را می پذیرد»پس توبه را به آنان پیشنهاد کرد تا آنجا که گوید:« وَ یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ -و دعای کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند اجابت می کند.و از فضل خویش آنان را افزون می دهد»تا آنان که این را گفتند توبه کنند و از آن آمرزش طلبند».

ابو نعیم و دیلمی از طریق مجاهد از ابن عباس،رضی اللّٰه عنهما،آورده اند که گفت:پیامبر خدا(ص)گفت:

«بر این رسالت مزدی از شما جز دوست داشتن خویشاوندان نمی خواهم تا مرا در میان اهل بیتم نگهدارید(و با آنان بجویید و بخواهید)و آنان را به خاطر من دوست بدارید».

ابن المنذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه به سندی ضعیف از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس آورده اند که گفت:(وقتی این آیه نازل شد:« قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ /۱۲ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ -بگو:بر این رسالت مزدی از شما،جز دوست داشتن خویشاوندان نمی خواهم».

گفتند:ای پیامبر خدا خویشاوندانت که دوست داشتن ایشان واجب آمده

است کدامند؟گفت:«علی و فاطمه و دو پسر او»).

سعید بن منصور از سعید بن جبیر آورده(که از)« إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى -جز دوست داشتن خویشاوندان»مراد از خویشاوندان پیامبر خدا(ص) است.

و ابن جریر از ابی الدّیلم آورده است که گفت:«هنگامی که علی بن حسین رضی اللّٰه عنه را به اسیری آوردند بر پلکان دمشق ایستانیدند،مردی از اهل شام برخاست و گفت:سپاس خدای را که شما را کشتند و ریشه کن کردند،علی بن حسین رضی اللّٰه عنه بدو گفت:آیا قرآن خوانده ای؟گفت:آری،گفت:آیا آل حم را خوانده ای؟گفت:نه.گفت:آیا نخوانده ای« قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى -بگو بر این رسالت مزدی از شما،جز دوست داشتن خویشاوندان نمی خواهم»؟گفت:پس شما همانها هستید؟گفت:

آری».

ابن ابی حاتم از ابن عبّاس آورده است(که دربارۀ):« وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً -و هر کس کار نیکی کند».گفت:دوستداری آل محمد(ص)،و احمد و ترمذی،با تأیید صحّت آن و نسایی و حاکم از مطّلب بن ربیعه رضی اللّٰه عنه آورده اند که گفت:«عبّاس بر پیامبر خدا(ص)وارد شد و گفت:ما بیرون می رویم و می بینیم قریش با یکدیگر سخن می گویند امّا چون ما را می بینند خاموش می شوند،پس پیامبر خدا(ص)خشمگین شد و عرق از میان دو دیده اش سرازیر شد و سپس گفت:

«به خدا سوگند که ایمان به دل هیچ مرد مسلمانی درنمی آید مگر آن که شما را برای خدا و به خاطر خویشاوندی من دوست بدارد».

ترمذی و حسّنه و ابن انباری در مصاحف از زید بن ارقم رضی اللّٰه عنه آورده اند که گفت:پیامبر خدا(ص)گفت:

«من در میان شما چیزی بر جای می گذارم که اگر بدان تمسّک جویید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد،یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است:کتاب خدا

ریسمانی است فرو آویخته از آسمان به زمین،و عترت من،اهل بیتم که این دو تا بر سر حوض(کوثر)از یکدیگر جدا نشوند،پس بنگرید که بعد از من دربارهٔ این دو چه می کنید».

ترمذی و حسّنه و طبرانی و حاکم و بیهقی در الشعب از ابن عباس آورده اند که گفت:پیامبر خدا(ص)گفت:

«به خدا عشق بورزید برای نعمتهایی که به شما بخشیده،و مرا به خاطر عشق خدا دوست بدارید،و اهل بیتم را به خاطر عشق من دوست بدارید».

بخاری از ابو بکر صدّیق رضی اللّه عنه آورده است که گفت:محمد(ص) را در اهل بیتش بنگرید و باز یابید،و ابن عدی از ابن سعید آورده است که گفت:

پیامبر خدا(ص)گفت:

«هر کس اهل بیت ما را دشمن بدارد،بیگمان منافق است».

طبرانی از حسن بن علی آورده است که گفت:پیامبر خدا(ص)گفت:

«کسی ما را دشمن نمی دارد و بر ما حسد نمی ورزد مگر آن که روز قیامت او را به تازیانه های آتشین برانند».

احمد و ابن حبات و حاکم از ابو سعید آورده اند که گفت:پیامبر خدا(ص)گفت:

«سوگند به آن که به جانم به دست اوست کسی با این اهل بیت دشمنی نورزد مگر آن که خدا او را به آتش افکند».

طبرانی و خطیب از طریق ابی الضّحی از ابن عباس آورده اند که گفت:

عباس نزد پیامبر خدا(ص)آمد و گفت:تو از وقتی کار خود را بپرداختی(و اسلام را اعلام کردی،در میان مردم)کینه ها نسبت به ما برجای نهادی،پس پیامبر(ص) گفت:

«به خیر یا ایمان دست نمی یابند مگر آن که شما را دوست بدارند.» /۱۲ و خطیب از طریق ابی الضّحی از مسروق از عایشه رضی اللّه عنها آورده است که گفت:عباس بن عبد المطّلب نزد پیامبر خدا(ص)آمد و گفت:ای

پیامبر خدا به سبب وقایعی که واقع ساخته ایم در میان مردمی از قوم خود کینه هایی (نسبت به خویش)می بینیم،پس گفت:

«هان،به خدا سوگند به خیری نمی رسند مگر آن که شما را به خاطر خویشاوندی با من دوست بدارند،تو شفاعت کامل مرا می خواهی و(دیگر)فرزندان عبد المطّلب آن را نمی خواهند؟!». (۱)

پاره ای از خود می پرسند:چگونه پیامبر خدا برای رسالت خود مزدی خواست،آیا او را الگویی از دیگر پیامبران-علیهم السلام-نبود که هم سخن بودند که از امّت خود مزدی نستانند؟چنان که خدای سبحان از زبان چندین پیامبر گوید:« مٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلىٰ رَبِّ الْعٰالَمِينَ (۲) من از شما در برابر هدایت خود مزدی نمی طلبم.مزد من تنها بر عهدهٔ پروردگار جهانیان است».

این اعتراض برخی از راویان را به تغییر تفسیر پیشین به صورت تفسیرهایی دیگر واداشته که پاره ای از آنها از ارزشهای رسالتهای الهی به دور است.

ولی اگر بدانیم که اسلام همانا آخرین تجلّی پرتو رسالت است،و بیگمان به رهبری شرعی مایه گرفته از ارزشهای ربّانی خود نیاز دارد که آن را از کجرویهای عیّاشان،و الحاد گردنکشان،و گمراهی نادان پاسداری کند،و براستی خداوندی که تدبیر خود را با حکمت استوار در میان آفریدگانش برقرار داشته برای رسالت خود کسانی را از اهل بیت پیامبر برگزیده که مشعل آن را حمل کنند،هم چنان که از آل ابراهیم و آل یعقوب کسانی را برای حمل مشعل رسالت پس از آن دو برگزیده است...

اگر این همه را بدانیم،آن گاه به حکمت فراگیر او که در قرار دادن دوستداری خویشاوندان(پیامبر)به عنوان مزد رسالت نهفته است پی می بریم،زیرا

ص:۳۲۷

۱- ۳۵) -الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور،ج ۶،ص ۷.

۲- ۳۶) -این آیه را به طور مکرّر در سورهٔ شعراء،آیات ۱۰۹،۱۲۷،۱۴۵،۱۶۴،۱۸۰ می یابیم.

هدف آن دوستداری رهبری شرعیی است که مشعل رسالت را حمل کند.پس هر که می خواهد از پیامبر خدا به سبب رنجی گران که وی برای تبلیغ رسالت می کشد، ۱۲/ تا آنجا که خود(ص)گفت:

«هیچ پیامبری آزاری چنان که من کشیدم،نکشید».سپاسگزاری کند، هیچ سپاسی بهتر از دوستداری اهل بیت او که حامل همان رسالتند و آن را به مردم می رسانند،نیست...و این چنین است که مزد رسالت به مصلحت خود مردم نیز هست،و از این روست که پروردگار سبحان ما گفت:« قُلْ مٰا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ (۱) بگو هر مزدی که از شما طلبیده ام از آن خود شماست».

از آنجا که برخی مفسّران این حکمت را در نیافته اند در تفسیر این آیه به گونه ای که متناسب با سیاق آن نیست،دچار تکلّف شده اند و گفته اند:برای آن که پیامبر ما(ص)از لحاظ نسب در میانهٔ قریش قرار داشت و حدّ اوسط بود،و با بسیاری از قبیله های قریش خویشاوندی داشت،از ایشان خواست که او را به سبب خویشاوندی او با خود دوست بدارند،و این تفسیر را در حدیث زیرین از ابن عبّاس نقل کرده اند:

«همانا پیامبر خدا(ص)واسطه نسب در قریش بود،و هیچ تیره ای از تیره های آنان نبود که او را از زادگان خود محسوب ندارد،پس خدا گفت:« قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً (۲) بگو که من از شما مزد رسالت نمی خواهم».بر آنچه شما را بدان فرا می خوانم« إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ (۳) جز دوستی خویشاوندان».

مرا به خاطر خویشاوندیم با خود دوست بدارید،و بدان سبب حفظم کنید». (۴)

به نظر من این نصّها به سببهای زیر تفسیر قرآن را نشاید:

۱-بیگمان این آیه از محکمات قرآن است که هیچ شکّی در معنای آن

۱- ۳۷) -السبأ/۴۷-م.

۲- ۳۸) -الشّوری/۲۳،(این بخش از آیهٔ در سورهٔ انعام،۹۰ نیز آمده است)-م.

۳- ۳۹) -الشوری/۲۳.

۴- ۴۰) -الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور،ج ۶،ص ۶.

برای کسی که در آن و در سیاق آیات محکمات دقّت و اندیشه کند باقی نمی گذارد،زیرا در آیهٔ محکم هیچ شکّی وجود ندارد و روا نیست با تکیه بر حدیث از آن در گذریم.

۲-بیگمان دعوت پیامبر خالصانه برای خدا و پالوده از هر ارزش مادّی و گرایش عشایری بوده است.پس چگونه وی قوم خود را به نام قبیله گرایی و به خاطر آن که وی به آنان منسوب است دعوت می کند؟آیا /۱۲ برای هیچ دعوت کننده ای از دیگر دعوت کنندگان امروز شایسته است که مثلا پسرش را بدین دلیل که وی پدر اوست(به آیین خود)دعوت کند؟یا عشیرهٔ خود را بدین سبب به اسلام فرا خواند که از لحاظ نسب به او نزدیک و با او خویشاوندند؟بیشتر پیامبران از فرزندان قوم خود بوده اند،پس چرا نمی بینیم که یکی از ایشان چنین سخنی گفته باشد،و در عین حال می بینیم که همهٔ ایشان تأکید می کنند که از قوم خود مزدی نمی خواهند؟ ۳-جملهٔ«بگو بر این رسالت مزدی نمی خواهم،جز دوستداری خویشاوندان».بر حسب این نصوص هماهنگ به نظر نمی رسد.رابطهٔ میان مزد رسالت و پذیرفتن دعوت به سبب دوستداری خویشاوندان چیست؟آیا این به سخن آن کس نمی ماند که امر به نماز کند و بگوید:من از شما مزدی نمی خواهم جز این که نماز بگزارید زیرا من برادر شمایم؟! و به سبب ناهماهنگی معنی می بینیم کسانی که این نظر را دنبال کرده اند در چگونگی پیوند معنی این اندیشه را برگزیده اند که مزد را به خویشاوندی پیامبر با قریش مربوط سازند.

۴-و بالأخره حدیثهایی که در تفسیر این آیه بر دوستداری اهل بیت پیامبر دلالت دارد از لحاظ شماره بیشتر،و از لحاظ سند قویتر و از نظر هماهنگی و همخوانی محکمترند،و اگر آنها را با روایاتی دیگر که هماهنگی ندارند مقایسه کنیم در می یابیم که در این روایات که آیه را بدین معنی تفسیر می کنند اختلافی بزرگ وجود دارد یا تفسیر می کنند که پیامبر از آنها فرمانبرداری از خدا را خواست.

(در این صورت باید جستجو کنیم که چگونه از کلمهٔ«مودّه فی القربی دوستداری

خویشاوندان»چنین تفسیر مستفاد شده)یا چنین تفسیر کرده اند که خدا را دوست بدارید،و با فرمانبرداری از او بدو نزدیک شوید. (۱)

و به تفصیلی افزونتر:

روایاتی که از طریق فرقه های گوناگون اسلامی دربارهٔ تفسیر این آیه به اهل بیت آمده بالغ بر چهل و چهار حدیث می شود که نزدیک به نوزده حدیث آن از طریق اهل بیت(ع)و در کتابهای شیعیان ایشان آمده است (۲) و بیست و شش حدیث از دیگر کتابها روایت شده است.

در حالی که جمع تمام روایات معارض با آن فقط شش حدیث می شود و در آنها اختلافی بزرگ وجود دارد،و حتی در یکی از آن روایات که به سعید بن جبیر منسوب است رأی مشهور مخالف با این نصوص را ملاحظه می کنیم.

پس آیا شکستن چهل و چهار حدیث یکسان در معنی با شش حدیث متفاوت که شدیدترین اختلاف را با یکدیگر دارند جایز است؟با توجّه به این که کلمهٔ«القربی»در پانزده جای قرآن به معنی خویشاوند فرد آمده که در اینجا نیز همان معنی را می دهد،و با توجّه به این که این احادیث نصوصی شرعی نیستند، زیرا از پیامبر خدا(ص)روایت نشده اند،بلکه اجتهادهایی از نسل اوّل مفسّران اند، در حالی که دستهٔ اوّل آن نصوص در اغلب موارد از شخص پیامبر خدا روایت شده اند،و از این روست که می بینیم مفسّر معروف،شوکانی در تقریر این معنی گوید و آن را سخت استوار می کند که تفسیری است که به پیامبر خدا(ص)می رسد و اسناد آن نزد احمد در مسند چنین است:حدیث کرد ما را حسن بن موسی که قزعه بن سوید از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابن عباس به ما گفت:که پیامبر(ص)...پس او این حدیث را ذکر کرد،و ابن ابی حاتم از پدرش از مسلم بن ابراهیم از قزعه روایت کرد،و ابن المبارک و سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن

۱- (۴۱) -همان مأخذ.

۲- (۴۲) -رجوع کنید به نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۷۰-۵۷۶.

جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه و ابو نعیم در الحلیه و بیهقی در الشعب آن را نقل کرده اند. (۱)

امام رازی از خود می پرسد چگونه رواست که پیامبر برای تبلیغ رسالت از امّت خود مزد بخواهد،آیا به روش دیگر پیامبران که برادرش بوده اند نمی رفته است؟و خود پاسخ می دهد:

پاسخ این پرسش دوگونه است:(نخست):این از باب این مقوله است که شاعر گوید:

و لا عیب فیهم غیر أنّ سیوفهم

بها من قراع الدّار عین فلول (۲)

معنی آیه آن است که من جز این از شما نمی خواهم،و«این»در حقیقت مزد نیست زیرا حصول ۱۲/ دوستی میان مسلمانان امری است واجب،خدای تعالی گوید:« وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنٰاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ (۳) مردان و زنان مؤمن همه دوستدار یکدیگرند».و پیامبر(ص)گفت:«مؤمنان چون بنیانی هستند که یکدیگر را محکم می گیرند».

و آیات و اخبار در این باره بسیار است،و هنگامی که حصول دوستی میان عامّۀ مسلمانان واجب باشد پس حصول آن در حق شریفترین و بزرگترین مسلمانان واجبتر است،و گفته خدای تعالی:« قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ (۴) بگو:بر این مزدی از شما نمی خواهم جز دوست داشتن خویشاوندان».تقدیرش آن است که دوست داشتن خویشاوندان مزدی نیست،و حاصل معنی این است که البتّه این مزدی نیست.(و وجه دوم)در پاسخ:این است که این استثناء منقطع است،و هنگامی که گفت:

۱- (۴۳) -تفسیر فتح القدیر،ج ۴،ص ۵۳۷.

۲- (۴۴) -هیچ عیبی در آن(دلاوران)نیست جز این که تیغهایشان از فرط ضربه زدن شکافته و سوراخ شده است.

۳- (۴۵) -التوبه۷۱/.

۴- (۴۶) -الشوری۲۳/.

« قُلْ لاٰ أَسْئَلُكَمْ عَلَيْهِ أَجْراً -بر این مزدی از شما نمی خواهم»سخن را پایان داد،سپس گفت:« إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ -مگر دوست داشتن خویشاوندان»یعنی ولی خویشاوندی خود را با شما به یادتان می آورم،و گویی از لحاظ لفظ اجر و مزدی است،امّا بواقع مزدی در کار نیست.

این مفسّر معروف در تقریر پاسخ هم چنان پیش می رود و گوید:صاحب کشّاف از پیامبر(ص)نقل می کند که گفت:

«هر کس بر دوستی آل محمد(ص)بمیرد شهید مرده است،هلا!(بهوش باشید)هر که بر دوستی آل محمد(ص)بمیرد آمرزیده است،هلا!هر که بر دوستی آل محمد(ص)بمیرد توبه کار مرده است،هلا!هر که بر دوستی آل محمد بمیرد مؤمنی با ایمان کامل مرده است،هال!هر که بر دوستی آل محمد بمیرد فرشتۀ مرگ و سپس نکیر و منکر بدو مژدۀ بهشت دهند،هلا!هر که بر دوستی آل محمد بمیرد او را چنان که عروس را به خانه شوهر برند به زفاف بهشت برند،هلا!هر که بر دوستی آل محمد بمیرد برای او در گورش دو در به بهشت گشایند،هلا!هر که بر دوستی آل محمد بمیرد خدا گور او را زیارتگاه فرشتگان رحمت سازد،هلا!هر که بر دوستی آل محمد بمیرد بر آیین سنّت و جماعت مرده است،هلا!هر که /۱۲ بر دشمنی آل محمد بمیرد روز قیامت نوشته ای برابر دیدگانش آید که از رحمت خدا ناامید شود،هلا!هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است،هلا!هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود».

این است آنچه صاحب کشّاف آن را روایت کرده،و من گویم آل محمد(ص)همان کسانی هستند که کار خود را بدو وا گذاشتند و همۀ کسانی که کارشان در حدّ کمال و استواری بدو واگذار شده بود همان آل(و خانواده)اند،و شک نیست که پیوستگی میان فاطمه و علی و حسن و حسین با پیامبر خدا(ص) محکمترین پیوستگیها بوده و این موضوعی است که به نقل متواتر همچون امر معلوم و مسلّمی درآمده،پس واجب آمده که ایشان همان«آل خانواده»باشند،و نیز مردم در کلمۀ«آل»اختلاف کرده اند.گروهی گفته اند مراد خویشاوندان است و برخی

گفته انـد مراد از«آل»همان امّت است،پس اگر ما آن را حمل بر خویشاونـدی کنیم ایشان«آل»هسـتند و اگر حمل بر امّتی کنیم که دعوت او را پذیرفته اند باز هم ایشان«آل»هسـتند.پس ثابت شد که بنا بر تمام تقدیرها و به هر صورت ایشان «آل»هستند.امّا آیـا غیر ایشـان در شـمول لفظ«آل»در می آینـد؟در این باره اختلاف است،صاحب کشّاف روایت کرده است:که چون این آیه نـازل شـد، کسان گفتنـد:ای پیامبر خـدا!این خویشاونـدان تو که دوست داشـتن ایشان بر ما واجب شـده کدامنـد؟گفت:علی و فاطمه و دو پسـر آن دو.پس ثابت شد که این چهار تن خویشاوندان پیامبر(ص)هسـتند،و چون این امر ثابت شد واجب می آید که ایشان به فزونی بزرگـداشت ویژگی یابنـد و وجوهی بر این دلالت می کند:اوّل،گفتهٔ خدای تعالی:« إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ - جز دوسـتداری خویشاونـدان»که وجه اسـتدلال آن پیش از این گـذشت،دوم:شک نیست که پیامبر(ص)فاطمه علیها السّـلام را دوست می داشت و حضرتش(ص)گفت:

«فاطمه پارهٔ تن من است هر که او را بیازارد مرا نیز می آزارد».

به نقل متواتر از محمّد(ص)ثابت شده است که وی براستی علی و حسن و حسـین را دوست می داشت،و چون این ثابت شد بر تمـام امّت واجب است که ماننـد او رفتـار کننـد زیرا خداونـد گویـد:« وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (۱) از او پیروی کنیـد باشـد که هـدایت شویـد»،و بنا بر گفتـهٔ خـدای تعالی:« فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ (۲) آنـان که از فرمان او سـرپیچی می کننـد باید بترسـند»و بنا بر گفتـهٔ خـدای سـبحان که گوید:« قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ (۳) بگو اگر خـدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد»،و بنا بر گفتهٔ خدای سبحان:

۱- (۴۷) -الاعراف/۱۵۸،و نیز بنگرید به:الانعام/۱۵۵.

۲- (۴۸) -النور/۶۳.

۳- (۴۹) -آل عمران/۳۱.

« لَقَدْ كٰانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (۱) برای شما شخص پیامبر خدا سرمشقی است نیکو».دو دیگر،دعا برای «آل»پایگاهی عظیم دارد،و از این رو(پیامبر)این دعا را پایانبخش تشهّد در نماز قرار داده و گفتهٔ اوست:اللّهم صلّ علی محمد و آل محمد،و ارحم محمد و آل محمد بارالها بر محمد و آل محمد درود فرست،و به محمد و آل محمد رحمت آور،و این بزرگداشتی است که در حقّ غیر«آل»نیامده است.پس تمام اینها دلالت بر آن دارد که دوستداری آل محمد واجب است. ۱۲/ و شافعی،رضی اللّه عنه گفته است:

یا راکبا قف بالمحصب من منی

و اهتف بساکن خیفها و النّاهض

سحرا إذا فاض الحجیج الی منی

فیضا کما نظم الفرات الفائض

إن کان رفضا حبّ آل محمد

فلیشهد الثقلان أنّی رافضی (۲)

دوم:دوستداری خویشاوندان پیامبر در روند وحدت

چرا(قرآن)در این سیاق که با ما از نکوهش خلاف و توسّل به وحدت سخن می گوید،ما را به دوستداری خویشاوندان پیامبر فرمان می دهد؟ وقتی به مجمل آیات قرآن بیندیشیم می بینیم سیاق آنها بیماری و دردی را فرایاد ما نمی آورد مگر آن که آن یادآوری را وسیلهٔ بیان دارو و درمان آن ساخته باشد،پس اگر بیماری اختلاف ناشی از قانونگذاری بشری است،چنان که پروردگار ما گوید:« أَمْ لَهُمْ شُرَكٰاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مٰا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللّٰهُ (۳) آیا مشرکان را بتانی است که آیینی بر ایشان آورده اند که خدا رخصت آن را

۱- ۵۰) -الاحزاب ۲۱/.

۲ - ۵۱) -التفسیر الکبیر،للامام الفخر الرازی،ج ۲۷، ص ۱۶۵-۱۶۶ ای سوار،در«محصب»از«منی»بایست و به ساکن و ایستادهٔ«خیف»بدان سرزمین ندا در ده، سحرگاهان که حاجیان چون جریان منظّم فرات جوشان روانهٔ«منی»شده اند، اگر دوستداری آل محمد رفض است باید آدمی و پری گواه باشند که من براستی رافضیم.

۳- ۵۲) -الشّوری ۲۱/.

نـداده اسـت»پس بیگمـان دار وی اختلاف همـان دوسـتداری خویشاونـدانی اسـت کـه امتـداد و دنبالـهٔ رهـبری و فرمانـدهی پیامبرنـد،پس برترین مردم نزدیکـترین افراد از لحـاظ روش و عمـل به اوست(و ایشـان اهـل بیت او و سـپس علمـای امّت او به ترتیب اولـویت در تشابه کردارشـان بـه پیامبرنـد)و ایشـان جـایگزین الهی برای شـریکانی مصـنوع هسـتند کـه بی اذن خـدا قانونگذاری می کنند.

پس هر کس از رهبری شـرعی که خـدا فرمـان پیروی از آن را داده است، پیروی کنـد ماننـد کسـی است که سوار کشتی نوح شـده و ایمن است و نجات می یابـد،و هر کس با این رهبری مخالفت ورزد از کشتی جا مانده و در توفان شـرک و هوی غرق می شود.

ما این روش را در گفتهٔ پروردگار سبحان خود در سورهٔ آل عمران می یابیم که گوید:« وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا (۱) و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید».

پس نـاگزیر بایـد ریسـمان خـدا باشـد تـا بـدان دست در زنیم و صـفهای خود را یکی کنیم،و آن همان رهبری پیامبری ۱۲/ و اوصیاء(سفارش شدگان)ایشان و سپس شیعیان و پیروان راه ایشان بر اساس اولویّت هر چه شبیه تر بهتر است.

از اینجا در می یابیم که دوستداری در اینجا تضمین فرمانبرداری است،پس اگر عشق به خدا نمی بود طاعت بر بنده آسان نمی بود،و اگر عشق به پیـامبر نمی بود پیروی از او بر مسـلمانان آسـان نمی آمـد،و اگر عشق به خانوادهٔ پیامبر نبود توسّل مؤمنان به ایشان صورت نمی گرفت،و این از آن روست که عشق همان انسجام و هماهنگی روانی است که میان دو شخص به وجود می آید و مقتضی فرمانبرداری شوق آمیز و بی تکلّف عاشق می شود.شعر حکمت آموز گوید:

تعصی الاله و أنت تزعم حبّه

هذا لعمرک فی الفعال بدیع

۱- ۵۳) -آل عمران۱۰۳/.

لو كان حبّك صادقا لأطعته

إنّ المحب لمن يحبّ مطيع (۱)

و در حديث پشت در پشت از امام صادق(ع)آمده است:

«آيا دين چيزى جز عشق است؟» بسيارى از آيات قرآن و احاديث پيامبر دربارۀ فرمانبردارى از رهبرى شرعى نمودار شده در وجود اهل بيت-عليهم السّلام-آمده است.مانند اين گفتۀ خداى تعالى:« أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۲) از خدا اطاعت كنيد و از رسول و از اولى الامر (۳) خويش فرمان بريد»،و گفتۀ خداى سبحان:

« وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ (۴) و حال آن كه اگر در آن به پيامبر و اولى الامرشان رجوع مى كردند،حقيقت امر را از آنان درمى يافتند»، و گفتۀ پيامبر(ص):

«ستارگان امان اهل زمينند از غرق شدن،و اهل بيت من امان امّت منند از اختلاف در دين». (۵)

نيز مانند حديث ثقلين كه همگان بر آن اجتماع دارند:

«من در ميانۀ شما دو چيز گرانقدر باقى مى گذارم:كتاب خدا و عترتم، اهل بيتم».

امّا نصّ‌هايى كه كتابهاى تفسير و حديث و تاريخ از آنها سرشار است و از آنها كسب فيض شده آنهايى است كه فضيلت عشق به اهل بيّت را بيان مى كند،

۱- ۵۴) -خدا را نافرمانى مى كنى و مدّعى عشق اويى!به جان تو كه اين كار در ميانۀ كارها نوپديد است. اگر عشق تو راستين بود از او فرمان مى بردى*كه براستى،عاشق فرمانبردار معشوق است.

۲- ۵۵) -النساء۵۹/.

۳- ۵۶) -مراد امامان از آل محمد(ص،ع)هستند-م.

۴- ۵۷) -النساء۸۳/.

۵- ۵۸) -تفسير نمونه،نقل از حاتم در المستدرك،ص ۱۴۹،آنجا كه به دنبال آن آورده است:اين حديثى است با اسناد صحيح و آن دو(يعنى بخارى و مسلم)آن را نياورده اند.

زیرا عشق از لحاظ درجه بالاتر از طاعت و فرمانبرداری است،ممکن است از شخصی بناخواست و با اکراه فرمان بری،ولی اگر او را دوست داشتی فرمان بردنت از او آسانتر و والاتر می شود،آیا نمی بینی که خدا برترین بندگان خود را(که همان حزب او و رستگاران اند)چگونه توصیف می کند که آنان خدا را دوست دارند و خدا ایشان را دوست می دارد؟و می گوید:«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی الْکافِرِینَ (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید!هر که از شما از دینش بازگردد چه باک،زودا که خدا مردمی بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند.در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش و چیره دست».

آری،عشق به خدا والاترین درجه های ایمان است،و عشق به پیامبر و اهل بیت او والاترین درجه های سرسپردگی به حق و چنگ درزدن به ریسمان خدا،و در نتیجه بهترین ضامن وحدت است.

سوم:چرا بویژه دوستداری؟

سیاق مطلب رفته رفته ما را به طرح پرسش سوم می کشاند:چرا سیاق آیه در اینجا ما را به«مودّت»(دوستداری)خویشاوندان(پیامبر)فرمان می دهد در حالی که کلمۀ«طاعت»(فرمانبرداری)روشنتر و برای رفع اختلاف قاطعتر است؟شاید پاسخگویی درست در دو امر خلاصه شود:

نخست:برای آن که ریشه اختلاف میان مردم نهفته در دل است و بزرگترین سببهای آن دوستی و دشمنی است،پس بزرگ خویشتنی و رشک و گروه پرستیها(و تعصّبهای)قبیله ای و قومی و سیاسی و کینه های موروثی و نادانیهای انباشته و سترون شده در پشت بیشتر اختلافات قرار دارد،و اگر دلها از آثار اینها زدوده و پاک نشود،حتی در چارچوب هدفهای یگانه و مصالح مشترک، اختلاف از میان نمی رود و نمی توان بر آن چیره شد.

۱- ۵۹) -المائده۵۴/.

از چیزهایی که در پالودن و زدودن بخشی بزرگ از بیماریهای دل سهم دارد عشق به اولیاء و دوستداران خداست که نور آن دلها را غرقه می سازد و فیض می بخشد تا شامل تمام گروه عاشقان و شیفتگان شود.

عشق به پیامبر ما را دوستداری تمام وابستگان او می کند،و دوستداری اهل بیت او به دوستدارانشان سرایت می کند تا تمام آنها حزب الهی یگانه ای می شوند که به خاطر خدا با یکدیگر دوستی می ورزند،و برای خدا به دیدار هم می روند و در راه خدا با یکدیگر آشنا می شوند.

همچنین پیامبر دوستداری آنان را به کشتی نوح تشبیه کرده که میان سوار شدگان بر آن وحدت وجود دارد هم چنان که آن کشتی آنها را به زمین امن و امان می رساند.

براستی ایشان ریسمانی هستند که کسانی را که به آنان متوسّل شده اند به یکدیگر استوار می بندند،و بیگمان ایشان ستارگانی هستند که راه رهجویان به خود را یکی می سازند.

و از آنجا که فرمانبرداری از اهل بیت،و توسّل به رهبری شرعی پیشگام مقتضی جهاد با مشرکان و پایداری در برابر گردنکشان و خوش گذرانان،و مبارزه با جریان فساد و گمراهی است،و در نتیجه این فرمانبرداری مقتضی جهاد و ایثار و شهادت است خداوند انگیزهٔ آن را عشقی قرار داده که هر دشواری به وسیلهٔ آن آسان می شود،و عاشق از هر چه در راه معشوق و محبوب می دهد لذّت می برد.آیا نمی بینی که مجاهدان چگونه در زندانهای گردنکشان در برابر سخت ترین انواع شکنجه پایداری و شکیبایی می کنند،و آن گاه آن گونه که محبوب آنان محمد(ص)فرمود می گویند:

«خدایا اگر این تو را خشنود می کند،پس بگیرش تا خشنود شوی».

آیا خبر ایثارگران را در میدانهای جنگ نشنیده ای که چگونه شربت مرگ را نوشیدند و در نظرشان گواراتر از عسل بود،زیرا آنان راه امام خود حسین(ع)را دنبال کردند که در حالی که زیر ضربات شمشیرها و خنجرها و تیرها و پاره سنگها

ص :۳۳۸

لحظات جان دادن را می گذرانـد و تشـنگی بر او سـخت گرفته بود،و بهترین افراد خانواده و نیکوکارترین یارانش را فدا کرده بود،گفت:

«الهی راضیم به رضای تو،معبودی نیست سوای تو».

و از زبان او به شعر گفته اند:

ترکت الخلق طرّا فی هواک

و ایتمت العیال لکی أراک

فلو قطّعتنی بالحب إربا

لما مال الفؤاد إلی سواک (۱)

دوم:فرمانبرداری حقیقی نسبت به خداست امّا دوسـتداری نسبت به خویشاوندان(پیامبر)است.ما از رهبری به خاطر خود آن هر چه و هر که باشد فرمان نمی بریم بلکه برای این از آن اطاعت می کنیم که دنبالهٔ ولایت خدای سبحانه و تعالی است.

طـاعت و فرمـانبرداری جز برای خـدا و نسبت به کسـی که خـدا فرمـان داده نیست،و این متناسب با مزد رسالت است،زیرا مزد پیـامبر همان ادامه دادن به پیمودن راه اوست که به بقای خط مکتب او در میان امت می انجامـد و این مهمترین مزدی است که امّت اسلامی به پیامبر خدا تقدیم می کند که لحظه ای از تبلیغ رسالت پروردگارش باز نایستاد و از هیچ کوششی دریغ نکرد تا آنجا که خـدا بدو فرمان داد که خود را از اندوه و غمخواری بر ایشان هلاک نکند و گفت:« فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ عَلَیٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهَٰذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً (۲) شایـد اگر به این سـخن ایمان نیاورنـد،خویشـتن را به خاطرشان از انـدوه هلاک سازی»و گفت:

« طه مَا أَنْزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَیٰ -طا،ها.قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که به رنج افتی».

من معتقدم که بسیاری از فرزندان امّت اسلامی دیدگان پیامبر خدا(ص)را آرام و قرار بخشیدند،و کسانی که در صفّین با امام علی(ع)حضور یافتند و به

۱- ۶۰) -تمام آفریدگان را به خاطر تو ترک کردم*و خانواده ام را یتیم گذاشتم تا تو را ببینم اگر به سبب عشق بند بندم را از هم جدا کنی*دل به سوی کسی جز تو نمی گرود.

۲- ۶۱) -الکهف۶/.

شهادت رسیدند،و کسانی که در کربلاء با امام حسین(ع)شهید شدند،و کسانی که در طول تاریخ و خلال چهارده قرن و تا امروز از خطّ رسالت دفاع کردند،و شکنجه شدگان در زندانها،و شهیدان حق،و مجاهدان در هر زمینه و میدان،بر آنچه می گویم گواهند.آنان به پیامبر خدا مزد پرداختند،و درست نیست که از جانب منفی به تاریخ بنگریم،و از منطق به دور است که در شب هنگام به جستجوی تیرگی براییم که سراسر جهان تیرگی است،ولی در همان شب تیره پرتو ماه دیدگان ما را خیره می کند،و درخشش ستارگان توجه ما را جلب می کند.

« وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً -و هر که کار نیکی کند به نیکوییش می افزاییم.» در این جمله نکتهٔ فنّی بسیار لطیف و باریکی نهفته است که در کلمهٔ « يَقْتَرِفْ -تلاش و تکاپو می کند»تمرکز یافته. ۱۲/ این کلمه عادتا در مقارنه برای بدی می آید نه برای نیکی،تا آنجا که عرب گوید:«الاعتراف یزیل الاقتراف- حقشناسی رنج تلاش و تکاپو را می زداید».

در واقع معنای اقتراف به کار بردن کوشش و تلاشی فشرده برای انجام دادن کاری است دشوار،و اصل این کلمه برکندن پوست درختان یا پوست اضافی از پیکر است،و شاید از آن رو در اینجا به کار رفته که سیاق آیه دلالت دارد بر این که فرمانبرداری از خویشاوندان(پیامبر)و دوست داشتن ایشان کاری نیکو ولی بسیار دشوار است،چه برای اجرای این آیهٔ کریم خونها ریخته شده،و سرها بر باد رفته،و هر انسانی شایستگی ندارد که از اصحاب این مودّت و دوستداری باشد.

« إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ -زیرا خدا آمرزنده و شکر پذیر است.» یعنی خداوند به زودی این اقدام قهرمانهٔ دلیرانه را قدر می شناسد و گناهان صاحب این اقدام را می آمرزد.

و همچنین از امام حسن مجتبی(ع)روایت است که گفت:

«تکاپو در انجام دادن کار نیک همان دوستداری ما اهل بیت است». (۱)

هم چنان از امام صادق(ع)روایت شده است که گفت:

«همانا این آیه دربارهٔ ما و بویژه اهل بیت،دربارهٔ علی و فاطمه و حسن و حسین و اصحاب کسا علیهم السّلام نازل شده است»، (۲) و همانند این را از ابن عباس نیز روایت کرده اند.

و سخنی پایانی:چرا خداوند اولی القربی خویشاوندان پیامبر را برای رهبری امّت برگزید؟آیا از آن رو که از پشت پیامبر بودند،و پروردگار ما خواست بدین وسیله پیامبر بزرگوار خود را گرامی دارد و بخشی از مزد او را در دنیا بدهد /۱۲ تا یاد عطر آگین او در هر عصر و زمانی تراونده بماند،و در نتیجه آنچه پروردگار ما به پیامبر مژده داده تحقق پذیرد،آن گاه که گفت:« إِنّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ -ما کوثر (فزاینده)را به تو عطا کردیم»و دشمنانش را دور راند آن گاه که گفت:« إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ -که بدخواه تو ابتر(و بی نسل)است»،پس این خاندان پیامبر در هر عصری زینت افزای مجالس مؤمنان باشند؟ آری،ولی این سبب برگزیدن ایشان به عنوان رهبران امّت نیست،زیرا چنین نیست که هر کس نسبت خویشاوندی با پیامبر(ص)دارد شایستهٔ امامت باشد،بلکه اشخاصی معیّن با صفات و ویژگیهایی بوده اند که خدا ایشان را برای امامت(و پیشوایی)برگزیده،و آیات بدانها اشاره کرده،و نصوص ایشان را یاد نموده،و از نظر راه و رفتار و خوی و هنجار نزدیکترین کسان به پیامبر بودند پیش از آن که از نظر خویشاوندی و دامادی بدو نزدیک و وابسته باشند.و ایشان عبارتند از:

علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام،و هنگامی که کتابهای تاریخ و حدیث فرقه های مختلف اسلامی را می خوانیم می بینیم که تأکید می کنند که نزدیکترین مردم از لحاظ خلق و خلق و علم و عمل به پیامبر خدا(ص)همان اهل

۱- ۶۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۷۳.

۲- ۶۳) -اشاره به حضرت زهرا(ع)است.رجوع کنید به نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۷۲.

بیت اوینـد که این آیه در شأن ایشان نازل شـده،و پیامبر خود-چنان که در نصّ‌های پیشـین گذشت-یکا یک ایشان را نام برده است،نه هر کس که از لحاظ خون و خویشاوندی منسوب به پیامبر خدا باشد.

پس اگر ما حضـرت صدّیقـهٔ فاطمهٔ زهرا را گرامی می داریم فقط از این لحاظ نیست که وی دختر پیامبر خداست(و دختر ارج و کرامت خود را دارد)بلکه به خاطر ارزش نمونه ای در وجود اوست که براستی وی صدّیقـهٔ کبری(بزرگترین بانوی دوست و همدم پیامبر)است که رسالت پیامبر در زندگی وی تجسّم و تبلور یافته است،و همچنین است امام علی(ع)،پس ما عبّاس عموی پیامبر به انـدازه ای که پسـر عموی آن حضـرت،علی بن ابی طالب را گرامی می داریم تکریم نمی کنیم، زیرا علی(ع)از لحاظ راه و رفتار به پیامبر نزدیکتر است.

همچنین فرزندان علی علیه السـلام،آن حضرت را هفده پسر بود که ما از میان ایشان دو امام،حسن و حسین را بیشتر گرامی می داریم،نه تنها از آن رو که ایشان دو نوادهٔ دختری پیامبر خـدا یعنی دو پسـر فاطمـهٔ زهراء هسـتند،بلکه بدان سـبب که ایشان دو سرور جوانان اهل بهشت اند برای آنچه به اسـلام بخشیدند...و از اینجا به حلقهٔ دوم حرکت می کنیم و آنان کسانی از اصحاب هسـتند که به خط پیامبر(ص)نزدیکترند،و نزدیکتر به خط امام علی(ع)از اصـحاب او،و نزدیکتر به خط حسن و حسـین و فاطمهٔ زهراء و امامـان /۱۲ علیهم الصـلاه و السـلام از اصـحاب ایشـان،سـپس نزدیکتر به خطّ ایشـان در تاریـخ و از اینجاست که این حدیث معروف آمده است:

«عالمان وارثان پیامبران اند».

عالمـانی که این حـدیث بـدانها اشـاره می کنـد چه کسـانی هسـتند؟همانـا آنهـایی که در خط پیامبر و اهل بیت او حرکت می کنند،زیرا قرآن می گوید:« إِنَّ أَوْلَی النّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا (۱) -نزدیکترین

۱- ۶۴) -آل عمران/۶۸.

کسان به ابراهیم همانا پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند».پس نزدیکترین مردم به ابراهیم پسران ابراهیم نیستند(به اعتبار فرزندی او)بلکه کسانی هستند که از ابراهیم علیه الصلاه و السّلام پیروی کردند.

همچنین نزدیکترین مردم به محمد و آل او کسانی هستند که از ایشان پیروی کردند و ایشان را به رهبری و پیشوایی خود گرفتند،و از اینجاست که در حدیث منقول از امام جعفر بن محمد صادق(ع)آمده است:

«دوستداری و ولایت من نسبت به محمد مرا از ولادت و فرزندیم نسبت بدو خوشتر است و محبوبتر».

آری،هنگامی که خدا می خواهد رسالت خود را در خاندانی پاکیزه پشت اندر پشت قرار دهد،خاندان پیامبر را برمی گزیند که گرامی ترین آفریدگان نزد اویند و برترین آنها در پیشگاهش،آن گاه آنان را از هر آلودگی پاک و بر کنار می دارد و پلیدی را از ایشان می زداید و دور می کند و آنان را نزد خود بر می گزیند،هم چنان که آلَ إِبْرٰاهِیمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ را یک به یک برگزید.

و این چنین پروردگار ما این امامان را از خاندان پیامبر(ص)برگزید.

[۲۴]

هر گاه پروردگار ما امری بزرگ را به ما یادآور شود به دروغزنان نسبت به قرآن را که پیامبر او را متّهم به افترا کرده اند نهیب می زند و می راند،چرا؟ زیرا توجیه و بهانهٔ شایعی که صاحبان دلهای بیمار برای فرار از مسئولیتهای پذیرفتن فرمانهای دشوارنمای رسالت بدان پناه می برند همان تکذیب و دروغ شمردن آنهاست،و چنین است که وقتی فرمان پرداخت مزد رسالت در نگهبانی از آن از طریق دوستداری اهل بیت پیامبر رسید،گروه گرایی و تعصّب برخی را برانگیخت و گفتند:وی این سخن را از آن رو گفت که ما برای اهل بیت او نبرد کنیم و آنان را یاوری دهیم،پس خداوند این آیه را فرستاد:« أَمْ یَقُولُونَ... .

« أَمْ یَقُولُونَ افْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً -یا می گویند که بر خدا دروغ می بندد.» این سخنی است سخت گزاف،چگونه به پیامبر راستگوی امین خدا نسبت

ص:۳۴۳

دروغ می دهند،و بویژه وقتی که مضمون اتهام خود را در دروغ بستن او بر خدا عنوان کرده اند در حالی که میزان از خود گذشتگی و فانی بودن او را در خدا می دانند؟ وانگهی آیا عقل می پذیرد که خدا پیامبر خود را که او را با علم برگزیده،و نعمت رسالت را بدو ارزانی داشته و با پیروزی و یاوری بدو ولایت داده و آیات را بر دست او آشکار ساخته است،وا گذارد که بر او دروغ ببندد؟!هرگز...بیگمان اگر بخواهد او را مجازات می کند و ساده ترین مجازات همان سلب رسالت است، بدین گونه که بر دلش مهری می نهد که هیچ چیز نداند.

« فَإِنْ يَشَإِ اللّٰهُ يَخْتِمْ عَلىٰ قَلْبِكَ -اگر خدا بخواهد بر دل تو مهر می نهد.» از این آیه درمی یابیم:که هر کس بر خدا دروغ بندد خدا او را با مهر نهادن بر دلش مجازات می کند،پس شیرینی مناجات و لذّت نزدیکی جستن او را به درگاه خود از او سلب می کند.

از سنّتها و قوانین خدا در زندگی از میان بردن باطل و محقّق ساختن حقّ است.و این دلیلی است بر این که رسالت خدا حقّ است و پیامبر او راستگویی است امین.

« وَ يَمْحُ اللّٰهُ الْبٰاطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ -و خدا به کلمات خود باطل را محو می کند و حق را ثابت می گرداند.» از دلیلهای درستی رسالت این است که کلمات خدا در قرآن برای پیامبر یا برای قوم و عشیره یا مصلحتهای او،یا مصلحتهای دسته ای معیّن نیست،بلکه برای حق است،که با سنّتها و قانونهای جاری در آفریدگان هماهنگی دارد،پس رسالت پایدار و باقی است،در حالی که فرهنگهای دیگر وقتی عوامل نشو و نمای آنها از میان برود پایان می یابند،پس اگر از عوامل طبقاتی یا نژادی یا قومی برخاسته باشند هنگام تبدیل دولت حکمفرما از میان می روند،و اگر از خرافه ها و نادانیها و گروه گراییها ناشی شده باشند با زوال آنها نابود می شوند،از این روست که می بینی کلمات خدا در قرآن دستخوش تأثیر از هیچ عامل تغییر دهنده ای،هر چه باشد،

نمی شوند /۱۲ زیرا ناشی از حقّ اند که هیچ تغییر نمی پذیرد،و این خود دلالت می کند که این قرآن درست است و آن فرهنگها باطل اند.

« إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ -او به هر چه در دلها می گذرد داناست.» همانا خدا آنچه را در دل ما می گذرد می داند،از این رو او با جوانب مثبت به درمان جوانب منفی آنچه در دلهای ماست می پردازد.خواهشها و آرزوهای دراز ما را با خرد و شناختی که در دلهای ما متمرکز می سازد درمان می کند.

[۲۵]

انسان هر چند محتاط و پرهیز کننده باشد نمی تواند خود را از لغزشها حفظ کند،و این دلیل بر آن است که انسان إله نیست،و ضعف طبیعت در او وجود دارد،از این رو خداوند توبه را از بندگان خود می پذیرد.مگر نه این که او آفریننده است و از ساختار جسمی و روانی انسان آگاه است،و می داند که آدمی در برابر امواج خواهشها و فشارهای زندگی ناتوان است؟ولی مؤمنان کسانی هستند که به سرعت ایمان خود را باز می گردانند و از لغزش و سقوطهای خود به یاری تو به به درگاه خدا بر می خیزند،زیرا از آمرزش بزرگ و مهربانی و رحمت فراگیرش خبر دارند و او را چنین می شناسند.

« وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ -و اوست که توبهٔ بندگانش را می پذیرد.» پس اگر به سوی او باز گردند آنان را با خوشامد می پذیرد.

« وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئٰاتِ -و از گناهان عفوشان می کند.» پس هنگامی که گناهی پس از گناهی مرتکب می شوی،گناهان در ذهنت انبوه می شود و آثاری منفی بر واقعیّت وجودت می گذارد،امّا رحمت گستردهٔ خدا می رسد تا دلت را از آنها پاک سازد.

« وَ يَعْلَمُ مٰا تَفْعَلُونَ -و هر چه می کنید می داند.» پس تو در میان توبه به پروردگار خود یا انتظار کشیدن مجازات او قرار داری،زیرا او آنچه را می کنی می داند و بنا بر این نمی توانی آن را پنهان کنی.

[۲۶]

« وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ

فَضْلِهِ

-و دعای کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند اجابت می کند.و از فضل خویش آنان را افزون می دهد.» چه چیزی را برای آنها اجابت می کند؟سیاق آیه چنین الهام می کند که مؤمنان به ولایت خدا و سرسپردگان به امامت حق در معرض فشارهایی هولناک قرار می گیرند،پس اگر درهم شکستند و سپس توبه کردند،خدا این توبه را از آنان می پذیرد و گناهانشان را می بخشد و اگر از پروردگارشان یاری بطلبند به آنان یاری می دهد و از فضل خود افزونشان می دهد.

این یکی از مصداقهای این آیه است،امّا این آیه تمام دعاهای مؤمنان را در برمی گیرد،و بویژه وقتی دعای آنان در حق یکدیگر باشد،و آنجا که این آیه را به شفاعت در میان مؤمنان تفسیر کرده اند روایتی در این مورد آمده،و شک نیست که دعای مؤمنان نسبت به یکدیگر گونه ای شفاعت و بلکه خود،شفاعت است.

از امام صادق(ع)روایت شده که گفت:پیامبر خدا دربارهٔ این گفتهٔ خدا:« وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ -و از فضل خویش آنان را افزون می دهد» گفت:

«شفاعت برای کسی که آتش بر او واجب آمده از کسانی که وی در دنیا به آنها نیکی کرده است». (۱)

این تفسیر ما را به تعاون و همکاری بیشتر در میان یکدیگر برمی انگیزاند، زیرا آثار تعاون از دنیا به آخرت کشیده می شود،و شاید یکی از ما به سبب کردار خود سزاوار آتش باشد ولی بیگمان پروردگار ما به دعا و درخواست برادرانش می آمرزد.

امّا آنان که به ندای خدا و دعوت حق پاسخ نمی دهند،نه تنها خداوند دعا و درخواستشان را اجابت نمی کند،بلکه خود نیز خویشتن را در معرض مجازات خدا و عذاب دردآور او قرار می دهند.

« وَ الْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ -و کافران را عذابی سخت است.»

ص :۳۴۶

۱- ۶۵) -مجمع البیان،ج ۹،ص ۳۰.

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۷ تا ۳۶]

اشاره

وَ لَوْ بَسَطَ اَللّٰهُ اَلرِّزْقَ لِعِبٰادِهِ لَبَغَوْا فِی اَلْأَرْضِ وَ لٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مٰا يَشٰاءُ إِنَّهُ بِعِبٰادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۷) وَ هُوَ اَلَّذِی يُنَزِّلُ اَلْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ
مٰا قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ اَلْوَلِيُّ اَلْحَمِيدُ (۲۸) وَ مِنْ آيٰاتِهِ خَلْقُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَثَّ فِيهِمٰا مِنْ دٰابَّةٍ وَ هُوَ عَلىٰ جَمْعِهِمْ
إِذٰا يَشٰاءُ قَدِيرٌ (۲۹) وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳۰) وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا لَكُمْ
مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ (۳۱) وَ مِنْ آيٰاتِهِ اَلْجَوٰارِ فِی اَلْبَحْرِ كَالْأَعْلاٰمِ (۳۲) إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ اَلرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوٰاكِدَ عَلىٰ ظَهْرِهِ
إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِكُلِّ صَبّٰارٍ شَكُورٍ (۳۳) أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمٰا كَسَبُوا وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ (۳۴) وَ يَعْلَمَ اَلَّذِينَ يُجٰادِلُونَ فِی آيٰاتِنٰا مٰا لَهُمْ
مِنْ مَحِيصٍ (۳۵) فَمٰا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتٰاعُ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۳۶)

معنای واژه ها

۳۲[الجوار]

:جمع جاریه و آن کشتی است که به سبب کشیدن و جرّ آن بر آب چنین نامیده شده.

[کالأعلام]

:جمع علم که همان سلسله کوه طویل است.

۳۴[أو یوبقهنّ]

:یعنی کشتیها را با فرستادن تند بادهایی که

آنها را غرق کنند،نابود می کند.و ایباق تلف کردن و هلاک کردن است.

اگر خدا روزی بندگانش را افزون کند در زمین فساد می کنند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پروردگار ما برای زدودن دل از پلیدی آز و بزرگ خویشتنی،و برای برکندن ریشه های ستم و اختلاف-در این آیات-ما را یادآور می شود که براستی خداوند روزی را به اندازه فرو می فرستد،زیرا اگر خدا در روزی ایشان فراخی دهد و آن را بی حساب بفرستد مردم به یکدیگر ستم می کنند(پس مقدّر کردن و به اندازه دادن روزی از خداست،و انگیزه ای برای حرص و زد و خورد برای آن وجود ندارد،و محدود کردن آن برای مصلحت بشر است).

(و برای انسان شایسته است که به خدا توکّل کند.آیا نمی بیند که او چگونه به وی روزی می دهد؟) اوست که به هنگام سختی و آزمون،آن گاه که نومیدی بر انسان چیره شده باران(رحمت و نعمت)را بر او می باراند،پس او ولیّ ستوده ای است(و آدمی ناگزیر باید از حرص دست بکشد و کارها را بدو واگذارد).

(و هر چه آفریدگار در دل انسان بزرگ شود هر چیز دیگر غیر از او در نظرش کوچک و ناچیز می شود و بیشتر و بیشتر نسبت به حقّ،تواضع و فروتنی می کند.به آثار عظمت پروردگارت بنگر!)و اوست که آسمانها و زمین را آفریده و ۱۲/ انواعی بی شمار از آفریدگان جنبنده را در آن دو پراکنده و هر گاه بخواهد آن را به قدرت خود گرد می آورد.

ص :۳۴۸

(و روزی انسان مانند دیگر جوانب زندگی او مرهون کوشش و نوع کار اوست)،و هیچ کس به مصیبتی دچار نمی شود مگر بر اثر کردار و دستاورد کار خود،در حالی که خداوند از بسیاری درمی گذرد و عفو می کند(و اگر می خواست آنان را بر اثر گناهانشان به شتاب مجازات دهد بیگمان همه را نابود می کرد).

هیچ کس نمی تواند اگر خدا بخواهد او را به سبب گناهانش دچار سازد، سوانح و بلاها را از خود دور سازد و هیچ کس دیگری نیز نمی تواند از او دفاع کند یا در برابر خدا بدو یاری دهد.

براستی قدرت خدا محیط بر بشر است،پس اگر در دریا بر کشتی نشینند و بادها آنان را به فراسوی دریاها ببرد،آیا(تصوّر کرده و)و دیده ای که اگر خدا بخواهد و باد بایستد کشتیهای آنها بی حرکت در جای خود می ماند؟!(براستی، کسی بدین حقیقت توجّه هشیارانه می کند که فراتر از تأثیر پذیری از فشار سختی یا فریبندگی نعمت باشد یعنی)کسی که بسیار با صبر و حوصله و بسیار سپاسگزار است.

و خدا قادر است که مردم را به سبب گناهانشان با کشتیهایشان در پهنهٔ دریا هلاک کند،ولی از خطاهای بسیاری از ایشان در می گذرد و آنها را می بخشاید.

(پس در این صورت جدال در امر خدا و ستیزه کردن با احکام او برای چیست؟) تمام اینها به عنوان نشانه ای برای مجادله کنندگان در آیات خدا که گریزگاهی از پروردگار خود ندارند،کافی است.

(وانگهی،حرص بر دنیا و زد و خورد برای آن در حالی که دنیا خود هیچ ارزشی ندارد،برای چیست؟!)پس آنچه به شما داده اند جز کالای زندگی دنیا نیست که اگر با آخرت مقایسه شود چیزی محسوب نمی شود،زیر آخرت برای کسانی که ایمان آورده اند و به پروردگار خود توکّل می کنند بهتر و پایدارتر است (پس ردای بزرگ خویشتنی و تکبر را از تن به در می کنند،و بر حرص و از فایق

می آیند و به خاطر دنیا خلاف و اختلاف بر نمی انگیزند).

شرح آیات:

[۲۷]

اگر پروردگـار بنـدگانش را دوسـت می دارد پس چرا رحمـت را بیشـتر و بیشـتر بر آنهـا نمی گسـترد؟چرا زمیـن را انباشـته از رحمت و آسایش نمی کند؟ برای آن که او به طبیعت بشر آگاه است،پس اگر بیش از توان فراگیریشان به آنها بدهد در زمین ستمگری و تباهی می کننـد،و از حق منحرف می شونـد،و این از رحمت خـداست که به بندگان خود روزی را یک دفعه نمی دهد، بلکه به اندازهٔ نیاز و فراگیری آنها می دهد.

« وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبٰادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ -اگر خـدا روزی بنـدگانش را افزون کنـد در زمین فساد می کننـد.» براستی نفس انسـان پیش از رام کردن آن به وسـیلهٔ ارزشـهای والا،سـرکش است،و خداونـد سرکشـی آن را با نیازمنـدی آن به روزی مهار کرده است،و اگر این مهار نمی بود بیگمان سـتمگری و سرکشـی آن را به فساد و بدبختی می کشانید،چنان که می بینیم چون احساس بی نیازی کند طغیان در پیش می گیرد،حتّی گرچه این احساس نادرست باشد،همان گونه که پروردگار ما گوید:« إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَیَطْغیٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنیٰ (۱) -حقا که آدمی نافرمانی می کند.هر گاه که خویشتن را بی نیاز بیند».

« وَ لٰکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مٰا یَشٰاءُ إِنَّهُ بِعِبٰادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ -ولی به انـدازه ای که بخواهد روزی می فرسـتد،زیرا بر بندگان خود آگاه و بیناست.» چه کسـی از خـدا بر بندگان او آگاهتر است؟،بندگانی که هر گونه خواسـته آنها را آفریده است،و هر گونه خواسـته غریزه ها را در وجود آنها نهاده،و چیرگی دانش و آگاهی او فراگیر و رساست،و آنان در برابر دیده و بینش ذات

۱- ۶۶) -العلق ۶/-۷.

سبحان او قرار دارند.

خداوند روزی هر فردی به اندازه ای می گذراند که او را به سرکشی و نافرمانی فرا نخواند،از انس،از پیامبر(ص)،از جبرییل،از خداوند جلّ ذکره آمده است:

«همانا از بندگان من کس هست که جز بیماری او را اصلاح نمی کند و اگر بدو تندرستی بخشم بیقین او را فاسد کرده ام،و همانا از بندگان من کس هست که جز توانگری او را درست نمی سازد،و اگر او را نیازمند کنم بیگمان فاسدش کرده ام،و همانا از بندگان من کس هست که /۱۲ جز فقر او را اصلاح نمی کند و اگر توانگرش کنم بیقین فاسدش کرده ام،و از این روست که من بندگانم را با آگاهی خود بدانچه در دلهایشان است اداره و امورشان را تدبیر می کنم». (۱)

از امام حسن(ع)آمده است که گفت:

«روزیهای مردم در آسمان چهارم به اندازه فرود می آید و به اندازه پخش می شود». (۲)

و امام صادق(ع)گفت:

«(وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبٰادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ -اگر خدا روزی بندگانش را افزون کند در زمین فساد می کنند):اگر بکند(یعنی روزی را فراخی دهد)بیگمان می کنند(یعنی در زمین فساد می کنند)ولی او آنها را به یکدیگر نیازمند ساخت،و آنان را بدین وسیله به بندگی گرفت،و اگر آنها را بی نیاز می کرد بیگمان فساد می کردند(وَ لٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مٰا يَشٰاءُ -ولی به اندازه ای که بخواهد روزی می فرستد)بدان اندازه ای که می داند آنها را در دین و دنیاشان اصلاح می کند(إِنَّهُ بِعِبٰادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ زیرا بر بندگان خود آگاه و بیناست)». (۳)

[۲۸]

نموداری دیگر از حکمت خدا در تدبیر زندگی،باران است که آن را

۱- ۶۷) -نور الثّقلین،ج ۴،ص ۵۷۹.

۲- ۶۸) -همان مأخذ.

۳- ۶۹) -همان مأخذ.

از بنـدگان بازمی دارد یا بر حسب نیازمند و استحقاق و گنجایش جذب آنها می فرستد و بعد از آن فرو می بارد که نومیدی آنها را نیازمند سازد و صفت بزرگ خویشتنی و کبر را در وجودشان لگام زند،و صفت نافرمانی را از آنها دور کند،زیرا آنها نمی تواننـد آب را به طریقی دیگر به دست آورنـد،پس از آن است که باران را می فرستد و رحمت خود را از خلال باران بر آنها می پراکند و می گسترد...و این نشانه ای از نشانه های چیرگی و حکمت است.

« وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مٰا قَنَطُوا -و اوست آن خدایی که بعد از نومیدیشان باران می فرستد.» (و بعد از آن که)نومیدی بر دلهای تمام مردم مهر نهاده است در اینجا بلاغت قرآن بروشنی جلوه گر می شود که کلمهٔ الغیث را به دو معنی(باران و امداد) با کلمه قنوط نومیدی که شدّت نیازمندی مسبّب آن است متوازی آورده است.

« وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلِيُّ -و رحمت خود را به همه جا منتشر می کند و اوست کارساز حاکم مطلقی که کار آفریدگان را تدبیر می کند.» « اَلْحَمِيدُ -ستوده.» جز کار پسندیده و ستودنی نمی کند،و رحمت را پس از نومیدی منتشر می کند تا مردم از بی خبری و گمراهی خود بیدار شوند،و اگر آنها رحمت خدا را (که ولیّ ایشان است)نسبت به خود بدانند،و حکمت رسای او را در تـدبیر امور آفریدگان دریابند،نه تنها سببهای قطع شدن باران را از خود که همانا به سبب گناهانشان است در می یابند بلکه حکمت برگشتن آن را به جانب خود نیز درک می کنند و بیگمان مرتبهٔ پروردگار خود را می شناسند و چیزی را شریک او نمی سازند.

[۲۹]

تنها این آیه نیست که ما را به خدا رهنمون می شود،بلکه این آیه ای در میان آیاتی است که به شمار و آمار نمی گنجد...

« وَ مِنْ آيٰاتِهِ خَلْقُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -و از نشانه های(قدرت)او آفرینش آسمانها و زمین است.»

با فراخنا و استواری و عظمت آفرینش آن دو...

« وَ مٰا بَثَّ فِيهِمٰا مِنْ دٰابَّةٍ -و پراکندن جنبندگان در آن دو.» مانند پرندگان و جانداران و زندگیهای گوناگون پراکنده در اینجا و آنجا.

« وَ هُوَ عَلىٰ جَمْعِهِمْ إِذٰا يَشٰاءُ قَدِيرٌ -و هر گاه بخواهد بر گرد آوردنشان تواناست.» هیچ چیزی او را باز نمی دارد زیرا ارادهٔ مطلق و بی چون از آن اوست و تفاوت آفریدگان در طبیعتها و قوانین زندگی ۱۲/ و انتشار آنها در جهان هستی دلالت بر رهایی آنها از ارادهٔ خدا و بیرون بودنشان از راهی که خدا برای آنها معیّن کرده یا سنّتها و قوانین که بر آفرینش حکمرواست نمی کند،پس هر گاه که پروردگار ما بخواهد آنها را برای حساب در یک صف گرد می آورد.

[۳۰]

و دو بار بر رابطهٔ میان کوشش انسان و واقعیّت او تأکید می کند،یک بار از طریق عوامل مادّی ظاهری که میان کوشش و نتیجه را پیوند می دهد که اگر انسان کوشش و مبارزه کند به هدفهای خود می رسد،پس تندرستی پس از بیماری و توانگری پس از نیازمندی و امنیت و آرامش پس از بیم،همه و همه مرهون کوشش او در راه استواری است که خدا برای او قرار داده است.

این چیزی است که قرآن در آیاتی چند آن را تأکید می کند مانند این گفتهٔ خدای تعالی:« وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلاّٰ مٰا سَعىٰ (۱) -و این که:برای مردم پاداشی جز آنچه خود کرده اند نیست»و گفتهٔ او« فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۲) پس هر کس به وزن ذرّه ای نیکی کرده باشد آن را می بیند.و هر کس به وزن ذرّه ای بدی کرده باشد آن را می بیند».

بار دیگر از طریق عوامل غیبی ناپیدا،آنجا که اسلام تأکید می کند که هر عملی را که انسان انجام می دهد خواه و ناخواه او بر واقعیّت او انعکاس می یابد،و

۱- ۷۰) -النّجم۳۹/.

۲- ۷۱) -الزّلزال۷/-۸.

ضرورتی ندارد که بشـر کیفیّت آن را کشف کند،بلکه بسا که رابطهٔ میان عمل و نتیجه شـناخته نشده است و پرسشهایی بر می انگیزد:رابطـهٔ میـان صـلهٔ رحم و طول عمر چیست؟،و میـان توسـعهٔ زنـا و گسترش مرگ ناگهـانی(سـکته)کـدام است؟،و میـان انحراف قـوم لـوط و صـاعقه ای کـه آنهـا را از میـان برد چـه رابطه ای است؟و رابطـهٔ میـان بیـداری و برخاسـتن انسـان در بین الطّلوعین (۱) و گشـایش روزی او،و برخاسـتن شب (۲) و طول عمر،و صـدقه دادن و دفع بلا،و زکـات و فراخ معاشـی،و میان راستی و امانت و عزّت در اجتماع کـدام است؟ تمام این رابطه ها نزد انسان مجهول مانـده است،ولی همه حقایقی است که در زندگی واقع شده و می شود /۱۲ خواه ما آنها را بشناسیم یا نشناسیم.

بنـا بر این بجـای آن که حرص مـا را به زد و خوردهـای اجتماعی وا دارد،بگـذار راه و روشـهای الهی را به کار بریم که همانا ضامن تحقق بخشـیدن به آرزوها و خواسـتهای مشروع ماست،خواه حکمت آنها و در نتیجه روابط آنها را با این آرزوها بدانیم یا ندانیم،زیرا ما ناگزیر باید به عجز خود در احاطه به دین خدا اعتراف کنیم، مگر نه آن که دین خدا نشانهٔ علم اوست،پس آیا کسی می پندارد که علم او به سطح علم پروردگارش برسد؟و از اینجاست که در حدیث آمده است:

«براستی،دین خـدا با خردها سـنجیده نمی شود.» و با این نگرش ژرف و واقعی برای زندگی اسـلام یک گام از مادّیگری و دو گام بر قـدری بودن پیشـی می گیرد،چه قدریّه معتقد به فقدان رابطه میان کوشـش انسان و رویدادهایی است که بر او واقع می شود و بـدین ترتیب منکر عقلا-یی بودن نظامهای حکمروا بر کاینات است،و مادّیگری کورکورانه معتقـد است که نظام هستی عقلا-یی است،ولی جز به روابـط پیـدا در این نظـام اعتراف نمی کنـد و روابـط پنهـانی را که غیب آنها را نشان می دهـد،منکر است.

۱- ۷۲) -میان دو برآمدن بامدادان،میان صبح کاذب و صبح صادق-م.

۲- ۷۳) -برای تهجّد و ادای نوافل شبانه-م.

در حالی که اسلام با واقع نگری خود به رابطه ای استوار میان کوشش انسان و آنچه بر او واقع می شود،یک بار از طریق عوامل مادّی پیدا،و دیگر بار از طریق عوامل ناپیدای غیبی ایمان دارد،و این ایمان برخاسته از اعتقاد بدین امر است که هر چه بر انسان می گذرد،و بلکه هر چیز که در زندگی می گذرد همانا به علم خدا و به اذن اوست و او جز به حکمت رسایی که ذات عزّ و جلّ او خود از آن آگاه است چیزی را منع نمی کند یا اذن نمی دهد،و هموست که گوید:« إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُغَيِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ (1) خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند».

آیات قرآن این حقیقت را با بیان چیرگی کامل خدا بر نظام هستی تأکید می کند،پس ابرهایی که تقدیرها آنها را گرد می آورد و متراکم می کند،و بارانی که بر زمین خشک و تهی فرو می بارد و زندگی را، /12 پس از آن که انسان نومید شده،در آن بر می انگیزد،این همه بیهوده صورت نمی پذیرد،بلکه به حکمت دقیق الهی روی می دهد،پس هر گاه راستی و درستی در میانۀ مردم کاهش یابد و همدردی آنها نسبت به یکدیگر سستی پذیرد و هر گاه ستمگری و گمراهی بر آنها فرمانروایی کند و هر گاه که گناهان و کارهای زشت بزرگ افزونی یابد رحمت خدا که مثلا در باران نمودار شده است،دور می شود.هم چنان که نجات کشتی نشستگانی که کشتی آنها امواج دریا را می شکافد یا غرق آنها با وضع آنان ارتباط دارد،اگر اهل صلاح و کوشش باشند،باد موافق آنان را به راه امن و سلامت می کشاند،امّا اگر به خود ستم کرده باشند و مهلتشان به پایان رسیده باشد،طوفانی بنیان کن آنها را به کام خود فرو می برد.

پروردگار ما رابطۀ میان آنچه بر انسان واقع می شود و کردار او را این چنین بیان می کند و می گوید:

« وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ -اگر شما را مصیبتی

1- (74) -الرّعد11/.

رسد،به خاطر کارهایی است که کرده اید.» نوع و طبیعت این مصیبت هر چه خواهد باشد.

« وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ -و بسیاری از گناهان را عفو می کند.» اگر خدا نسبت به بندگان خود مهربان نبود،بیقین کردارهای آنها بیدرنگ به هلاکت آنها می انجامید،زیرا آنها هر روز کاری می کنند که مستوجب خشم خدای سبحان می شود.

در حدیث از امام صادق(ع)آمده است:

«هیچ رگی نیست که بزنند،یا نکبتی که روی آورد،یا سر دردی،یا بیماریی مگر بر اثر گناهی.» (۱) و در حدیثی دیگر از آن حضرت(ع)آمده است:

«براستی که گناه بنده را از روزی محروم می سازد.» (۲) /۱۲ در روایتی پشت اندر پشت از ابو الحسن(ع)آمده است:

«خدای را به حقّ آن سزد که در خانه ای به نافرمانی از او نپردازند مگر آن که آن خانه را(سقف بشکافند و)بر آفتاب بگشایند تا آن را پاک سازد.» (۳) برای آن که انواع عذاب به تو نرسد از گناهان دوری کن،امیر مؤمنان(ع) بدین گونه به ما سفارش کرده است آن گاه که گوید:«از گناهان بپرهیزید و خود را دور نگهدارید،چه هیچ نکبت و کاهشی در روزی نیست مگر به سبب گناهی، حتی خراشی یا بر زمین افتادنی و مصیبتی(سپس آیه را خواند و گفت:)و چون عهدی بستید بدان عهد وفا کنید،پس نعمتی از میان نمی رود و شادابی زندگیی نابود نمی شود مگر بر اثر گناهانی که مرتکب آنها می شوید.براستی،خدا بر بندگان خود ستمکار نیست،و اگر آنها پیشاپیش به دعا و توبه دست زنند،مصیبت نازل نمی شود،و اگر نقمتها نازل شده و نعمتها از آن زایل شده باشد و آنها از سر

۱- ۷۵) -نور الثّقلین،ج ۴،ص ۵۸۱.

۲- ۷۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۸۳.

۳- ۷۷) -همان مأخذ.

صـدق نیّتهای خود به درگاه خـدای عزّ و جلّ ناله و زاری کنند و توهین نرانده و اسـرافی نکرده باشـند،بیگمان خداوند هر تباه شـده ای را برای آنها اصـلاح می کند و هر چیز صالح و شایسـته ای را به آنان باز می گرداند.» (۱) و در حدیثی دیگر از امام صادق(ع)آمده است:

«از بدیها دوری گزینید تا عمرهایتان طولانی شود.» (۲) و از امام باقر(ع)روایت شده است که:

«همانا بنده مرتکب گناه می شود،پس روزی را از او دور می کنند،» (۳) و گفت:

«بنـده حاجت خود را از خـدا می خواهـد و اقتضای شأن او آن است که در مهلتی نزدیک یا زمانی دور آن حاجت برآورد،آن گاه بنـده مرتکب گناهی می شود، خـدای تبارک و تعالی به فرشـته گویـد:حاجت او را برنیاور، ۱۲/ و او را از آن محروم دار زیرا او خود را در معرض خشم من قرار داده و مستوجب محرومی از جانب من شده است». (۴)

[۳۱-۳۲-۳۳]

خداونـد مردم را یـادآور می شود که اگر آنـان را به سـبب بسـیاری از گناهانشـان مؤاخـذه نمی کنـد از ناتوانی نیست بلکه از مهربانی او نسبت به بندگان است.

« وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ -شما نتوانید در روی زمین از او بگریزید و شما را جز او کارسـاز و یـاوری نیست.» یعنی اگر بخواهـد آنها را به سـبب کارهایی که می کننـد مجازات کنـد،چنین می کنـد،زیرا ذات متعال او ولیّ حقیقی انسان است و آدمی جز او ولیّیی ندارد و او

۱- ۷۸) -همان مأخذ،ص ۵۸۲.

۲- ۷۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۸۲.

۳- ۸۰) -همان مأخذ.

۴- ۸۱) -همان مأخذ،ص.۵۸۳.

دارای نیروی مطلق است،پس کسی نمی تواند به خود یا دیگران علیه او یاری دهد.

و این یکی دیگر از نشانه های رحمت و قدرت خداست.

« وَ مِنْ آیاتِهِ الْجَوارِ فِی الْبَحْرِ کَالْأَعْلامِ -و از نشانه های(قدرت)او کشتیهایی است چون کوه که در دریاها روانند.» آنها کشتیهای بادبانی هستند که در دریاها به نیروی راندن بادها حرکت می کنند و اگر خدا بخواهد و باد را متوقف کند،حرکتی نمی کنند.

« إِنْ یَشَأْ یُسْکِنِ الرِّیحَ فَیَظْلَلْنَ رَواکِدَ عَلیٰ ظَهْرِهِ -اگر بخواهد،باد را نگه می دارد تا کشتیها بر روی آن از رفتن بازمانند.» یعنی بر روی دریا...

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ -هر آینه در این برای هر شکیبای (شکر گزار)عبرتهایی است.» هنگام بلا و آزمون،پس به سبب فشارهای منفی در زندگی از حقّ و فرمانبرداری خدا منحرف نمی شود.

« شَکُورٍ -شکر گزار.» ۱۲/ خدا را به یاد می آورد و او را بر نعمتش،و به هر حال،شکر می گزارد،و این با طبیعت انسان مخالفت دارد،که هنگام بلا بیتابی می کند و هنگام آسایش کفر می ورزد،و به سبب رابطهٔ نادرست خود با زندگی چنین می کند،زیرا فقط در زمان حال زندگی می کند و به آینده نمی نگرد،و این امر او را بر آن می دارد که مأیوس شود و به وضع واقع موجود گردن نهد،در حالی که مؤمن با بینش ربّانی نافذی به پشت صحنهٔ حوادث و آیندهٔ امور می نگرد و نعمت او را دلشاد و بلا او را ناامید نمی کند.

[۳۴]

هر گاه خدا بخواهد کسی را به بلایی دچار کند یا عذاب بر او بفرستد بر این کار و به راههای گوناگون تواناست،پس گاهی بادها را متوقّف می کند تا کشتیهایی که ما را جابجا می کنند از حرکت باز مانند،یا چه بسا که آنها را به شدّت بفرستد که در آن صورت امواج دریا را به هیجان درمی آورند و امواج کشتیهای ما را به کام خود فرو می برند،و در کنار این نیروی الهی در طرف دیگر سببها و

موجباتی برای فرو فرستادن انتقام وجود دارد که همان گناهان ماست که خود هر روز مرتکب می شویم...

« أَوْ یُوبِقْهُنَّ -یا آنها را غرقه می کند.» کشتیها را غرقه و کسانی را که در آنها هستند هلاک می کند...

« بِمٰا کَسَبُوا وَ یَعْفُ عَنْ کَثِیرٍ -به سبب اعمالشان که کرده اند،و بسیاری را نیز می بخشاید.» به رحمت و لطف خود،از این رو شایسته است که شب و روز به توبه مبادرت کنیم و شتاب ورزیم تا از سطوتهای پروردگار با جبروت ایمن مانیم.از امام صادق علیه السلام روایت شده است که:

«از سطوتهای خدا شب و روز،هم بدو پناه برید،(راوی)گفت:گفتم سطوتهای خدا چیست؟گفت مجازات بر معاصی».

[۳۵]

و آنان که آیات خدا را تکذیب می کنند و به فرهنگ جدل و توجیه برای ردّ آنها و گریختن از مسئولیّت ایمان به آنها متشبّث می شوند،باید بدانند که علم و قدرت خدا از هر طرف بر آنها احاطه دارد، /۱۲ و بنا بر این جدال ایشان در مورد آیات از آنها مسئولیت را رفع نمی کند.

« وَ یَعْلَمَ الَّذِینَ یُجٰادِلُونَ فِی آیٰاتِنٰا مٰا لَهُمْ مِنْ مَحِیصٍ -و تا بدانند کسانی که در آیات ما جدال می کنند،آنان را هیچ گریزگاهی نیست.» کدام گریزگاه و پناهگاهی از خدا وجود دارد؟ گفته اند:نصب«یعلم»از آن رو است که عطف است بر تعلیل محذوف،چنان که گوید:از آنها انتقام می گیرد و کسانی که مجادله می کنند «بدانند».

[۳۶]

(قرآن)به عنوان پایان این درس از نقش حرص در زد و خوردهای اجتماعی همچون اندیشه ای اساسی با ما سخن می گوید.قرآن دنیا را در نظر و در ضمیر ما خوار می سازد و کوچک می شمارد،تا چنان منزلتی نزد ما نداشته باشد که ما را به زد و خورد و ستمگری نسبت به یکدیگر بر انگیزد.

«فَمٰا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتٰاعُ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا -آنچه شما را داده اند بهرهٔ این زندگی دنیوی است.» حجم و اندازهٔ آن هر قدر باشد،نسبت به بهرهٔ آخرت و نعمتهای آن بسیار ساده و کوچک و بی مقدار است.

«وَ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ -و آنچه نزد خداست برای آنها که ایمان آورده اند و به پروردگارشان توکّل می کنند،بهتر و پاینده تر است.» و برتری نعمتهای آخرت بر متاع دنیا از دو لحاظ است:پس بهتر است در چگونگی خود،و پاینده تر است در باقی ماندنش و بهره بری انسان از آن.

شاید پایان این آیه ما را رهنمون است که توکّل بر خدا همان صفت مقابل حرص بر دنیاست،و براستی دل به سبب ناتوانی خود نمی تواند از جذب شدن به سوی دنیا درگذرد،ولی با توکّل به خدای سبحان ناگزیر بدان می شود.

[سوره الشورى (۴۲): آيات ۳۷ تا ۴۳]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ اَلْإِثْمِ وَ اَلْفَوٰاحِشَ وَ إِذٰا مٰا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷) وَ اَلَّذِينَ اِسْتَجٰابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۸) وَ اَلَّذِينَ إِذٰا أَصٰابَهُمُ اَلْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹) وَ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهٰا فَمَنْ عَفٰا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اَللّٰهِ إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ اَلظّٰالِمِينَ (۴۰) وَ لَمَنِ اِنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِكَ مٰا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۴۱) إِنَّمَا اَلسَّبِيلُ عَلَى اَلَّذِينَ يَظْلِمُونَ اَلنّٰاسَ وَ يَبْغُونَ فِي اَلْأَرْضِ بِغَيْرِ اَلْحَقِّ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۴۲) وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ اَلْأُمُورِ (۴۳)

ص: ۳۶۰

و کارشان بر پایهٔ مشورت با یکدیگر است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن در این درس از محوری سخن می گوید که این سوره به نام آن نامیده شده و همان شوری(رایزنی)است،ولی پس از آن که آن را در چارچوب بحث از ابعاد شخصیّت ایمانی قرار می دهد.چرا؟زیرا صفتها اعمّ از خیر و شر از حالتی در شخصیّت اجتماع سرچشمه می گیرند،و با یکدیگر همگام و مترادف می شوند،پس راستی همراه احسان است،و امانت همپای وفا و همچنین دیگر صفتها،زیرا ریشهٔ صفتهای خیر همان بینش و ایمان است،هم چنان که صفتهای پست نیز با یکدیگر پیوستگی دارند زیرا ریشهٔ آنها یکی است که همان بیماری دل باشد.

صفت شورایی که این درس بر محور آن دور می زند رابطهٔ مثبت میان افراد امّت را در سطح تصمیم گیریهای عمومی نمودار می سازد.

شوری به حقیقت نمی پیوندد مگر آن که روابط اجتماعی در زمینه های مختلف تدریجی فرا رونده پاک و مثبت و در سطح رایزنی و تبادل فکری باشد،زیرا شوری در اجتماع ستمگری ۱۲/ و طبقاتی و نژادی سودی ندارد و در اجتماعی که به خرد گرایی و برنامه ریزی و رهنوردی علمی در زندگی خود اعتقاد ندارد و به دنبال چیزی که خرد جامعه را برانگیزد و دانش آن را بیفزاید نمی رود،بهره ای نمی دهد، در حالی که شوری بیش از هر چیز نیاز بدان دارد که ثمرهٔ خود را به اجتماعی با فضیلت بدهد که به صفتهایی نفسانی آراسته باشد تا اجرای برنامه های علمی را که در پرتو شوری صادر می شود،عملی کند.

و شاید از این روست که این آیات،پیش از بیان صفت شوری،به بیان

ص: ۳۶۱

بخشی از صفتهای مؤمنان همچون پرهیز از گناه و درگذشتن از کسی که بدی کرده می پردازد.آن گاه قرآن پس از بیان این مطالب ما را یادآور بخشی دیگر از آن صفتها می شود،همچون انتقام گیری پس از ستمدیدگی و بردباری و درگذشتن از خطا که از کارهای پسندیدۀ سنجیده است.

شرح آیات:

[۳۷]

برخی اجتماعها وجود دارند که دین را منحصر به پیروی از پاره ای از آداب می کنند،بدون توجّه به قضایای سرنوشت ساز مهمّی که آنها را مکلّف و به از خود گذشتگی و جهاد و شهادت می کند،از این رو در همان حال که به ساختن مسجدها و دانشسراها(ی دینی)می پردازند می بینی که از ستم کردن نسبت به یکدیگر پروایی ندارند،و از احکام خدا حمایت و دفاعی نمی کنند،و حال آن که قرآن در بسیاری از سوره های خود و نیز به صورتی کلّی و فراگیر به بیان صفتهای اجتماع مسلمان می پردازد تا صورتی متکامل از آنچه باید اجتماع خود را بدان بگردانیم به دست ما دهد و میزان نزدیکی و دوری اجتماع موجود را از آنچه قرآن بدان مژده می دهد در می یابیم.

از بارزترین صفتهای اجتماع اسلامی کوشش برای پرهیز از ارتکاب گناهان بزرگ و زشتکاریهاست،که واجب است اجتماع مسلمان از جاهلیّت با تمام ابعاد فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی آن پاک و زدوده شود.

« وَ الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبٰائِرَ الْإِثْمِ -و آن کسان که از گناهان بزرگ و زشتیها اجتناب می کنند.» گناهان بزرگ-چنان که پیداست-گناهان اجتماعی و تجاوز به حقوق مردم است،و گفته اند مراد از آن شرک است،و شک نیست که شرک زشت ترین ظلم،و بزرگترین گناه است،و این تفسیر را ۱۲/ به ابن عباس نسبت داده اند،و گفته اند مراد بدعتها و شبهه ها و در نتیجه گمراهی فرهنگی است که به نوبۀ خود از گناهان اجتماعی محسوب می شود،و یکی از مفسّران گفته است که مراد مطلق گناهانی

است که خدا در قرآن ارتکاب آنها را تهدید به دوزخ کرده است یا گناهانی که به حجّت قوی ثابت شود که از گناهان بزرگ است.

« وَ الْفَوٰاحِشَ و زشتیها.» که همان گناهان شخصی مانند زنا،و لواط،و نوشیدن شراب است و دوری کردن از آنها از بزرگترین صفتهایی است که باید در اجتماع با فضیلت مؤمنان به شدّت مراعات شود.

« وَ إِذٰا مٰا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ -و چون در خشم شوند خطاها را می بخشایند.» هنگامی که با یکدیگر یا با دیگران اختلافی به هم می رسانند،و هنگامی که کسی به آنان بدی می کند این امر در نفوس آنان اثر می نهد،ولی ایشان آن اثرها را به زد و خورد و نبرد تبدیل نمی کنند،بلکه به قرآن و دیگر آموزشها ارجاع می دهند تا آن را داوری جدا کنندۀ(حق از ناحق)در میان خود قرار دهند،پس می بینی بجای آن که در آن اختلاف کنند بدان مراجعه می کنند.

و شاید از عواملی اساسی که آنان را وادار می کند شدت خشم را به سعۀ صدر و گذشت و بردباری تبدیل کنند همان هدفهای والای ایشان باشد،چه آنان معتقدند که واجب است خشم و تندی آنها صرف پیکار با دشمن شود در حالی که می بینی کسانی که هدفهایشان به نظرشان خوار و کوچک می آید جام خشم و غضب را بر وجود خود سرازیر می کنند و به دست خویش در نابود کردن اجتماع خود سهیم می شوند.

گذشت صفتی است بسیار والا زیرا کسی را که نمی تواند خود را به هنگام خشم نگهدارد می بینی که از حدود شرع و عقل و عرف تجاوز می کند و هر چه را در طول دهها سال بنا کرده در لحظه ای به نابودی و ویرانی می کشاند.

مؤمن،نه تنها خشنودی و خشم او را از حدود خداوند بیرون نمی برد بلکه از خشم به عفو می گراید و گذشت می کند.

در حدیث مروی از امام باقر(ع)آمده است:

«هر کس خشمی را،در حالی که می تواند آن را به اجرا درآورد،فرو خورد خداوند دلش را روز قیامت سرشار از امن و ایمان می سازد»،و گفت:

«هر کس به هنگام خواستن و ناخواستن و خشم آوردن بر نفس خود مسلّط باشد،خداوند پیکر او را از آتش باز می دارد». (۱)

از پیامبر اکرم ما(ص)روایت کرده اند که گفت:

«می خواهید از بهترین خویهای نیک در دنیا و آخرت شما را خبر دهم که چیست؟گذشت از کسی که بر تو ستم کند،و پیوستن به کسی که از تو گسسته است،و نیکی با کسی که تو را محروم داشته است». (۲)

[۳۸]

و از صفتهای اجتماع شوری ایمان افراد آن به خطّی یگانه است، پس اجتماعی آمیخته از مذهبهای گوناگون را مجلس شوری نمی نامند،زیرا چگونه کسی که نسبت به خدا کفر می ورزد یا برای او شریک می سازد با کسی که به یکتا پرستی و اسلام ایمان دارد در مجلسی یگانه گرد آید؟! « وَ الَّذِینَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ -و آنان که دعوت پروردگارشان را پاسخ می گویند.» آنان در خطی یگانه که همان خطّ امامی است که به اذن خدا حکمرواست گرد می آیند.

« وَ أَقامُوا الصَّلاةَ -و نماز می گزارند.» با تمام آداب و ارزشهای آن...آن گاه پروردگار ما مستقیما بر صفت مشورت و رایزنی با یکدیگر به عنوان آشکارترین صفت مؤمنان تأکید می کند.

« وَ أَمْرُهُمْ شُوریٰ بَیْنَهُمْ -و کارشان بر پایۀ مشورت با یکدیگر است.» از آن رو قرآن پاسخگویی به دعوت خدا و برپا داشتن نماز را با شرایط آن مقدّم آورده است که این دو ضرورت دارند تا شوری در اجتماع دارای اثری مثبت

ص:۳۶۴

۱- ۸۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۸۲.

۲- ۸۳) -همان مأخذ.

باشد.

دربارهٔ شوری سه نظریّه وجود دارد:

نظریّهٔ نخست می گوید که شوری«حق»است و دومی آن را«تکلیفی واجب»می داند و سومین نظریّه تلفیقی از این دو نظریه است و طبیعه در مسائل عمومی که مربوط به سرنوشت و شؤون امت است.پس بر اساس این نظریّه بر حاکم شرع و گرچه فقیه عادل باشد،جایز نیست که در مدیریّت خود برای امّت امور را چنان که خود می خواهد و اراده می کند بگرداند،بلکه بر او واجب است که با دیگران مشورت کند و آنان دانش و خرد خود را با آنچه او خود دارد یک جا گردآورند،آن گاه بر پایهٔ این مشورت تصمیم بگیرد.هم چنان که از دیگر سوی بر دیگران واجب است که او را نصیحت کنند،و از برجسته ترین واجبات و تکالیف اسلامی خیر اندیشی و نصیحت به ولیّ امر است.و همچنین از پیامبر(ص)روایت شده است که:

«مردی نیست که با دیگری مشورت کند مگر آن که به راه درست هدایت شود».

و از آنجا که شوری انعکاس روح ایمان است برای دیگر نهادهای زندگی جامعه ای با ایمان که از خانواده آغاز و به دولت ختم می شود زمینه سازی می کند و بر نهادهای اجتماعی و اقتصادی و امور شهری و روستایی مشمول می یابد.شوری چیزی بیشتر از یک نظام محض سیاسی است،بلکه جوهر رابطهٔ میان مؤمن و برادرش را تشکیل می دهد زیرا از احترام و رأی مؤمن و سپس تسلیم به حق و جستجوی آن در هر جا که باشد سرچشمه می گیرد.

هنگامی که شوری شیوهٔ اجتماع مسلمان باشد نه تنها آزادی رأی و حق انتخاب و وظیفه سهیم شدن مردم در ساختار تصمیم سیاسی را تضمین و تأمین می کند بلکه تمام این مفاهیم(در چنان اجتماعی)دارای هدفی مقدّس می شوند.

دین روش حکمرانی را در رهبری شایسته ترین مردم نسبت به پیامبر(ص) ترسیم کرده،و ایشان داناترین و در عمل پرهیزگارترین و در ادارهٔ امور با

کفایت ترین کسانند و بر مردم واجب ساخته است که چنان رهبری را بشناسند و او را به عنوان حکمران بر خود برگزینند،و اگر چنین کردند فرمانبرداری از او ضمن چارچوب مشورت بر ایشان واجب است.

و در حدیث شریف(نبوی)آمده است:

«از فقیهان آن که بیشتر نفس خود را باز دارد،و از دین خود نگهداری کند و با هوای خویش مخالفت ورزد و فرمانبردار مولای خود باشد،پس بر عامّهٔ مردم است که از او تقلید کنند».

«به مردی از میان خود بنگرید که حدیث ما را روایت می کند،و حلال و حرام ما را می شناسد،پس او را داور قرار دهید که در واقع من او را حکمران قرار داده ام».

اسلام بدین گونه آزادی رأی را در انتخاب والاترین رهبری در میان امّت (طبیعه ضمن چارچوب دینی برای اجتماع)بر عهده می گیرد،ولی نقش امّت به این حدّ پایان نمی یابد بلکه در آن هنگام بر امام واجب است که با امّت مشورت کند، سپس بر رأیی عزم کند(و تصمیم بگیرد)و در اجرای آن بر خدا توکّل کند،هم چنان که پروردگار ما گوید:« وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ -در کارها با ایشان مشورت کن و چون عزم کاری کنی بر خدای توکّل کن». (۱)

پیامبر(ص)چنین می کرد و امامان که از اهل بیت اویند چنان که معمّر بن خلّاد از امام رضا(ع)روایت کرده است نیز چنین می کردند.وی گوید:

«غلامی از آن ابی الحسن الرّضا(ع)که سعد نام داشت هلاک شد، (حضرتش)مرا گفت:مردی را که فضل و امانتی داشته باشد به طریق مشورت به من معرّفی کن،گفتم:من به شما نظر مشورتی دهم؟!به حالتی شبیه کسی که به خشم آمده باشد گفت:همانا پیامبر خدا با یاران خود مشورت می کرد،سپس بر آن چیزی که خدا می خواست تصمیم می گرفت و عزم می کرد». (۲)

۱- ۸۴) -آل عمران۱۵۹/.

۲- ۸۵) -موسوعه بحار الأنوار،ج ۷۲،ص ۱۰۱.

همانا رأی نهایی از آن رهبر انتخاب شده ای است که در راه استنباط خود از ارزشهای دین اجتهاد می کند، ۱۲/ ولی در اظهار رأی شتاب نمی ورزد،بلکه می کوشد از طریق مشورت با مردان(صاحب نظر)بدان برسد.در این مورد علی بن مهزیار از امام جواد(ع)روایت می کند و می گوید:ابو جعفر(ع)به من نوشت:«جایگزینی را بجوی که با من مشورت کند و رأی خود را اختیار کند،او از آنچه در سرزمینش جایز است آگاهی دارد و می داند که با صاحبان سلطه چگونه رفتار کند،و به راستی مشورت مبارک است،خدا در محکم کتاب خود به پیامبرش گوید:« فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ -پس بر آنها ببخشای و بر ایشان آمرزش بخواه و در کارها با ایشان مشورت کن و چون عزم کاری کنی بر خدای توکّل کن،که خدا توکّل کنندگان را دوست دارد» (۱) اگر آنچه می گوید از چیزهایی بود که جایز و رواست من رأی او را تصویب می کنم و اگر جز آن بود امیدوارم که او را به خواست خدا در راه روشن قرار دهم». (۲)

از خلال نصّ های اسلامی که فرمان به مشورت طلبی و رایزنی می دهد بر ما آشکار می شود که بهترین نظامهای اقتصادی در اسلام آن نظامی است که بیشترین مایه از خصوصیت شوری در آن گرد آمده باشد،و شاید تعاونیهای اقتصادی که اهمیّت آنها را درمی یابیم نیز برخاسته از خلاصهٔ ارزشهای ایمانی همچون تعاون (همیاری)و احسان و ایثار(از خود گذشتگی)و حرام بودن فراخ معاشی بی حساب و حرام بودن تسلّط توانگران بر منصبهای کلیدی حکومت باشد.

نصّهای اسلامی نشانه های شوری را در زندگی اجتماعی تعریف و معلوم کرده است.از پیامبر خدا(ص)روایت شده است که:

«از خردمند(به مشورت)راه جویید و از او نافرمانی نکنید که پشیمان

۱- ۸۶) -آل عمران۱۵۹/.

۲- ۸۷) -موسوعه بحار الانوار،ج ۷۲،ص ۱۰۴.

می شوید». (۱)

و از امام صادق(ع)مروی است:

«در کار خود با کسانی مشورت کن که از پروردگارشان بیم دارند». (۲)

و پیامبر خدا(ص)در حالی که به امیر مؤمنان(ع)سفارش می کرد گفت:

«ای علی!با شخص ترسو مشورت مکن که او راه خروج(از دشواریها)را بر تو تنگ می نماید،و با بخیل مشورت مکن که تو را از رسیدن به هدفت منصرف می کند،و با آزمند مشورت مکن که او آز را در نظرت می آراید،و بدان ای علی که ترس و بخل و آز غریزه ای واحدند که بدگمانی(به خدا)آنها را با هم گرد می آورد». (۳)

اسلام هم چنان که به مشورت کردن فرمان داده به کسی که مورد مشورت قرار می گیرد(رایزن)نیز دستور خیر اندیشی داده است،پس حرام است که برادر مؤمنت تو را بویژه مورد اعتماد خود قرار دهد و آن گاه تو با رأی باطل یا نظری ناپخته و ناسنجیده به او خیانت ورزی.

امام صادق(ع)در روایتی که از او نقل شده گوید:

«کسی که برادرش از او مشورتی خواهد و او رأیی پاکدلانه اظهار نکند، خدای عزّ و جلّ رأی را از او سلب می کند». (۴)

اسلام بیان کرده است که کسی که از او نظری مشورتی می خواهند چگونه نظری باید بدهد،از امام صادق(ع)مروی است که:

«هرگز نخستین رایزن مباش،و از رأی ناپخته پرهیز کن،و از سخن گفتن بی اندیشه دوری گزین و با شخص خود رأی و سبک عقل و آن که هر دم به رنگی درآید و شخص لجباز مشورت مکن و در موافقت با رهنمایی مشورت کننده از خدا

۱- ۸۸) -همان مأخذ،ص ۱۰۰

۲- ۸۹) -همان مأخذ،ص ۱۰۱.

۳- ۹۰) -همان مأخذ،ص ۹۹.

۴- ۹۱) -همان مأخذ،ص ۱۰۲.

پروا کن،که همانا خواستن موافقت او پستی است،و بد شنیدن از او خیانت است». (۱)

و سخنی دیگر:بیگمان همهٔ ما برای رسیدن به آزادی می کوشیم و ولیّ امر آن را می جوییم،آیا از خود آغاز نکنیم و محیطهای خود را از بوی خوش آزادی عطر آگین نکنیم و میان خود به مبادلهٔ آراء نپردازیم؟آیا سزاوارترین مردم به انجام کار خیر دعوت کنندگان و مبلّغان آن نیستند؟ /۱۲ آیا نزدیکترین راههای رسیدن به آزادی آن نیست که آن را واقعیتی سازیم که در میان خود با آن به سر می بریم؟آیا آزادی سلاحی نیست که ما آن را بر ضد کسی که آن را می رباید به کار می بریم؟و آیا نه آن نیرویی است که از آن می هراسند و جمالی است که جانها در هوای آن اند؟ پس بگذار از خود و طبیعه در درون چارچوبهای جنبش دینی آغاز کنیم، پس در کارهای خود با یکدیگر به مشورت پردازیم،زیرا هنگامی که امّت به ژرفای مبارزه ای فرهنگی و تمدن آفرین با کافران و منافقان وارد می شود نیاز به مشورت فزونی می یابد.

از امام صادق(ع)روایت شده است که:

«چه چیز مانع شماست که اگر رویدادی بی سابقه برای یکی از شما پیش آید با مردی که دیندار و پرهیزگار باشد مشورت کند؟سپس گفت:امّا اگر چنان کند(و مشورت نماید)خدا او را فرو نمی گذارد بلکه او را بر می کشد و به جانب بهترین امور و نزدیکترین آنها به خدا می جهاند»، (۲) و پیامبر خدا(ص)گفت:

«استواری و هشیاری در کار آن است که با صاحب نظری مشورت کنی و رأی او را فرمان بری». (۳)

۱- ۹۲) -همان مأخذ،ص ۱۰۴.

۲- ۹۳) -همان مأخذ،ص ۱۰۲.

۳- ۹۴) -همان مأخذ،ص ۱۰۵.

و امام علی(ع)گفت:

«مشورت خواستن عین رهیابی است،و کسی که به خود رأیی کار کند خود را به خطر می افکند». (۱)

آن گاه قرآن پس از پرداختن به شوری مجموعه ای دیگر از صفتهای مؤمنان را که صفت مشورت کردن آنان را متکامل می سازد برای ما می آورد و می گوید:

« وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ -و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.» ۱۲/ خواه روزی مادّی باشد مانند مال و دارایی،یا معنوی مانند حکمت و دانش،پس همانا مؤمنان آن را در راه پیشرفت همگان انفاق و صرف می کنند،و شک نیست که اجتماع بخیل که فرزندانش تنها در حدود خودخواهیها و مصلحتهای شخص خویش مانده اند از شوری بهره ای نمی برد،زیرا تبادل افکار و اطّلاعات مقتضی مبادلۀ منافع است،و همواره در پی مبادلۀ کارشناسیهایی است که از لحاظ اقتصادی برای مبادلۀ افکار سود آور باشد،چه وقتی حالت بخشش و کرم در میان نباشد و در نتیجه بیرون شدن از خود(و خودخواهی)صورت نپذیرد،انسان نمی تواند با دیگران بنشیند و به گفتگو پردازد.از این روست که تأکید قرآنی در این باره برای ما پس از سخن گفتن از شوری آمده است.

[۳۹]

مسأله ای دیگر که پیوندی استوار با موضوع شوری دارد،قضیۀ کرامت (و بزرگواری)در زندگی اجتماع و فرد است که از خلال آن سرنوشت آزادی معیّن می شود،زیرا وقتی انسان احساس کرامت کند همین احساس او را به آزاد شدن و پس راندن ستم وا می دارد.

اجتماعی که هم چنان در دایرۀ خواستاری آزادی دور می زند و می پندارد که آن را در طبقی زرّین برایش می آورند هرگز رستگار نمی شود،زیرا وقتی آزادی را از آن کسی که آن را ربوده است به خواهش و تمنّا می طلبد برای او ثابت می شود که آن

ص: ۳۷۰

۱- ۹۵) -همان مأخذ،ص ۱۰۴.

اجتماع شایستهٔ آزادی و کرامت نیست.همانا شایستگان آزادی کسانی هستند که آزادی خود را با نیرو به دست آورده و کرامت و بزرگواری خود را با خونهایشان باز گرفته اند،و از این روست که قرآن،بویژه در همین مقطع فکری مهمّ را تأکید می کند و آن این است که شورایی را که بیانگر آزادی و کرامت شمرده می شود به اجتماع نمی بخشند،بلکه واجب است که با نیرو به دست آید،و این ما را به ضرورت جهاد و فداکاری برای آزادی رهنمون می شود.

« وَ الَّذِینَ إِذٰا أَصٰابَهُمُ الْبَغْیُ هُمْ یَنْتَصِرُونَ -و آنان که چون ستمی به آنها رسد انتقام می گیرند.» ضمیر منفصل«هم»در اینجا برای تأکید بر این امر آمده است که مؤمنان منتظر کسی نمی شوند که آنان را در ستمی که دیده اند یاری دهد بلکه خود برای رفع ستم از خویش می کوشند.در این آیه دو فکر بیان شده است:نخست این که مؤمنان در برابر ستم ایستادگی می کنند و حقوق از دست رفتهٔ خود را با زور بر می گردانند و دوم این که ۱۲/ آنان در این ایستادگی به یکدیگر یاری می دهند،پس اگر ستمگر برای ستمگری نسبت به آنان بکوشد و بخواهد آنها را مقهور کند همگی در یک صف در برابر او می ایستند.برخی می پرسند:چرا-در این صورت- خداوند در آیاتی متعدّد به ما فرمان عفو و گذشت داده است؟و پاسخ این است که:عفو و بخشودگی نسبت به یکدیگر در میان مؤمنان است،امّا اگر عفو و گذشت سبب ادامه دادن ستمگر به ستمگری خود باشد خوب نیست.در حدیث منقول از امام زین العابدین(ع)آمده است:

«حقّ آن کس که به تو بدی کرده این است که از او درگذری،و اگر بدانی که این عفو و گذشت زیانمند است انتقام بگیر،خدای تعالی گوید:

« وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِکَ مٰا عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ -بر کسانی که پس از ستمی که بر آنها رفته باشد انتقام می گیرند،ملامتی نیست». (۱)

۱- ۹۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۸۵.

از آنجا که در نفس انسان پاره ای جوانب منفی وجود دارد،در همان حال که آدمی در برابر ستمگر مقاومت می کند خود از او ستمگرتر می شود،یا زیر بیدق پایداری به انتشار فساد و ستم می پردازد،از این رو قرآن به ضرورت تقوی در مقاومت و این که مؤمنان در جهاد خود با ستم و ستمگران از حدود خدا تجاوز نکنند تأکید می کند و حتّی آنان را تا آنجا که بتوانند و راهی بیابند به عفو و اصلاح فرا می خواند.

« وَ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهٰا -جزای هر بدی بدیی است همانند آن.» پس مقابله مشروع است ولی محدود است به این که همانند باشد،چه پروردگار ما گوید:« فَمَنِ اعْتَدىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدىٰ عَلَيْكُمْ -پس هر کس بر شما تعدّی کند،به همان اندازهٔ تعدّیش بر او تعدّی کنید». (۱)

و این تأکید بر همانندی از جانب خدا بسیار مهمّ است،زیرا عکس العملها نفس بشری را می لرزاند و از حد عقلانی خارج می کند،از این رو در برابر یک ضربه برای تسکین دل و انتقامگیری و برتری خواهی و بزرگ خویشتنی ده ضربه همانند آن می زند،و این معادله در کتاب خدا به کلّی رد شده است.

از این رو و برای احتیاط و مخالفت نکردن با قانون همانندی در قصاص سزاوار است که انسان و گرچه اندکی هم باشد از حقّ خود کمتر بخواهد،و مثلی که می گوید«یک من را به دو من پاسخ می دهیم».در اسلام در مورد قاعدهٔ قصاص مقبول نیست،بلکه در برابر یک من فقط باید یک من داد،چنان که قرآن حکمت آموز هنگام گفتگوی خود دربارهٔ بنی اسراییل گوید:« وَ كَتَبْنٰا عَلَيْهِمْ فِيهٰا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصٰاصٌ -و در تورات بر آنان مقرر داشتیم که نفس در برابر نفس و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در

ص:۳۷۲

۱- ۹۷) -البقره۱۹۴/.

برابر دندان و هر زخمی را قصاصی است». (۱)

و اسلام پیروان خود را با فرا خواندن به عفو بر فراز قلّهٔ فضیلت و احسان می برد.

«فَمَنْ عَفٰا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّهِ إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الظّالِمِينَ -پس کسی که عفو کند و اصلاح سازد مزدش با خداست،زیرا او ستمکاران را دوست ندارد.» دعوت به عفو در اینجا دلیل آن نیست که پروردگار ما دستور چشم پوشی از ستمگران می دهد،یا ذات سبحان او از آنها دفاع و پشتیبانی می کند،هرگز...پس او چنان که پایان این آیه بدان اشاره می کند،ستمگران را دوست ندارد،ولی انسان نمی تواند از طریق داد و ستد روزانهٔ خود با مردم به طور قطعی حکم کند که دیگران ستمکارند،و به تصوّر این که فلان با استناد به برخی از رفتارهایش ستمکار است خود به همان راهی از ستمکاری می افتد که ستمگران بر مردم در آن افتاده اند و می پندارند که حقوق از دست رفتهٔ خود را از ستمکاران باز پس می گیرند.پس شایسته است تا آنجا که برای او ممکن است از مردم درگذرد و طبیعت عفو و گذشت در بسیاری از موارد،خود انگیزه ای نیرومند برای تشویق شخص بدکار به سوی توبه و اعتذار،و در نتیجه اصلاح است،و این امر همان است که چنان که این آیه بدان اشاره می کند شخص عفو کننده را اصلاح کننده ای قرار می دهد.

امّا کسانی که شتاب می ورزند و به کوچکترین سببها،یا تنها بر اثر خبری،که غرض ورزان به آنها می رسانند و میان مؤمنان نزاع بر می انگیزند، خشمگین می شوند در واقع با ستم نمی ستیزند،زیرا آنها در برابر ناتوانان شیرند،در حالی که به قدرتمندان تسلیم می شوند،و چنان اند که شاعر گفته است:«بر من شیرند و در جنگها شتر مرغ»، (۲) در حالی که اجتماع با فضیلت آن است که بر

ص :۳۷۳

۱- ۹۸) -المائده۴۵/.

۲- ۹۹) -به تعبیر شعری فارسی: گربه شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ-م.

روابط داخلی آن عفو کردن یکدیگر و از خود گذشتگی و ایثار حکمفرماست،و نیرو و خشم خود را برای ستیزه با ستمکاران و جابران ذخیره می کند.

ما که امروز در شرایط نبرد با دشمنان دین به سر می بریم چه قدر به عفو کردن یکدیگر و گذشت در میان خود نیازمندیم!و اگر پاداش بزرگی را که در عفو وجود دارد بشناسیم بیگمان دستاوردهایی جزئی که از مبارزهٔ داخلی خود انتظار داریم یا پیروزی خود را بر یکدیگر بسیار کوچک و حقیر خواهیم شمرد.در حدیث پشت در پشت از امام صادق(ع)آمده است که گفت:پیامبر خدا(ص)گفت:

«بر شماست عفو و گذشت،زیرا عفو جز عزّت بنده را نیفزاید،پس یکدیگر را عفو کنید تا خدا شما را عزیز و قدرتمند سازد».

شاید این عزّت و تسلّط از طریق پیروزی آنها بر دشمن خود حاصل می شود که نتیجهٔ همبستگی داخلی و گذشت و عفو آنان نسبت به یکدیگر است،و چه بسا که روایت زیرین بدین حقیقت اشاره می کند که(نقل از امام ابی الحسن(ع)) می گوید:

«هرگز دو دسته با یکدیگر برخورد نمی کنند مگر آن که خدا آن دسته ای را که از لحاظ عفو بزرگتر است پیروزی می بخشد.» (۱) [۴۱]

قرآن قسمتی از افکار منفی را که پاره ای در میان امّت انتشار می دهند رد می کند،از این قبیل که ستیزه با ستمگران و شورش علیه انحراف سبب آشفتگی اوضاع و اخلال امن و آرامش است،در حالی که سبب این امر همانا ستم سلطهٔ حاکم و انحراف آن است،پس ستم است که سبب از بین بردن امنیّت می شود نه مبارزهٔ با ستم از طرف مجاهدان.

« وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِکَ مٰا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ -و بر کسانی که پس از ستمی که بر آنها رفته باشد انتقام می گیرند ملامتی نیست.» پس در این صورت روا نیست که بر آنان ملامت رانیم،زیرا آنها حقوق

۱- ۱۰۰) -موسوعه بحار الانوار،ج ۶۸،ص ۴۲۴.

مشروع خود را مطالبه می کنند، ۱۲/ و قرآن بدین سان زبانهای صاحبان نفسهای ناتوان و بیمار دلان را که همواره در کنار نیرومند و بر ضد ناتوان قرار می گیرند،می برد و کوتاه می کند.

[۴۲]

بنا بر این ملامت بر چه کسی واقع می شود؟و چه کسی مسئول امر واقع فساد است؟مسئول اصلی و نخستین در مورد مشکلات مبارزه و نبرد همان حکمرانان ستمگرند که می خواهند بر مردم چیره باشند و به نشر فساد بپردازند.

« إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ -به راستی،ملامت در خور کسانی است که به مردم ستم می کنند و به ناحقّ در روی زمین سرکشی می کنند.» پس نیروهای استکباری که برای گسترش تسلّط فاسد خود بل ملّتها می کوشند و سازمانهای اجرایی آنها مسئول مشکلات و بدبختیهای ملّتهایند،امّا دفاع مردم از خود و مصالح خویش همان جهاد مشروع برای بازگرداندن حقوق تباه شدهٔ خویش است،و ترور و وحشت سیاستی است که مستکبران و سازمانهای ارتجاعی اجرایی آنها به مورد اجرا می گذارند و چیزی نیست که اصلاح کنندگان و مدافعان از حقوق خود از آن ناگزیر باشند.و پروردگار ما گردنکشان را به سخت ترین عذاب تهدید می کند.

« أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ -برای آنهاست عذابی دردآور.» که آن را در دنیا می بینند و چه بسا که برای آخرت به تأخیر افکنده شود.

[۴۳]

اگر ما خواهان پیروزی بر آن ستمگران باشیم نیاز مبرم به صبر و شکیبایی داریم.

نخست:صبر و پایداری در برابر عوامل فریبنده از سوی دشمن،چه ستمگر انواع رؤیاها و آرزوهای گوناگون را که همهٔ آنها دروغین است در اجتماع تبلیغ می کند.

دوم:شکیبایی برای مبارزه با وحشت آفرینی و قلع و قمعی که دشمن به کار می برد.

سوم:بردباری برای ایستادگی در برابر ناشکیبی و شتاب ورزی و ناسنجیده کاری در وجود خویشتن و در میان دوستانمان، /۱۲ و ما در حالی که برای سازمان دهی خود و کارهای خود به قصد آماده شدن برای نبرد با دشمن می کوشیم چه قدر بدین شکیبایی نیاز داریم! « وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ –و آن که صبر کند و از خطا درگذرد،این از کارهای سنجیده است.» «عزم در امور»آن است که انسان کارها را آسان و سرسری و بدون برنامه ریزی دقیق و تسلّط بر آنها نگیرد بلکه با قاطعیّت و ارادهٔ نیرومند برای تحقق بخشیدن به هدفهای تعیین شده دور از روحیه سهل انگاری با آنها مواجه شود،و این جز با شکیبایی و بردباری صورت نمی پذیرد.

پیداست که در این آیات و طبیعه در آخرین آیهٔ آنها هدفی که در نظر گرفته شده همانا پرورش نفوس مؤمنان بر مقاومت در برابر آسایش طلبی و شتابزدگی و سرکشیهای ناگهانی خشم و غضب است که در لحظه های ناتوانی به آنان دست می دهد و بردباری و انعطاف و رفق و تلطّف آنان را می رباید،و چه بسا که پرده از واقعیّت آنان بر می گیرد و طرحهای مکتبی آنان را تباه می کند.

در حالی که نیاز مؤمنان به شکیبایی در انتظار لحظهٔ مناسب نیازی است دو چندان،و برای این است که امامان هدایت به مجاهدان علیه طاغوت سفارش کرده اند که خشم خود را فرو خورند و این امر را از احتیاطی شمرده اند که در رستگاری و کامیابی در امور مهم دشوار سهمی بسزا دارد.

امام صادق(ع)گوید:

«فرو خوردن خشم نسبت به دشمن(به هنگام قدرت و)در دولتهای آنها به قصد تقیّه(و حفظ خویشتن برای فعالیّت پنهانی)احتیاطی است برای آن کس که بدان متوسّل می شود،و عناد ورزیدن با دشمنان در دولتهای آنها و منازعه با آنان بدون تقیّه ترک فرمان خداست.پس با مردم خوشرفتاری کنید که این اندوخته ای کلان برای شما در نزد آنهاست(و قدر شما را نزد آنها می افزاید)و به دشمنی با

آنان نپردازید که آنها را بر گردنهای خود سوار کنید و خوار شوید». (۱)

امام زین العابدین(ع)را تأکید بر فرو خوردن خشم برای تقیّه بدان درجه می رسد که:

«من خوش دارم که برای(رفع)دو خصلت از میان شیعیانمان بخشی از ساق دست خود را فدا کنم:شتابزدگی و کم پنهانکاری». (۲)

اهمیّت خصوصیّت عفو به هنگام توانایی و طبیعه به هنگام چیرگی بر گروه دیگر می افزاید،و چه قدر حکمروایان امروز مسلمانان بدین صفت ایمانی که رمز باقی ماندن اسلام و انتشار پرتو آن است نیاز دارند!آیا به پیامبر کریم خود تأسی نمی کنند که از قریش،پس از آن که به جنگ با او پرداختند،با یک کلمه در گذشت و گفت:«بروید،شما آزاد شده اید»،و از قاتل حمزه،عموی گرامی خود درگذشت در حالی که قتل او در دل وی زخمی خونچکان به جای نهاده بود،و حتی آن زن یهودی را که حضرتش را مسموم کرد و در نتیجه به موجب برخی از نصوص باعث رحلت او شد،درگذشت.

امام باقر(ع)داستان عفو او را دربارۀ آن زن یهودی چنین روایت می کند و گوید:

«آن زن یهودی را که گوسفند را برای پیامبر زهر آلود کرد نزد پیامبر خدا آوردند،به او گفت:چه چیز تو را بدین کار که کردی وا داشت؟زن گفت:با خود گفتم:اگر پیامبر باشد زهر بدو زیانی نمی رساند،و اگر پادشاهی باشد مردم را از هستی او آسوده می سازم،(امام،ع)گوید:پس پیامبر خدا از او درگذشت». (۳)

خوی نیک پیامبر از بزرگترین سببهای انتشار نور اسلام و عزّت و چیرگی مسلمانان بود،و آن حضرت(ص)گفته است:

«خدا هرگز به سبب جهلی عزیز نمی کند و هرگز به سبب بردباریی خوار

۱- (۱۰۱) -موسوعه بحار الانوار،ج ۶۸،ص ۴۲۴.

۲- (۱۰۲) -همان مأخذ،ص ۴۱۶.

۳- (۱۰۳) -همان مأخذ،ص ۴۰۲.

نمی سازد». (۱)

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۴ تا ۴۶]

اشاره

وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ وَلِیٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَی اَلظّٰالِمِینَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ یَقُولُونَ هَلْ إِلیٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِیلٍ (۴۴) وَ تَرٰاهُمْ یُعْرَضُونَ عَلَیْهٰا خٰاشِعِینَ مِنَ اَلذُّلِّ یَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ وَ قٰالَ اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ اَلْخٰاسِرِینَ اَلَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِیهِمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ أَلاٰ إِنَّ اَلظّٰالِمِینَ فِی عَذٰابٍ مُقِیمٍ (۴۵) وَ مٰا کٰانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِیٰاءَ یَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ سَبِیلٍ (۴۶)

آگاه باش که ستمکاران در عذاب دایم خواهند بود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سیاق آیات در چارچوب مبدأ«شوری»که در نظام سیاسی ضامن احترام رأی و تسلیم به حق جلوه گر می شود،و برای اتمام مطالبی که در آیات پیشین قرآن دربارۀ تکلیف واجب ایستادگی در برابر ستمکاران و پیروزی بر آنها آمده است،ما را به سرانجام بد ظلم و ستم بینا می سازد.مگر نه آن که ستم بزرگترین گردنۀ دشوار

۱- ۱۰۴) -همان مأخذ،ص ۴۰۴.

در راه نظام شورایی شایسته است که مؤمنان ناگزیر باید آن را بزدایند و از میان بردارند؟ نخستین بدیهایی که به ستمکاران می پیوندد گمراهی است« وَ اللّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ -و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند».

دوم:پشیمانی فراوانی است که هنگامی که عذاب را می بینند بدان دچار می شوند و با خواری و زاری از خود می پرسند:آیا راه بازگشتی هست؟ سوم:سرافکندگی ذلّت بار آنان به هنگام عرضه شدن آنها به آتش است، تا آنجا که به سبب خواری و خردی خود بدان نگاهی از زیر چشم می اندازند.

چهارم:سرزنشی که از جانب مؤمنان آنها را احاطه می کند و به آنها یادآور می شوند که خود و کسانشان را در روز قیامت بر باد داده اند.

پنجم:جاودانی بودنشان در عذاب.

در حالی که یاران خود را که در دنیا پیرامونشان بودند گم کرده و از دست داده اند و آنجا،در آخرت هیچ کس آنها را یاری نمی دهد.

شرح آیات:

[۴۴]

در آغاز و پایان این درس دربارهٔ گمراهی از جانب خدا می خوانیم و این که کسی را که خدا گمراه کند هیچ یاری نیست و هیچ راهی در پیش روی خود نباشد،و شک نیست که این از دست دادن رهیابی بزرگترین مصیبت و کلانترین زیان دیدگی است،و خدا کسی را گمراه نمی سازد مگر به سبب ارتکاب گناهی بزرگ از جانب او،مگر نه آن که خدا مهربانترین مهربانان است؟پس چگونه نور رهنمایی خود را از بشر می پوشاند در حالی که انسان هیچ راهنمایی جز او ندارد؟ اکنون پرسشی دیگر مطرح می شود:چرا هدایت جز از رهگذر طریق الهی صورت نمی گیرد؟ هدایت را سه شرط است و عبارت است از:

نخست:وجود نوری از جانب خدا که انسان را به راه درست رهنمایی کند.

دوم:وجود اراده ای در بشر که به مدد آن بر شهوتها و دیگر موانعی که او را از دیدن نور هدایت باز می دارد غلبه کند.

سوم:از میان رفتن حجابهایی که مانع دیـدن نور می شود،چنان که دیـدن جز با وجود نور و دیـدهٔ بینا و فقدان حجابی که میان آن دو پرده افکند صورت نمی پذیرد.

این شرایط جز به ارادهٔ خدای تعالی برای بشر حاصل نمی شود.بگذار در این زمینه به سخن خود تفصیلی دهیم.

در مورد شـرط نخست گوییم:کیست که به ما خرد و دانش می دهد؟ روشن است که دانش با تمام وسایل قدیم و جدید خود از اصـلاح نسـجهای مغز که دسـتخوش تلف شده باشد ناتوان است،پس چگونه می تواند به انسان نوری ببخشد؟ هم چنان که دیوانگی،جز برخی از انواع سادهٔ آن،همواره در برابر پزشکی و دانش بشری به صورت معمّایی باقی مانده است.

و هم چنـان که مـا در زنـدگی خـود بر سه دوره می گـذریم که از خلاـل آن ادوار روشن می شود که خرد و دانش از جـانب خـدای عزّ و جـلّ است.در دورهٔ کودکی انسـان زاده می شود در حالی که هیـچ دانشـی نـدارد و هیـچ چیزی نمی دانـد« وَ اللّٰهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهٰاتِکُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ شَیْئاً وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۱) خدا شـما را از بطن مادرانتان بیرون آورد و هیـچ نمی دانستیـد.و برایتان چشم و گوش و دل بیافریـد شاید سـپاس گوییـد»،و در دورهٔ نیرومندی آن گـاه که مرد در چیرگی جوانی خود است و هنگـامی که نیروهـای عقلی و جسـمی و روانی او در اوج توانایی خود هسـتند،جز پاره ای امور بر او روشن نمی شود،و دانش خویش را با فراموشـی و خردش را با چیرگی خشم از دست می دهد،سـپس مسیر کاهش خود را از لحاظ علمی و جسمی و روانی می پیماید و

۱- ۱۰۵) -النّحل/۷۸.

دانش او نقصان می یابد« وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَکِسْهُ فِی الْخَلْقِ أَ فَلاٰ یَعْقِلُونَ (۱) هر که را که عمر دراز دهیم در آفرینش دگرگون کنیم.چرا تعقّل نمی کنند؟».از اموری که برای هر فرد بشر با وجود دانش او در زندگی بارها اتّفاق می افتد این است که پاره ای امور به نظر او روشن و آشکار می نماید ولی خرد او از دریافت و فراگیری آن ناتوان می شود مگر آن که آن را از طریق الهامی دریابد،و بیشتر اندیشمندان و نوآوران در گفتار خود به چگونگی دستیابی خود بدین شناخت اشاره کرده اند، گرچه روشهای آنان در تفسیر ماهیّت و سرچشمهٔ الهام متفاوت است.

در نصّهای اسلامی بیانی برای حقیقت دانش می یابیم،در سورهٔ العلق می خوانیم:« اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ* خَلَقَ الْإِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ* اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ* الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ* عَلَّمَ الْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ یَعْلَمْ (۲) بخوان به نام پروردگارت که بیافرید*آدمی را از لخته خونی بیافرید*بخوان و پروردگار تو ارجمندترین است*خدایی که به وسیلهٔ قلم آموزش داد*به آدمی آنچه را که نمی دانست آموخت*».بنا بر این خواندن که یکی از راههای دانش و شناخت است جز به مدد خدا که یاد نام خود را در آغاز هر سوره ای برای یادآوری این مطلب تکرار می کند صورت نگرفته است.و حدیث ۱۲/ پشت اندر پشت منقول از امام صادق(ع) می گوید:

«دانش به آموختن نیست،بلکه براستی نوری است که در دل هر کس که خدای تبارك و تعالی می خواهد او را هدایت کند می افتد،پس اگر خواستار دانشی نخست در نفس خود حقیقت بندگی را جستجو کن،و دانش را با به کار بستن آن بجوی و از خدا درخواست فهم کن یا به تو بفهماند». (۳)

وقتی به تجربه های خود در زندگی شخصی و به و جدان و سرشت خود مراجعه می کنیم درمی یابیم که دانش از ذات خود ما نیست،هم چنان که از ذات

۱- ۱۰۶) -یس۶۸/.

۲- ۱۰۷) -العلق۱/ تا ۵.

۳- ۱۰۸) -بحار الانوار،ج ۱،ص ۲۲۵.

چیزها نیز نیست،بلکه حالتی است در دلهای ما که نو به نو می شود،و با وجود انگیزه های خارجی که برای آن هست خود چیزی غیر از آن انگیزه هاست،بلکه مثل آن به دیده می ماند که چیزها با نورهایی که دارند آن را به احساس برمی انگیزند ولی اگر ما دیده ای نداشته باشیم تحریک خارجی چیزها هرگز سودی به ما نمی رساند.همچنین است انگیزه هایی که به نظر ما سببهایی برای دانش می آیند که بدون داشتن حالت دانش پذیری هیچ سودی برای ما ندارند.بنا بر این دانش از جانب خداست.

شرط دوم:کیست آن که برای هر چیزی علامتی نهاده که بر آن چیز دلالت می کند،آیا خدا نیست که چنین کرده است؟هم چنان که دیده می بیند ولی به شرط وجود نوری که از چیزها بر آن بازتابد،همین گونه است دانش که حقایق را کشف می کند به شرط وجود دلالتی از سوی خود آنها که بر آنها رهنمون شود،و خداست که برای هر چیزی دلالتی بر همان چیز قرار داده است.

هر چیزی خود را از خلال قرینه ها و نشانه هایی آشکار می نمایاند و بروز می دهد،خداوند برای تمام چاههای نفت و چشمه های آب و کانها نشانه هایی نهاده است که بر آنها دلالت می کند.مثلا در قدیم آبها را به وسیلۀ شاخۀ درخت سبزی در پهنۀ بیابان جستجو می کردند و اگر آن شاخه به سویی متمایل می شد از وجود آب در آن سمت مطمئن می گشتند.کیست که چنین رابطه ای میان شاخۀ درخت و آب قرار داده است؟بیقین اوست« رَبُّنَا الَّذِي أَعْطىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدىٰ (1) پروردگار ما همان کسی است که آفرینش هر چیزی را به او ارزانی داشته سپس هدایتش کرده است»،و قرینه ها و نشانه هایی که /12 خدا در آفریدگان به ودیعه نهاده به منزلۀ نوری است که آنها را بر انسان کشف و آشکار می سازد،و پیامبر اکرم ما(ص)گوید:

«همانا هر حقّی را حقیقتی است و بر هر چیز درستی نوری است»،و اگر

1- (109) -طه50/.

خدا چیزی را پنهان دارد و میان آن چیز و دانش انسان رابطه ای برقرار نکند،کیست که بتواند ما را بدان چیز راه نماید؟و اکنون خدا بسی بیش از آنچه را بر دانش انسان آشکار کرده از آن پنهان داشته است.

شرط سوم:از آنجا که انسان نیروی دید و تمیز دادن خود را در پاره ای حالتها از دست می دهد،چون خشم شدید.یا علاقۀ بسیار به قضیّه ای معیّن،یا به هنگام شهوت که در آن حالتها شعور درونی او از میان می رود،پس نیاز به اراده ای نیرومند دارد که به وسیلۀ آن بر چنان حالتهایی تسلّط یابد،و این اراده از جانب خداست« وَ مٰا تَشٰاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ (۱) و شما جز آن نمی خواهید که خدا خواسته باشد»،هم چنان که نیروی اراده و ضعف آن به دست خداست و اگر تأیید او نباشد در برابر فشارها از پای در می آید و در آن صورت هرگز راه نمی یابد.

« وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ وَلِیٍّ مِنْ بَعْدِهِ -هر کس را که خدا گمراه کند از آن پس هیچ دوستی نخواهد داشت.» خداست که می تواند او را رهنمایی کند و از سرنوشت دردناکش برهاند.

پس اگر شایستۀ نجات باشد خدا به نجات او سزاوارتر است،زیرا اوست که وی را آفریده و به وجود آورده و از هر کس دیگر بدو مهربانتر است،و کسی که مهربانترین مهربانان به او رحم نکند و بردباری وسیع و کرم بزرگ خدا او را درنیابد آیا هیچ مهربانی یا بردباری یا کرم دیگری او را درخواهد یافت و دستگیرش خواهد شد؟! در سورۀ الرّعد می خوانیم:« لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ بِشَیْءٍ إِلاّٰ کَبٰاسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی الْمٰاءِ لِیَبْلُغَ فٰاهُ وَ مٰا هُوَ بِبٰالِغِهِ وَ مٰا دُعٰاءُ الْکٰافِرِینَ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ (۲) خاصّ اوست خواندن راستین.آنان که جز او را می خوانند هیچ پاسخشان نمی گویند.همانند کسی که دو دست خود را به سوی آب برد تا آب به دهان خویش رساند و نتواند که آب به دهان رساند.و دعای

۱- (۱۱۰) -الانسان/۳۰.

۲- (۱۱۱) -الرّعد/۱۴.

کافران جز به گمراهی نیست».و کسی که راهی دیگر جز راه خدا که در رسالتها و اولیاء او نمودار شده بپیماید،بیگمان خطا و گمراهیش که در آن بسی دور شده به روز قیامت یا حتی در دنیا به هنگام پاداش معلوم و آشکار می شود.

« وَ تَرَى الظّالِمِينَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ -و ظالمان را می بینی که چون عذاب را بینند.» و فرصتی را که بدانها داده شده بود که ارادۀ خود را بیازمایند از دست داده اند، « يَقُولُونَ هَلْ إِلى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ -می گویند:آیا ما را راه بازگشتی هست؟» براستی،آن گاه که ظلم خودشان آنها را به آتش دوزخ کشانیده آرزوی بازگشت می کنند تا هدایت خدا را بر گمراهه نماییهای شیطان برگزینند،ولی دریغ، آیا عقربه های زمان به عقب برمی گردد،و آیا جوانی را به پیری فرتوت باز می گردانند و آیا شادابی خردسالی به کالبد کسی که سالیان او را در هم شکسته و به کهنسالی رسیده است باز می آید.

براستی که این حقیقت نفس آدمی را از ژرفای خود برمی انگیزد و متأثر می سازد،پس چه خسارت بزرگی است برای ستمگران،و چه بهایی در برابر این خسارت جبران ناپذیر همسنگی می کند؟! [۴۵]

این آیات در بیان سرانجام ستمگران هم چنان پیاپی می آید که اگر برای آنها برشمرند بیگمان میلیونها بار از پشیمانی خوردن بر قصوری که در پیشگاه خدا مرتکب شده اند می میرند و از لحاظ روانی و جسمی شکنجه می شوند،روانی از آن روی که پس از والایی و بزرگی فروشی در دنیا احساس خواری و پستی می کنند،و جسمی از آن رو که پیکرشان بزودی هیمۀ دوزخ خواهد شد.

« وَ تَراهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْها خاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ -آنها را می بینی که ترسان و ذلیل به جهنم می برند.» براستی مهمترین مانع نفسانی که سدّ راه هدایت انسان می شود همان تکبّر

ص :۳۸۴

و بزرگ خویشتنی است،همان چیزی که شیطان را از بهشت بیرون افکند،و شیطان نیز هم چنان فرزندان آدم را بدان وسیله از شمول رحمت و مهر خدا به عرصهٔ خشم و قهر و عذاب او می کشاند،و بر انسان واجب است که در برابر سرکشیهای نفس بزرگی نما و متکبّر خود،با تصوّر آن لحظه که متکبّران را در آن به دم آتش می دهند و نفوسشان از خواری ترسان و لرزان است،ایستادگی کند.

انسان از این هراس منفی نمی گذرد مگر به هراسی که نتیجه ایمان مثبت باشد و از این رو /۱۲ در دعا آمده است:

«بار خدایا مرا پیش از هراس ذلّت و خواری در آتش بیم ایمان نصیب کن».

وقتی در روز قیامت ذلّت و خواری ستمگران به قلّهٔ خود می رسد، نمی توانند با دیدهٔ گشوده تمام و توجّه کامل به پیرامون خود بنگرند،بویژه آنان که خود را به ظاهر مؤمنان درآورده بودند و با این تظاهر به ایمان در دنیا مردم را فریفته بودند،و از این رو هنگامی که می خواهند به مردم بنگرند یا حتی دیده ای به اطراف خود گشایند با نظرهای ذلّت و خواری که کسان بر آنها می افکنند روبرو می شوند.

« یَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ -از گوشهٔ چشم نگاهی دزدیده می کنند.» آن چنان که احدی را نمی بینند،و این روش از طبیعت مجرم یا انسانی است که احساس خواری در وجود او بالا گرفته است.

یکی از مفسّران گوید:بیگمان شدّت عذاب مانع نگریستن آنها به آتش می شود ولی آنها با بیم و هراس فراوان بدان می اندیشند و از این رو می بینی که دزدیده و زیر چشمی بدان می نگرند،مانند کسی که به اعدام محکوم شده و زیرچشمی به دار می نگرد،بر عکس کسی که با دیدهٔ فراخ به باغی خرّم می نگرد و دیدهٔ خود را از آن انباشته و سرشار می کند.

امّا صالحان و شایستگان در واقع کسانی هستند که از این موضع به عنوان عبرت و اندرز بهره می جویند.

« وَ قٰالَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ الْخٰاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِیهِمْ یَوْمَ

الْقِیامَهِ

-و کسانی که ایمان آورده بودند می گویند:اینان خود و کسانشان را در روز قیامت بر باد دادند.» به سبب ستم و گمراهی خویش.هر آینه خدای سبحان فرصتی بزرگ به انسان داده و به او نیرو بخشیده و به کسانش بهره داده است،ولی ستمگران این فرصت را از دست می دهند و خود کاری شایسته نمی کنند که از توانمندیهای خویش به روز قیامت بهره برند و کسانشان را نیز بر کردار شایسته نمی پرورند /۱۲ تا بدان روز از نکوکاریهای فرزندان خود بهره ای یابند،و بدین سان زیانمندی و خسارتشان در آن روز هراس آور دو چندان می شود.

« أَلا إِنَّ الظّالِمِینَ فِی عَذابٍ مُقِیمٍ -آگاه باش که ستمکاران در عذاب دایم خواهند بود.» یعنی هیچ گاه از آن بیرون نخواهند آمد.

[۴۶]

هم چنان که بیقین ستمگران یاران و همدستان خود را نیز روز قیامت از دست می دهند،روزی که تمام پیوندها و رابطه هایی که در دنیا آنها را از پیمودن راه درست باز می داشت گسیخته می شود.

« وَ ما کانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِیاءَ یَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ -جز خدا یار و مددکاری ندارند که آنها را یاری دهند.» این معنی دهها بار در قرآن تکرار می شود،ولی برای چه آیات بر این نکته تأکید می کنند که کسانی که انسان به آنها تکیه می کند و متوسّل می شود و آنها را می پرستد،همچون طاغوتها،و نیرومندان و توانگران و صاحبان دانش گمراه کننده و نامداران هرگز سودی به او نخواهند رساند؟زیرا از بزرگترین عوامل گمراهی یاران بد هستند که ستمکار به آنها فریفته می شود و با تکیه بر آنها در ربودن حقوق مردم گستاخانه پیش می رود.آیا نمی اندیشد که روز قیامت اینان هیچ سودی به او نمی رسانند؟ « وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ سَبِیلٍ -و هر کس را که خدا گمراه کند هیچ راهی برایش نیست.»

راه به هدایت،زیرا تنها راه رسیدن بدان همان راه خداست(که گمراه گم کرده است)،و سرانجام:

از خود می پرسیم:رابطهٔ مجموعهٔ این آیه ها و اندیشه هایی که از آن الهام گرفته می شود با موضوع وحدت و بررسی اختلافات اجتماعی چیست؟ در واقع قرآن کریم برای بررسی ریشه های فساد و اختلاف می کوشد،و از مهمترین این ریشه ها ۱۲/ گمراهی است،زیرا برخی حقیقت را می دانند در حالی که برخی دیگر آن را نمی دانند و همین امر در بیشتر موارد منجر به اختلاف می شود،و قرآن گمراهی بشری را بررسی و تأکید می کند که سبب آن دور شدن از راه و روش آسمانی(و الهی)است،پس هر گاه که به سوی خدا بازگردد و به دعوت او پاسخ گوید به حق رهنمایی می شود و از تکبّر و بزرگ خویشتنی که بدین یا بدان صورت در پشت زد و خوردها و مبارزات اجتماعی قرار دارد،دور می گردد.

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۷ تا ۵۳]

اشاره

اِسْتَجِیبُوا لِرَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لَکُمْ مِنْ مَلْجَإٍ یَوْمَئِذٍ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ نَکِیرٍ (۴۷) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً إِنْ عَلَیْکَ إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ وَ إِنّٰا إِذٰا أَذَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ مِنّٰا رَحْمَةً فَرِحَ بِهٰا وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَإِنَّ اَلْإِنْسٰانَ کَفُورٌ (۴۸) لِلّٰهِ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ إِنٰاثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ اَلذُّکُورَ (۴۹) أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرٰاناً وَ إِنٰاثاً وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشٰاءُ عَقِیماً إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ (۵۰) وَ مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اَللّٰهُ إِلاّٰ وَحْیاً أَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ مٰا یَشٰاءُ إِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ (۵۱) وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا اَلْکِتٰابُ وَ لاَ اَلْإِیمٰانُ وَ لٰکِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۵۲) صِرٰاطِ اَللّٰهِ اَلَّذِی لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ أَلاٰ إِلَی اَللّٰهِ تَصِیرُ اَلْأُمُورُ (۵۳)

معنای واژه ها

۴۷[و ما لکم من نکیر]

:یعنی انکار کننـده ای که یاریتان دهد،یا انکار:بدین معنی که از شدّت و بیم و نگرانی و یا از آن رو که می بینید در انکار آن سودی وجود ندارد، نمی توانید دست به انکار بزنید.

ما آن را نوری ساختیم تا هر کس را بخواهیم بدان هدایت کنیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پایان آیات این سوره برای پاک ساختن دلها از بیخبری آنها از رسالت و وانهادن آنها بر پیامبر،و فریفتگی آنها بـدانچه دارند و بیتـابی شـان از آنچه از دست داده انـد می آیـد،چگونه؟ آغاز این درس دلها را پس از آن که خـدا فرمان می دهـد به رسالت پاسخ قبول گویند می لرزاند و آنها را از روزی بزرگ می ترساند که هیچ چیزی آن را

ص :۳۸۸

برنمی گرداند و هیچ پناهگاهی نیست که بدان پناه برند و هیچ یاوری وجود ندارد که بتواند از آنچه با آنان می شود جلوگیری کند.

سپس اندیشۀ وانهادن(و به امید همّت دیگران نشستن)را در امر هدایت فرو می پاشد،و بیان می کند که حتّی پیامبر نیز مسئولیّتی جز به اندازۀ تبلیغ و رساندن رسالت به مردم ندارد.

غرور انسان را در هم می شکند و او را بر ضعف خود آگاه می کند و می گوید که چگونه از رحمت خدا از شادمانی و وجد به جنبش درمی آید و چیزی نمی گذرد که اگر بدی بدو برسد دستخوش کفر و نومیدی می شود.آیا این همه انسان را به این حقیقت رهنمون نمی شود که او خود صاحب اختیار و مالک هیچ چیزی از امور خود نیست،و براستی فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست و او هر چه را بخواهد می آفریند و اوست که ۱۲/ رحمت خود را هر گونه بخواهد میان بندگانش تقسیم می کند و به این پسر می بخشد و به آن یک دختر می دهد و سوّمی را سترون و بی فرزند می سازد؟ به هر که بخواهد بزرگترین مکرمت را که همان وحی است مرحمت می کند و او را بدان بزرگ می دارد.سپس سیاق آیات به بیان حقایقی دربارۀ وحی می پردازد و این سوره که جوانبی از نظام سیاسی اجتماع مسلمان را با گفتگو از وحی بیان می کند کامل می شود.مگر نه آن که وحی همان محور چنین اجتماع و ارزش و اعتبار و نظام سیاسی آن است؟

شرح آیات:

[۴۷]

بزرگترین چیزی که انسان از آن رنج می برد غفلت و بی خبری است، به گونه ای که مشکلات روزانه قضایای مهم ایشان را از یادشان می برد،و بنا بر عادت تک درخت مردم را از دیدار جنگل انبوه مانع می شود(و راه نظرشان را می بندد).قرآن این حالت را با هشداری صاعقه وار دربارۀ روز قیامت که گریز از هراسهای آن ممکن نیست،چاره می کند.

ص:۳۸۹

« اِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ -به پروردگارتان پاسخ قبول دهید!» با گوش فرا دادن به سخنان دعوت کننده ای که از جانب اوست،و تسلیم به حقّی که با او فرو فرستاده است،و فرمانبرداری از رهبریی که بدان فرمان داده است.

« مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ -پیش از آن که روزی بیاید که از جانب خدا بازگشتی ندارد.» آیا کسی می تواند چیزی را که خدای تعالی اراده کرده است برگرداند؟ « مٰا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ -در آن روز نه پناهی خواهید داشت.» پس هیچ کس شما را یاری نمی دهد.

« وَ مٰا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ -و نه کسی که از شما دفاعی تواند کرد(و منکر گناهتان تواند شد).» [۴۸]

قرآن-در چندین آیه-به بررسی مشکلی نفسانی در برابر تحمّل مسئولیت ایمانی می پردازد، /۱۲ آنجا که می بینی انسان منتظر کسی است که ایمان را به او تحمیل کند(و چشم دارد که دیگری او را به قبول ایمان وادارد)،و می پندارد تا وقتی کسی نباشد که او را به ناخواه خود وادار به ایمان کند وی از ایمان آوردن و التزامهای آن معاف است.

هرگز...ایمان مسئولیّت خود توست قبل از هر شخص دیگر.مگر نه آن که فایدهٔ آن برای توست،و زیان آن-اگر از دستش دادی-بر توست،پس چه انتظاری داری؟براستی پیامبر جز تبلیغ کننده ای نیست،پس اگر خواستی با آزادی خود ایمان می آوری،و اگر خواستی با کفری که برای خود برگزیده ای عذاب را برای خویش می خری.

« فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمٰا أَرْسَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْكَ إِلاَّ الْبَلاٰغُ -اگر اعراض کنند(و روی گردان شوند)تو را نفرستاده ایم که نگهبانشان باشی.بر تو جز تبلیغ رسالت هیچ نیست.» این نقش هر رهبر رسالتی در هر اجتماع و هر زمان است،و همین مسئولیّت

بزرگی که متحمل آن می شود او را بس.و اگر مردم از آنچه او ایشان را بدان فرا می خواند روی گردانند،این امر دلیل بر کوتاهی او در رسالت خود نیست،و تقصیری در رهبر محسوب نمی شود تا آن اندازه ای که دلالت بر دور شدن آنها از میزان خرد ثابت،و پیروی آنها از طبیعتهای چیره بر خود می کند که از فشارها و عوامل خارجی تأثیر می پذیرد.آنچه سیاق آیه در اینجا عرضه می کند برای آن است که انسان را متوجّه مرکز ضعف خود سازد تا غرور و فریفتگی او را به خود رأیی نکشاند که کافر شود.

ناتوانی انسان در دگرگونی حالت نفسانی او با دگرگونیهای اوضاع و احوال بیرون از ارادهٔ او نمودار می شود،پس آیا چنین حالتی می تواند میزانی مناسب و شایسته برای ارزشیابی حق و باطل یا تشخیص راهی درست برای رفتار باشد،یا ناگزیر باید از پیامبر پیروی کرد؟ « وَ إِنّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها -و ما چون به انسان از رحمت خود بچشانیم شادمان می گردد،» و در حدود نعمت متوقف می ماند و به مسئولیّتی که بر دریافت نعمت مترتّب است نمی اندیشد.خداوند از این سرمستی و شادمانی نهی می کند و گوید:

« إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ (۱) همانا خداوند سرمستان را دوست ندارد»،و در جای دیگر گوید:« لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِما أَتَوْا وَ یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِما لَمْ یَفْعَلُوا فَلا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفازَةٍ مِنَ /۱۲ الْعَذابِ (۲) آنان را که از کارهایی که کرده اند شادمان شده اند،و دوست دارند به سبب کارهای ناکردهٔ خویش هم مورد ستایش قرار گیرند،مپندار که در پناهگاهی دور از عذاب خدا باشند».

شادمانیی که نهی شده همان حالت سرمستی و اشباعی است که به غرور یا نفی مسئولیت و رسیدن به کمال می انجامد.و چنین احساس و دریافتی راه پیشرفت

۱- (۱۱۲) -القصص۷۶/.

۲- (۱۱۳) -آل عمران۱۸۸/.

انسـان را می بنـدد،و بر عکس اگر پیش خـود احسـاس کنـد که مسـئولیتهایی دیگر در مقابـل خود دارد که هنوز انجـام نـداده است،در ضمیر خود احساس اندوه می کند، زیرا به کوتاهی ورزیدن در کردار خود اعتقاد دارد.

امام امیر المؤمنین ما را این گونه سفارش می کند،آنجا که گوید:

«و بدانید ای بندگان خدا!مؤمن شب را به روز و روز را به شب نمی آورد مگر آن که نفسش در نظر او مظنون است،و همواره بر آن عیب می شـمارد،و طاعت افزونتر از آن می طلبد،پس شـما همانند سابقان پیش از خود و گذشتگانی باشید که جلوتر از شمـا بوده انـد،آنچه را از دنیـاست چنـان کسـی که کوچ می کنـد ویران کنیـد و آن را چنـان کسـی که منازل و مراحل را می پیماید درهم نوردید(و از سر دنیا بگذرید)». (۱)

امام کاظم یکی از فرزندانش را چنین سفارش می کند و گوید:

«ای پسـرک من!جـدّی باش،هرگز نفست تو را به راه کوتاهی در بنـدگی خـدا و فرمانبرداری از او نکشانـد،براستی که خدا را چنان که حقّ عبادت اوست بندگی نمی کنند». (۲)

جـانبی دیگر از طـبیعت بشـر وجـود دارد که همـان نومیـدی به هنگـام مصـیبت و گرفتـاری و آزمون است،چنـان که نعمتهـای خداوند را به سبب مصیبتی که در زندگی او روی نموده از یاد می برد و این بر میزان ضعف و ناتوانی او دلالت می کند.

چرا نسبت به آن نعمتها ناسپاس و فراموشکار می شود؟زیرا برخی از دارایی خود را از دست داده یا دچار پاره ای از بیماریها شـده است،آیا از دیگر نعمتهای خـدا که هم چنان در آنها غوطه ور است یاد نمی کند؟آیا روزهای فراخی و آسایش را که از آن نعمتها سرمست می شود و می پنداشت جاودانی هستند و هرگز از او زایل نمی شوند به یاد نمی آورد؟!

۱- ۱۱۴) -موسوعه بحار الأنوار/ج ۶۸،ص ۲۳۱.

۲- ۱۱۵) -همان مأخذ/ص ۲۳۵.

آری،سزاوار است که شخص مبتلا به دیگر نعمتهای خدا بر خویشتن نظر کند،پس شخصیت خود را باز می یابد، ۱۲/ و به پروردگارش اعتماد می کند،و در ایستادگی در برابر بلا و آزمون با روحی مثبت شتاب می کند،هم چنان که سزاوار است که همواره نعمتهای پیشین خدا را بر خود به یاد آورد تا امیدش به خدا افزون شود و او را سپاس بسیار دارد،چنان که زن ایّوب کرد،آنجا که ابلیس کوشید آن زن را به هنگام بلایی که او را احاطه کرده بود بفریبد و گمراه کند،ولی او شیطان را دور راند و با صبر و شکیبایی خود پایداری کرد تا خداوند آن بلا را از او دور ساخت و گشایشی داد.در حدیث آمده است که:شیطان روزی نزد وی آمد و به وی گفت:آیا تو خواهر یوسف صدیق(ع)نیستی؟گفت:چرا.گفت:این سخت کوشی چیست؟و این چه بلیّه ای است که شما را گرفتار آن می بینم؟ گفت:اوست که با ما چنین کرده تا به فضل خود بر ما،ما را مزد دهد،زیرا او که نعمت بخش است به فضل خود نعمت را به ما بخشید و ارزانی داشت،سپس آن را از ما گرفت تا ما را بیازماید،آیا نعمت بخشی برتر از او دیده ای؟!پس بر اعطای او سپاس می گزاریمش و بر آزمونش او را می ستاییم،پس در هر دو مورد دو امر نیکو را برای ما قرار داده است،پس آزمون و ابتلاـ از جانب او برای آن است که شکیبایی ما را ببیند و ما بر شکیبایی توانا نیستیم مگر به مدد و توفیق او،پس او را سپاس و منّت داریم بر آنچه به ما داد و ما را به آزمون گرفت». (۱)

مؤمنان این گونه با مصیبت و آزمون روبرو می شوند و در برابر وسوسه های شیطان که می کوشد مسیر رفتار آنها را منحرف کند ایستادگی می کنند،در حالی که دیگر مردم به سبب گرفتاریها و آزمونهایی که دستخوش آنها می شوند کفر می ورزند و ناسپاسی می کنند،گرفتاریهایی که اگر آنها را بررسی کنیم بیشتر آنها به سبب گناهان آنان و کارهای بدی که پیشتر از دستشان برآمده بر آنان عارض شده است.

« وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسٰانَ كَفُورٌ -و اگر برای

۱- ۱۱۶) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱۲،ص ۳۵۲.

کارهایی که کرده است ناروایی بدو رسد ناسپاسی می کند(که همانا انسان بس ناسپاس است)» به نعمتهای پیشین ناسپاسی می کند هم چنان که به دیگر نعمتهایی که هم اکنون او را در برگرفته ناسپاس است،پس دنیا به دیدگانش تیره و تار می آید،و توانایی خود را برای ایستادگی در برابر بلا و بهره بری از آسایش از دست می دهد.

[۴۹]

این ضعف انسان و سستی ارادهٔ اوست،پس آیا نباید به نیرویی که مقهور نمی شود و فرمانروایی که محدود نمی گردد و تسلّطی که مغلوب نمی شود، یعنی به خدای قدرتمند مسلّط بپیوندد؟ « لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -از آن خداست فرمانروایی آسمانها و زمین.» /۱۲ پس قلمرو چه کسی گسترده تر از قلمرو آن کسی است که مالك این دو است،و کیست که فرمانروایش از آن کس که این دو را آفریده نافذتر باشد؟مگر نه آن که آسمانها در دست راست او فشرده شده است؟و انگهی فرمانروایی او محدود و منحصر به آسمانها و زمین نیست،زیرا او:

« يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ -هر چه بخواهد می آفریند.» بی آن که کسی را حق اعتراض بر او یا پرسش باشد.

و این اراده در جوانب گوناگون زندگی نمودار می شود،و از آن میان تصرّف و عملکرد او در بزرگترین چیزی است که از داشتنیها به انسان عطا کرده،و آن همان فرزند است.

« يَهَبُ لِمَنْ يَشٰاءُ إِنٰاثاً وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشٰاءُ الذُّكُورَ -به هر که بخواهد دختری می بخشد و به هر که بخواهد پسر می بخشد.» پس نه آن کسی که خدا اراده کرده است که تمام فرزندان او دختر باشند قادر است که فرزندی پسر به دنیا آورد و نه بر عکس.و شاید مقدّم داشتن دختران بر پسران(در این آیه)برای دلالت بر این امر است که دختر خود یکی دیگر از هدیه های بزرگ خداست،یا برای آن که مردم عهد جاهلی دختر را دوست

نمی داشتند،ولی خداوند-با وجود این-دختر می بخشد،پس او بخشندهٔ هر چیزی است که می خواهد و به هر گونه ای که بخواهد،آیا این بر وسعت فرمانروایی و شدّت تسلّط و چیرگی او دلالت نمی کند؟ [۵۰]

« أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرٰاناً وَ إِنٰاثاً -و یا هم پسر می دهد و هم دختر.» یعنی نسل را از دو جنس دختر و پسر قرار می دهد، « وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشٰاءُ عَقِيماً -و هر کس را بخواهد سترون(و بی فرزند) می گرداند.» پس به او چیزی نمی دهد،و این ارادهٔ او بی سبب و علّتی نیست،بلکه وارد در مقولهٔ حکمت خداوند و ارادهٔ مطلق او می شود.

« إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ -زیرا او دانا و تواناست.» /۱۲ اگر هر گونه که مردم می خواهند به آنها بدهد چه بسا جهان تباه شود.بدین سان که همه یا بیشتر مردم پسر می خواهند یا بر عکس،در حالی که باید تنوّع و توازنی برای حفظ جنس بشری در کار باشد،و از سویی دیگر پروردگار ما برخی را به سبب حکمتی که خود از آن آگاه است سترون قرار می دهد،چه بسا که اگر به سترون نسلی دهند تباه گردد.

شناخت این حقیقت آرامشی در نفس و ضمیر پدید می آورد،پس کسی که بداند خداوند همان بخشندهٔ بهترین و برترین نعمتها و مؤثّرترین آنها بر نفس است که همان فرزند باشد که جان هر جانداری بدان دلشاد می شود،و سرمستی چندان بر او چیره نمی آید که او را به مرحلهٔ غرور و خود فریفتگی بکشاند،هم چنان که اگر نعمتی را از دست بدهد نومیدی چندان بر او غلبه نمی کند که بر نعمتها ناسپاس شود،زیرا می داند که تقدیر کننده و سنجیدهٔ تمام آنها خداوندی است منزّه و متعال که جور و ستم نمی کند.

[۵۱]

پروردگار در روند گفتگو از دامنه های ناتوانی بشر و ابعاد نیازمندی او،و ضرورت،پیوندش به کان قدرت و سرچشمهٔ توانگری بی نیازی،یعنی به رحمت خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست،ما را به نعمت رسالت هدایت

می کنـد و گفتگو از رسالت به فضای کلّی سورهٔ شوری می پیوندد که با پیوندی اسـتوار به این آیات پایان می پذیرد.و این از آن رو است-که چنـان که پیش از این گفتیم-شوری متمّم نظـام سیاسـی امّت و بلکه محور این نظـام است،و اساس امّت همان وحیی است که بر اجتمـاع مسـلمان رنگی الهی می بخشـد و آن را بـا کلمـهٔ تقوی زنـده می سـازد،و در پیرامون محور رهـبری مکتبی که در پیـامبر(ص)و نزدیکـان او از اهـل بیت معصومش و فقیهـان شایسـته ای که راه ایشان را پیروی می کننـد متمثّل و نمودار می شود متّحد و یکپارچه می کند.

خداونـد بر بنـدگان خود به نعمـتی بزرگـتر و شـگفت انگیزتر و سودمنـدتر از وحی منّت ننهـاده است.براسـتی،وحی بزرگترین تجلّی رحمت خـداست که همه چیز را در بر می گیرد،و کـدام قـدر شناسـی یا کـدام احترامی بزرگتر از این که انسان کلمات صـاحب جبروت آسـمانها و زمین را دریـافت کنـد؟!و کـدام دل بزرگی است آن دلی که این امر سـنگین را دریابـد و از پـای درنیاید؟!در کدامین آسمان چنین گرامی نفسی پرواز می کند /۱۲ که کلمات خدا را دریابد که اگر بر کوه ها نازل می شد از پای در می آمدند،و اگر به مردگان می رسید بیگمان سخن می گفتند و اگر به زمین خطاب می شود به یقین روان می شد.

امّا چگونه خدا کلمات خود را بر بشر فرو می فرستد؟به یکی از راههای زیر:

« وَ مٰا كٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلاّٰ وَحْياً -هیـچ بشـری را نرسـد که خدا با او سـخن گوید جز به وحی.» وحی چیست؟بر حسـب زبان و موارد کاربرد این کلمه،همان افکندن حقیقتی است به نحو کامل در دل.

شیـخ مفیـد گویـد:اصل وحی همان کلام پنهانی است،سـپس بر هر چیزی اطلاق شده است که با آن قصد فهماندن مخاطب به طـور نهـانی و پوشیده از دیگری یـا اختصـاص به او و بـدون مسـاهمت جز او کننـد،و چون به خـدا نسبت داده شود در مورد چیزهایی است که پیامبران(صلّی اللّه علیهم)بدون دیگران بدان اختصاص و

ویژگی دارند،بر اساس عرف اسلام و شریعت پیامبر. (۱)

از امام امیر المؤمنین(ع)مروی است که در معانی وحی گفت:

«امّا تفسیر وحی نبوّت و رسالت همان گفتهٔ خدای تعالی است:« إِنّا أَوْحَیْنا إِلَیْکَ کَما أَوْحَیْنا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَیْنا إِلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ (۲) ما به تو وحی کردیم هم چنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کرده ایم،به ابراهیم و اسماعیل...»اما وحی الهامی همان گفتهٔ اوست عزّ و جلّ که:« وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّا یَعْرِشُونَ (۳) پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که:از کوه ها و درختان و در بناهایی که می سازند خانه هایی برگزین»،و مانند آن است« وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ و به مادر موسی وحی کردیم که:شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریایش بینداز»،و امّا وحی اشاره آن است که گفت عزّ و جلّ:« فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَ عَشِیًّا (۴) پس از محراب به میان قوم خود بیرون آمد و به آنان اشاره(و إعلام)کرد که:صبح و شام تسبیح گویید»». (۵)

آنچه این معنیها و جز اینها را در کلمهٔ وحی جمع می کند همان افکندن اشاره به گونه ای از ۱۲/ ویژگی دادن و پنهان داشتن است.

از خود می پرسیم:وحی از جانب خدا به بشر چگونه صورت می پذیرد؟پیش از پاسخگویی باید بدانیم که پرسش از چگونگی در جانب الهی شایسته نیست، زیرا علم آن از ما پوشیده است،و بسیاری از مردم که در ذات الوهیّت و حقایقی که به ذات سبحان او مربوط می شود اندیشیده اند گمراه شده اند.آری،ما حق داریم که

۱- (۱۱۷) -موسوعه بحار الانوار/ج ۱۸،ص ۲۴۹.

۲- (۱۱۸) -النّساء۱۶۳/.

۳- (۱۱۹) -النّحل۶۸/.

۴- (۱۲۰) -مریم۱۱/.

۵- (۱۲۱) -موسوعه بحار الأنوار/ج ۱۸،ص ۲۴۹.

موضوع را از جانب دیگر یعنی از نظر دریافت و پذیرفتن دعوت و گرفتن وحی مورد پرسش قرار دهیم،و در اینجا قضیّه آسان است،زیرا مثالهایی برای آن وجود دارد.

ما آدمیان هنگامی که خدا ما را در شکم مادرانمان آفرید چیزی نمی دانستیم،سپس او علم را به دلهای ما افکند،هم چنان که خداوند نور شناخت و روح ایمان به خود را در دلهای بسیاری از افراد بشر می افکند،و تمام اینها نظایری از وحی است.

ولی هنگامی که خدا به وحی با کسی سخن می گوید این تنها به معنی افکندن نور دانش به صورت اجمالی نیست،بلکه همچنین به معنی بیان جزئیّات دانش و تشریح هدایت است،زیرا قضیّه در اینجا قضیّه تکلّم است و تکلّم یعنی وجود کلمات،و کلمات به معنی جزئیّات دانش است.

به نظر می رسد وحی همان پیوند مستقیم میان پروردگار و بندهٔ برگزیدهٔ اوست و شاید وحی والاترین درجهٔ تکلّم باشد،و پیامبر ما(صلّی اللّه علیه و آله)در لحظه های تجلّی وضعی مخصوص داشت که مسلمانان آن را«برحاء وحی شدّت تبداری وحی»می نامند.

زراره از امام صادق-علیه السّلام-پرسید و گفت:فدایت شوم:آیا حالت بی خویشی و غشی است که هنگامی که وحی بر پیامبر نازل می شد به حضرتش دست می داد؟گفت:

«این وقتی بود که میان او و خدا احدی وجود نداشت،آن گاه که خدا برای او تجلّی می کرد»، (۱) و در حدیثی دیگر آمده است:

«چون جبرییل نزد پیامبر می آمد در برابر او بدان سان که بنده ای می نشیند می نشست و پیش از آن که وارد شود از او اجازه می گرفت». (۲)

از اینجا معلوم می شود که حالت تبداری وحی وقتی به پیامبر دست می داد

۱- ۱۲۲) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۲۵۶.

۲- ۱۲۳) -همان مأخذ.

که تجلّی خداوند برای او به صورت وحی مستقیم انجام می یافت،نه هنگامی که فرستاده ای را از جانب خود(که همان جبرییل علیه السلام بود)می فرستاد،و جبرییل به زیباترین شکل که همان صورت دحیهٔ کلبی معروف به زیبارویی بود نمودار می گشت،و بر حسب یکی از نصّ‌ها جز دو بار به صورت اصلی خود بر آن حضرت وارد نشد.پس حالت شدّت تبداری وحی چه بوده و برای چه روی می داده است؟ روایت کرده اند که هنگامی که وحی بر او نازل می شد در سر خود بانگی چون آوای زنبوران عسل می شنید، و روایت کرده اند که روزی بسیار سرد وحی بر او نازل می شد و چون وحی از او قطع شد از پیشانیش عرق می چکید.

روایت کرده اند چون وحی بر او نازل می شد اندوهگین می گشت و چهره اش به تیرگی می گرایید و روی خود را برمی گرداند و یارانش سرهای خود را از او برمی گرداندند. (۱)

در حدیث آمده است هنگامی که بر ناقهٔ خود سوار بود بر او وحی آمد،پس ناقه زانو زد و گلوگاه خود را بر زمین نهاد و نمی توانست بجنبد،و عثمان برای پیامبر می نوشت« لاٰ یَسْتَوِی الْقٰاعِدُونَ... آیه (۲) و ران پیامبر بر ران عثمان قرار داشت، پس ابن امّ مکتوم آمد و گفت:ای پیامبر خدا!مرا عذری است،چه می بینی؟ آن گاه وحی او را از خود بیخود کرد،و رانش بر ران عثمان سنگینی نمود،تا آنجا که گفت:ترسیدم آن حالت او را از هم بگسلاند،پس خدای سبحان نازل کرد:

« غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ (۳) غیر از آنان که رنج و آسیبی دارند»، (۴) /۱۲ و حق بود که سنگینی وحی پیامبر را به رنج افکند،و اگر توفیق خدا نبود بیگمان دل او از

۱- ۱۲۴) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۲۶۱.

۲- ۱۲۵) -النساء۹۵/.

۳- ۱۲۶) -النّساء/بخشی از آیهٔ ۹۵.

۴- ۱۲۷) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۴۶۴.

تجلّیات پروردگارش از هم می شکافت.مگر نه آن که نزدیک بود آسمانها از بیم خدا از هم بشکافد؟ چه بزرگ است دلی که کلمات خدا را تحمّل می کند،و امر او را به صورت مستقیم دریافت می کند!براستی که بیگمان این نشانه ای بزرگ از نشانه های خداست! شاید توفیق خدا و تأیید پیامبر از جانب او که توان وی را به تحمّل حالت وحی و تجلّی بزرگ خدا و سپس حمل کردن علم و کلمات خدا کامل می کند در روح القدسی نمودار می شود که خداوند آن را بر پیامبر خود نازل می کند،از امام صادق-علیه السلام-در تفسیر این گفتهٔ خدا روایت شده است که:

« (یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی (۱) تو را از روح می پرسند بگو:

روح جزئی از فرمان پروردگار من است)گفت:آفریده ای از آفریدگان خدا بزرگتر از جبرییل و میکاییل که با پیامبر خدا بود و با امامان است و خود از ملکوت باشد». (۲)

در تفسیر گفته خدای تعالی:« وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتٰابُ وَ لاَ الْإِیمٰانُ (۳) و این چنین روحی را به فرمان خود به تو وحی کردیم.تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست»،گفت:

«آفریده ای است از آفریدگان خدا بزرگتر از جبرییل و میکاییل که با پیامبر بود و او را استوار می داشت و پس از او با امامان همراه است». (۴)

« أَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ -یا از آن سوی پرده.» چنان که خدا با پیامبر خود موسی بن عمران(ع)به گونه ای سخن گفت، ولی بی آن که وی چیزی را ببیند،و چشم یارای دیدن چه چیزی از عظمت خدا را

۱- ۱۲۸) -بنی اسرائیل۸۵/.

۲- ۱۲۹) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۲۱۵.

۳- ۱۳۰) -الشّوری۵۲/.

۴- ۱۳۱) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۲۱۵.

دارد،آیا دیده ای که چگونه وقتی برقی تند از نوری که خدا آفریده است بر چشم بتابد چگونه بافتهای چشم تلف و اعصاب آن نرم می شود؟و آیا کسی می پندارد که ۱۲/ نور خدا که آسمانها و زمین را به پرتو پروردگارشان درخشان کرده از آن درخشش برق کمتر است؟ پروردگارت بر کوه متجلّی شد و آن را خرد کرد و موسی بیهوش افتاد، (۱) پس آیا موسی که از هم شکافتن کوه را تحمّل نکرد می توانست تجلّی خدا را به نحو مستقیم و بی واسطه تحمّل کند؟! « أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً -یا پیام رسانی می فرستد.» چنان که پروردگار ما جبرییل را نزد پیامبران خود می فرستاد،امّا جبرییل خود چگونه وحی پروردگارش را دریافت می کرد؟ بر حسب روایتی از امیر مؤمنان علیه السّلام،از پیامبر(صلّی اللّه علیه و آله) آمده است که:

«از جبرییل پرسید گفت:ای جبرییل:آیا پروردگار خود را دیده ای؟ جبرییل گفت:همانا پروردگارم دیده نمی شود،پس پیامبر خدا گفت:از کجا وحی را دریافت می کنی؟گفت:از اسرافیل.گفت:اسرافیل آن را از کجا می گیرد؟گفت:او آن را از فرشته ای از روحانیین که والاتر از اوست می گیرد.

گفت:آن فرشته وحی را از کجا دریافت می کند؟گفت:خدا آن را به گونه ای در دلش می افکند».

« فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مٰا يَشٰاءُ -تا به فرمان او هر چه بخواهد به او وحی کند.» و کسی که وحی را دریافت می کند حق ندارد هیچ دخل و تصرفی در آن کند یا بر آن بیفزاید،بلکه ناگزیر باید وحی بر حسب فرمان خدا و در هنگامی باشد که خدا اجازه می دهد.

« إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ -او بلند پایه و حکیم است،»

ص: ۴۰۱

۱- ۱۳۲) -مضمون قسمتی از آیه ۱۴۳/سورهٔ الاعراف.

و از بلندپایگی مجد اوست که بسی فراتر از دلهای بیمار و نفسهای آکنده از کینه ها و غل و زنجیرها ۱۲/ و آثار گناهان است،و براستی کسانی را که خدا برای وحی خود بر می گزیند کسانی هستند که نسبها و حسبهایشان پاکیزه است و دلهایشان پاک شده و نفوسشان والا شده،و خدای دانا وقتی رسالت خود را مقرر می دارد برای آن گرامیترین آفریدگان خود را که از لحاظ سرسپردگی و فرمانبرداری و پاکدلی از همگان پرمایه تر است برمی گزیند.

از اینجاست که مردم را نسزد که برای رهبری خود جز داناترین و پرهیزگارترین کسی را برگزینند.مگر نه آن که خداست که فرمانبرداری ویژه بدو اختصاص دارد؟پس ناگزیر باید نزدیکترین مردم بدو کسی باشد که به فرمان خدا در میان مردم فرمانش روا باشد.

[۵۲]

و این چنین بیرق رهبری این امّت برای پیامبر اکرم ما بسته شده زیرا او به فرمان خدا وحی را دریافت کرده است.

« وَ كَذٰلِكَ -و این چنین.» به مانند این راههای سه گانه:با وحی مستقیم،و با سخن گفتن از آن سوی پرده،و با فرستادن پیام رسان(جبرییل)پیامبر سخنان پروردگار خود را دریافت کرد.

« أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا -روحی را به فرمان خود به تو وحی کردیم.» این روح که خدا به پیامبر وحی کرده چیست؟گفته اند:همانا روح زندگی است.مگر نه آن که قرآن زندگی دلهاست،و آنچه زندگی اخروی بشر را تأمین و تضمین می کند در آن وجود دارد؟پروردگار سبحان ما گفته است:«يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذٰا دَعٰاكُمْ لِمٰا يُحْيِيكُمْ (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید،چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فراخوانند که زندگیتان

۱- ۱۳۳) -الأنفال۲۴/.

می بخشد دعوتشان را اجابت کنید».

ولی به نظر می رسد که«الرّوح»در منطق قرآن همان روح القدس باشد،و پروردگار ما گفته است:

۱-« وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ (۱) و به عیسی بن مریم دلیلهای روشن عنایت کردیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم».

۲-« قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا (۲) بگو:آن را روح القدس به حق از جانب پروردگارت نازل کرده است تا مؤمنان را استواری ارزانی دارد».

۳-« يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ (۳) به فرمان خود بر هر یک از بندگانش که بخواهد وحی می فرستد تا بندگانش را از روز قیامت بترساند».

۴-« يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِكَةُ صَفًّا (۴) روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند».

و روح-بر حسب آیهٔ اخیر-غیر از فرشتگان است،اوست که بر حسب آیهٔ سوم به پیامبران القا می شود،و اوست که بر حسب آیهٔ دوّم رسالت را حمل می کند،و بر حسب آیهٔ نخست پیامبران به وسیلهٔ او تأیید می شوند.

در نصّها آمده است که او آفریده ای است بزرگتر از فرشتگان،و هموست که در شب قدر نازل می شود،و در روز قیامت چنان که چهارمین آیه یاد کرده است با فرشتگان صعود می کند،و او به فرمان خدا و از فرمان خداست،پس در این صورت او از عالم ملکوت مسلّط بر آفریدگان است،و به تعبیر دیگر:او از عالم انوار فراتر از

۱- ۱۳۴) -البقره۸۷/.

۲- ۱۳۵) -النّحل۱۰۲/.

۳- ۱۳۶) -غافر۱۵/.

۴- ۱۳۷) -النبأ۳۸/.

عـالم اجسـام لطیفی همچون فرشـتگان یـا اجسام متراکمی چون بشـر است،در واقع او در افق دانش و خرد و زنـدگی و توانایی است،و بدین سبب او از عالم فرمان است که از آنجا قدر نازل می شود و قضا به آن است.

برای مـا کافی است که از روح همین انـدکی را بـدانیم که به نشانه ها و علامتها و نمودهای هستی او،و نه به ذات او اشاره می کنـد،هم چنان که در دیگر انوار والایی که وجود دارند جز به اندازهٔ شـناخت آثار آنها آگاهی و شـناختی نداریم،و پروردگار سبحـان مـا گفته است:« وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی ۱۲/ وَ مٰا أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَلِیلاً (۱) تـو را از روح می پرسند،بگو:روح جزئی از فرمان پروردگار من است و شما را جز اندک دانشی نداده اند».

و این چنین به نظر می رسد که روح-همچون خرد و اراده-همان نوری الهی است که خدا بر دل هر کس از بندگانش بخواهد فرو می فرستد،تا آن را آکنده از آرامش ایمان،و نور یقین و درستی توفیق و کلمهٔ پرهیزگاری و عصمت سازد.

پروردگـار مـا به بنـدگان مؤمن خود درجه ای از این روح را که همـان روح ایمـان و پرهیزگاری است عطا کرده،در حالی که برای پیـامبر خـود محمـد و خانـدان او،علیـه و علیهـم السـلام،درجـاتی از ایـن روح را عطـا کرده و ایشـان را بـه درجهٔ یقیـن و عصمت(مصونیّت از گناه)رسانیده است.

اگر این روح نمی بـود پیـامبر بـاز نمی شـناختند که آنچه در گوشـهایشان صـدا می کنـد یـا در دلهایشـان افکنـده می شـود یا چشمانشان آن را می بیند از نزد خداست یا از گرایشهای شیطانها یا از اوهام و پندارهای نفس.

هم چنان که اگر نور دانش نباشد انسان نمی تواند میان حق و باطل و میان آنچه دیده اش آب می بیند و آنچه به نظر او سراب می نماید تمییز و تشخیص بدهد.

و اگر روح القدس نمی بود پیامبر شیطان را بکلّی درهم نمی شکست و

۱- ۱۳۸) -اسراء۸۵/.

نمی گریزانید،هم چنان که اگر روح ایمان نباشد در بیشتر موارد مؤمن بر شیطان غالب نمی شود.

به تعبیری دیگر:نفس پیامبر با روح القدس تکامل یافت تا آمادهٔ دریافت وحی خدا شد،هم چنان که نفس دیگر افراد بشر با خرد تکامل می یابد تا معارف و دانشها را دریافت کند.در این صورت«روح»جانب پیوسته به پیامبر از وحی است،در حالی که رسالت جانب پیوسته به حقّی است که وحی می شود،و این هر دو از خدای سبحان است،و از این رو کلمهٔ«الرّوح»در اینجا پس از وحی آمده،و گویی که«روح»در حالی که همان امر خداست به او وحی می شود،و به وسیلهٔ اوست که پیامبر به مرحلهٔ دریافت وحی فرا می رود.

ما این اندیشه را از برخی حدیثهایی در می یابیم که پیش از این دسته ای از آنها را یاد کردیم و بیان کرد که روح آفریده ای بزرگتر از فرشتگان است.اکنون دستهٔ دوّم از آنها را می خوانیم:

از زراره مروی است که گفت:به ابی عبد اللّه(امام صادق علیه السلام) گفتم:چگونه پیامبر بیم آن نداشت که در آنچه از جانب خدا بر او نازل می شود چیزی از گرایشهای شیطان نیز نبوده باشد؟گفت:حضرتش گفت:

«همانا چون خدا پیامبری را به رسالت گیرد آرامش و وقار بر او فرو می فرستد و وحی از جانب خدای عزّ و جلّ چنان برای او می آید که گویی او را به چشم خود می بیند». (۱)

از محمد بن مسلم و محمد بن مروان از ابی عبد اللّه(امام صادق،علیه السلام)مروی است که:

«پیامبر خدا جز با توفیق الهی ندانست که جبرئیل از جانب خداست». (۲)

در تفسیر همین آیهٔ بخصوص،پیش از این حدیثی از امام صادق علیه السّلام

۱- ۱۳۹) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۲۶۲.

۲- ۱۴۰) -همان مأخذ،ص ۲۶۲.

نیز روایت کردیم که(دربارهٔ روح،در این آیه)گفت:

«آفریـده ای است از آفریدگان خدا بزرگتر از جبرییل و میکاییل که با پیامبر بود و او را اسـتوار می داشت و پس از او با امامان همراه است». (۱)

در تفسیر آیهٔ« یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی (۲) تو را از روح می پرسـند،بگو:روح جزئی از فرمان پروردگار من است»،از امام صادق /۱۲ علیه السلام مروی است که گفت:

«بزرگتر از جبرییـل و میکاییل است،همراه هیـچ یک از گذشـتگان نبوده غیر از محمـد،و او همراه امامان است و ایشان را تأیید می کند،و نه چنان است که هر چه را بجویند بیابند(یعنی ذاتش قابل درک نیست)».

برای آن که پیـامبران یقین یابنـد که خـدا آنـان را بـا روحی از جـانب خود تأییـد می کنـد و بـا التمـاس و توبه به درگـاه او به نزدیکی خود بـدو بیفزایند،خدا لحظاتی ایشان را به خود وا می گذارد،آن گاه برون دلهایشان دچار تزلزلی می شود و مرتکب کارهـایی می شونـد که شایسـتهٔ ایشـان نیست،چنـان که یوسف اگر برهان پروردگارش را ندیـده بود آهنگ زلیخا می کرد،و چنـان که یـونس قـوم خـود را نفرین کرد در صـورتی که شایسـته تر آن بـود که بر آنـان شـکیبایی ورزد،و چنـان که داود در قضاوت شتاب کرد و فرشتگان او را یادآور شدند و او به درگاه خدا توبه کرد.

در دو حدیث که دوّمی مکمّل نخستین است آمده است:

از ابی بصـیر،از ابی عبـد اللّه(امام صادق علیه السـلام)دربارهٔ این گفته خـدا که:« حَتّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَـدْ کُذِبُوا (۳) چون پیامبران نومید شدند و چنان دانستند که(وعدهٔ خدا با ایشان)به دروغ به آنان رسانده شده».

گفت:

ص: ۴۰۶

۱- (۱۴۱) -همان مأخذ،ص ۲۶۴.

۲- (۱۴۲) -اسراء۸۵/.

۳- (۱۴۳) -یوسف ۱۱۰/.

«پیامبران پنداشتند که شیاطین بر آنان به شکل فرشتگان درآمده اند». (۱)

از ابی شعیب،از ابی عبد اللّه(امام صادق علیه السلام)مروی است:

«خدا زمانی کمتر از چشم به هم زدنی ایشان را به خود واگذاشت». (۲)

بدین گونه درمی یابیم که نعمت آن روح که پیامبر را استوار می دارد و او را از این که از سر هوی سخن گوید حفظ می کند،اگر بزرگتر از نعمت وحی نباشد کمتر از آن نیست.

« مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتٰابُ -تو نمی دانستی کتاب چیست.» از آن رو که کتاب(قرآن)از نبوغ محمد(صلّی اللّه علیه و آله)نیست بلکه از وحی خداست.

« وَ لاَ الْإِیمٰانُ -و ایمان چیست.» پس اگر وحی نمی بود پیامبری چیزی از کتاب پروردگار خود نمی دانست، و اگر روح القدس نمی بود بدان درجهٔ ایمان نمی رسید،زیرا ایمان با روحی از جانب خدا کامل می شود.

شک نیست که پیامبر پیش از رسالت مؤمن بود،ولی این ایمان مانند ایمان هر فرد دیگر آدمی به خدا و روحی از جانب او بود.مگر نه آن که پروردگار سبحان ما می گوید:« یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لاٰ تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلاٰمَکُمْ بَلِ اللّٰهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَدٰاکُمْ لِلْإِیمٰانِ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۳) از این که اسلام آورده اند بر تو منّت می گذارند.بگو:به خاطر اسلامتان بر من منّت مگذارید،بلکه خدا بدان سبب که شما را به ایمان راه نموده است بر شما منّت می نهد،اگر راست می گویید».

امّا پیامبر محمد(ص)را خدا از آن هنگام که ناخنهای او نرم بود با روح القدس تأیید کرده است،و این معنی از سخن امیر مؤمنان-علیه السلام-

---

۱- ۱۴۴) -موسوعه بحار الأنوار،ج ۱۸،ص ۲۶۴.

۲- ۱۴۵) -همان مأخذ/ص ۲۶۲.

۳- ۱۴۶) -الحجرات/۱۷.

پیداست که گوید:

«هنگامی که وی-صلّی اللّه علیه و آله-از شیر گرفته شد خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین او و فرمود تا راههای بزرگواری را پیمود،و خویهای نیکوی جهان را فراهم نمود». (۱)

« وَ لٰكِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا -ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر یک از بندگانمان را که بخواهیم بدان هدایت کنیم.» براستی که آن نور از خدا،و برای هر کسی است که خدا بخواهد او را هدایت کند،و از پیامبر و تنها مخصوص به او نیست.

« وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ -و همانا تو به راه راست می نمایی.» [۵۳]

پس نوری که خدا بدو وحی کرده به راه راست هدایت می کند.

« صِرٰاطِ اللّهِ الَّذِی لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ أَلاٰ إِلَی اللّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ -راه آن خدایی که از آن اوست هر چه در آسمانها و زمین است.آگاه باشید که همهٔ کارها به خدا باز می گردد.» آیا راه خدای آفریدگار هستی و دارندهٔ آن بهتر است،یا راه شیطانها و طاغوتهایی که قوانین منحرف و مخالف با قوانین طبیعت و سنّتهای هستی وضع می کنند و خود گمراه شده اند و دیگران را نیز گمراه می کنند؟! و آیا آن که همهٔ کارها بدو باز می گردد شایسته تر به فرمانبرداری و پیروی است یا آنان که مالك هیچ چیز حتی امور خود نیستند؟ پیش از پایان این مبحث حدیثی را در فضیلت این آیه می آوریم که جابر بن عبد اللّه(علیه الرحمه)از امام صادق(ع)نقل کرده،گوید:شنیدم که حضرتش گفت:

«قرآنی به دریا افتاد،چون آن را یافتند هر چه در آن نوشته بودند شسته شده

ص:۴۰۸

۱- ۱۴۷) -نهج البلاغه،خطبه ۱۹۲،ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۲۲۲.

بود مگر این آیه:«(أَلاّٰ إِلَی اللّٰهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ -آگاه باشید که همهٔ کارها به خدا باز می گردد)». (۱)

ص :۴۰۹

۱- ۱۴۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۹۱.

سورهٔ زخرف

اشاره

ص: ۴۱۱

سورۀ زخرف

فضیلت سوره:

از ابی جعفر الباقر(ع)که گفت:

«هر که به خواندن(حم)الزّخرف عادت کند،خدا او را در گورش از حشرات زمین و فشار قبر در امان می دارد،تا آن گاه که در برابر خدای عزّ و جل بایستد، سپس این سوره او را همراهی می کند تا به فرمان خدای تبارك و تعالی او را به بهشت درآورد».

تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۹۰ /۱۲

زمینۀ کلّی سوره

برای آن که دلهای ما پذیرای نور ایمان شود ناگزیر باید از پاره ای پلیدیها که بر آن رسول کرده پاك گردد،و آیات قرآن این امر را به ما یادآور می شود و ما را به پاکسازی دلها از آن پلیدیها تشویق می کند،و به چگونگی آن پاکسازی سفارش می کند.به نظر می رسد که سورۀ زخرف در این مسیر پیش می رود...چگونه؟ هدف این کتاب روشنگر که خدا آن را قرآنی عربی قرار داده است(به

زبان عربی که آشکارا حقایق را بیان می کند)بلوغ خرد است،و این والاترین و دقیقترین تعبیر از مطالبی است که در امّ الکتاب (۱) آمده است(۴/۱).

سپس آیات این سوره به آگاه ساختن انسان به گردنه های دشوار نفسانی می پردازد که باید از آنها عبور کرد(یا قفلهایی که باید آنها را گشود،و بیماریهایی که درمانشان واجب است و پلیدیهایی که واجب است دلها را از آنها زدود تا آماده و پذیرای ایمان شوند)و آن پلیدیها عبارتند از:

نخست:فریفتگی و غرور به دارایی.آیا قرآن بدان سبب که کسانی گزافکارند از آنها روی می تابد و اعراض می کند؟آیا پیش از آن که غرور آنها را بشکند آنان را از عذاب بی پایان بیم نمی دهد و نمی گوید که کسانی را که از ایشان نیرومندتر بوده اند هلاک کرده و به صورت داستانی عبرت آمیز برای آنان که از سرنوشت آنها عبرت بگیرند درآورده است؟(۸/۵).

دوم:قایل شدن به جدایی میان پروردگار آسمان و پروردگار زمین،و اعتقاد به این که خدای حق کاری به دنیای آنان ندارد،و چون از آنها بپرسند چه کسی آسمانها و زمین را آفریده چاره ای جز اعتراف به آفریدگار توانمند دانا ندارند.و همچنین است زمین،که اوست که آن را گهواره ای ساخته،و در آن راههایی را گشوده تا مردم از آن راهها به مقصدهای خود برسند و آن گاه به پروردگار خود پی برند که صنع و آفرینش آنها را چنین درست و استوار ساخته.و حتی چاره اندیشی و تدبیر روزی آنان به اذن و فرمان خداست.مگر نه آن که زندگی آنها بر آب متّکی است، پس کیست که آب را به اندازۀ نیازشان از آسمان فرو می فرستد؟آیا نمی بینند که خدا به وسیلۀ آب چگونه زمین را زنده می کند،پس چرا از این نکته بدین حقیقت راه نمی برند که همین گونه نیز آنان را پس از مرگشان زنده می کند؟! از نشانه های تدبیر او آفریدن جفتها و فراهم ساختن وسایل حمل و نقل به

۱- ۱) -به ترجمۀ تحت اللفظی یعنی«مادر کتاب»که همان اصل کتاب یا کتاب اصلی باشد و مراد لوح محفوظ است-م.

فراوانی است.آیا همهٔ اینها دلالت بر این ندارد که خدای آسمان همان خدای زمین است،و آنان را به فرمانبرداری از او فرا نمی خواند و به سپاسگزاری بر نعمتهای او وا نمی دارد؟پس چون بر پشت چهارپایان یا بر عرشهٔ کشتیها قرار گرفتند باید خدا را بر این که این وسایل را مسخّر آنان کرده است،و خود توان رام کردن آنها را نداشته اند،تسبیح گویند!(۱۴/۹)در پایان این سوره نیز یادآوری بدین نکته را باز می خوانیم(۴۸).

سوم:تقدیس چیزها و اشخاص،پس بدانجا می رسند که برای خدای رحمان از میان بندگانش قایل به فرزندی می شوند(و بدو صفت تقدیس می بخشند)و چنان در کفر خود زیاده روی می کنند که می پندارند خدا برای خود دختران را برگزیده و پسران را بدانها داده است.

قرآن می پرسد:آیا آفریدن آنها را دیده اند؟هرگز...و می گوید که همین سخن باطل آنها گواهی علیه آنهاست و بزودی بر آنها نوشته می شود و در قیامت بدین سبب مورد پرسش قرار خواهند گرفت...و می بینی که پرستش خدایان دروغین را از طرف خود بدون عملی از جانب خویش و تنها به حدس و تخمین،و بدون داشتن کتابی الهی که بدان تمسّک جویند،بلکه به پیروی از پدران خود، توجیه می کنند.

قرآن،پیروی از پدران را در این مورد بدین سان بررسی می کند که این روش از عادت متنعّمان است که خدا بیم دهنده(و پیامبری)به هیچ قریه ای نفرستاد مگر آن که آن متنعّمان و شادخواران در برابر او به عادات و رسوم سنّتی پوسیدهٔ خود توسّل جستند و در برابر رسالتهای پروردگارشان به ستیزه برخاستند،ولی آیا اینان به سرانجام آن شاد خواران که خدا از آنها انتقام گرفت نمی نگرند؟! /۱۲ قرآن در این باره داستان ابراهیم را مثال می زند(اولا:برای آن که بارزترین چیزی که در رسالت او بود همان مبارزهٔ او با عادات گذشتگان بود که از پدرش آغاز شد و به قومش پایان یافت،و ثانیا:برای آن که او از پیامبران اولوا العزمی بود که در این سوره یاد شده اند،بجز یکی از ایشان که نوح(ع)باشد).

ص :۴۱۵

اگر اجتماع جاهلیّت عرب به عقاید پدران خود تکیه می کند،بزرگترین فرد آن پدران،ابراهیم پیشگام توحید و شکنندۀ بتهاست،آیا از او که رسالت توحید را به عنوان کلمه ای پایدار در میان فرزندان و بازماندگان خود به جا نهاد پیروی نمی کنند؟ هرگز...آنها از خواهشها و هواهای خود پیروی می کنند نه از پدرانشان،براستی که کالای دنیا آنها را از پیروی حق بازداشته و فریفته است تا آنجا که به پیامبر(ص) نسبت سحر و جادو می دهند(۲۰/۱۵).

چهارم:ارزیابی حقایق با مقیاسهای مادّی،چنان که(اعراب)گفتند:

چرا این قرآن بر مردی از بزرگان در طائف و مکّه نازل نشده؟و خدا(به سبب این گفتار)آنان را براند.آیا آنان اند که نعمتهای خدا را تقسیم می کنند؟هرگز...

خداست که روزی مردم را در میانشان قسمت کرده و در امور مادّی برخی را بر بعضی برتری داده،نه از آن رو که این یک را نزد او ارزشی است بیشتر و آن دیگری را کمتر،بلکه برای آن که زندگی اجتماعی نظام و سامانی داشته باشد و به یکدیگر نیازمند باشند و در میان خود به همکاری و تعاون پردازند،اما بزرگترین نعمت همان رحمت خداست نه مالی که آنها می اندوزند.

چه قدر دنیا نزد خدا خوار و بی مقدار است،تا آنجا که اگر بر مؤمنان بسیار دشوار نمی آمد بیگمان تمام آن را به کافران ارزانی می داشت،زیرا به هر حال سرانجام دنیا کالایی است نابود شدنی.امّا آخرت است که جاندار و جانبخش است و تنها از آن پرهیزگاران است.

پنجم:همنشینان بد که کار بد آدمی را در نظرش می آرایند تا آن را خوب و زیبا بشمارد،و خدا برای کسی که از یاد پروردگارش غافل ماند و روی گرداند همنشین بد از جنّ و آدمی قرار می دهد،(امّا کسی که به یاد خدا باشد بیقین حقایق را به دیده بصیرت می بیند،زیرا شیطان از یاد کرد و نام خدا می گریزد)و شیطان می کوشد که کسی را که ذکر خدا را ترک کرده از راه هدایت منحرف کند،و گمراهی را در نظر او بیاراید،و آدمی هنگامی که به پیشگاه پروردگارش درمی آید از نقش شیطان در گمراه کردن خود آگاه می شود،و بدو می گوید:ای کاش میان

من و تو به قدر مسافت مشرق و مغرب فاصله می بود که بد همنشینی هستی.امّا این بیزاری جستن آن روز چه سودی بدو می رساند؟زیرا آن دو با هم به سبب ستمی که هر دو کرده اند در عذاب شریکند.

(و قرآن بدین سان با ذکر خدا وسوسهٔ شیطان را چاره می کند).

پس از آن که قرآن آن جاهلان را،خواه در عهد پیامبر و خواه پس از او،از عذاب بیم می دهد،و به پیامبر(و پیروانش)فرمان می دهد که به وحی که همان مایه شرف او و قوم اوست(نه به مال و جاه)متوسّل شوند،زیرا در این باره بازخواست می شوند،بدو فرمان می دهد که از پیامبران پیشین بپرسد(و سیرت و شرح حال و رفتار ایشان را بخواند)که آیا هرگز برای غیر خدا دعوت کرده اند(و خدایان دروغین مال و سلطه را هرگز تقدیس کرده اند)،و مثلی از سیرت موسی و عیسی علیهما السلام می زند(و این دو از پیامبران اولو العزم هستند که همراه با ابراهیم و محمّد سلام اللّه علیهما یاد شده اند).

هنگامی که خدا موسی را با آیات روشنگر نزد فرعون و قوم او فرستاد، ناگهان همه بر او خندیدند،و هر چه پروردگار ما آیات خود را بد آنان نمود از موسی خواستند که پروردگار خود را بخواند،و بدو وعده دادند که ایمان می آورند،ولی چون عذاب از آنها دور شد عهد خود را شکستند(و بر ارزش ثروت و سلطهٔ زایل شونده تکیه کردند).

فرعون در میان آنان نخوت قوم گرایی و شهوت دارایی و توانمندی را برانگیخت و آنها را گمراه کرد تا از او فرمان بردند و از این رو خدا از آنها انتقام گرفت و آنها را نشانه و عبرتی برای آیندگان ساخت.

(و همچنین است موضعی که اعراب جاهلی نسبت به عیسی بن مریم، علیهما السّلام در پیش گرفتند)و هنگامی که خدا مثلی شایسته دربارهٔ ایشان زد قوم پیامبر در آن باب مجادله کردند و گفتند:آیا خدایان ما بهترند یا او؟(در حالی که حقّ را می دانستند،ولی لجاجت ورزیدند،شاید برای آن که به ارزش دارایی و سلطهٔ خود تکیه داشتند،و خدایان خود را به عنوان نماد دارایی و سلطه تقدیس

کردند،و پسر مریم را که مظهر پاکی و پارسایی بود خوار و خفیف شمردند).آری، بیگمان او بنده ای است که خدا بدو نعمت داده،و او را نمونه ای برای بنی اسراییل ساخته(ولی هرگز به آنها نفرموده است که او را پرستش کنند)،و پس از آن که پروردگار ما آن معاندان لجوج را بیم می دهد که می تواند آنها را هلاک کند،و به جای آنها فرشتگان را در زمین قرار دهد که او را بپرستند،برخی از ابعاد عظمت عیسی-علیه السّلام-را بیان می کند که او از نشانه های فرا رسیدن قیامت است،و با دلیلهایی روشن و حکمت و کلام آخرین در مورد رفع اختلافات بنی اسراییل آمده و به آنها فرمان می دهد که خدا را که پروردگار او و پروردگار تمام آنهاست به یکتایی بپرستند،ولی /۱۲ آنها(از سر ستم و نافرمانی)در این باره اختلاف ورزیدند،پس وای بر ستمکاران از عذاب درد آور روز قیامت(۶۵).

و پروردگار ما به ما خاطر نشان می سازد که در روز قیامت دوستان تبدیل به دشمنان یکدیگر می شوند،بجز پرهیزگاران(و بدین گونه است که شایسته است ما دوستان خود را از میان پرهیزگاران برگزینیم،و آیات پیشین به مسئلۀ همنشین اشاره کرده است)،و نعمتهای خدا را در روز رستاخیز برای بندگان خدا وصف می کند که فرشتگان ایشان را با سلام و بشارت استقبال می کنند و آنان را به بهشتی می خوانند که در آنجا هر چه نفس آرزو کند و دیده از آن لذّت برد وجود دارد.و تمام اینها در پاداش کاری است که کرده اند(۷۱).

در حالی که گناهکاران،بی آن که عذاب دوزخ بر آنها سبک شود، همواره در دوزخ اند،و در آنجا به سبب ستمی که کرده اند از روح خدا نومیدند،و هنگامی که به رئیس فرشتگان عذاب(مالک دوزخ)ندا می دهند که ما را نابود کن!به آنها پاسخ می دهد که شما در اینجا ماندگار هستید،و می گوید:ما شما را با حق آشنا کردیم،ولی شما حق را نپسندیدید.و چون با حق ستیزه کردند،خدا (به سزای عنادشان)فرمان عذاب جاودان بر آنان راند(۷۹).

سیاق آیات با این بینش حالت لجاجت و عناد را که یکی از بارزترین گردنه های دشوار روانی در راه ایمان است چاره می کند،سپس دیگر حالاتی را که

مانع از شتافتن به سوی ایمان است مانند این توهّم که خدا سخن پنهانی و سرّی و درگوشی آنها را نمی شنود چاره می کند،و ما را یادآور می شود که خدا سخن آنها را می شنود،و فرشتگان برگماشته بزرگوار هر چه را بگویند می نویسند و ثبت می کنند(۸۰).

(و به بررسی حالت شرک می پردازد،آنجا که انسان-به عادت-برای فرار از بار مسئولیت به سایهٔ شرک پناه می جوید)و می گوید:پیامبر پسر خدا نیست بلکه از نخستین پرستندگان اوست.

(و پایه شرک را که بر نادانی نسبت به عظمت خدا نهاده شده درهم می شکند)و می گوید:منزه است پروردگار آسمانها و زمین از این که چنان که آنها توصیف می کنند،پسری داشته باشد.مگر نه این که او پروردگار عرش عظیم و صاحب تسلّط تامّ و تمام است،پس فرزند را برای چه می خواهد؟! /۱۲ و به پیامبر(و پیروان رسالت)فرمان می دهد که آنها را رها کنند تا در گرداب باطلشان غوطه خورند و بی هدفی خرد پسندانه در زندگی خود به بازی و سرگرمی پردازند تا روز پاداشی که به آنها وعده داده شد فرا رسد(و بدین سان به همهٔ مشرکان نسبت به خدا بیم می دهد که زندگی خود را بی هدفی درست بکلّی تباه و تهی می کنند،هم چنان که خردهای خود را نیز از هر بینش و بصیرت حق تهی می سازند)،و بیان می کند که خدای آسمان همان خدای زمین است و همو حکمران داناست(پس جدایی میان دین و سیاست،میان جهان آفرینش و واقعیّت حکمرانی جایز نیست) (و چگونه در حالی که تمامی خیر نزد خداست ما دارایی و سلطه را به خدایی می گیریم؟!)مگر نه این که او مالک آسمانها و زمین و هر چیزی است که در میان آن دو وجود دارد،و اوست که برکت می دهد(آیا شایسته نیست که او را بپرستیم تا برکات خود را به ما ارزانی دارد؟)و علم روز قیامت نزد اوست)و از او نترسیم و پروا نکنیم؟)در حالی که به سوی او بازگردانده می شویم.

(امّا شریکانی(که برای خدا تراشیده می شوند)از مال و جاه و...و...

هیچ یک مهمترین چیزی را که بشر بدان نیاز دارد و همان رهایی از آتش است،در

اختیـار ندارنـد و مالك نیسـتند)،و نمی تواننـد نزد خـدا شـفاعت کننـد،زیرا شـفاعت از آن حق و اهل آن است،و در حالی که همگـان اعـتراف می کننـد که خـدا آفریـدگار آنهـاست می بینی که از او روی می گرداننـد!(ولی سـزاوار نیست که مؤمن در غمگسـاری بر آنها خود را نابود کنـد)و هنگامی که پیامبر به درگاه پروردگار خود نالیـد که اینان قومی هسـتند که ایمان نمی آورنـد،خـدا بـدو فرمود که از آنها درگـذرد(و روی گرداند)و به آنها بگوید«ایمنی»(و در جنگ با آنها شـتاب نورزد)،زیرا به زودی خواهند دانست که به چه مکانی بازمی گردند.

ص :۴۲۰

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . حم (۱) وَ اَلْكِتٰابِ اَلْمُبِينِ (۲) إِنّٰا جَعَلْنٰاهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۳) وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ اَلْكِتٰابِ لَدَيْنٰا لَعَلِيٌّ
حَكِيمٌ (۴) أَ فَنَضْرِبُ عَنْكُمُ اَلذِّكْرَ صَفْحاً أَنْ كُنْتُمْ قَوْماً مُسْرِفِينَ (۵) وَ كَمْ أَرْسَلْنٰا مِنْ نَبِيٍّ فِي اَلْأَوَّلِينَ (۶) وَ مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلاّٰ
كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۷) فَأَهْلَكْنٰا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشاً وَ مَضىٰ مَثَلُ اَلْأَوَّلِينَ (۸) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ
اَلْعَزِيزُ اَلْعَلِيمُ (۹) اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اَلْأَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهٰا سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰) وَ اَلَّذِي نَزَّلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً بِقَدَرٍ
فَأَنْشَرْنٰا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۱)

معنای واژه ها

۴[أمّ الكتاب]

:همان لوح محفوظ است،و از آن رو بدين

ص :۴۲۱

نامش خواندند که اصل کتابهای آسمانی و جز آنهاست.

۵[أ فنضرب عنکم]

:گویند ضربت عنه،و أضربت عنه یعنی آن را ترک کردم و از آن دست کشیدم.

[صفحا]

:اصلش از زدن بر رخسارهٔ حیوان است تا مسیرش را تغییر دهد،سپس در مورد هر چیزی که برای انحراف از راه به کار رود متداول شده است.

قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که به عقل دریابید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن،در این درس گفتگو دربارهٔ موضوعی اساسی را در این سوره تمهید می کند،و آن موضوع چنان که گفتیم:هماهنگی درست با زندگی دنیاست،و این مطلب با یادآوری به حکمت کتاب روشنگری است که خدا آن را فرو فرستاده و آن را قرآنی عربی قرار داده است و این حکمت در بر انگیختن و بیدار ساختن خرد از خواب خود است،و این کتاب برترین و استوارترین نسخه از ام الکتاب(یا لوح محفوظی)است که نزد خدا وجود دارد.و پس از بیان این نکته که گزافکاری نادانان مانع رحمت خدا با یادآوری به آنها نمی شود،سیاق آیات یکی از بارزترین گردنه ها و دشواریهای راه ایمان را بررسی می کند،و این گردنهٔ دشوار که قرآن بدان بسیار پرداخته همان حالت بی مبالاتی و سازشکاری و خود را به دست واقعیّت فاسد سپردن است که به صورت ریشخند نسبت به رسالت و مسخره

کردن پیامبر نمودار،و پیداست که منشأ این حالت همان خرسندی به وضع و واقعیّت موجود است(که انسان می گوید):تا وقتی باطل هدفها و مصالح مرا محقّق می سازد و بلندی طلبیها و امیالم را سیر می کند،چرا به سخنان دعوت کنندهٔ به سوی خدا گوش فرا دهم؟ این یادآوری قرآن برای آن است که بیگمان باطل چیز زیانبخشی است که سپری می شود و براستی حق تنها چیز سودبخشی است که باقی می ماند.به پیشینیان همانند خود بنگر،و از سرانجام آنان عبرت آموز،زیرا تو را دو بار نوبت زندگی نیست که در یکی راههایی را که نیکبختی تو را تضمین می کند بیازمایی، ۱۲/ و در نوبت دیگر بدان آزموده ها عمل کنی.همانا انسان یک فرصت دارد،که اگر بگذرد و از دست برود دیگر هرگز برنمی گردد.سنّت و قاعدهٔ پیشینیان بر این جاری شده که بیقین که هر کس از حق پیروی کند در دنیا و آخرت سعادتمند می شود،و بیگمان هر کس به دنبال باطل رود زندگیش با بیچارگی و تیره روزی پایان می یابد و در آخرت گرفتار عذابی درد آور می شود...و این دریافت انگیزه ای قوی برای جستجوی حقیقت و دست کشیدن از حالت تنزّل و سازگاری(با وضع فاسد موجود)را به ما می دهد.

شرح آیات:

[۱]

«حم» از حروف مقطّع که آنها را پیش از این تفسیر کرده ایم.

[۲]

« وَ الْكِتٰابِ الْمُبِينِ -سوگند به این کتاب روشنگر.» سوگندی به کتابی که حاوی حقایقی است و آنها را به تفصیل و آشکارا بیان می کند.

[۳]

« إِنّٰا جَعَلْنٰاهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا -ما این(کتاب)را قرآنی عربی قرار دادیم.» شاید خدا به دلایل زیر کتاب خود را که از لوح محفوظ برگرفته،به زبان عربی قرار داده است:

نخست:این که زبـان عربی که آن را زبـان ضاد (۱) خوانند بهترین زبانهای بشـر از لحاظ آشـکار ساختن حقایق و اندیشه های نهفته در ضـمایر است و نـام آن«العربیه»مشـتق از اعراب به معنی آشـکار کردن است،و از این رو نزد خـدا زبـانی است«مـادر»و اصـلی که تمام کتابهای خـدا در اصل بـدین زبان نازل شـده،با این تفاوت که به قـدرت خدا نزد پیامبران به زبان امّتهای ایشان بر گردانده شده است.در حدیث از امام باقر(ع)آمده است:

«خـدای تبـارک و تعـالی وحی و کتابی را جز به زبان عربی نفرسـتاد،امّا در گوش پیامبران به زبان قوم ایشان درمی آمـد،و در گوش پیامبر ما به همان زبان عربی وارد می شد». (۲)

دوم:خداونـد به حکمت رسای خود مقـدّر کرد که اعراب حامل رسالت او برای دیگر امّتها باشـند و از این رو قرآن را به زبان آنها فرستاد.

سوم:این که پروردگـار مـا به تکرار می گویـد که قرآن را به عربی فرسـتاده است برای آن است که-چنان که پیـداست-دیگر امّتهـا را به آموختن این زبـان فراخوانـد،تـا آنهـا لطـایف سـخن پروردگار خود،و اشارات بلاغی را که ترجمه از بیان آنها عاجز است،مستقیما از زبان اصلی قرآن دریابند و فراگیرند.

یکی از خاورشـناسان کتابی به زبان انگلیسی دربارهٔ اسلام تألیف کرده و در آن نوشته است:ای انگلیسیان!من نمی توانم زلالی آیـات قرآن و لطـایف معـانی و چگونگی تـأثیر آن را در عربی برای شـما بیـان کنم...و افزوده است تـا کسـی عربی را نیاموزد هرگز نمی تواند قرآن را بفهمد.

« لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ -باشـد که به عقل دریابید.» این هدف تمام رسالتهای الهی است،و کلمهٔ«لعلّ شاید،باشد»بر معنی امید و هدف دار بودن دلالت می کند،یعنی قرآن را به زبان عربی قرار دادیم تا

ص:۴۲۴

۱- ۲) -در تلفّظ حرف«ضاد»در عربی تفخیمی است که دیگر امّتها نمی تواننـد به تجویـدی چون اعراب آن را ادا کننـد از این رو اعراب خود را«ناطقان به ضاد»خوانده اند-م.

۲- ۳) -بحار الانوار،ج ۱۸،ص ۲۶۳.

شما در آن به خرد بیندیشید،و خرد همان موهبتی است که مردم در اصل آن تفاوتی ندارند،ولی در دامنهٔ بهره جویی خود از آن متفاوتند،از این رو به صیغهٔ فعل «تعقلون»آمده است،یعنی از خرد بهره جویید.

[۴]

« وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ -و آن در امّ الکتاب است در نزد ما،کتابی ارجمند و حکمت آمیز.» در واقع این قرآن همان بازتاب کتابی است که نزد خدای سبحان وجود دارد و همان اصل کتاب است.

امّ به معنی اصل و اساس است،و مطلبی که از این آیه الهام می گیریم این است که نزد خدا کتابی نهفته وجود دارد که همان امّ الکتاب(و اصل تمام کتابهای آسمانی است)،و خدای سبحان کتابهای خود را از نور آن کتاب بر بشر فیض بخش ساخته،پس از آن کتاب بر نوح(ع)رسالتش را،و بر ابراهیم(ع) کلماتش را فرو فرستاده،و موسی(ع)و عیسی(ع)را با تورات و انجیل مبعوث کرده،و نیز از همان کتاب(لوح محفوظ)قرآن را به محمّد(ص)داده است.

قیاس هر کتاب الهی به میزان أمّ الکتاب-که چنان که پیداست-به نام لوح محفوظ نامیده می شود کامل می گردد،و چون قرآن با آن سنجیده شود،از لحاظ رتبه بالاتر و از لحاظ شریعت(قانونمندی)و دین استوارتر است،پس آن کتاب است که هر دینی را بالا می برد،و مردم از حکمت و دانشی که در آن است سود می برند.

[۵]

گزافکاران که در زندگی دنیا شاد خواری می کنند پنداشتند که بندگان نزدیک به خدایند.مگر نه این که خدا با دادن توانگری به آنها نعمت بخشیده است؟پس آنها را دوست می دارد و جایگاهی ارجمند به آنها داده است،و این پندار شیطانی آنها را به عالم توهّمی خطرناک کشانید تا آنجا که پنداشتند برتر از قانون و فراتر از قرآن اند.

از سوی دیگر:از آنجا که اسراف و گزافکاری گناهی عظیم شمرده می شود برخی تصوّر کرده اند که این امر رحمت رسالت را از شادخواران باز می دارد،

هرگز...اسراف و گزافکاری خیری نیست که شادخواران را فراتر از هشدار و بیم دادن به وسیلهٔ رسالت قرار دهد،و نیز مانع منّت برانگیختن و بعثت پیامبران نیست.

« أَ فَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحاً -آیا از شما اعراض کنیم(و روی بگردانیم)و قرآن را از شما دریغ داریم؟» شما را بدون یادآوری و هشدار و بدون پیامبرانی که آنچه را از یاد برده اید به یادتان آورند،رها کنیم؟و اصل«ضرب»روی گرداندن است،چنان که گویند بر چهرهٔ چهار پا نواخت تا رویش را به جانبی دیگر کرد.

« أَنْ كُنْتُمْ قَوْماً مُسْرِفِينَ -بدان سبب که مردمی گزافکار هستید(و اسراف می کنید)؟» یعنی به سبب اسرافتان(از شما روی بگردانیم)؟ هرگز...سنّت خدا بر این جاری شده است که پیامبران را بفرستد تا به مردم یادآوری کنند،و از فرط رحمت به بندگان خود،رسالتهای خود را حتی نزد کسانی که مسخره می کردند نیز فرستاده است.

پیداست که اسراف و گزافکاری سرآمد دسته ای از انحرافهاست،و خود به نوبهٔ خود ناشی از نادانی انسان به حکمت آزمون در دنیاست،چرا خداوند نسبت به گناهکاران حلم و بردباری می ورزد،و نیز ناشی از ضعف ارادهٔ بشر در ایستادگی در برابر شهوتهاست که بی حدود و قیودی در آن راه حرکت می کند.

یاد کردن از اسراف و گزافکاری با محور اصلی این سوره متناسب است که همانا التزام به حدودی معین و مراعات آنها در بهره بردن از زندگی دنیاست.

[۶-۷]

پیامبر مانند پزشک است که به عیادت بیماران می رود،و از اینجاست که فرصتهای برانگیختن و فرستادن پیامبران با رسالتها به هنگام انحراف مردم و آن گاه که راه اسراف و گزافکاری را در پیش می گیرند،افزوده می شود.

خدا پیامبران را پیش از این بدین سان برای مردم فرستاده و قانون و سنّتش بر این جاری بوده است.

« وَ كَمْ أَرْسَلْنا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ -به میان پیشینیان چه قدر پیامبر

فرستادیم!» ولی ایشان با استهزا و ریشخند روبرو شدند،و شاید ریشخند کردن بدترین موضعی بوده که امّتها بدان عادت کرده بودند،زیرا آدمی را به ژرفای لافزنی می کشاند.

« وَ مٰا یَأْتِیهِمْ مِنْ نَبِیٍّ إِلاّٰ کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ -و هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نمی شد مگر آن که مسخره اش می کردند.» مسخره کردن پیامبران عادتی بود که در میان پیشینیان رواج داشت، هم چنان که مبعوث کردن و فرستادن پیامبران سنّتی الهی بود.

[۸]

ولی آیا این مسخره کردن پیامبران مانع سنّت خدا در فرستادن پیامبران یا سبب هلاک مسخره کنندگان شد؟هرگز...زیرا کفر کافران به خدا زیانی نمی زند همان گونه که ایمان مؤمنان نیز بدو سودی نمی رساند(و زیان و سود عاید خود بشر می شود).

« فَأَهْلَکْنٰا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشاً -آنها را که از ایشان نیرومندتر بودند هلاک کردیم.» پس خدا کسانی را که از اعراب تکذیب کنندهٔ پیامبر به مراتب سخت پوست تر و به شمار افزونتر بودند گرفتار هلاک کرد،و آیه به کم مقداری و خواری اعراب جاهلیّت و ناتوانی آنها اشاره می کند که شاید از جنون بزرگ خویشتنی و غرور خود به هوش آیند و رسالتهای پروردگار خود را مسخره نکنند،و در گرداب روشهای گندیدهٔ خود در شرک و فساد و گزافکاری فرو نروند.

آیاتی که بدین امر اشاره می کند مکرّر آمده است،زیرا چارهٔ غرور و سقوط به منجلاب و در نتیجه مسخره کردن رسالتها همان بیان نقاط ضعف آنان است،و پروردگار ما در سوره احقاف(آیه ۲۶)گوید:« وَ لَقَدْ مَکَّنّٰاهُمْ فِیمٰا إِنْ مَکَّنّٰاکُمْ فِیهِ -به آنها چنان مکانتی داده بودیم که به شما نداده ایم».

و حضرت صدیقه،فاطمهٔ زهرا(ع)حال اعراب را پیش از اسلام چنین توصیف کرده و گفته است:

«شما بر لبهٔ پرتگاهی از آتش قرار داشتید،نوشنده شیری آمیخته به آب،و شکار طمعکار،و شعلهٔ شتابان،و لگدکوب گامزنان،آب تالابها را می نوشیدید و کلاکموش می خوردید،خوار و ذلیل بودید و می ترسیدید که مردم پیرامونتان شما را بربایند...». (۱)

« وَ مَضیٰ مَثَلُ الْأَوَّلِینَ -و داستان پیشینیان گذشت.» گفته اند:یعنی در دگرگونی احوال امثال و نظایر شما و بیان عبرت از کار پیشینیان پیش از این سخن رفت،چنان که پروردگار ما گفت« وَ سَکَنْتُمْ فِی مَسٰاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَ تَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنٰا بِهِمْ وَ ضَرَبْنٰا لَکُمُ الْأَمْثٰالَ (۲) در خانه های کسانی که بر خویشتن ستم کردند،جای گرفتید و دانستید که با آنان چگونه رفتار کردیم،و برایتان مثلها زدیم».

نیز احتمال دارد چنین معنی دهد که:مثل پیشینیان به تحقّق انجامیده و عبرت آنها در سراسر آفاق مثل شده است،و خدا داناست.

[۹]

مسخره کردن آنها نسبت به حق ادامه می یابد در حالی که می دانند براستی کسی که آسمانها و زمین را آفریده پیروزمندی حکیم است و پیروزمندی او در استواری آفرینش و صنع او نمودار است،هم چنان که حکمتش در دقّت نظم تجلّی دارد.

« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ -اگر از آنها بپرسی:چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟حتما می گویند:آنها را آن پیروزمند دانا آفریده است.» [۱۰]

و از نشانه های پیروزمندی و حکمت او رام کردن و هموار ساختن زمین است تا بر آن راه روند.

« اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً -آن که زمین را بستر شما ساخت.»

۱- ۴) -الاحتجاج،ج ۱،ص ۱۰۰.

۲- ۵) -ابراهیم/۴۵.

زمین را هموار کرد و برای آسایش انسان آماده ساخت،پس چندان سخت نیست که کشاورزی و ساختمان آن دشوار باشد،و چندان نرم نیست که آنچه بر روی آن است در درون آن فرو رود و غرق شود.

« وَ جَعَلَ لَکُمْ فِیهٰا سُبُلاً -آن که برایتان راهها را در آن پدید آورد.» این راهها همان جادّه های بیابان اند که به رغم سختی و دشواری زمین وجود دارند،هم چنان که خدا جادّه هایی آشکار حتی در دریا قرار داد،و بر انسان است که آنها را کشف کند تا به نزدیکترین راههای ارتباط میان دو مکان دست یابد.مثلا بر روی زمین سلسله کوه هایی هست که از اقیانوس اطلس در غرب مراکش آغاز می شود،و به سمت مغرب عربی می رود،سپس از دریای مدیترانه می گذرد،و دیگر بار به سمت جنوب و شرق اروپا می رود،آن گاه متوجه جنوب ترکیه،و سپس جنوب روسیه،و شرق هند،و شرق چین می شود،و امثال این سلسله کوه ها بسیار است،و با وجود تمام این سلسله کوه ها،خدا در میان آنها درّه ها و شکافهایی بسیار قرار داده که عبور مردم را آسان می کند،و اگر کوه های بلند شیبی تند داشتند آدمیزادگان از یکدیگر جدا و منزوی می شدند.

خداوند در زمینهای هموار و گسترده همانند دشتها راههایی کشید که مردم با یکدیگر ارتباط داشته باشند و همچنین در دریاها و فضا نیز راههایی تعبیه کرد.

چه کسی این راهها را قرار داد؟همانا او خدای پیروزمند حکیم است،و چرا چنین کرد؟ « لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ -باشد که هدایت شوید.» /۱۲ به وسیلۀ آن راهها به هدفهای خود راه یابیم،و نیز به پروردگارمان که این راهها را آفریده پی بریم،و هر چه نشانه های حسن آفرینش و تدبیر در طبیعت بیشتر باشد گواهی بزرگتر بر آفرینندۀ آنها و نزدیکتر به راهنمایی ماست.

[۱۱]

هم چنان که آسمانها و زمین را آفرید،و زمین را بستری ساخت که روزی انسان را در آن فراهم آورد.

« وَ الَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً بِقَدَرٍ -و آن که از آسمان به اندازه آب فرستاد.»

به انـدازه سـنجی او،زیرا اگر نزول باران تنـد باشـد تبـدیل به سـیل می شود و اگر انـدك و كند باشد انسان از آن سودی نمی برد،ولی خدای سبحان باران را با اندازه سنجی خود بر حسب نیاز انسان و زمین فرو می فرستد.

« فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً -و بـدان سـرزمین مرده را زنـده کردیـم،» و هم چنـان که خـدا زمین مرده را به وسـیلهٔ بـاران زنـده می کند،رستنی و پستانداران رشد و نمو می کنند.

« كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ -شـما نیز اینچنین(از گورها)بیرون آورده شوید.» برخی از مفسّـران از این مقارنه چنین دریافته اند که انسان در روز رستاخیز مانند رستنی از زمین برانگیخته می شود،و در حدیث آمده است:

«چون خـدای عزّ و جلّ بخواهـد مردم را برانگیزد چهل روز آسـمان می بـارد، پس اسـتخوانها گرد می آیـد و گوشـتها(بر بدنها)می روید».

پس در روز رستاخیز گور برای انسان مانند رحم مادرش،یا زمین نسبت به دانه می شود.

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱۲ تا ۱۴]

اشاره

وَ اَلَّذِی خَلَقَ اَلْأَزْوٰاجَ كُلَّهٰا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ اَلْفُلْكِ وَ اَلْأَنْعٰامِ مٰا تَرْكَبُونَ (۱۲) لِتَسْتَوُوا عَلىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اِسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحٰانَ اَلَّذِی سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا وَ مٰا كُنّٰا لَهُ مُقْرِنِينَ (۱۳) وَ إِنّٰا إِلىٰ رَبِّنٰا لَمُنْقَلِبُونَ (۱۴)

منزّه است آن کس که اینها را رام ما کرد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات این سوره می کوشد که رابطهٔ میان انسان و آنچه را پیرامون اوست جهت دهد،و این جهت دادن با دید درست انجام می یابد،زیرا بینش انسان در برابر طبیعت و نمادهای آن است که کیفیّت رابطهٔ او را با آنها می سازد.

سیاق آیات در اینجا به ما خاطر نشان می کند که نعمتهای زندگی که به ما داده شده ناگزیر باید ما را به شناخت پروردگارمان و نزدیکی جستن بدو راهنمایی کند،پس نعمت همسری وسیله ای است برای شناخت خدا،چگونه؟پروردگار ما از هر چیز جفتی آفریده است که هر چیز به ناتوانی و نیازمندی خود آگاه شود،تا هیچ آفریده ای بر اثر احساس بی نیازی گردنکشی و سرپیچی نکند و برای آن که بر او آشکار سازد که آفریده ای است که به همتایی نیاز دارد که او را تکمیل کند،و همان گونه که انسان به همسر نیاز دارد به چیزها و دیگر جانداران غیر از خود نیز نیازمند است،پس انسان چون بخواهد بیابانها و دریاها را درنوردد،به چهار پا و کشتی نیاز دارد،و نیاز او دلیل ناتوانی اوست و گواه بی نیازی پروردگار اوست.امّا بجای آن که خداوند به انسان دو بال بدهد که با آنها پرواز کند،یا پاهایی چابک و تیز گام بدو بخشد که بر باد پیشی گیرد،یا دو گوش تیز همچون گوش اسب بدو دهد،در عوض همهٔ /۱۲ اینها او را با توشهٔ خرد مجهّز کرده که به وسیلهٔ آن چیزها را مسخّر خود کند و به زیر فرمان درآورد،از این رو می بینی که کشتی را می سازد،و بر هواپیما و موشک فضا پیما سوار می شود،و حتّی جانداران پیرامون خود از قبیل چارپایان و سگها و دلفینها و...و...را رام می کند و به خدمت خود می گمارد.

ص:۴۳۱

اگر موهبت خرد نمی بود آیا می توانست چنین کند؟هرگز...آیا ندیده ای که چگونه کودکی گله ای شتر را می راند؟ از این رو هنگامی که انسان بر پشت اسب خود می نشیند یا بر عرشهٔ کشتی قرار می گیرد،باید خدا را به یاد آورد و بگوید:

«منزّه است خدایی که این مرکب را رام ما کرد و ما خود نمی توانستیم جز به اذن ذات سبحان او این را مسخّر و رام خود کنیم».

براستی مؤمن به زمین می نگرد بدین عنوان که زمین مادر اوست و به خرما بن و درخت می نگرد بدین چشم که آنها را عمّه های خود می شمارد،و به خورشید و ماه می نگرد از این دیدگاه که آن دو را دو آفریدهٔ خدا می داند که به فرمان او سر نهاده اند و در گردش اند،و اسلام ما را با طبیعت پیرامونمان پیوند می دهد.پس دعایی برای سوار شدن بر چار پا وجود دارد،و دعایی برای پدید آمدن هلال،و دعایی به هنگام شنیدن بانگ رعد،و...و...پیامبر خدا(ص)خدا را می پرستید،و به ستارگان می نگریست و در آفرینش آنها می اندیشید،و این آیات را تلاوت می کرد:« إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ لَآیٰاتٍ لِأُولِی الْأَلْبٰابِ. الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً سُبْحٰانَکَ فَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ (1) هر آینه در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز،خردمندان را عبرتهاست.آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته،یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند.ای پروردگار ما!این جهان را به بیهوده نیافریده ای،تو منزّهی،ما را از عذاب آتش بازدار».

شرح آیات:

[۱۲]

« وَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوٰاجَ کُلَّهٰا -و آن که همهٔ جفتها را بیافرید.»

۱- ۶) -آل عمران ۱۹۰/-۱۹۱.

چرا خدا چیزها را جفت آفرید؟چنان که به نظر ما می رسد،برای دو امر:

نخست:برای آن که توانایی مطلق او تجلّی کند.مگر نه آن که نیک آفرینی و استواری آفرینش در چارچوب تنوّع دلیل توانایی است؟پس می بینی در همان حال که یک جفت از یکدیگر تفاوتی بسیار گسترده دارند هر دو تابع و مقهور قانونهایی یکسان اند که آن دو را به سوی یک هدف پیش می برد،آیا این دلیل قدرتمندی پروردگار نیست؟ دوم:خدا در هر جفتی نیاز آن دو را به یکدیگر به ودیعه نهاده،و از این رو آن دو به یکدیگر نیاز دارند،و این بارزترین دلیل بر نیاز شدید آنها به خداست که آفریدگار و تدبیر کنندۀ کارهای آنهاست.

« وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعٰامِ مٰا تَرْكَبُونَ -و برایتان از کشتیها و چارپایان مرکبها ساخت که سوار شوید.» پس کسی که برای دریاها کشتی را آفرید که ما بر پشت آن می نشینیم تا به دورترین نقاط زمین با کالاهای بازرگانی سنگین خود برسیم،همان کسی است که برای بیابانها چارپایان را آفرید و آنها را رام و مسخّر ما کرد،نه تنها برای آن که ما را به هدفها و مقصدهای مادّی خود برسانند،بلکه هم چنان برای نزدیکی جستن ما به خدا که بلندترین غایتهای بشر و والاترین آرمانهای اوست.

برای چه؟ [۱۳]

« لِتَسْتَوُوا عَلىٰ ظُهُورِهِ -که بر پشت آنها سوار شوید.» برای این که از آن بهره برداری کنیم،و بر پشت آنها قرار گیریم.از کلمۀ «استواء درست قرار گرفتن»در می یابیم که اولا:همانا خدا کشتی و چارپایان را مسخّر انسان ساخت تا انسان بی هراس از نافرمانی و سرپیچی آنها بر ضدّ خود قرار گیرد،و دوم:بر ما واجب است که بر آنها به حالت استقرار و استواری بنشینیم،و بر آنها تسلّط داشته باشیم و نگذاریم سرکشی کنند یا بیاشوبند.

هم چنان که از این آیه ضرورت تسخیر طبیعت و مهمل نگذاشتن آن را درمی یابیم.در حدیث آمده است:«امیر المؤمنین(ع)می گفت:کسی که آب و

خاکی بیابد و آن گاه نیازمند دیگران شود،خدا او را دور می راند». (۱)

مستقرّ شدن بر پشت کشتی و چارپایان هدف مرحله ای آن است امّا هدف والاتر از این نعمت و دیگر نعمتهای خدا همان رهیابی و نزدیکی جستن به اوست.

« ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ و چون بر پشت آنها قرار گرفتید نعمت پروردگارتان را یاد کنید.» هدف از نعمتهای مادّی خدا همان بالا رفتن روحی است.براستی که معراج انسان به سوی خداست،پس(بر هر نعمت مادّی خدا را سپاس گوی)،چون سیر شدی بگو:الحمد للّه سپاس خدای را،و چون سیراب شدی بگو:الحمد للّه،و چون بی نیاز شدی بگو:الحمد للّه،و چون اتومبیل،(یا هر وسیلهٔ نقلیه ای)را سوار شدی بگو:سبحان اللّه.

قرآن حکمت آموز هدفهای مادّی و معنوی نعمتهای خدا را بر ما به یاد ما می آورد،طبیعه در این سوره که دور محور روابط ما با طبیعت پیرامونمان می گردد،و این یادآوری به دلایل زیر است:

نخست:برای آن که مقصودهای شریفی را که در نعمتهاست ضایع نکنیم.

زناشویی را برای آن قرار داده یا خانه و خانواده ای بنا کند و آرامش و مهربانی و اخلاق والا را بر آن سایه افکن سازد،پس سزاوار نیست که ما هدف خود را از زناشویی فقط رفع نیاز شهوانی قرار دهیم،و چارپایان را برای سوار شدن بر پشت آنها و رسیدن به مقصدهای مشروع قرار داده،نه برای بازی و سرگرمی به آنها یا زورگویی و سخت گیری بر مردم.

دوم:برای آن که نعمتها ما را سرمست نسازد و آنها را وسیلهٔ فخر فروشی و بزرگ خویشتنی و تباهی در زمین قرار ندهیم.

سوم:برای آن که به ما آرامشی روانی ببخشد که در نفسهای ما در اصلاح عقدهٔ حقارت سهمی بسزا دارد و ما را به سپاسگزاری از خدا با انجام کردارهای

۱- ۷) -بحار الانوار،ج ۱۰۳،ص ۶۵.

شایسته فرا می خواند.

از این رو پروردگار ما به ما فرمان می دهد که هنگام سوار شدن بر چار پایان این دعا را بخوانیم تا این بر نشستن و سواری گرفتن از آنها ما را به افقهای روحی دورتر و فراتر از افقهای زمینی که آنها را در می نوردیم برساند و منتقل کند.آیا دیده ای کسی که مسافتی میان عالم شهود و غیب را در یک لحظه می پیماید به چه افق دور دستی می رسد و از دیدن نقص در طبیعت به درک کمال در آفرینندهٔ آن انتقال می یابد و پی می برد! ۱۲/ « وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هذا –و بگویید منزّه است آن کس که اینها را رام ما کرد.» از خود می پرسیم چرا خدا در اینجا به ما فرمان می دهد که او را تسبیح گوییم و منزّه دانیم و نمی فرماید که حمدش گوییم؟ این از آن روست که نیازمندی ما–افراد بشر–به چار پایان و کشتی،و ناتوانی ما از رام کردن و بهره کشی از آن بدون آن که خدا آنها را برای ما رام کند، گواه بر منزّه بودن و بی نیازی خداست،پس او از بندگانش بی نیاز است،بی نیاز از به کار بردن و وسیله ساختن ابزارها،بی نیاز از رام کردن و تسخیر چیزها برای خود، خدا متعالی و فراتر و پروردگار ما منزّه از تمام این چیزهاست.

وانگهی رام کردن چارپایان و کشتی دلیل ناتوانی جانداران و طبیعت و نیازمندی شدید آنها به مدبّر است حکیم که همان خداست.

و این امر ما را بدین حقیقت رهنمون می شود که پروردگار ما فراتر و والاتر از نیازمندی است.مگر نه این که نیازمندی هر چیزی دلیل آفریدگی اوست،پس چگونه آفریننده نیازمند شود؟ و اصلا هر کاستی و ناتوانی و نیازمندی و ضعفی در آفریده گواه بر وجود ضدّ آن در آفریننده است،بدین دلالت عقلی که صفت و ویژگی آفریننده غیر از صفت و ویژگی آفریده است.امیر المؤمنین(ع)گوید:

«نو پدید بودن موجودات گواه است که او همیشه بوده است،و نشان عجزی

ص :۴۳۵

که در آفریده ها نهاده،توانایی او را نموده است،و به نیست شدنی که آفریدگان را از آن ناچار ساخته،دلیل آرد که خود پاینده است». (۱)

« وَ مٰا کُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ -و گرنه ما را توان آن نبود.» یعنی ما همسنگ این کار نبودیم،و توان تسخیر و رام کردن آن را نداشتیم، و در سطحی نبودیم که آن را ضبط کنیم و زمامش را به دست آوریم،و اصل کلمهٔ «مقرن»از مقارنه است به معنی مشابهت و همسانی در نیرو.

[۱۴]

« وَ إِنّٰا إِلیٰ رَبِّنٰا لَمُنْقَلِبُونَ -و ما به سوی پروردگارمان بازمی گردیم.» /۱۲ پس این نعمتی که به ما داده همیشگی نیست،و ما دربارهٔ آن در روز قیامت مورد پرسش قرار می گیریم،زیرا براستی خدا آن را برای هدفی مقدّس و والا به ما بخشیده است که همان عمل کردن به روش او و به مقتضای فرمانهای اوست.

در این آیه نکته ای ادبی وجود دارد که همان گونه که مسافر به خانه و خانوادهٔ خود برمی گردد انسان نیز به نزد پروردگارش باز می گردد.

و دربارهٔ این موضوع دسته ای از احادیث آمده است.از ابی بصیر مروی است که گفت:به ابی عبد اللّٰه(ع)گفتم:آیا سپاسگزاری حدّی دارد که چون بنده آن را انجام دهد عنوان سپاسگزار و شاکر بر او اطلاق می شود؟گفت:«آری»، گفتم:آن(حد)کدام است؟گفت:خدا را بر تمام نعمتهایی که از خاندان و دارایی بدو نعمت داده شکر می گزارد،و اگر به نعمتی از نوع دارایی که بدو داده حقی تعلّق گیرد آن حق را می پردازد،و از جملهٔ نعمتهایی که بخشیده این گفتهٔ اوست،عزّ و جلّ:« سُبْحٰانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا وَ مٰا کُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ (۲) منزّه است آن کس که اینها را رام ما کرد،و گرنه ما را توان آن نبود»،و از آن جمله است گفتهٔ ذات متعال او،« رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلاً مُبٰارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ (۳)

۱- ۸) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۸۵،ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۱۹۷.

۲- ۹) -همین سورهٔ زخرف/۱۳.

۳- ۱۰) -المؤمنون/۲۹.

ای پروردگار من!مرا فرود آور در جایگاهی مبارک،که تو بهترین راهبرانی»،و گفتهٔ اوست:« رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً (۱) ای پروردگار من!مرا به راستی و نیکویی داخل کن و به راستی و نیکویی بیرون بر،و مرا از جانب خود پیروزی و یاری عطا کن». (۲)

و از ابی الحسن(ع)است:«...چون به(سفر)بیابان برون شدی آنچه را خدای عزّ و جلّ گفت،بگو:« سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هٰذا وَ ما کُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ (۳) منزّه است آن کس که اینها را رام ما کرد،و گرنه ما را توان آن نبود» به اذن خدا،و هیچ بنده ای نیست که هنگام سواری این را بگوید و از شتر یا چارپا بیفتد و صدمه ای بیند». (۴)

از معاویه بن عمّار از ابی عبد اللّه(ع)مروی است که گفت:«چون بر مرکب خود قرار گرفتی و وسیلهٔ حملت برایت هموار شد،بگو:سپاس خدای را که ما را به اسلام هدایت کرد،و به وجود محمد(ص)بر ما منّت نهاد،« سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هٰذا وَ ما کُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ إِنّا إِلیٰ رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ (۵) منزّه است آن کس که اینها را رام ما کرد،و گرنه ما را توان آن نبود.و ما به سوی پروردگار بازمی گردیم»،و سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.بار الها!تویی که ما را قدرت سواری بر پشت(چارپایان)داده ای و در کار از تو یاری می جوییم،بار الها ما را به جایی برسان که به خیر انجامد،رسیدنی که مستوجب آمرزش و خشنودی تو باشد،بار الها هیچ«طیر»(تفأل بد به پرنده ای) /۱۲ جز طیر تو نیست-طیر،شوم شمردن و فال بد زدن است-و هیچ خیری جز خیر تو نیست،و هیچ نگهبانی غیر تو

۱- ۱۱) -الاسراء ۸۰/.

۲- ۱۲) -البرهان،ج ۴،ص ۱۳۶.

۳- ۱۳) -همین سورهٔ زخرف۱۳/.

۴- ۱۴) -همان مأخذ،ص ۵۹۳.

۵- ۱۵) -همین سورهٔ زخرف،۱۳ و ۱۴.

نیست». (۱)

بـدین سان دین حنیف اسـلام به ما یادآور می شود که هنگام سوار شـدن بر آنچه از چارپایان که خدا آنها را مسـتقیما برای ما تسـخیر و رام کرده است و آنچه را به دست خود مـا رام ما کرده از کشتی(و اتومبیل،و هواپیما و امثال آنها)خـدا را یاد کنیم تا به یـادآوریم که هـدفهای معنوی و مـادّی که در این نعمت است کـدام است، هم چنـان که به مـا فرمـان داده که به هنگـام هر نعمتی از خوردنی و آشامیـدنی و همسـری و دیـدار خانه ها و خفتن و بیـدار شـدن و وضو گرفتن و غسل کردن،و حتی هنگام نگریستن در آینه ذکرها و دعاهایی را بخوانیم.این همه برای آن است که هدف هر نعمتی را به یاد آوریم و از آن غافل نمانیم و خدا را بر آنها سپاس داریم و شکر گزاریم و دستخوش سرمستی و بزرگ خویشتنی نشویم.

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۱۵ تا ۲۵]

اشاره

وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبٰادِهِ جُزْءاً إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ (۱۵) أَمِ اِتَّخَذَ مِمّٰا يَخْلُقُ بَنٰاتٍ وَ أَصْفٰاكُمْ بِالْبَنِينَ (۱۶) وَ إِذٰا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمٰا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ (۱۷) أَ وَ مَنْ يُنَشَّؤُا فِي اَلْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي اَلْخِصٰامِ غَيْرُ مُبِينٍ (۱۸) وَ جَعَلُوا اَلْمَلاٰئِكَةَ اَلَّذِينَ هُمْ عِبٰادُ اَلرَّحْمٰنِ إِنٰاثاً أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهٰادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُونَ (۱۹) وَ قٰالُوا لَوْ شٰاءَ اَلرَّحْمٰنُ مٰا عَبَدْنٰاهُمْ مٰا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّٰ يَخْرُصُونَ (۲۰) أَمْ آتَيْنٰاهُمْ كِتٰاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ (۲۱) بَلْ قٰالُوا إِنّٰا وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا عَلىٰ أُمَّةٍ وَ إِنّٰا عَلىٰ آثٰارِهِمْ مُهْتَدُونَ (۲۲) وَ كَذٰلِكَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلاّٰ قٰالَ مُتْرَفُوهٰا إِنّٰا وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا عَلىٰ أُمَّةٍ وَ إِنّٰا عَلىٰ آثٰارِهِمْ مُقْتَدُونَ (۲۳) قٰالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدىٰ مِمّٰا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبٰاءَكُمْ قٰالُوا إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰافِرُونَ (۲۴) فَانْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُكَذِّبِينَ (۲۵)

۱- ۱۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۹۳.

معنای واژه ها

۱۸[أَ وَ مَنْ یُنَشَّؤُا فِی الْحِلْیَهِ]

:همزه برای پرسش است و واو برای عطف،یعنی آیا آن کافران برای خدا دختری را قرار می دهند و بدو منسوب می کنند که بزرگ می شود و در زیب و زیور پرورش می یابد؟! ۲۰[یخرصون]

:دروغ می گویند.

۲۳[مترفوها]

:یعنی نعمت یافتگان در آن،از أترف به معنی نعمت یافتن-و مراد از آن رئیسان و بزرگان است-زیرا آنها همواره با مصلحان از در انکار و دشمنی ورزیدن رویارویی می کنند.

ص :۴۳۹

حتی اگر برای شما چیزی بیاورم که از آنچه پدرانتان را بر آن یافته بودید هدایت کننده تر باشد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که بینش انسان نسبت به واقعیّت آفریدگان دقیق و نافذ شود و بدین وسیله رابطهٔ خود را با عالم آفرینش به شکلی درست درآورد و آن را به مقام آفریدگار بالا نبرد،و برای آن که پرستش انسان نسبت به آفریدگار خود از هر نوع آلودگیهای شرک آمیز تصفیه شود،و بداند که نعمتها از سوی اوست و با شریک ساختن بندگان او در نعمت بخشی نسبت به آفریدگار منعم کفران نعمت نکند،و در نتیجه برای آن که رابطه اش با نعمتها رابطه ای سالم و برانگیخته از نور یکتاپرستی باشد،آیات این درس حقایق توحید و یکتاپرستی را که از آلودگیهای معتقدات جاهلیّت پالوده و ناب شده می آورد.از جملهٔ آن معتقدات نظریّهٔ حلول است که پیروان آن می پندارند که جزئی از خدا در وجود بندگان او موجود است که خدا را از مقام ربوبیّت و پروردگاری مطلق یک درجه فرود می آورد،و بنده را به همان اندازه به مرتبهٔ ربوبیّت فرا می برد.این عقیده کفر و ناسپاسی آشکاری نسبت به نعمتها و از جانب کسی است که خدای سبحان بدو نعمت بخشیده است،و در طبیعت انسان است که به چنین مرحلهٔ فرودین کفر سقوط کند.

قرآن،این پندار و مدّعا را ناروا می شمرد که می گویند خدا دختران را برای خود برگزیده و پسران را به آنها اختصاص داده در حالی که می بینی مادینگان را بد می شمرند تا آنجا که اگر به یکی از آنها مژدهٔ تولّد(دختری زا)دهند رویش سیاه گردد و آکنده از خشم شود.

ص: ۴۴۰

سیاق آیات این پرسش را مطرح می کند:چگونه خدا دختران را برمی گزیند در حالی که آنها در آرایش و زیب و زیور پرورش می یابند و برای جنگ و جدال شایستگی ندارند؟ همچنین فرشتگان را ماده انگاشتند در حالی که آنها پرستندگان خدای رحمان اند و پرستندگان در برابر معبود و پرستیدهٔ خود همه یکسان اند(و بدین سان قرآن اساس برتری ذاتی میان آفریدگان را که ضمنا انحرافی است بزرگ که صاحبان ثروت و جاه بدان آلوده می شوند،در هم می شکند)و بر آنها زشت و ناروا می شمرد که چیزی را می گویند که از آن آگاهی ندارند و آنها را بیم می دهد که این سخنشان گواهی شمرده می شود،و آن را بر آنها می نویسند و ثبت می کنند،و خود مورد پرسش قرار خواهند گرفت.

(و نیمه خدا انگاشتن فرشتگان یا جز آنها آنان را به ایمان به قدر(مذهب جبر)کشاند و ادّعا کردند که از خود هیچ اختیاری ندارند)و اگر خدا می خواست آنها فرشتگان را نمی پرستیدند.

(ولی کشیده شدن آنها به نظریّهٔ قدری به دفع شهوتهایشان و تمایل انسان به رهایی از زیر بار مسئولیّت منجر شد)و آنچه می گویند از روی نادانی است و جز به دروغ سخن نمی گویند.

(و آنها را می بینی که پدران خود را بزرگ می کنند تا آنجا که بدون هدایتی از آنان پیروی می کنند)در حالی که تقدیس پدران جایز نیست مگر بدان اندازه که از کتاب(آسمانی)یا هدایت بهره ای داشته باشند،امّا آنها می گویند که ما هدایت یافتگانیم زیرا در قانون و روش از راهی پیروی می کنیم که دیده ایم پدرانمان بر آن راه می رفتند.

این پرستشی است که در میان همهٔ امّتها وجود داشته،و خداوند به هیچ قریه ای بیم دهنده ای برای بر حذر داشتن آنها از فرو رفتن به گرداب منکرات نفرستاد مگر آن که شادخواران و متنعّمان آن(کسانی که ثروت را می پرستیدند و از اصلاح می ترسیدند)گفتند ما پدران خود را بر آیینی یافته ایم،و خود بر همان آیین می رویم،

و هنگامی که آن بیم دهنده آنها را به سوی کسی که هدایت بخش تر از آثار پدران آنهاست دعوت کرد نسبت به رسالت او کفر ورزیدند،و از این رو خدا به سبب دروغ شمردنشان از آنها انتقام گرفت،و این انتقام ثابت کرد که آنها در موضعگیری خود مسئول اند،خواه بدین حقیقت اعتراف کنند،یا نکنند(و بدین سان کفران و ناسپاسی انسان نسبت به مقام خدا که ریشهٔ آن نادانی است آشکار شد و معلوم گردید که او به آفریدگان خود شبیه نمی شود).

شرح آیات:

[۱۵]

قرآن،حقیقت جدایی ابدی میان آفریدگار و آفریده را روشن ساخته است تا چیز از صفات آفریدگان را بر آفریدگار نیفزایند و نسبت ندهند و آفریده را به صفتی از صفات آفریدگار موصوف نکنند،زیرا هیچ چیزی شبیه و مانندهٔ آفریدگار نیست،و به ما خاطر نشان می کند که تمام معتقدات جاهلیّت بیخردانه است که میان صفات آفریدگار و آفریده را خلط می کند و این امر-چنان که پیداست-از دیدگاه شرک آمیز نسبت به مخلوق و بخشیدن وجود و ارزش ذاتی به او بدون مشیّت خدا سرچشمه می گیرد.

یکی از معتقدات بیخردانهٔ آنها این بود که برای خدا دخترانی قرار دادند و مدّعی شدند که در آنها جزئی از خدا وجود دارد.

« وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبٰادِهِ جُزْءاً -و برای او از میان بندگانش جزئی قایل شدند.» پس خدا را دو بخش کردند،یک بخش از ذات او،و بخشی دیگر از بندگانش.مگر نه آن که فرزند امتداد پدر خویش است،چون بخشی از پدر به فرزند منتقل می شود وی پاره ای از او به شمار می رود همین گونه قایلان به حلول ادّعا کردند که بخشی از خدا به برخی از بندگان او منتقل می شود و آنها نیمه خدا می گردند،و قداستی در میان دیگر بندگان او می یابند،و بطور نسبی به صاحب عرش می پیوندد(هم چنان که نصرانیان ادّعا کردند او-که ذات سبحانش فراتر از

هر چیزی است که توصیفش کنند-فرد سوم از معبودان سه گانه است،و هم چنان که شادخواران و متنعّمان مدّعی شدند که ذاتا با دیگر بندگان خدا تفاوت دارند).

آیا ندانسته اند که هر کسی که خدا او را آفریده بندۀ خداست و نسبت او با خدا همانا نسبت آفریده به آفریدگار است،و همۀ آنها(از لحاظ ذات)در پیشگاه او برابرند،و این از بیخردی است که بخشی از بندگان او را برای او قرار دهند و بخشی را ندهند در صورتی که همه برای او و از آن اویند،ولی در سطح بندگی و در مرتبۀ آفریدگی.

« إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ -آدمی به آشکارا ناسپاس است.» /۱۲ براستی که انسان منکر است و انکار خود را آشکار می سازد:

نخست:برای آن که آیات پروردگارش را منکر می شود،و نعمتهای او را بر خود انکار می کند،و این انگیخته از بزرگ خویشتنی او پیش خود است و با آگاهی و پافشاری صورت می گیرد،زیرا انسان نمی خواهد به فرمان او تسلیم شود و از اولیاء او فرمانبرداری کند.

دوم:برای آن که انسان میان کسی که تمام این نعمتهای فراوان را بدو ارزانی داشته و بندگان ناتوان او برابری می نهد،پس می گوید که برخی از بندگان شریکان خدایند،و بدون به شمار آوردن خدا نعمتها را به آنها نسبت می دهد و از جانب آنها می شمارد.

موضوع نعمت ناسپاسی بدین شدّت به محور این سوره-که همان رابطۀ انسان با نعمتهای خداست-می پیوندد و این پیوندی است استوار،زیرا مهمترین پایه های رابطۀ درست سپاسگزاری به خداست،و گذر از حالت ناسپاسی طبیعی انسان به حالت سپاسگزاری برانگیخته از ایمان است.

[۱۶]

و همچنین پنداشتند که خدا دختران را برای خود و پسران را برای آنها برگزیده است.

« أَمِ اتَّخَذَ مِمّا يَخْلُقُ بَناتٍ وَ أَصْفاكُمْ بِالْبَنِينَ -آیا او از میان آفریدگانش برای خود دختران را بر گرفته و پسران را خاصّ شما کرده است؟»

ص :۴۴۳

وانگهی چگونه آفریدن با به پسری گرفتن جمع می آید؟و آن گاه چرا دختران را برای خود برگزیده در حالی که در فرهنگ جاهلیّت دختر نمونهٔ مطلوبی که بدان مثل زنند و نسبت دهند نیست،پس چگونه آن را برای خدا نمونهٔ مطلوب می شمارند و منسوب می کنند؟! [۱۷]

« وَ إِذٰا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمٰا ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ -و چون به یکی از آنها مژدهٔ همان چیزی را دهند که به خدای رحمان نسبت داده رویش سیاه گردد و آکنده از خشم شود.» چهره اش از خشم تیره می شود،و خشم خود را چنان فرو می خورد که گویی چیزی نمانده که از خشم از هم بگسلد.

[۱۸]

« أَ وَ مَنْ يُنَشَّؤُا فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصٰامِ غَيْرُ مُبِينٍ -آیا آن که به آرایش پرورش یافته و در هنگام جنگ و جدال آشکار نمی شود(از آن خداست)؟» پس دختر که نشو و نمای او در آرایش-و زیب و زیور-است و در نرمی و نازکی زندگی می کند قادر است کاری را انجام دهد که فرشتگان انجام می دهند؟ هرگز.اگر خدا برای خود دخترانی برمی گزید /۱۲ آنها را در باغهای بهشت می نهاد تا بخرامند و آنها را به پرداختن به امور زندگی نمی گماشت،و انگهی به همین سبب زنان قادر به جنگ و جدال همانند مردان نیستند،زیرا بر حسب عادت از فرط عاطفه هر چه در دلشان می گذرد بر زبان آشکار می کنند.

[۱۹]

و برای آن که آنها برای خدا بخشی را از بندگانش قرار دادند،و انگاشتند که او از آفریدگان خود دختران را برای خود برگرفته در حالی که آنان دختران را ناپسند می شمردند،از این رو می بینی که فرشتگان را ماده می پندارند.

« وَ جَعَلُوا الْمَلاٰئِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبٰادُ الرَّحْمٰنِ إِنٰاثاً -و فرشتگان را که بندگان خدایند ماده پنداشتند.» چرا؟شاید به سببهای زیر:

نخست:آنها نسبت به فرشتگان همان پنداری را داشتند که نصرانیان در

مورد عیسی بر آن بودند و برای خدا بخشی از آنها را انگاشتند،که شاید به سبب عقیدهٔ حلول بوده باشد،یا بر حسب نظریّهٔ فیض و تنزّل وجود خدا(که بزرگتر و فراتر از این سخنانی است که آنها می گویند)به مرتبهٔ فرشتگان،که به عقیدهٔ حلولیان فروتر از مقام ربوبیّت و فراتر از مقام دیگر آفریدگان است.

دوم:از آنجا که آنها فرشتگان را دوست ندارند ماده بودن را به آنان نسبت دادند،مگر نه این که مادگان در نزد آنها کم ارج تر از نرینگانند؟! سوم:برای آن که آنها تصور می کردند فرشتگان نمودار جنبه های شهوت اند،در حالی که مقام پروردگار عرش مقام عقل و خرد است.

چهارم:گفته اند که اعراب فرشتگان را در زبان خود از آن مؤنّث شمردند که هر چیزی را که از آنها غایب و از دیدشان پنهان باشد مؤنث می شمارند،و خدا داناست.

« أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ -آیا به هنگام خلقتشان آنجا حاضر بوده اند؟» آیا اینان که چنین می انگارند هنگامی که خدا فرشتگان را آفریده خود آنجا بوده اند تا حکایت کنند که فرشتگان دخترند؟! ۱۲/ « سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُونَ -زودا که این شهادتشان را می نویسند و از آنها بازخواست می شود.» یعنی این سخن را که می گویند فرشتگان ماده اند برای آنها(در نامهٔ اعمال) می نویسند،و روز قیامت در این بارهٔ بازخواست خواهند شد،و همین به عنوان مانعی از گفته های غیر مسئولانهٔ آنها کافی است.

[۲۰]

سیاق مطلب هم چنان به درهم کوفتن دروغهای جاهلیان،یکی پس از دیگری ادامه می دهد تا به محور اصلی آن اکاذیب که در نظریّه قدری بودن نمودار است می رسد،زیرا اساس انحراف بشر-چنان که به نظر می رسد و پیش از این نیز گفته ایم- نظریهٔ شیئیّت(ذاتی بودن چیزها)است که به چیزها ارزشی ذاتی و خودبخودی،بدون ارتباط آنها با خدا،می دهد.و بنا بر این هاله ای از قداست و پایداری و دوام و حتمی بودن پیرامون آن چیز به وجود می آورد.هدف اعتقاد به وجود

بخشی از خدا در بندگان خدا جدا کردن و بر کنار داشتن انسان از مسئولیّت اعمال خود است.نمی بینی که چگونه طاغوت- هر طاغوتی که باشد-از التزام و مراعات قانون به عنوان این که خود سایهٔ خدا در زمین است سرباز می زند،و معتقد است که اصلا خطا نمی کند؟و یکی از مدّعیان تصوّف ادّعا می کند که نمودی از تجلّی حقیقت محمدی است و خود هرگز منحرف نمی شود،و برخی از مدّعیان فقه ادّعای تصویب(و درست اندیشی در فتوی)می کنند و می گویند آنچه آنها بدان حکم می کنند عینا همان است که خدا از فراز عرش خود بدان حکم کرده است،و همین گونه انسان عادی نیز کارهای خود را چنین توجیه می کنند که در پشت آنها ارادهٔ خدا وجود دارد(و به خواست خدا صورت می گیرد).

سیاق مطلب هم چنان سخن را دربارهٔ افکار شرک آمیز ادامه می دهد تا به ریشه های آن که در طرز تفکّر قدری گری نمودار است می رسد،و می گوید:

« وَ قٰالُوا لَوْ شٰاءَ الرَّحْمٰنُ مٰا عَبَدْنٰاهُمْ -گفتند اگر خدای رحمان می خواست ما فرشتگان را نمی پرستیدیم.» پس به موجب این پندار و مدّعا خدای سبحان مسئول گمراهی آنهاست، زیرا بر نجات آنها قادر بوده /۱۲ امّا نخواسته است چنان کند،هرگز...همانا خدا به آنان فرصت رهیابی داد،و عوامل هدایت را به فراوانی برای آنها فراهم ساخت،و حکمت او چنان خواست که مسئولیت اختیار و به گزینی را بر خود آنها نهد،پس اگر هدایت شوند به قلهٔ کمال می رسند و اگر گمراه شوند به فروترین منزلگاه دوزخ سقوط می کنند،زیرا هم این و هم آن(رهیابی و گمراهی)هر دو به ارادهٔ خود آنها انجام می گیرد.

در آغاز این درس گفتیم که هدف تفکّر قدری جبری توجیه واقعیّت انسان خلافکار و افکندن مسئولیّت هدایت او به عهدهٔ خداست.

سیاق مطلب به بیخردانه بودن مجموعهٔ پندارها و تصوّرات آنها اشاره کرده است،آنها مقام آفریدگار را نشناختند و جزئی از بندگانش را از آن او شمردند،و اگر چیزی از معنای آفریدن و به وجود آوردن از نیستی و احاطهٔ پروردگار قدرت و

توانـایی مطلق را بر هر چیز می دانسـتند،می فهمیدنـد که فرمان او میان دو حرف کاف و نون از کلمه«کن باش»قرار دارد(یعنی هنوز کلمهٔ«کن»تمام نشده ارادهٔ او تحقق می یابد)و در لحظهٔ اراده میلیونها کهکشان را از نیستی به هستی می آورد.

گـویم:اگر چیزی از این حقیقت را می دانسـتند بیگمـان خـود را بیخرد می شـمردند و نمی پنداشـتند که او را مراتب وجـودی گونـاگون است که از آن مراتب فرود می آیـد تـا آنجا که بخشـی از او در آفریـدگانش قرار گیرد.خـدای سـبحانه و تعالی از آنچه اینان گویند بسی فراتر و والاتر است.

اگر می دانسـتند که وظـایف مهمّ فرشـتگان وظایف مهمّ دشواری است که مناسـبتی با زنان نرم و نازک نـدارد(چنین سـخنانی نمی گفتند)زیرا از جملهٔ وظایف فرشتگان برکندن شهرهای لوط از بیخ و بن و سپس واژگون کردن و ویران کردن آنهاست و نیز از وظـایف آنـان است که بزرگترین و دقیقترین حقـایق را بیـان می کننـد و بـا مبطلان به جنگ پردازنـد،پس چگونه چنین اموری در خور کسانی است که در آرایش پرورش می یابنـد و در جنگ و جـدال آشـکار نمی شونـد؟! اگر این مراتب را می دانستند نمی انگاشتند که خدا دختران را بر پسران برگزیده است.

اگر میزان نزدیکی فرشـتگان را به خـدا می دانسـتند،و از مقـدار ارج آنها در پیشـگاه او آگاه بودنـد و می دانسـتند که آنها در سخن بر او پیشی نمی گیرند و هر چه می کنند به فرمان اوست،با فرشتگان دشمنی نمی ورزیدند،و آنان را نمونهٔ ناپسندی نمی انگاشتند که خود هنگامی که می گویند آنان مادینه اند آنان را از خود طرد و نفی می کنند.

هرگز،فرشـتگان بندگان خدای رحمانی هسـتند که رحمتش همه چیز را فرا گرفته،و ما دام که بندگان هستند ۱۲/ فراتر از آنند که نسـبت مادینگی(که در نظر اینان مرتبه ای پست تر است)به آنان داده شود و فروتر از آننـد که تصوّر شود جزئی از الوهیّت و خدایی در وجود آنهاست.

از آنجا که فرشتگان بندگان خدای رحمان اند روا نیست که خدا آنها را به

دختری خود گیرد،در حالی که رحمت او تمام آفریدگانش را(از نر و ماده و دختر و پسر)در بر گرفته است،و چگونه آفریدگان که همهٔ آفریدهٔ یک پروردگارند با یکدیگر تفاوت ذاتی داشته باشند؟آری.آفریدگان از لحاظ آنچه خداوند بر حسب حکمت رسای خود به آنها بخشیده در میان خود(نوعی)برتری(غیر ذاتی)دارند.

این آیه اساس نظریّهٔ شیئیّت(ذاتی)آفریدگان را که پایهٔ شرک و پایهٔ هر انحراف بشری است در هم می شکند،بدین سان که نادانی مطلق آنها را بدین امر غیبی بیان می کند و می گوید که آنها شاهد آفرینش فرشتگان نبوده اند،پس چگونه حکم می کنند که فرشتگان مادینه اند؟و اساسا آیا رواست که انسان از چیزی که آگاهی و علم آن بدو داده نشده است سخن گوید؟! « مٰا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ -آنها در این باره هیچ آگاهی ندارند.» آنها خود را در چیزی به سختی می اندازند که از پیش بدان آگاهی نداشتند.آنها می خواستند بدانند چگونه خداوند به آنها عقل و اراده داده است،و این انسان محدود چگونه می تواند خود،برگزیند و از عوامل فشار عبور کند،و از همین رو در گمراهی ژرفی فرو افتادند.

« إِنْ هُمْ إِلاّٰ يَخْرُصُونَ -آنچه می گویند جز از روی نادانی و تخمین و دروغ نمی گویند.» دیده ای که چگونه تخمین زننده وزن خرما را بر خرما بن تخمین می زند؟او به معلومات غیر کافی خود تکیه می کند،و به خیال خود از برکت و فراوانی چیزی بدان می افزاید که حقیقتی ندارد.

از این تعبیر چنین فهمیده می شود که آنها بر اندیشه ای درست نظریّه ای نادرست را بنا کرده اند،درست آن است که انگیزه ها و موجبات وجود دارد که بر آدمی فشار وارد می کند،و نادرست آن است که ارادهٔ انسان را بکلّی نفی می کند.

درست آن است که اقتصاد(و شیوهٔ معاش)بر دل انسان اثری بزرگ دارد، و آدمی بندهٔ دنیاست، /۱۲ و مردم دین خود را چنان که وضع معاششان اقتضا کند محدود می کنند،ولی نادرست همان حتمی بودن عامل اقتصاد است که چنان که

مارکیسم می گوید انسان بکلّی محکوم روش تولید است.

همچنین اجتماع جاذبه ای کلان دارد،ولی چیزی را بر انسان حتمی(و غیر قابل اجتناب)نمی سازد،و همچنین است تاریخ که بشر را در جهت تحوّل خود می کشاند ولی چنان نیست که او را به ناخواست و اکراه خود به سویی براند.

اگر توانایی انسان بر مبارزه با عوامل فشار نبود تمدّن به وجود نمی آمد و یک وجب به پیش نمی رفت،و پیشگامان نمی توانستند که دیوارها و سدهای عقب ماندگی را به تیرهای نو آفرینی بشکافند،و انقلابیّون نمی توانستند که واقعیّت سیاسی فاسد را دگرگون سازند،و پیامبران بر جاهلیانی که وسایل تولید و دستگاههای تبلیغاتی و جاذبیّت اجتماع را در اختیار داشتند پیروز نمی شدند.

[۲۱]

یکی از حتمی شمرده های پنداری حتمی شمردن تاریخی(یا جبر تاریخ)است،دین تاریخ و میراث و سنّتهای پدران و پیشینیان را قبول ندارد مگر بدان اندازه از هدایت الهی که از طریق رسالتهای خدا در آنها راه یافته باشد،و از این رو می بینیم که قرآن حکمت آموز به ما خاطر نشان می کند که ما دام که آنها کتابی(آسمانی)ندارند که بدان تمسّک کنند،گذشتهٔ آنها ارزشی ندارد.

« أَمْ آتَيْنٰاهُمْ كِتٰاباً مِنْ قَبْلِهِ -آیا پیش از(قرآن)کتابی بر ایشان نازل کرده ایم؟» پیش از قرآنی که در آن مجادله می کنند.

« فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ -و آنها بدان(کتاب پیش از قرآن)تمسّک می جویند؟».

[۲۲]

هرگز تکیهٔ آنها بر علم نیست(زیرا علمی نسبت بدان ندارند)و نه تکیه بر کتابی(آسمانی)دارند،و فقط تکیهٔ آنها به روشها و عاداتی پوسیده است.

« بَلْ قٰالُوا إِنّٰا وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا عَلىٰ أُمَّةٍ -بلکه می گویند ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم.» /۱۲ بر راه و روشی که در آن یکدیگر را به پیشوایی گرفتند.

« وَ إِنّٰا عَلىٰ آثٰارِهِمْ مُهْتَدُونَ -و ما از پی آنها می رویم.»

ما از پی آثار آنها می رویم و بدین سبب ما هدایت یافتگانیم.

هرگز...آن پدران نیمه خدا نبودند،و کارشان جنبهٔ شرعی نداشته و در آثار آنها بدون علمی و کتابی(آسمانی)هیچگونه هدایتی نیست.

[۲۳]

و این عادتی است باطل که متنعّمان هنگامی که خدا پیامبران را نزد آنها مبعوث کرد،بدان گرفتار شدند.

« وَ کَذٰلِکَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلاّٰ قٰالَ مُتْرَفُوهٰا إِنّٰا وَجَدْنٰا آبٰاءَنٰا عَلیٰ أُمَّهٍ وَ إِنّٰا عَلیٰ آثٰارِهِمْ مُقْتَدُونَ -و بدین سان پیش از توبه هیچ قریه ای بیم دهنده ای نفرستادیم مگر آن که متنعّمانش گفتند:پدرانمان را بر آیینی یافتیم و ما بر آثار آنها اقتدا می کنیم.» چه بسا که عقیدهٔ آن پدران منحرف بوده،و چه بسا که درست بوده،امّا برای زمان خود،زیرا همانا« تِلْکَ أُمَّهٌ قَدْ خَلَتْ لَهٰا مٰا کَسَبَتْ وَ لَکُمْ مٰا کَسَبْتُمْ وَ لاٰ تُسْئَلُونَ عَمّٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (۱) آنها امّتهایی بوده اند که اکنون در گذشته اند.آنچه کرده بودند از آنهاست و آنچه شما کنید از آن شماست و شما را از اعمالی که آنها می کرده اند نمی پرسند»،یا مردمی صالح بوده اند ولی با پیشرفت زمان عقایدشان تحریف شده است.

این آیه برای ما بیان می کند که مردم در برابر پیامبران خود به دو دسته تقسیم شده اند:دسته ای از پیامبران پیروی کرده اند که همان مستضعفان بوده اند،و دسته ای با رهنمود و هدایت پیامبران مخالفت ورزیده اند که همان متنعّمان و دنباله روان آنها از تودهٔ مردم بوده اند.

[۲۴]

آری،پیروی از پدران بودن اندیشیدن از بیخردی است،هم چنان که سزاوار نیست آنها را مستقیما متّهم به انحراف کرد و دور افکند،بلکه باید از هدایت بخش ترین راهها پیروی کرد خواه پدران آن را شناخته یا نشناخته باشند.

« قٰالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُکُمْ بِأَهْدیٰ مِمّٰا وَجَدْتُمْ عَلَیْهِ آبٰاءَکُمْ -گفت:حتّی

۱- (۱۷) -البقره۱۳۴/.

اگر برای شما چیزی بیاورم که از آنچه پدرانتان را بر آن یافته بودید هدایت کننده تر باشد؟» و این طعنه ای است غیر مستقیم و غیر تند به عقیدهٔ پدران،پس پیامبر به سیرت و روش پدران طعنه نمی زند، /۱۲ بلکه مردم را به پیروی راه هدایت کننده تر فرامی خواند،و اشاره می کند که پدران هدایت نیافته بودند،یا راهشان برای همان زمان خودشان درست بوده و پیشرفت زمان و دگرگون شدن شرایط آن را منسوخ کرده است.پس عکس العمل قومهای این پیامبران نسبت به این دعوت چه بوده است؟ « قالُوا إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ -گفتند:ما به آیینی که شما را بدان فرستاده اند بی ایمانیم(و کفر می ورزیم).» بدانچه پیامبران را بدان فرستاده اند کفر ورزیدند،و جعلی بودن ادّعای خود را حتمی بودن پیروی خود از پدرانشان آشکار ساختند.هرگز...پدرانشان مسئول کفر اینان نیستند،بلکه خود اینان مسئول اند و باز خواست می شوند.

[۲۵]

و وقتی با آنها اتمام حجّت شد،و مسئولیّت آنها نسبت به اعمالشان تثبیت گردید،آن گاه انتقام فرا رسید.

« فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ -پس از آنها انتقام گرفتیم.و بنگر که عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بوده است.» خواه انسان به جرم خود اعتراف کند یا اعتراف نکند،براستی وقتی از راه دور شود قضای خدا بر او واقع می شود،و همچنین انکار مسئولیّت بدو سودی نمی رساند.

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۲۶ تا ۳۵]

اشاره

وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ لِأَبِیهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِی بَراءٌ مِمّا تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلاَّ الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهْدِینِ (۲۷) وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۲۸) بَلْ مَتَّعْتُ هؤُلاءِ وَ آباءَهُمْ حَتّی جاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِینٌ (۲۹) وَ لَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ قالُوا هذا سِحْرٌ وَ إِنّا بِهِ کافِرُونَ (۳۰) وَ قالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هذَا الْقُرْآنُ عَلی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ (۳۱) أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِیًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمّا یَجْمَعُونَ (۳۲) وَ لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعارِجَ عَلَیْها یَظْهَرُونَ (۳۳) وَ لِبُیُوتِهِمْ أَبْواباً وَ سُرُراً عَلَیْها یَتَّکِؤُنَ (۳۴) وَ زُخْرُفاً وَ إِنْ کُلُّ ذلِکَ لَمّا مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ (۳۵)

معنای واژه ها

۳۲[سخريّا]

:يعنی يكی از آنان از كار ديگری بهره مند شود و بدين ترتيب كار عالم قوام يابد.

۳۴[معارج]

:جمع معراج به معنای نردبان.

۳۶[زخرفا]

:طلا.

همهٔ اینها برخورداری ناچیز دنیوی است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن از مبارزهٔ ميان حق كه بيم دهنده برای قوم خود می آورد و وضع موجود

فاسـدی که متنعّمان به عنوان میراث پدران از آن دفاع می کنند مثلی می زند.این مثل داسـتان ابراهیم-علیه السـلام-است که با پـدر و قوم خود به مبـارزه پرداخت، و بیزاری خود را از آنچه آنهـا می پرستیدنـد اعلاـن کرد،و پیشوایی در فرزنـدان پاکیزهٔ او نهاده شد تا منار هدایت نسـلهای آینده باشـند،هم چنان که دسته ای از فرزندان او (که اهل مکه و پدران آنها بودند)روزگاری دراز عمر یافتند تا حق و پیامبر روشنگر بر آنان مبعوث شد ولی او را تکذیب کردند و گفتند این جادوست.

(و بـا ارزشـهای مـادّی خـود در برابر رسـالت الهی ایسـتادگی کردنـد)و گفتنـد:اگر این قرآن بر یکی از بزرگمردان در مکّه و طـائف(ولیـد بن المغیره از قریش مکه یـا حبیب بن عمرو از ثقیف طـائف،بر حسب گفتـهٔ ابن عبـاس)فرود می آمـد(آن را می پذیرفتیم).

قرآن گمراهـانه بـودن ایـن مقیـاس و ارزیـابی را آشـکار می کنـد،نخسـت:بـا این بیـان که این خـداست که هر گـونه بخـواهد رحمتهای خود را تقسیم می کند /۱۲ نه آفریـدگان و دوم:بـدین بیان که خدا روزیهای آنان را بر حسب حکمت خود میانشان تقسـیم کرده است و برخی را بر برخی دیگر برتری داده است تـا یکـدیگر را به خـدمت گیرنـد(و تـوانگر را در توانگری خود کرامتی،و فقیر را در ناداری خویش خواری و خفّتی نیست)و سوم:بدین بیان که رحمت خدا(که در رسالتها و پاداش او نمودار است)بهتر از دارایی و زیب و زیوری است که آنها می اندوزند.

(و سـیاق مطلب در زمینـهٔ خوار شـمردن دنیا هم چنان پیش می رود تا مقیاس توانگری و ثروت را در ارزشـیابی حقایق از میان بردارد و ریشـه کن کنـد،و می گویـد:)اگر نه آن بـود که تمـامی مردم بـا فریفتگی نسبت به زیب و زیـور دنیـا به گمراهه می رفتنـد،خـدا تمـام دنیـا را برای کـافران گرد می آورد،برای خانه هایشان سـقفی از نقره و نردبامهایی قرار می داد که از آنها(به طبقـات بالاـی خانه ها)برونـد و درهای خانه ها و تختهای آنها را از نقره می کرد،و اثاث منزلهایشان را از چیزهای گرانبها زیبا می سـاخت.آن گـاه فراسوی این همه چیست؟براستی که این همه کالاـ و برخورداری ناچیز و زودگـذر دنیوی است-در حالی که آخرت برای پرهیزگاران

پاکیزه تر و بهتر است.

شرح آیات:

[۲۶]

ضمن سیاق این سوره که از تصحیح رابطه میان انسان با آنچه پیرامون او،از بشر و طبیعت وجود دارد سخن می گوید،روند قرآنی رابطه ای مثالی را میان انسان و پدرانشان برای ما بیان می کند،که واجب است رابطهٔ او پیش از رابطهٔ با گذشته اعم از خیر و شرّ،رابطهٔ با ارزشها باشد.چرا؟زیرا انسان به صرف گذشت زمان بر او حایز قدسیّت نمی شود،و برای آن که ما و آنها همه در پیشگاه خدا یکسانیم،و براستی ارزش همهٔ ما به پیروی از چیزی است که خدا به ما فرمان داده است.

اگر این رابطهٔ مجرّد شده و بر کنار از تقدیس نباشد نمی توانیم از تجربه های گذشتگان بهره گیریم،و دریابیم چگونه از خطرهایی که آنها را احاطه کرد و به نابودی افکند بپرهیزیم،و آغاز انحرافهای آنها چه بوده،و سرانجام آن کدام است.

هم چنان که رابطهٔ درست با تاریخ ما را با آن می دارد که وضع موجود زندگی خود را به صورتی بهتر درآوریم،برخی از مردم هستند که می بینی از وضع کنونی خود به دامان گذشته می گریزند،و نکات مثبت عصر و زمان خود و ۱۲/ اقدامات معاصران خویش را نمی بینند،و از فواید آن بهره نمی برند،و تحوّل و تجدید را نمی پذیرند.این همه از آن روست که به دامان تاریخ گریخته اند،و در غار آن پناه گرفته،و به بزرگواران پیشین آن می بالند،و با حوادث آن به سر می برند و هماهنگی دارند و همچون صفحهٔ خراش دیدهٔ گرامافون یک آهنگ را هم چنان تکرار می کنند، و این براستی از بزرگترین علامتهای عقب ماندگی است.مثلا قریش هنگام طلوع فجر نبوّت باور نمی کرد که پیامبر یکی از خود آنان باشد،در میان ایشان زندگی کند،از همان که آنها می خورند بخورد،و همان را که آنها می نوشند بنوشد،و از ابراهیم و موسی و عیسی و از بزرگان تاریخ(علیهم السلام)برتر باشد،با وجود آن که می بینی قرآن کریم هنگام عرضه کردن داستانهای پیامبران گرامی خدا

واقعیتهای مثبت و منفی آن داستانها را نشان می دهد،و می گوید که چگونه مردم آنها را تکذیب کردند،ولی با وجود این آیندگان بعد از آنها ایشان را تقدیس نمودند.چرا؟برای تعویض موقعیّت حاضر به گذشته که به نوبهٔ خود از پرتابگاه گریز از تحمّل مسئولیّت وضع موجود می آید(و از آن آبشخور سرچشمه می گیرد)،و این برای آن است که کسی که یکی از بزرگان تاریخ را تقدیس می کند تکلیفی بسیار نسبت بدو ندارد،امّا کسی که رهبری زنده را که در زمان او زندگی می کند محترم می شمارد این امر به معنی فرمانبرداری از او و سرسپردن بدو و فرمانهای اوست.

و از این مبدء حرکت است که قرآن از داستان ابراهیم با قوم خود سخن می گوید که از پرستش بتها بیزاری نشان داد،بدین اعتبار که پرستش آنها به وسیلهٔ پدران دلیل بر مشروع بودن آن پرستش نیست،و این اندیشهٔ آزادگی را برای فرزندان خود به میراث نهاد،و این امر سنّتی شد که مؤمنان راستین در طول تاریخ آن را به میراث بردند،که به خدا ایمان آورند و به فساد جاری در میان مردم که دیگران بدان خو گرفته اند گردن ننهند و به قانونمندی دروغین و مجعول-قانونمندی امر واقع و وضع موجود-که جهان سیاسی امروز ما آن را بدین نام می خواند،هر چند این «واقع»دشوار باشد،تسلیم نشوند.

پس از این،آیات از نگرش مادّی محض به ارزشها سخن می گوید،که (منکران قریش گفتند:)که اگر این قرآن بر بزرگمردی از مردم دو شهر بزرگ، مردی از مکّه یا دیگری از طائف نازل می شد(پذیرفتنی می بود).چرا؟زیرا دنیا بر آنان روی نهاده،و نگرش مادّی به ارزشها برخاسته از نگرش مادّی به چیزهاست، پس ارزش،و تمام ارزش در نظر برخی از مردم از آن مادّه است،یا مادّهٔ آن ارزش اصلی است /۱۲ که به دیگر ارزشها اعتبار قانونی و مشروع می دهد.

« وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِي بَرٰاءٌ مِمّٰا تَعْبُدُونَ -و ابراهیم به پدر و قومش گفت:من از آنچه شما می پرستید بیزارم.» رسالت ابراهیم-علیه و علی نبیّنا و آله السّلام-علیه استمرار امر واقع و وضع موجود علیه پرستش پدران،و مقدّس انگاشتن آیین و معتقدات و تاریخ آنان

جهت گیری شده بود،از این رو وی به پدرش گفت:«من از آنچه شما می پرستید بیزارم».و این بیان از مهمترین چیزهایی محسوب می شود که ابراهیم خلیل را در میان دیگر پیامبران متمایز می سازد.

[۲۷]

ابراهیم(ع)با اظهار بیزاری از آنچه پدرانش می پرستیدند،روابط خود را با آنها قطع کرد و برای خود و خاندانش پس از خویش طرحی نو و پاکیزه افکند که همان خطّ یکتاپرستی است.

« إِلاَّ الَّذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیَهْدِینِ -مگر آن که مرا آفریده،که او راهنماییم خواهد کرد.» پس دوستداری او-علیه السّلام-نسبت به پروردگار اوست که او را سرشته و آفریده است،نه نسبت به پدرانش،با وجود آن که وی پسری از آنهاست، زیرا آنان جز سبب و وسیله ای نبوده اند،و اگر قضیّه چنین باشد پس آن که او را سرشته و آفریده برای هدایت او شایسته تر از آنهاست.

[۲۸]

« وَ جَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ -و این سخن را در فرزندان خود سخنی پاینده کرد،باشد که به خدا بازگردند.» یعنی کلمۀ رد کردن و بیزاری جستن نسبت به چیزی را که پدرانش می پرستیدند در فرزندان و آیندگان خود پایدار ساخت باشد که آنها از انحراف و کجروی بدان کلمه رجوع کنند،ابراهیم-علیه السّلام-شخص خود را به عنوان مظهر و رمزی پایدار قرار نداد که از او پیروی کنند و فرمانش برند،زیرا عصرها اختلاف می یابد،و براستی ابراهیم بیم دهنده ای بود،و باید هر قومی را راهنمایی و هر عصری را امامی باشد.

همچنین از این آیه و دیگر آیات الهام می گیریم که نسلهایی که پس از نهضتی مبارک می آیند سزاوار است تجربۀ جنبش را از آن فراگیرند بدون آن که تمام قانونمندی را ۱۲/ بدان جنبش نخستین بدهند و آن را تبدیل به گردنه و سدّی در راه دگرگون شدن و نو شدن کنند،یا آن را غار و پناهگاه گریز از واقع و مسئولیتهای سنگین خود قرار دهند،هرگز.همانا هر نسلی نهضت خود را بر عهده دارد که علیه

وضع فاسدی می آید که با وضعی که پیشینیان علیه آن جنبش کرده اند تفاوت دارد.

این چنین است که در نصّ‌های دینی این آیه را به امامت تفسیر کرده اند،در حدیثی پشت اندر پشت از هشام از امام صادق-علیه السّلام-آمده است که گفت:«همانا امامت در فرزندان حسین-علیه السّلام-جاری است،چنان که خدای عزّ و جلّ گفت:«(وَ جَعَلَهٰا کَلِمَةً بٰاقِیَةً فِی عَقِبِهِ -و این را سخنی پاینده در فرزندان او قرار داد)سپس در فرزندان و فرزندان فرزندان تا روز قیامت جاری است». (1)

[۲۹-۳۰]

و در برابر ابراهیم(ع)و فرزندانش پس از او کافران قرار دارند که در نعمتهای خدا غوطه می خورند و همین امر آنها را به کفر فرا می خواند و وا می دارد،و بدین سان پسران ابراهیم به دو دسته تقسیم شدند:دسته ای از ایشان حاملان امانت رسالت شدند و خدا کلمهٔ امامت و پیشوایی را در میان آنها قرار داد، باشد که دیگران در امور دین و دنیای خود آنان را مرجع خود قرار دهند،امّا دسته ای دیگر را(که اکثریّت هستند)خدا به نعمتها مورد آزمون قرار داد و آنها در آن شادخواری کردند و ناز پرورده شدند.

« بَلْ مَتَّعْتُ هٰؤُلاٰءِ وَ آبٰاءَهُمْ حَتّٰی جٰاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِینٌ* وَ لَمّٰا جٰاءَهُمُ الْحَقُّ قٰالُوا هٰذٰا سِحْرٌ وَ إِنّٰا بِهِ کٰافِرُونَ -و من اینان و پدرانشان را از زندگی(و نعمت)بهره مند کردم تا آن گاه که حق و پیامبری روشنگر به سویشان آمد*چون حق بر آنها آشکار شد گفتند:این جادوست و ما بدان ایمان نمی آوریم.» چون بر حریر نعمتهای خفتند و بدان پشتگرم شدند،هر فکر و اندیشهٔ جدیدی را رد کردند و گفتند:این جادوست و ما نسبت بدان کفر می ورزیم و آنان را نمی پذیریم.

با خود حساب می کردند که این نعمتهایی که پروردگارشان به آنها بخشیده

ص: ۴۵۷

۱- ۱۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۹۶.

دلیـل صـلاح و درستی آنهـاست،ولی آن بهره منـدیها و نعمتهـا اسـتدراج(و آزمونی درجه به درجه در اسـتمرار گناه)از جانب خدای سبحان بود،خدای تعالی گوید:

« وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا ١٢/ أَنَّمٰا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمٰا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدٰادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِینٌ (١) کافران نپندارند که در مهلتی که به آنهـا می دهیم خیری برای آنهاست.به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزاینـد،و برای آنهاسـت عذابی خوار کننده»،و خدای عزّ و جلّ گفت:« وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ (٢) و به آنها مهلت دهم،که تدبیر من استوار است».

چه بسا که معنی این آیه این است که خـدا آنها را از زنـدگی بهره مند ساخت تا هنگامی که حق و پیامبر روشـنگر به سویشان آمـد و بـه پشـتگرمی بر آن نعمتهـا او را تکـذیب کردنـد،تـا آنجـا که قرآن در آیـاتی بسـیار تکـذیب نسـبت به پیـامبران را به شادخواری و نازپروردگی نسبت می دهـد.چنان پیشتر در آیـۀ(٢٣) گـذشت که دیـدیم چگونه نـاز پروردگاران و شادخواران مردم را به تکـذیب پیامبران کشاندنـد،و از این دیـدگاه می توانیم رابطـۀ میان این آیه و آیات بعـدی را که از ناز پروردگان و شادخواران متنعّم سخن می گوید دریابیم.

ولی آیا نعمتها دلیل صالح بودن دارندگان آنهاست؟هرگز،بلکه آزمون یا اسـتدراج(کشاندن درجه به درجه به گرداب گناهان و در نتیجه افزون شدن جزا) است،از امیر المؤمنین(ع)آمده است:

١-«ای آدمیزاده!هر گاه دیدی که پروردگار سبحان تو نعمتهای خود را پیاپی به تو می بخشد و تو از او نافرمانی می کنی،از او سخت بپرهیز». (٣)

٢-«بسا کسـی که با نعمتی که بـدو دهنـد درجه به درجه به دام افتد،و با پرده ای که بر گناه او پوشـند فریفته گردد،و با سـخن نیک که درباره اش گویند

١- ١٩) -آل عمران١٧٨/.

٢- ٢٠) -الاعراف١٨٣/.

٣- ٢١) -بحار الانوار،ج ٧٣،ص ٣٨٣،(ر ک نیز به:نهج البلاغه،کلمات قصار،٢۵ ص ١١۶،٣٨١ و ٢۶٠ مکرّر،ص ٣٨١ و ۴٠٣، ٣۵٨،ص ۴٢۴-م.)

شیفته شود،و خدا هیچ کسی را به چیزی همانند مهلتی که بدو عطا فرمود، نیازمود». (۱)

۳-«ای مردم باید خدا به هنگام نعمت شما را ترسان بیند،چنان که از کیفر هراسان.آن را که گشایشی در مالش پدید گردید و گشایش را چون دامی پنهان(و استدراجی)ندید،خود را از کاری بیمناک در امان نپنداشت،و آن که تنگدست شد و تنگدستی را آزمایشی به حساب نیاورد پاداشی را که امید آن می رفت،ضایع گذاشت». (۲)

ولی چرا کافران پیامبران را به جادوگری متّهم می کردند؟زیرا رسالتهایی که پیامبران می آوردند به دلها و خردها و عواطف آنها نزدیک بود و به سوی آن جذب می شدند،امّا ۱۲/ نمی خواستند که بدان ایمان بیاورند،از این رو آن را به جادو تفسیر می کردند زیرا شخصی را از جایی که نمی دانست به سوی خود جذب می کرد،ولی آنها تفاوت بزرگ میان رسالت حق و جادوی باطل را نمی دانستند،اثر جادو زمانی و گهگیر است و با زوال مؤثر زایل می شود،و این امر در رسالت وجود ندارد، هم چنان که رسالت از تو در حالی می خواهد موضعگیری کنی که در کمال بیداری و هشیاری قرار داری و با خرد خود آغاز به حرکت کنی،بر عکس سحر و جادو که تو مجبوری زیر تأثیر سحر رفتاری معیّن را در پیش گیری،و جادوگر رستگار نمی شود در حالی که صاحب رساله از جانب خدا نصرت می یابد و پیروزمند است.از خود می پرسیم:چگونه می گفتند رسالت سحر است،در حالی که خود پاره ای اوقات به سحر و جادو متوسّل می شدند؟پیداست که سحر و جادو در نظر آنان ناپسند و زشت بوده و تنها پاره ای وقتها هنگام نیاز بدان متوسّل می شده اند.

[۳۱]

چرا ناز پروردگاران و شادخواران غرقه در نعمتها نسبت به رسالتهای

ص :۴۵۹

۱- ۲۲) -همان مأخذ.

۲- ۲۳) -همان مأخذ.

الهی کفر می ورزیدند؟زیرا آنها به دنبال چیزی می رفتند که آنها را ناز پرورده کرده بود و میزانهای حق از میان آنها گم شده و شخصیتهای انسانی آنها مسخ گشته بود،پس باز نمی گشتند که میزانهای درست شناخت حقایق را به دست آورند،و از این رو هر چیز را با میزان مادّیّات می سنجیدند،و چنین بود که می پنداشتند رسالت خدا باید بر بزرگان متنعّمان ناز پرورده نازل شود،مگر نه آن که خدا به سبب محبّت به آنها و گرامیداشت مقامشان آنها را به نعمت توانگری،و دولتمندی اختصاص داده است؟بنا بر این آنها به دریافت نعمت رسالت نیز شایسته تر و سزاوارترند.

« وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ گفتند:چرا این قرآن بر مردی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است؟» در نصّهای دینی دربارۀ تفسیر این آیه از امام عسکری(ع)از پدرش آمده است که گفت:

«پیامبر خدا(ص)روزی در صحن کعبه نشسته بود،که عبد اللّه بن امیّۀ مخزومی بدو گفت:اگر خدا می خواست پیامبری به سوی ما بفرستد بیگمان بزرگوارترین و دولتمندترین و نیکو حالترین کسی را که در میان ماست می فرستاد، پس چرا این قرآن را که تو ادّعا می کنی خدا بر تو فرو فرستاده و تو را به پیامرسانی آن برانگیخته بر مردی بزرگ از مردم آن دو قریه:یا ولید بن مغیره در مکّه،و یا عروه بن مسعود ثقفی در طایف نفرستاده است؟پس آن حضرت(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) گفت:امّا دربارۀ این گفتار تو که می گویی: ۱۲/ چرا این قرآن را بر مردی بزرگ از آن دو قریه:ولید بن مغیره در مکه،یا عروه در طایف نفرستاده(باید بگویم)که براستی خدا مال دنیا را آن گونه که تو بزرگ می پنداری بزرگ نمی شمارد،و بزرگواری و اهمیّت در پیشگاه او نه چنان است که در نظر توست،بلکه اگر دنیا در پیشگاه او برابر بال پشه ای ارزش می داشت به قدر جرعه ای آب از آن را به کافری مخالف نمی داد،و تقسیم رحمت خدا تنها برای تو نیست،بلکه خدا تقسیم کنندۀ رحمتهاست و هر چه بخواهد در مورد بندگان و کنیزان خود می کند،و ذات عزّ و جلّ او کسی نیست که چنان که تو دربارۀ مال و حال او بیم داری و می ترسی از احدی

ترس و پروایی داشته باشد،و من او را به نبوّت برای این شناختم،و از کسانی نیست که به بازیچه کسی را چنان که تو دوست می داری دوست بدارد،پس کسی را که استحقاق پیش افتادن ندارد پیش می اندازد،و براستی که رفتار او به عدل است،از این رو برای برترین مراتب دین و جلال آن جز برترین شخص را در فرمانبرداری از خود و کوشاترین کس را در خدمتگزاری خود بر نمی گزیند،و همچنین در مراتب دین و جلال آن کسی را عقب نمی افکند مگر آن را که بیش از دیگران در فرمانبرداری از او کند گامتر باشد.

از آنجا که صفت او چنین است به مال و حالی نمی نگرد،بلکه این مال و حال از تفضّل و مرحمت اوست،و هیچ یک از بندگان را بر او تاوانی بسیار لازم (۱) نیست.پس بدو نگویند:چون بر بنده ای به مال تفضّل کردی ناگزیر به پیامبری نیز بر او تفضّل کن،زیرا هیچ کس را یارای آن نیست که او را بر خلاف مرادش به کاری وادارد و تفضّلی را بر او الزامی سازد،زیرا او خود پیش از آن با نعمتهای خویش تفضّل و مرحمت کرده است.

ای عبد اللّه!نمی بینی که چگونه یکی را توانگر ساخت ولی چهرهٔ او را نازیبا کرد،و چگونه دیگری را زیبا روی کرد امّا او را فقیر ساخت،و چگونه یکی را شریف کرد ولی نیازمند و دیگری را بی نیاز کرد ولی دون مرتبه،آن گاه این توانگر را حق آن نیست که بگوید:آیا به توانگری من زیبایی فلان را نمی افزایند؟و آن زیبا را یارای آن نیست که بگوید:آیا به زیبایی من دارایی فلان را نمی افزایند؟و شریف را نسزد که بگوید:آیا به شرف من دارایی فلان را نیفزانید؟و دون مرتبه را حق آن نیست که بگوید:آیا بر دونی من شرف فلان را نمی افزایند؟بلکه حکم تنها از آن خداست،هر گونه بخواهد تقسیم می کند،و او در افعال خود با حکمت و حکمرواست و در اعمال خود ستوده است.

این گفتهٔ خدای متعال است:

۱- ۲۴) -متن:لازب،که به معنی بسیار لازم است.

« وَ قَالُوا لَوْ لاَ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۱) و گفتند:چرا این قرآن بر مردی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است».خدای تعالی گفت:« أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۲) آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟حال آن که ما روزی آنها را در این زندگی دنیا میانشان تقسیم می کنیم»،پس ما را به یکدیگر نیازمند کرد،این را به دارایی آن نیازمند کرد،و ۱۲/ آن را به کالا و خدمت این یک.

پس شکوهمندترین شاهان،و توانگرترین توانگران را می بینی که در کاری از کارها به درویش ترین درویشان نیازمند است،یا این یک کالایی دارد که او ندارد،یا برای خدمتی شایستگی دارد که برای آن پادشاه ممکن نیست که جز به وسیلۀ این درویش نیازش رفع شود و یا بابی از دانشها و حکمتهاست که پادشاه بی نیاز نیازمند است،و آن پادشاه به دانش یا رأی یا شناخت این درویش،آن گاه پادشاه را حق آن نیست که بگوید:آیا به دارایی من دانش این درویش جمع نمی شود؟و درویش را حق آن نیست که بگوید:آیا به رأی و دانش و دستی که در فنون حکمت و فلسفه دارم دارایی این پادشاه افزوده نمی شود؟سپس حضرتش(ص)گفت:« وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا (۳) و بعضی را به مرتبت،بالاتر از بعضی دیگر قرار داده ایم تا بعضی بعضی دیگر را به خدمت گیرند»سپس گفت:ای محمد!به آنها بگو:

« وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۴) و رحمت پروردگارت از آنچه آنها گرد می آورند بهتر است»یعنی از آنچه نعمت پروردگان گرد می آورند». (۵)

ص:۴۶۲

۱- ۲۵) -همین سورۀ الزّخرف۳۱/ و ۳۲.

۲- ۲۶) -همان مأخذ.

۳- ۲۷) -همین سورۀ زخرف۳۲/.

۴- ۲۸) -همان.

۵- ۲۹) -الاحتجاج،ج ۱،ص ۳۲.

از این نصّ استنباط می کنیم که:جاهلیّت به مادّه ارزش می نهاد نه به مبادی،و قرآن به این دیدگاه ناهنجار هنگام ذکر داستان طالوت آنجا که خدا او را به پادشاهی بنی اسراییل برگزید اشاره می کند که گفتند:« أَنّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْکُ عَلَیْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ (۱) چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و او را دارایی چندانی نداده اند»،و هنگامی که داستان صاحب باغ را با دوستش حکایت می کند، گوید:« فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَنَا أَکْثَرُ مِنْکَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً* وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِیدَ هذِهِ أَبَداً* وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلی رَبِّی لَأَجِدَنَّ خَیْراً مِنْها مُنْقَلَباً (۲) پس به دوستش که با او گفت و گو می کرد گفت:من به مال از تو بیشتر و به افراد پیروزترم*و آن مرد ستم بر خویشتن کرده به باغ خود درآمد و گفت:نپندارم که این باغ هرگز از میان برود*و نپندارم که قیامت هم بیاید.و اگر مرا نزد پروردگارم برند،جایگاهی بهتر از این باغ خواهم یافت».

وی پنداشت که این داراییهای او دلیل دوستی خدا نسبت به اوست،و از این رو نپنداشت که قیامت برپا می شود،زیرا دنیا آخرت را از یاد او برده برود،و می پنداشت اگر هم قیامت برپا شود،وی جایگاهی بهتر از آن باغ خواهد یافت.

چنین است تمسّک به مقیاسهای مادی در ارزیابی آخرت! این چنین است که کافران قریش پنداشتند دارایی یکی از آن دو مرد در مکّه یا طائف یکی از آن دو را نامزد رسالت کرده است.

[۳۲]

رسالتهای الهی برای آن آمده است که بشر را از شرّهای مادّه و صاحبان آن نجات دهد،آمده است تا بینشهای آنها منار پرتو افکن فقیران در مبارزه و نبردشان بر ضد بهره جویی توانگران،و برای مستضعفان علیه سختگیری و تهدید

ص :۴۶۳

۱- (۳۰) -البقره۲۴۷/.

۲- (۳۱) -الکهف۳۲/-۳۶.

مستکبران باشد،برای بینش دادن و آگاه ساختن جاهلان به دروغین بودن ارزشهای ماده آمده است که مدّعیان علم و دینی که یاران گردنکشان و ناز پروردگانند برای تقویت سرکشی و فساد آنها و گمراه ساختن محرومان مردم را بدان دعوت می کنند تا محرومان به مطالبهٔ حقوق خود برنخیزند.

بدین سان قرآن این گفتار جاهلیّت را با بیان دو بینش و آگاهی ردّ می کند:

نخست:هم چنان که براستی خدا بر توانگران به دادن دارایی تفضّل کرده و در این مورد او را به پرستش نمی گیرند،همان گونه نیز به بعضی رسالت را تفضّل کرده و هیچ کس را حق آن نیست که بدو اعتراضی کند.

دوم:دارایی پایه ای درست برای ارزیابی نیست،بلکه رحمت خدا که در رسالت نمودار می شود برتر است،و آن است-نه مال- که دلیل دوستی خدا نسبت به بندهٔ خویش و اختصاص دادن او به فضل خود است.

« أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّکَ -آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟» بیگمان پیامبری رحمت خداست،آیا خدا کار تقسیم آن را در میان بندگانش به آنها واگذار کرده است؟هرگز...خدا معیشت و روزی را میان آنها تقسیم کرده،و بر حسب حکمت خود،به هر کسی روزی او را بخشیده است،و هیچ کس را حق اعتراض بر او نیست،و طبیعه می بینی که متنعّمان و ناز پروردگان در به اندازه بخشی روزیشان از طرف خداوند به او اعتراضی نمی کنند،پس چگونه در امری که مهمتر از معیشت و روزی است و همان رحمت خداست که در پیامبری نمودار است اعتراض کنند! « نَحْنُ قَسَمْنٰا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا -حال آن که ما روزی آنها را در این زندگی دنیا میانشان تقسیم کردیم.» /۱۲ خدا کمالات را به همهٔ مردم نمی بخشد،بلکه(به کسانی)دارایی و فرزند را عطا می کنند،و برخی از مردم را شریف می کند،و به هر کس که بخواهد ملک

می دهـد،و دیگر نعمتهـا را از او بـاز می دارد،مثلاـ سـلیمان(ع)که خـدا جنّ و پرنـده و بـاد را به زیر فرمان او درآورد با وجود شدّت علاقه اش به فرزند صاحب فرزند نشد.

ما از گفتهٔ خدای سـبحان که می گوید:« نَحْنُ قَسَمْنا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ -ما روزی آنها را میانشان تقسـیم کردیم»،در می یابیم که تقسـیم موهبتها و نعمتها به گونه ای بوده است که زنـدگی(و معاش)آنها را درست کنـد، پس پروردگار ما به هر یک از مردم موهبتی داده است که دیگران در مورد آن موهبت بدو نیازمندند.

بنـا بر این وقتی پروردگار ما به ولیـد بن مغیره و عروه بن مسـعود ثقفی دارایی و توانگری بخشـید بـدان معنی نیست که آن دو نزدیکترین افراد بدو بودند یا آن که او آن دو را دوست داشـته و جز آن دو کسی را دوست نمی داشته،بلکه برای آن بوده که زندگی و زندگانی بر پایه نیاز متبادل در میان مردم اسـتوار شده و کسـی از دیگری بی نیاز نیست،و از این رو هنگامی که امام زین العابـدین(ع)شـنید مردی می گوید:«بار الها مرا از آفریدگانت بی نیاز کن»او را براند و بدو گفت:«چنین نیست،حتما مردم به یکدیگر نیازمندند،ولی بگو:بار الها مرا از آفریدگان شریرت بی نیاز دار». (۱)

در حـدیث از امیر المؤمنین(ع)آمـده است که گفت:«بار الها مرا نیازمنـد به هیچ یک از آفریدگان شـریرت مکن،و در موردی که مرا نیازمند به کسـی می کنی به آن کس محتاج کن که از همه خوشروتر و سخاوتمندتر و خوش زبانتر باشد و بر من بدان رفع نیاز کمتر منّت نهد». (۲)

حکمت این نیاز متقابل بهره جستن مردم از یکدیگر است،و این تفسیر گفتهٔ خدای تعالی است که:

۱- ۳۲) -موسوعه بحار الانوار،ج ۷۸،ص ۱۳۵.

۲- ۳۳) -همان مأخذ،ص ۵۶.

« وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيًّا -و بعضی را به مرتبت بالاتر از بعضی دیگر قرار داده ایم تا بعضی بعضی دیگر را به خدمت گیرند.» /۱۲ «سخره»همان استخدام(و به خدمت گرفتن)است،پس هر کسی به موهبتی که زندگی را تکامل بخشد ویژگی یافته،و اگر خدا مردم را طوری قرار می داد که در هر چیز خود را بسنده بودند بیگمان گردنکشی می کردند و بزرگ خویشتنی می ورزیدند،زیرا پاره ای مردم را می بینی که با آن که بشدّت به دیگران نیازمندند می گویند:« أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى (۱) منم پروردگار والای شما»، پس وضع چگونه می شد اگر احساس بی نیازی می کردند و از بند احتیاج به دیگران بکلّی رها می شدند؟!وانگهی اگر مردم در موهبتها برتری نمی داشتند(و استعداد همه یکسان بود)تمدّن بنا نمی شد،و جامعه یا اجتماعی رشد نمی کرد و بیگمان مردم چون دیگر جانداران در نبرد دایم و ابدی بسر می بردند.

« وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ -و رحمت پروردگارت از آنچه گرد می آورند بهتر است.» آنها پنداشتند که رسالت باید بر توانگران نازل شود،پس خدا به آنها پاسخ داد که اوست که روزی مردم در میانشان تقسیم می کند،و اوست که هر کسی را به موهبتی ویژگی می دهد،و افزود که:ارزش رسالت بزرگتر و فراتر از ارزش دارایی است،پس اگر رواست که خیر و نیکی نزد دیگری گرد آید ناگزیر باید نزد صاحب رسالت گرد آید،زیرا ارزش رسالت نزد خدا بزرگتر است.

[۳۳]

و برای آن که این ارزیابی خطا از دلهای بشر ریشه کن شود،روند آیات به بیان پستی دنیا و بی بهایی آن در پیشگاه خدا می پردازد،زیرا دنیا گذرا و زوال پذیر است و اگر با آخرت مقایسه شود جز کالایی ناچیز نیست.

« وَ لَوْ لا أَنْ يَكُونَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً -و اگر نه آن بود که همهٔ مردم یک امّت می شدند،یعنی به یک آیین در می آمد که همان کفر نسبت به خدا بود.»

ص :۴۶۶

۱- ۳۴) -النّازعات۲۴/.

« لَجَعَلْنا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ -سقفهای خانه های کسانی را که خدای رحمان را باور ندارند از نقره می کردیم.» یعنی اگر بیم آن نبود که مؤمنان به کافران تبدیل شوند بیگمان خدا به کافران هر چه می خواستند می داد و سقفهای خانه هایشان را از نقره می کرد و برای خانه هایشان چندین طبقه قرار می داد که با پلّکانها و نردبانها بر آنها بالا روند.

« وَ مَعارِجَ عَلَيْها يَظْهَرُونَ -و بر آنها نردبانهایی می نهادیم تا بر آن بالا روند.» [۳۴]

« وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْواباً -و برای خانه هایشان(نیز)درهایی(از نقره)قرار می دادیم.» شاید سبب ذکر درهای خانه های کسانی که به خدای رحمان کفر می ورزیدند این است که خانه های آنها مرکزی اجتماعی بوده،یا تعدّد و چند دری بودن خانه ها دلیل وسعت آنها بوده،یا مراد آن است که آن درها نیز همچون تختهای آن خانه ها از نقره باشد.

« وَ سُرُراً عَلَيْها يَتَّكِؤُنَ -و تختهایی که بر آن تکیه زنند.» [۳۵]

« وَ زُخْرُفاً -و از هر گونه زینت.» علاّمه طبرسی گوید:الزّخرف کمال زیبایی چیز است و از آن رو به طلا زخرف گفته اند،و گویند:زخرفه زخرفه وقتی که چیزی را نیکو سازند و بیارایند، و از آن رو به نقشها و تصویرها زخرف گفته اند. (۱)

بنا بر این معنا چنین می شود که آنچه زیبایی آنها و زیبایی خانه هایشان را بیفزاید از طلا و نقره و فرش و اثاث و از این قبیل چیزها را به آنها می بخشید.

ولی خدا به حکمت خود این نعمتها را از آنها بازداشت و به آنها نداد تا مؤمنان دچار آزمون و بلایی بزرگ نشوند،و اگر چنان می کرد هیچ یک از مؤمنان از فریفته شدن به نعمتهای فراوانی که نزد کافران بود در امان نمی ماند و آن گاه همه

۱- ۳۵) -مجمع البیان،ج ۹،ص ۳۶.

نسبت به خدا کفر می ورزیدند.

در حدیث از امام صادق(ع)آمده است:

«اگر خـدا چنـان می کرد هیـچ کس ایمـان نمی آورد،ولی او در میـان مؤمنـان تـوانگرانی قرار داد،و در ۱۲/ میـان کافران نیز فقیرانی،و در میـان کـافران تـوانگرانی،و در میـان مؤمنـان فقیرانی،آن گـاه آنهـا را بـا امر و نهی و شـکیبایی و رضـا به آزمـون گرفت». (۱)

فرض کن خـدا آن همه را به کافران می داد،آیا این بدان معنا بود که آنها را بدین سـبب نزد خدا کرامتی بود و مؤمنان در نظر او خوار و بی مقدار بودند؟هرگز...

براستی که این همه-و پس از این همه-چیزی جز کالایی نیست،که صاحبش جز انـدک زمانی از آنها اسـتفاده نمی کند،و آن همان در دوران زنـدگی در دنیاست که همه چیز در آن محکوم به پستی و بی مقـداری است،در حالی پروردگار ما آخرت را فراهم آورده است که قرارگـاه جـاودانی پرهیزگـاران است و آنـان را به مهمانسـرای خـود و جایگـاه کرامت خویش،و منـازل نزدیکی و خشنودی خود فراخوانده است.

« وَ إِنْ کُلُّ ذٰلِکَ لَمّٰا مَتٰاعُ الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا -و همهٔ اینها برخورداری و متاع ناچیز زندگی دنیوی است.» المتاع:چیزی است که انسان به طور موقّت از آن بهره مند می شود و تمتّع می جوید.

« وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ -حال آن که در نزد پروردگار تو برای پرهیزگاران است.» پس ارزش حقیقی در مادهٔ زوال پذیر نیست،بلکه ارزش اصلی در عمل شایسته ای است که مؤمنان آن را برای آخرت می اندوزند.

و در یک کلمه:دنیا زایل شدنی است،و آنچه از نعمتها در آن است جز

۱- ۳۶) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۵۹۹.

متاعی نیست که نزد خدا هیچ ارزشی ندارد،و اگر نه آن بود که فریبندگی این نعمتها سبب گرایش تمام مردم به کفر می شد،بیگمان پروردگار ما آنها را،به سبب پستی و زوالشان،برای کافران به کمال می رساند.ولی خدا که به بندگانش لطف بسیار دارد از آن که همهٔ داراییها را نزد کافران جمع کند خودداری کرد تا به دیگران فرصت ایمان دهد.

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۳۶ تا ۴۵]

اشاره

وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ اَلرَّحْمٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ (۳۶) وَ إِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ اَلسَّبِیلِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (۳۷)
حَتّٰی إِذٰا جٰاءَنٰا قٰالَ یٰا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ اَلْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ اَلْقَرِینُ (۳۸) وَ لَنْ یَنْفَعَکُمُ اَلْیَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی اَلْعَذٰابِ
مُشْتَرِکُونَ (۳۹) أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ أَوْ تَهْدِی اَلْعُمْیَ وَ مَنْ کٰانَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ (۴۰) فَإِمّٰا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنّٰا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ (۴۱) أَوْ
نُرِیَنَّکَ اَلَّذِی وَعَدْنٰاهُمْ فَإِنّٰا عَلَیْهِمْ مُقْتَدِرُونَ (۴۲) فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ إِنَّکَ عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۴۳) وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ
وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ (۴۴) وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنٰا أَ جَعَلْنٰا مِنْ دُونِ اَلرَّحْمٰنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ (۴۵)

معنای واژه ها

۳۸[المشرقین]

:یعنی مشرق و مغرب،و به قاعدهٔ تقدّم اشرف یا اقرب به قصد،نام مشرق بر نام مجموع«مشرق و مغرب»غلبه کرده است.

هر کس از یاد خدای رحمان روی گرداند شیطانی بر او می گماریم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

یاد خدا نوری درخشان که برخی از آن روی می گردانند(زیرا نمی خواهند مسئولیّتهای آن را تحمّل کنند)،پس خدا شیطانی بر آنها می گمارد که آنها را به دوزخ می کشاند،و این امر بدان گونه است که آنها را از راه حق باز می دارد و باطل را در نظرشان می آراید،و آنها می پندارند که بر راه هدایت اند.

سیاق سوره بدین سان مطلبی را که آیات پیشین در خوار کردن و بی مقدار شمردن دنیا و بیخرد دانستن کسی که بهره برداری و متاع دنیا را مقیاس حق قرار دهد،آغاز کرده اند تکمیل می کند،زیرا چارهٔ گرایش به دنیا شناخت حقیقت آن است،امّا این شناخت چگونه به درستی حاصل می شود؟ همانا با یاد خدا،که نوری است،و هنگامی که برخی از آن نور روی گردانند به شیطانهایی از جنّ و به همنشینانی بد،ابلیسان آدمی از مدّعیان دین و دانش،دچار می شوند که کارهای صاحبان سلطه و متنعّمان ناز پرورده را در دیدهٔ محرومان می آرایند و خوب جلوه می دهند.

هنگام دیدار خدا بدان روز هراسناک انسان میزان زیانمندی خود را کشف می کند،آن گاه بدان همنشین /۱۲ بد که او را گمراه کرده می گوید:ای کاش ما در دنیا به اندازهٔ فاصلهٔ مشرق از مغرب از یکدیگر دور می بودیم،ولی افسوس که آن روزی اظهار بیزاری از همنشین خود،که جاودانه همراه اوست،سودی ندارد.

ص :۴۷۰

هنگامی که خدا کسی را گمراه خواهد دعوت پیامبر یا اندرز خیرخواهان و ناصحان او را سودی ندهد.آیا کر تواند شنید،یا نابینا راه تواند یافت،و آن کس که به گمراهه ای دور افتاده هدایت تواند شد؟!(قرآن بدین گونه به مسئولیّت انسان در رهیابی یا گمراهی خود اشاره می کند).

امّا پیامبر وظیفه ای جز رساندن امر ندارد،پس اگر خدا آن گمراهان را پس از رفتن از این دنیا یا در زندگیشان عذاب کند،کار به دست اوست آنها دیر یا زود عذاب خواهد کرد.

همانا بر پیامبر(و بر ما پیروان او)واجب است که به وحی چنگ در زند(و تبلیغات ناز پروردگان او را متزلزل نکند)چه او بر راه راست می رود.

براستی قرآن همان یادی است که بیماریهای دل را چاره می کند، بیماریهایی که دنیا دوستی آنها را به وجود آورده،و این یادآوری نخست برای پیامبر است،و برای قوم او،هر که نزدیکتر مقدّمتر،و زودا که همه بازخواست شوند.

(و قرآن شرفی است که بر شرف مال و جاه نزد قریش برتری دارد،زیرا این قرآن است که مؤمن را به دژ توحید و یکتاپرستی وارد می کند،و غل و زنجیرهای شرک را از او می گشاید)، و توحید همان رسالت پیامبران است(که با سرسپردگی و خضوع نسبت به صاحبان نیرو و ثروت منافات دارد).

شرح آیات:

اشاره

[۳۶]

چگونه با فریبندگی مادّه رویاروی شویم،و از فریفته شدن بدانچه از مظاهر قدرت نزد کافران است،و از زیب و زیور زندگی درگذریم؟همانا انسان از خاک است و هر چیزی به اصل خود می گراید،پس حسّ دنیا دوستی در وجود انسان ژرف است و ریشه دار و همان سرآمد هر خطاست،پس چگونه از آن رهایی یابیم؟ ۱۲/ با علم به این که بدون پاک شدن از آلودگی دنیا دوستی توحید و

یکتاپرستی انسان ناب و سره نمی شود،بلکه کار شایسته و ناشایسته و بد را به هم می آمیزد،و نیز گرایشهایی شیطانی حتّی در اعمال شایسته و صالح او نیّت او را مشوب و ناسره می سازد.مثلا-برای رهبری حق به اخلاص کار نمی کند مگر آن که موجبات بهره گیری از زندگی دنیوی بوفور برای او حاصل شود،و چون به آزمونی گرفتار آید به درّهٔ شرک فرو می غلتد.

پاسخ این پرسش در کلمهٔ یاد خدا خلاصه می شود،پس به آن است که نفس آرام می پذیرد و دل اطمینان می یابد،براستی که این یاد نوری است که تیرگی جهل و وسوسه و غفلت را از دل می زداید و می گریزاند.

پس هنگامی که تندباد وسوسه های شیطان بر نفس می وزد،و افسونها و فریبندگیهایش پی در پی بر جان هجوم می آورد،انسان گریزگاهی جز به سوی خدا نمی یابد.مگر نه آن که پروردگار ما می گوید:« وَ إِمّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۱) و اگر از جانب شیطان در تو وسوسه ای پدید آمد به خدا پناه ببر،زیرا او شنوا و داناست»،و او سبحانه و تعالی گوید:« إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ (۲) کسانی که پرهیزگاری می کنند چون از شیطان وسوسه ای به آنها برسد،خدا را یاد می کنند و در دم بصیرت و بینش می یابند».

ولی کسی از یاد خدا روی می گرداند،نسبت بدان خود را به غفلت و نادانی می زند،به خدا پناه نمی برد،به وسوسه های شیطان تسلیم می شود،و به یاد نمی آورد که او براستی دشمنی است آشکار،در اینجاست که شیطان بر او دست می یابد و بر او چیره می شود،و خدا هم از شیطانها همنشینی بد برای او معیّن می کند و می گمارد و آن شیطان به دو کار می پردازد:

نخست:او را از کار خیر باز می دارد،و نمی گذارد به راه رسیدن به حق برود

۱- (۳۷) -الاعراف ۲۰۰/.

۲- (۳۸) -الاعراف ۲۰۱/.

و بدین سان توفیق هدایت و رهیابی را از او سلب می کند.

دوم:کار بد او را در نظرش نیکو می نمایاند و می آراید،پس او هرگز رستگار نمی شود.

« وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ -هر کس از یاد(خدای)رحمان روی گرداند.» گفته اند اصل«العشو»نگریستن با چشمی ناتوان است،و چون چشم کسی ناتوان شود گویند«عشی بینائیش ضعیف»و چشمش تیره شد.

« نُقَیِّضْ -برمی گماریم.» تعیین می کنیم یا آماده می سازیم.

« لَهُ شَیْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ -شیطانی را برای او که همواره همراهش باشد.» ملازم و همراه او باشد و شب و روز او را به حال خود نگذارد.

شاید به کار بردن نام«الرحمن»در اینجا برای بیان مقدار نابینایی کسی باشد که از نگریستن به آثار ذاتی که رحمتش همه چیز را فرا گرفته،روی برمی گرداند.آیا نباید از شرّ ابلیس بدو پناه جوید،و از چنگ دشمن آشکارای خود به پناهگاه رحمت او بگریزد؟! [۳۷]

« وَ إِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِیلِ -و آن شیطانها آنها را از راه (خدا)باز می گردانند.» کاملا بر عکس آنچه فرشتگان با دل مؤمن می کنند که او را بر راه راست استوار می دارند و گردنه ها و مشکلات را از راه او برطرف می کنند تا در کار خیر موفّق شود،در حالی که همنشین بد دوست خود را از توبه باز می دارد،و راه او را به سوی خدا پر از دشواری می کند،و چون بخواهد به نماز ایستد یا به کاری خیر فراخوانده شود تنبلی را بدو القا می کند.و براستی دل او را از وعده های دروغین و آرزوهای پوچ و وسوسه ها انباشته می کند.

بلکه شیطان در برابر دوست خود دری از تأخیر و تعلّل در خیر می گشاید تا

آنجا که او را از مبادرت به خیری فوری باز می دارد،و سپس او را بکلّی از انجام آن خیر نیز مانع می شود.

« وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ -ولی پندارند که هدایت یافتگانند.» شیطان بدین سان گمراهی را در نظر همنشین خود می آید تا آنجا که او آن را هدایت و رهیابی می پندارد.تا وقتی که انسان در راهی خطا که در پیش گرفته شکّ و تردیدی دارد امید نجات او می رود،ولی وقتی شیطان کار او را در نظرش بیاراید در درون خود /۱۲ موجبی برای اندیشیدن به درستی راه و صحّت روش خود نمی بیند،و هرگز نجات نمی یابد.

ما از این آیه دو بینش را در می یابیم:

نخست:انسان نخستین گام را در راه گمراهی و همان گونه در راه هدایت با آزادی کامل خود می نهد،اگر از یاد خدای رحمان روی گرداند خدا او را به وسیلۀ همنشین به گمراه می کند،و اگر به یاد خدا باشد خداوند او را بینا می سازد و از شرّ شیطان پناهش می دهد.

پس مسئولیّت بزرگ انسان همان گزینش هدایت با پناهجویی به خداست،با رها شدن و دل بر کندن از حالت بزرگ خویشتنی و تکبر ناشی از فرومایگی و به پرواز درآمدن در فضای والای بندگی خدا.

دوم:این که انسان عقاید و کارهای خود را درست پندارد،ما دام که این پندار نتیجۀ زیبا نماییهای شیطان باشد،از آدمی سلب مسئولیّت نمی کند.وی مانند کسی که خود را از فراز قلّه ای به زیر می افکند متحمّل مسئولیّت کار خود است گرچه در میان غلتیدن و فرو افتادن خود بر تخته سنگها اختیار خود را از دست بدهد.

چرا؟زیرا او خود همان هنگام که خویشتن را از فراز قلّه به زیر افکنده توانایی را از خود سلب کرده است.همچنین است کسی که پناهجویی به خدا را رد کند،از این رو خدا بر او شیطانی می گمارد که گمراهش سازد.وی هم چنان مسئول گمراهی خویش است،زیرا آغاز این گمراهی به اختیار او بوده و از او سرزده است.

همچنین صرف اعتقاد به چیزی،ما دام که اعتمادی به درستی راه آن وجود ندارد،توجیه کنندهٔ رفتار بدان نیست،و گر نه بسیاری از مجرمان کارهای خود را شایسته می شمرند و به آن معتقدند.

[۳۸]

اگر می خواهی حقیقت چیزی را در دنیا بشناسی بنگر که آن چیز در آخرت چگونه شکل می گیرد،زیرا آن سرای همان مقیاس و ملاک اعتبار است.

جای درو کردن بزرگ است،در حالی که دنیا جای کاشتن،است،و آیا کشت جز به هنگام درو شناخته می شود؟ کتاب پروردگار ما منظره های آخرت را برای ما به تصویر می کشد،و در هر موضوعی صورت /۱۲ مناسب آن را در واقعیّت آخرت پخش می کند و نمایش می دهد، بدین هدف که آن را مقیاس قرار دهد،باشد که ما هر چه بیشتر به حقایق آفرینش نزدیک شویم،و به ظاهر زندگی دنیا ننگریم.

اینجا،در سورهٔ زخرف وقتی آیات آن محور درست زندگی را بیان می کند که همان توحید است،نه دارایی و دوستی مبتنی بر اساس مال،قرآن صحنه ای از صحنه های جدالی را که در آخرت میان دوستان بد برپا می شود به ما نشان می دهد و می گوید:

« حَتّٰی إِذٰا جٰاءَنٰا -تا آن گاه که نزد ما آید،» و این کس که از یاد خدا روی گردانده در پیشگاه پروردگارش حاضر شود.

« قٰالَ یٰا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِینُ می گوید:ای کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود.و تو چه همراه بدی هستی.» آن روز که بدیهای نزدیکی با همنشین بد را درمی یابد آرزو می کند که کاش میان آن دو فاصله ای به اندازهٔ فاصلهٔ مشرق و مغرب می بود.

[۳۹]

هرگز...بیزاری جستن از یکدیگر سودی ندارد،و عذر تراشی و توجیه سودی نمی دهد،زیرا ظلم با اختیار کامل آنها واقع شده است،و دوزخ گنجایی

همگان را دارد.

« وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ -و آن روز(پشیمانی و آرزوی جدایی)شما را سودی ندهد.» یعنی این که آرزو می کنید که کاش از یکدیگر جدا می بودید به شما سودی نمی رساند،زیرا این آرزو بعد از آن پیدا شده که خود به خویشتن ستم کرده اید.

« إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِی الْعَذٰابِ مُشْتَرِكُونَ -چون خود به خویشتن ستم کردید در عذاب شریک باشید.» (مفسّران)گفته اند:اشتراک در آن عذاب نیز سودی برای شما ندارد،زیرا عذاب تقسیم نمی شود(که در نتیجه به هر یک سهمی کمتر برسد)بلکه هر یك را سهمی کامل از عذاب است، ۱۲/ و گفته اند:کسی از عذاب دیگری تسلّی نمی یابد،پس آنجا بليّه ای نیست که چون عمومیّت یابد و همگانی شود تحمّل پذیر و عادی گردد،زیرا عذاب آنجا هرگز بر کسی عادی و در نتیجه خوشایند نخواهد شد،چون عذابی است بسیار سخت و جاودانه.

و برای آن که همنشینان بد جاودانه با یکدیگر در جنگ و جدالند و از این رو هرگز یکی تسلّی نمی یابد.

[۴۰]

هنگامی که همنشین بد دوست خود را گمراه می کند،مثل وی مثل کر و کور است.

« أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ -آیا تو می خواهی به کران سخن بشنوانی؟» هرگز...زیرا اندام پذیرش صدا نزد او از کار افتاده،پس چگونه بشنود؟!و شاعر گفته است:

لقد أسمعت إن نادیت حیّا

و لكن لا حياه لمن تنادی

اگر زنده ای را بخوانی صدایت را به او می شنوانی ولی آن را که تو بخوانی زندگی نباشد! « أَوْ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ مَنْ كٰانَ فِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ -و یا نابینایان و آنهایی را

که در گمراهی آشکار هستند راه بنمایی؟» هرگز...زیرا کسی که اندکی از راه منحرف شده امید بازگشتن بدان می رود،ولی کسی که مسافتی دور در گمراهه پیموده چنان که گمراهی او را فرا گرفته چگونه می توان راهنمایی کرد؟ چنین است که می سزد از کسی که تنها دنیا دوستی دلش را فرا گرفته و کارش بدانجا رسیده که همه چیز را با مال و جاه،و نیروی ظاهری می سنجد،ناامید شد.براستی که او در گمراهی آشکاری است،و آنچه او دارد تو را خوش نیاید تا بیندیشی به چه وسیله آنها را به چنگ آوری و از دین و موضعگیریهای خود عدول کنی و دست برداری،هرگز...آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است.

[۴۱]

همانا سرانجام آنان عذاب در دنیاست و این قبل از آن عذاب بزرگتر است که نزد پروردگارشان دارند.خواه این عذاب پس از درگذشت تو صورت گیرد یا در زمان زندگی تو،به هر صورت چنان کسانی عذاب می شوند،پس داراییها و فرزندان آنها تو را فریفته نسازد،و مگر و تبلیغاتشان اندوهگینت نکند،و علیه آنها شتابکاری مخواه،زیرا عذابی که در انتظار آنهاست سخت است.

« فَإِمّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ -و اگر تو را ببریم،همانا از آنها انتقام می گیریم.» /۱۲ در واقع وجود پیامبر و مؤمنان در میان کافران عذاب آنها را برای مدّتی محدود به تأخیر می افکند،خدای تعالی گوید:« وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ (۱) تا آن گاه که تو در میانشان هستی خدا عذابشان نکند و تا آن گاه که از خدا آمرزش می طلبند نیز خدا عذابشان نخواهد کرد».

[۴۲]

خدا در زمان پیامبر و در برابر دید او یا مبلّغان پیرو او کافران را عذاب می کند تا نیروی خود را به ایشان بنماید و چشم(و دلشان)از تأیید و پیروزی رساندن

ص: ۴۷۷

۱- ۳۹) -الأنفال۳۳/.

او قرار و آرام گیرد.

« أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ -یا آن عذابی را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان می دهیم،که ما بر ایشان توانا هستیم.» پس دارایی یا زورمندی آنها سودی برایشان ندارد.

[۴۳]

از آنجا که سرانجام کافران نابودی است باید در برابر تطمیع و تهدیدی که می کنند ایستادگی کرد،و این امر جز به توسّل و چنگ در زدن محکم به رسالت امکان پذیر نمی شود.

« فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ -پس در آنچه به تو وحی شده چنگ بزن.» مؤمن باید از خلال بینشهای وحی به پدیده های سیاسی و اجتماعی بنگرد، تا به گونه ای منفی زیر تأثیر آنها قرار نگیرد،و باید شیوه های رسالت را بدقّت به کار بندد و اجرا کند تا خدا او را در زمین چیرگی دهد،زیرا هر بند از بندهای شریعت نیرو و اقتدار است،و باید به درستی خطّ و روش خود مطمئن باشد زیرا اعتماد به پیروزی،خود راه رسیدن به آن است.

« إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ -که تو بر راه راست هستی.» [۴۴]

شرف در داراییها و منصبهای آنها نیست،بلکه شرف همانا در وحیی است که نام و آوازۀ متمسّکان و پیروان خود را به هر افقی می رساند.

« وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ -و براستی که وحی(قرآن)سبب بلند آوازه گشتن تو و قوم توست.» مال داران رفته اند،و داستانهایشان مایۀ عبرت آموزان شده است،در حالی که نام صاحبان رسالت در طول قرون و اعصار هم چنان بر هر زبانی جاری است.

آری،صاحبان رسالت را پیش و بیش از دیگران دربارۀ رسالت به پرسش گیرند،زیرا رسالت در سرای ایشان فرود آمده و ایشان شایسته تر و سزاوارتر به آن اند.

« وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ -و زودا که باز خواست شوید.»

در حدیثی پشت در پشت از امام باقر-علیه السّلام-آمده است که گفت:«الذّکر پیامبر خداست،و اهل ذکر اهل بیت اویند و هم ایشان را به پرسش گیرند». (۱)

[۴۵]

تسلیم شدن به خواهشها و تمایلات ناز پروردگار و متنعّمان یا گردنکشان جایز نیست،زیرا در این تسلیم شرک نسبت به پروردگار قدرتمند وجود دارد.رسالت برای پاکسازی نفوس از شرک و پاکسازی اجتماع از رهبریهای شرک آمیز آمده است،پس چگونه امروز بپذیرد که آنها در اقتدار و سلطهٔ الهی شریکان(خدا)باشند؟ « وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ -از پیامبران ما که پیش از تو فرستاده ایم بپرس:آیا جز خدای رحمان دیگری را برای پرستش آنها قرار داده بودیم؟» هرگز...بیقین او خدایی است یگانه،و خدا در درون سینهٔ کسی دو دل ننهاده است که با یکی پروردگارش را بندگی کند و با دیگری سر به آستان مال داران و قدرتمندان بسپارد.

یکتاپرستی محور روابط اجتماعی

پیش از این گفتیم که محور سورهٔ زخرف در خوار شمردن مقام دنیا نمودار می شود، /۱۲ تا مسلمان دنیا را ارزش و مقیاسی برای سنجیدن امور قرار ندهد،و آیات این درس رابطهٔ استوار شده بر پایهٔ این ارزش نابود شونده را در هم می شکند،زیرا ارزش درست نزد خدا آن ارزشی است که از زندگی دنیا به آخرت کشیده می شود.

اگر بتوانیم ارزش و ارزیابی اجتماع یا پیوندی که ما را به یکدیگر مربوط می کند اصلاح کنیم و آن را ایمان قرار دهیم بدون توجّه به مصالح آنی،نه سرزمین و نژاد و خواهشها و شهوتها و دسته گراییها،عملا اجتماع ربّانی مورد نظر را برپا

۱- ۴۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۰۵.

کرده ایم.

تمام رسالتهای آسمانی و در طلیعهٔ آنها قرآن کریم برای تحقّق بخشیدن به این هدف والا آمده است،ولی چگونه؟با خوار شمردن دنیا،و کاستن از شأن و مقام آن،تا زیب و زیوری که در آن هست وسیلهٔ سنجش قرار نگیرد،سپس با نهی از به رهبری گرفتن متنعّمان و ناز پروردگان در دنیا،و سرانجام با بیان رابطهٔ شیطانیی که صاحبانش را به دوزخ می کشاند.

اگر دنیا دوستی کشتزاری باشد بیگمان رهبری متنعّمان و ناز پروردگان درخت آن کشتزار است،و میوهٔ آن همان پیوند میان همنشینان بد است.

پیداست که سیاق آیات نخست ما را یادآور خوار بودن دنیا در نظر خدا شد (چنان که خدا آن را به کافران عطا کرد)سپس در این درس ما را با حقیقت همنشینان بد آشنا و بینا ساخت،آنجا که بینشهایی حکمت آمیز در مورد روابط اجتماعی از آن الهام می گیرم،بدین معنی که رابطه اجتماعی-و طبیعه آنچه شالودهٔ اجتماع بر آن استوار می شود-پایه و زیر بنا است.پس زمین پایه و شالودهٔ اجتماع است و از اینجا رابطهٔ میهنی و اقلیمی به وجود می آید،زبان نیز پایه است و از آن حالت قومیّت(و ملّیت)پدید می آید،مصالح عمومی نیز وقتی به رشد و توسعه بپردازد به حالت امپریالیستی تبدیل می شود که به صورت انترناسیونالیسم پرولتاریی (جهان وطنی رنجبران)بروز می کند.

رابطه ای که در تمام این حالتها میان انسانی با انسان دیگر را پیوند می دهد همان رابطهٔ مادّی /۱۲ حاصل شده از خاك است،در حالی که رسالتهای الهی نیاز به رابطه ای دیگر دارد که همان رابطهٔ روح است،رابطه عشق الهی،رابطهٔ ارزشهای ربّانی،و چنین رابطه ای بر پایه ذکر خدا استوار است.

این رابطه است که رحمت خدا را سرازیر می سازد،و ارزشهای فضیلت و خیر و نیکوکاری را رشد و نموّ می دهد،هم چنان که از حق و عدالت و آزادی نگهبانی می کند،در حالی که روابط دیگر بشر را پلّه پلّه به ژرفای انتقام الهی فرو می برد،و نشانه های حق را گم و ناپیدا می سازد،و نه تنها خیر و خوبی را نمی بالاند

بلکه-عاده-در گسترش فحشاء و انتشار روح تجاوز و ستم مساهمت می کند.

اگر به ژرفی به جست و جوی اسباب سنگدلی و دشمنی و عوامل پیکارها و جنگها و دشمنی ورزی میان مردم،خواه در میان یک اجتماع یا میان امّتها بپردازیم سببی جز همین روابط جاهلیّت را که برخاسته از دنیا دوستی و زیب و زیور آن است نمی یابیم.

قرآن در اینجا ما را از افتادن به دام این مهلکه ها بر حذر می دارد و به ما فرمان می دهد که به وحی چنگ درزنیم،و کسی که از وحی روی گرداند شیطان بدو نزدیک و با او همنشین می شود،و او را از راه درست دور می کند،و بدیها را به دیده اش می آراید.

پیداست که باطن این آیات و مراد اصلی آنها آگاه ساختن ما به نقش همنشین و قرین در زندگی انسان است،و این قرین ممکن است زن یا شوهر یا همسفر یا همدرس یا شریک بازرگانی یا همنشین و همدم انسان باشد،و اسلام به ما فرمان می دهد که به یاد خدا باشیم تا معیار ما در انتخاب همنشین ربّانی باشد، زیرا انسان هر گونه باشد همنشین خود را نیز به گونهٔ خود انتخاب می کند،و چنان که امام امیر المؤمنین(ع)گوید:

«هر کسی به همانند خود می گراید».«نیکان جز با همانندان خود نمی آمیزند».«و بدان جز امثال خود را به دوستی نمی گیرند». (۱)

وقتی انسان همنشین خود را با معیاری الهی انتخاب کند رابطه اش با او استوار می باشد،در حالی که اگر مصلحت و منفعت یا هوی و خواهش پایهٔ دوستی قرار داده شود با دگرگون شدن اوضاع و احوال و شرایط دگرگون می شود.

هنگامی که معیار الهی حکمروا باشد مؤمنان از گردهمایی خود بهشتی زمینی می سازند که در آن برای خدا به یکدیگر مهر می ورزند و دلهایشان نسبت به آنان که ایمان آورده اند هیچ کینه و عقده ای ندارند و هر یک از آنان چنان با

۱- ۴۱) -میزان الحکمه،ج ۵،ص ۲۹۸.

دوستش انس می گیرد که گویی تشنه ای به آبی گوارا رسیده است،و اینجاست که سعادت دنیوی چنان جلوه گر می شود که در هیچ یک از نعمتهای دیگر چنین جلوه ای ندارد،و این دوستی تا روز قیامت دوام می یابد،چنان که پروردگار ما گوید:« اَلْأَخِلاّءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقِینَ (۱) در آن روز دوستان-غیر از پرهیزگاران-دشمن یکدیگرند»،و تا آن گاه که آنان را به بهشت برساند که در آنجا آنها را می بینی که:« إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ (۲) همه برادرند،بر تختها رو به روی هم اند».

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۴۶ تا ۵۶]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَقالَ إِنِّی رَسُولُ رَبِّ اَلْعالَمِینَ (۴۶) فَلَمّا جاءَهُمْ بِآیاتِنا إِذا هُمْ مِنْها یَضْحَکُونَ (۴۷) وَ ما نُرِیهِمْ مِنْ آیَهٍ إِلاّ هِیَ أَکْبَرُ مِنْ أُخْتِها وَ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۴۸) وَ قالُوا یا أَیُّهَا اَلسّاحِرُ اُدْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ (۴۹) فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُمُ اَلْعَذابَ إِذا هُمْ یَنْکُثُونَ (۵۰) وَ نادی فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قالَ یا قَوْمِ أَ لَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَ هذِهِ اَلْأَنْهارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی أَ فَلا تُبْصِرُونَ (۵۱) أَمْ أَنَا خَیْرٌ مِنْ هذَا اَلَّذِی هُوَ مَهِینٌ وَ لا یَکادُ یُبِینُ (۵۲) فَلَوْ لا أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَهٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جاءَ مَعَهُ اَلْمَلائِکَهُ مُقْتَرِنِینَ (۵۳) فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقِینَ (۵۴) فَلَمّا آسَفُونا اِنْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِینَ (۵۵) فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَ مَثَلاً لِلْآخِرِینَ (۵۶)

۱- ۴۲) -همین سورهٔ زخرف/۶۷.

۲- ۴۳) -الحجر/۴۷.

معنای واژه ها

۵۰[ینکثون]

:یعنی غدر می ورزند و عهد می شکنند.

۵۳[أسوره]

:جمع سوار که همان زیوری است که آرنج و ساق دو دست را بدان می پوشانند.دستبند.

۵۴[فاستخفّ قومه]

:آنان را سبک عقل ساخت تا بتواند به صرف خطاب به آنها و مغالطه آنها را به یاری خود وا دارد،چنان که رسم گردنکشان و طاغوتها در برابر عامّۀ مردم همواره چنین است.

۵۵[آسفونا]

:ما را خشمگین کردند،و خدای تعالی مانند بشر غضبناک نمی شود،بلکه او را رسولان و فرشتگانی هستند که به خاطر او خشمگین می شوند،هم چنان که غضب کردن او بر نافرمانان همان ارادۀ مجازات کردن آنهاست.

آیا من بهترم یا این مرد خوار ذلیل؟!

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن در سیاق این سوره که بر محور درست سازی رابطۀ انسان با آنچه پیرامون اوست می گردد،مثالی از فرعون می زند که به زیب و زیور و زخارف زندگی

دنیا فریفته شد،و مردم را بدان وسیله به بندگی گرفت،و در نتیجه سرانجام دردناک او چنان شد که خدا او و لشکرش را غرقه ساخت،و این سرانجام و همانندهای آن از ستمکاران دور نیست.

موسی(ع)نزد فرعون آمد تا رابطهٔ درست و سالم با طبیعت را برای او تعریف،و معلوم کند،و به او بفهماند که چگونه طبیعت را به خدمت گیرد و از آن بهره جوید،نه این که بدان دل بندد و از آن اطمینان،زیرا طبیعت دگرگون شونده است،و هر دگرگون شونده ای نابود شدنی است،امّا فرعون کفر را بر ایمان ترجیح داد،و فرمانبرداری از رسالت و رهبری موسی(ع)را نپذیرفت و رد کرد.

خدا در این داستان بر رابطهٔ انسان با طبیعت تکیه می کند،فرعون عقیده داشت که تا وقتی مالک مصر است،و جویبارها(ی نیل)در زیر پای او جاری است،باید او پادشاه و راهبر مردم باشد نه موسی که با جبّه ای پشمین و عصایی در دست آمده که بر آن تکیه می کند /۱۲ و با آن برای گوسفندش برگ از درختان می تکاند، فرعون از این حقیقت غافل بود که رهبری زندگی از آن توانگرترین و سرکش ترین کسان نیست بلکه از آن شایسته ترین مردم است.

این آیات با آن آیه تناسب دارد که می گوید:« وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ (۱) و گفتند چرا این قرآن بر مردی از بزرگمردان آن دو قریه(مکه و طائف)نازل نشده است؟»،زیرا مردم جاهلیّت نیز مانند فرعون معتقد بودند که شایسته ترین کس برای حکمروایی همان توانگرترین مردم است نه شایسته ترین و نزدیکترین فرد به خدای عزّ و جلّ.

همان گونه که در مثال گماشتن همنشین بد برای کسی که از یاد خدا روی گرداند گذشت،وقتی فرعون قومی را نافرمان و فاسق یافت آنها را سبک عقل و خوار ساخت،و انگیزه های بد و شهوتهای عقیم و بی ثمر را در میانشان برانگیخت و به آنها گفت:ای قوم من!نمی بینید که من پادشاه مصرم و تنظیم امور آبیاری(و

ص: ۴۸۴

۱- (۴۴) -همین سورهٔ زخرف۳۱/.

ترعه های نیل)به دست من است؟آیا من بهترم یا این مرد که دستش را با دستبندی زرّین زینتی نیست،و لشکریانی(از فرشتگان)در پشت سر خود ندارد؟! بدین سان گردنکشان(که خود همان همنشینان بد هستند)غافلان را از یاد پروردگارشان باز می دارند،و کارهای بدشان را در نظرشان می آرایند تا بپندارند که ایشان خود راه یافتگان اند! و بالأخره:قرآن با این آیات مثلی از سرانجام مسخره کنندگان رسالتها می زند،کسانی که دنیا به دیدهٔ آنها خود را چنان آراست که آن را به پرستش گرفتند و همه چیز را با زیب و زیور و زخارف آن سنجیدند تا آن که آنچه را می پرستیدند آنها را فراگرفت و هلاکشان به وسیلهٔ همان چیزی بود که بدان افتخار می کردند و می بالیدند،آیا نمی بینی که چگونه فرعون به این که جویبارها در زیر پای او جاری بود بالید و قوم او بدین سبب از او فرمان بردند و خدا آنها را در همان آب غرقه ساخت؟!خدا برای مردم بدین سان مثل می زند.

سیاق آیات در اینجا در محور دارد:نخست آنچه به موسی(ع)و فرعون مربوط می شود،و دوم:آنچه به فرعون و مهتران قومش مربوط است،کسانی که در جدال حق با باطل به یاری حق نشتافتند،و به سبب سکوت خود در برابر فرعون و پیروی از او سزاوار عذاب شدند.

شرح آیات:

[۴۶]

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مُوسیٰ بِآیٰاتِنٰا إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَقٰالَ إِنِّی رَسُولُ رَبِّ الْعٰالَمِینَ -و هر آینه موسی را همراه با آیات خود بر فرعون و مهتران قومش فرستادیم و گفت:من فرستادهٔ پروردگار جهانیانم.» «ملأ»در قرآن همان طبقهٔ متنعّم ناز پرورده و چیره بر مردم اند.از این که خدا متنعّمان ناز پرورده را در دعوتی که به عمل آورده با فرعون شرکت داده است درمی یابیم که اینان خود فرعونهای کوچکی بودند که از فرعون بهره می جستند و او هم از اینان استفاده می کرد،و همواره پیرامون او می گشتند و او از اینان کمک

ص: ۴۸۵

می گرفت،و چون به داستانهای پیامبران مراجعه کنیم می بینیم«ملأ متنعّمان و ناز پروردگان»همان کسانی هستند که مردم را به کفر تشویق می کنند و در برابر رسالتها می ایستند.

[۴۷]

« فَلَمّا جاءَهُمْ بِآیاتِنا إِذا هُمْ مِنْها یَضْحَکُونَ -چون آیات ما را بر آنان عرضه داشت،بنا گاه همه از آن به خنده افتادند.» به جای آن که از آیاتی که موسی(ع)آورده بود بهره جویند و به آنها ایمان آورند،بر آنها می خندیدند،و مثل آنها همچون تخته سنگی صاف و شیب دار است که قطره ای باران بر آن نمی ایستد،و گیاهی بر آن نمی روید،چنین است دلهای سنگ شده که اندرزها از آنها فرو می لغزد،و صاحبان چنان دلها به رسالتها و پیامبران می خندند،و این مثلی است برای مطلبی که سیاق آیات در آغاز این سوره خلاصه کرده است.

[۴۸]

« وَ ما نُرِیهِمْ مِنْ آیَةٍ إِلاّ هِیَ أَکْبَرُ مِنْ أُخْتِها -و هر معجزه ای که به آنها نشان دادیم از معجزهٔ دیگر بزرگتر بود.» خدا نشانه ها و معجزات را بتدریج برای آنها آورد،پس از عصا(که تبدیل به اژدها شد)و ید بیضا شروع شد تا به سالهای قحطی و کاهش اموال و میوه ها،تا طوفان و ملخ و شپش و غوکان و خون و سرانجام به عذاب کشید،و هر یک از این نشانه ها و معجزات از آن دیگری که پیش از آن صورت گرفت بزرگتر بود،و همهٔ آنها از نوع عذاب نزدیک(و سبکی)است که خدا به لطف خود بر پاره ای امّتها به قصد هشدار دادن به آنها می گمارد.

« وَ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ -آن گاه همه را به عذاب گرفتار کردیم باشد که باز گردند.» [۴۹]

آیا دیدی که آنها بازگشته باشند؟هرگز،پس هنگامی که عذاب آنها را فرا گرفت به موسی(ع)متوسّل شدند- ۱۲/ در حالی که او را جادوگر می خواندند-تا از پروردگار خود با نشانه ها و رسالتی که دارد و نزد او معهود است درخواست کند آن عذاب را از آنها برگیرد،زیرا آنها بیقین هدایت یافتگانند.

« وَ قٰالُوا يٰا أَيُّهَا السّٰاحِرُ ادْعُ لَنٰا رَبَّكَ بِمٰا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنٰا لَمُهْتَدُونَ گفتند:ای جادوگر!پروردگارت را با آن عهدی که با تو نهاده است برای ما بخوان که ما هدایت شدگانیم.» در این آیه سه ملاحظه وجود دارد:نخست:این که آنها موسی را جادوگر خواندند،و دوم:این که گفتند:پروردگارت را برای ما بخوان و نگفتند:پروردگار ما را،و سوم این که:هنگام عذاب با معجزات هم هدایت نیافتند،ولی گفتند:

براستی اگر پروردگار تو این عذاب را از ما بردارد هدایت شدگانیم،پس آنها هدایت نمی یافتند مگر پس از آن که خدا آن عذاب را از آنها بردارد.

مفسّران از خود می پرسند:چگونه موسی را جادوگر خواندند و سپس از او خواستند که از پروردگار خود درخواست نجات آنها را کند؟ و پاسخ این است که:

نخست:قرآن حکمت آموز همواره تناقضهای کافران را آشکار می سازد،و می گوید آنها چگونه گمراه شده اند که راه هدایت را نمی یابند،و طبیعه در آنچه مربوط به پدیدهٔ پیامبری است،پروردگار سبحان ما گوید:« بَلْ قٰالُوا أَضْغٰاثُ أَحْلاٰمٍ بَلِ افْتَرٰاهُ بَلْ هُوَ شٰاعِرٌ فَلْيَأْتِنٰا بِآيَةٍ كَمٰا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ (۱) گفتند:نه، خوابهای پریشان است،یا دروغی است که می بندد،یا شاعری است.پس برای ما از آن گونه که به پیامبران پیشین داده شده بود معجزه ای بیاورد».

خدای سبحان گوید:« اُنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثٰالَ فَضَلُّوا فَلاٰ يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً (۲) بنگر که چگونه برای تو مثلها زده اند.گمره شده اند و راه به جایی نمی برند».

قوم فرعون به نوبهٔ خود در امر موسی گمراه شدند(و راه به جایی نمی برند که چه بگویند)،پس از یک سو بدو گفتند:ای جادوگر!و از سوی دیگر اعتراف

۱- (۴۵) -الأنبیاء۵/.

۲- (۴۶) -الإسراء۴۸/.

کردند که قدرت او از خود او نیست و از چیزهایی که آنها آن را به عنوان نیرنگها(ی جادوگری)می شناسند نمی باشد،بلکه از خداست،و از این رو از او خواستند که از پروردگار خویش درخواست کند.

دوم:براستی تهمت جادوگریی که کافران بر پیامبران می بستند خود نیرومندترین حجّت و دلیل بر درستی پیامبری ایشان بود،زیرا در ضمن این اتّهام اعتراف می کردند که پیامبران چیزی خارق العاده می آورند،ولی آنها آن را جادوگری تعبیر و تفسیر می کردند.و ما برائت پیامبران را از جادوگری می دانیم،زیرا جادوگر هر جا و هر وقت بیاید رستگار نمی شود،و فرق موجود میان جادوگری و پیامبری را که آنها ندانستند ما بخوبی می دانیم،پس اعتراف و شناسایی امّتهای کافر نسبت به پیامبران دلیل بر راستی و درستی پیامبران است.و این معجزات نشانه هایی بود که بر آنها مشتبه می ساخت که پیامبران صاحب چیزهای خارق العاده اند،هم چنان که می دانیم که کفر آن جاهلان بر اثر انگیزهٔ بزرگ خویشتنی و دنیا دوستی و گریز از مسئولیّت بوده است.

سوم:با وجود بستن تهمت جادوگری بر پیامبر،موسی(ع)و وعده شکنیهای مکرّر آنها دائر بر این که او را تصدیق خواهند کرد،باز هم این پیامبر بزرگ برای آنها از پروردگار خود درخواست می کند.و حقّا که این سینهٔ بی کینه چه قدر گنجایی دارد،و این دل چه قدر مهربان است،و این پایداری در راه دعوت چه قدر با دوام است که سزاست ما آن را سرمشق و نمونه ای نیکو برای خود قرار دهیم(و بدان تأسّی کنیم).

[۵۰]

به رحمت واسع خدای سبحان و لطف او بر بندگانش عذاب از آنها برداشته می شود،با وجود آن که می داند در آن صورت هم(پس از رفع عذاب موقّت) هرگز هدایت نمی شوند،ولی برای آن که فرصتی از پس فرصتی دیگر به آنها بدهد چنین می کند.

« فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِذا هُمْ یَنْکُثُونَ -چون آن عذاب را از آنها برداشتیم،پیمان خود را شکستند.»

ص :۴۸۸

از این آیات بر ما روشن می شود که عـذاب دوگونه است:عـذاب هشـدار دهنـده،و عذاب انتقامی.پس کسـی که عذاب گونهٔ اوّل را می بینـد نبایـد فرصت خود را از دست بدهـد،زیرا اگر عـذاب گونـهٔ دوم فرا رسـد دیگر هیچ چیزی آن را که از جانب خداست تغییر نتواند داد.

ما می بینیم که فرعون و مهتران او آن گاه که گفتنـد:« إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ (۱) ما هدایت شدگانیم»،تعهّد هدایت کردند،ولی پس از آن که خدا عذاب را از آنها برداشت خلف وعده کردند.

[۵۱]

فرعون از انتشار این دعوت(حقّ)در میان قوم خود هراسید و با برانگیختن خواهشها در نفوس آنها به چاره جویی پرداخت.

« وَ نادیٰ فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ -و فرعون در میان مردمش ندا داد.» وی چگونه به تمام اهل مصر که قوم او بودند ندا داد؟آیا مهتران آنهـا را گرد آورد و به آنهـا نـدا داد؟یـا به وسـیلهٔ دسـتگاههای اعلاـم و وسایل تبلیغاتی(و رسانه های)خود،ماننـد جادوگران و کاهنـان و امثـال آنهـا به پراکنـدن شایعه ها پرداخت؟شایـد این تعبیر به معنی نـدا در دادن در میان قوم خود نزدیکتر باشـد،چه معلوم می شود او این سخنش را به تمام قوم خود رسانید.

« قٰالَ یٰا قَوْمِ -گفت:ای قوم من!» پس نخوت و قوم گرایی را آن گـاه که بـدانها نـدا داد که همانـا آنان قوم اوینـد،در میانشان برانگیخت.

« أَ لَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ -آیا پادشاهی مصر از آن من نیست؟» بدین سان بر آنها حجّت آورد که پادشاه قانونی آنهاست و باید از او فرمان برنـد.مگر نه آن که دارای نیرو و مقام منیع است؟سـپس بر آنها حجّت آورد که زمام قدرت اقتصادی نیز در دست اوست و گفت:

« وَ هٰذِهِ الْأَنْهٰارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی -و این جویباران که از زیر پای من

ص :۴۸۹

۱- ۴۷) -همین سورهٔ زخرف۴۹/.

جاری هستند؟» پس او تنظیم کنندهٔ شبکهٔ آبیاری است که به فرمان او جویبارهای جدا شده از نیل جریان می یابد،و گفته اند که طول مجموع آنها به ۳۶۰ کیلومتر می رسید،و کشاورزی آنها از آن شبکهٔ آبیاری سیراب می شد، و گفته اند:تمدن مبتنی بر آبیاری مستلزم نظم و استقراری بیش از دیگر تمدّنهاست،زیرا زندگی وابستگان بدان تمدّن بر پایهٔ حسن تقسیم آبها استوار است.

و شاید سیاق آیه نیز به همین مطلب اشاره می کند آنجا که فرعون اشاره کرد که آن رسالت نظامی را که تقسیم آبها را فراهم می آورد تهدید می کند،و از این رو مفسّران گفته اند که معنی«من تحتی از زیر پای من»این است که جریان و تقسیم آب به امر و سلطهٔ من است،و این تعبیری است در کمال نکویی و زیبایی.

و شک نیست که اصلاح در جوامعی که چنین مستقرّ شده است دشواری بیشتری دارد.

« أَ فَلاٰ تُبْصِرُونَ -آیا نمی بینید؟» چرا نمی گوید:آیا نمی اندیشید،یا آیا فکر نمی کنید؟زیرا او آنها را به دین ظاهر فرا می خواند،امّا اگر آنها را به تفکّر و اندیشیدن فرا می خواند به زودی درمی یافتند که او جز بشری عادی همانند ایشان نیست،و فقط بر اثر نادانی آنها بر آنان چیره و مسلّط شده است،و اگر خرد می ورزیدند بیگمان می دانستند که شهریاری و مالکیّت واقعی مصر از آن خدا و سپس از آن کسانی است که آن را آباد کرده اند،و براستی فرعون به سبب استثمار مالی آنها و تسلّط سیاسی بر آنان، بدون رضایت آنها،یا تفویض اختیاری از جانب خدا بیش از آنها سزاوار عذاب است،پس چگونه از آنها مزد می خواهد،و بر آنها منّت می نهد،زیرا بر آنها گردنکشی کرده و زور گفته و ثروتهایشان را نابود کرده است؟! [۵۲]

آن گاه فرعون پیامبر خدا را در برابر آنها مسخره می کند،و حقایق رسالتهای پروردگار جهانیان را با معیار مادّی می سنجد،بدین سان که موسی(ع) مستضعف است،و درست سخن نمی گوید،و شرفی ندارد.

ص:۴۹۰

« أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِی هُوَ مَهِینٌ وَ لاٰ یَکٰادُ یُبِینُ -آیا من بهترم یا این مرد خوار ذلیل(مستضعف)که درست سخن گفتن نتواند؟» مستضعف(ناتوان نگاهداشته شده)،و گوسفند چران،که بی نام و آوازه است،و این عادت گردنکشان و طاغوتهاست که پیامبران و دعوت کنندگان به سوی خدا را کوچک شمارند.ما داستان ابراهیم و قومش را آن گاه که او بتها را تکّه تکّه کرد شنیده ایم که برای کوچک شمردن او گفتند:« سَمِعْنٰا فَتًی یَذْکُرُهُمْ یُقٰالُ لَهُ إِبْرٰاهِیمُ (1) شنیده ایم که جوانی که او را ابراهیم گویند،از آنها سخن می گفته است».

[۵۳]

سپس شروع می کند به مقایسه و ارزیابی موسی(ع)به ثروت یا سلطه ای که دارد،و این چنین مردمان عهد جاهلیّت مردم را به توانگری و زورمندی می سنجیدند،نه به صلاح و خیر.

« فَلَوْ لاٰ أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ -چرا دستهایش را به دستبندهای طلا نیاراسته اند؟» أسوره جمع سوار(به معنی دستبندی است که بر مچ دست و ساق آن و آرنج می بسته اند).

« أَوْ جٰاءَ مَعَهُ الْمَلاٰئِکَةُ مُقْتَرِنِینَ -و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده اند؟» /۱۲ پس اگر دارایی و مالی ندارد،باید فرشتگان شانه به شانه همراه او بیایند که به یکدیگر کمک کنند،مانند سپاههای انبوهی که فرعون در فرمان خود داشت.

در حدیث شریف از امیر المؤمنین(ع)آمده است:«موسی بن عمران و برادرش هارون-علیهما السّلام-بر فرعون در آمدند،جامه های پشمین بر تن و چوبدستیها در درست،و با او پیمان نهادند به جاودانگی سلطنت و دوام ارجمندی و عزّت اگر مسلمانی پذیرد.فرعون(به یاران خود)گفت:«از این دو تعجّب

۱- ۴۸) -ابراهیم ۶۰/.

نمی کنید،که شرط جاودانگی ملک و همیشگی عزّت مرا می نهند و خود-چنین که می بینید در حال خواری و فقرند،چرا بر دستهایشان دستبندهای زرّین نیاویخته اند؟!او این سخن را از آن رو گفت که زر و گرد آوردن آن را بزرگ داشت،و پشم و پوشیدن آن را خواری انگاشت!و اگر خدای سبحان اراده می فرمود آن هنگام که پیامبران خود را برانگیخت،تا برای آنها گنجهای زر را بگشاید،و کانهای طلای ناب را آشکار نماید،و باغستانها و درختستانها،و ددگان زمین،و پرندگان آسمان را بر آن جمله بیفزاید،بیقین چنین می کرد،و اگر کرده بود نه پاداش مانده بود،و نه امتحان،و نه اخبار(آسمان و آمدن پیامبران)،و نه پذیرندگان دعوت مزد آزمودگان را سزاوار بودند،و نه مؤمنان از پاداش نیکوکاران برخوردار،و نه اسمها معنیهای خود را نمودار،لیکن خدای سبحان فرستادگان خود را در اراده شان نیرومند گرداند،و در آنچه دیده ها از ظاهر آنان می بیند خوار نمایاند با قناعتی که دلها و دیدگان را از بی نیازی پر دارد،و درویشیی که دیده ها و گوشها(ی ظاهربین)را پر بیازارد،و اگر پیامبران را نیرویی بود که با آن به ستیز نتوان برخاست،و تسلّطی که از آن نتوان کاست،و پادشاهیی که مردمان گردن به سوی آن کشند،و آرزومندان رخت بر اشتران بسته روی به سوی آن نهند،بر مردمان آسانتر بود که از قدرت آنان عبرت پذیرند،و راه گردنکشی پیش نگیرند،لیکن در چنین حالی ایمانشان یا از بیم جان بود و یا امید(به دست آوردن نان)و نیمی از ترس بود و نیمی به رغبت.پس نیّتها مشترک می بود و کارهای نیک تقسیم شده.

امّا خدای سبحان خواست تا پیامبران او را فرمانبردار بودن،و کتابهای او را باور کردن،و پیشانی طاعت به درگاه او سودن،کارهایی خاصّ او(که از دل خیزد)و چیزی با آن نیامیزد،و هر چه سختی و آزمایش سترگ،پاداش و مکافات بزرگ». (۱)

[۵۴]

« فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ -پس قوم خود را سبک عقل کرد و

ص:۴۹۲

۱- ۴۹) -نهج،خ ۱۹۲(بنگرید نیز:ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۲۱۵).

گمراه ساخت تا از او اطاعت کردند.» فرعون قوم خود را از سنگین عقلی و ایمان جدا ساخت،و این کار را با برانگیختن شهوت دوستی بی بها در میان آنها انجام داد،پس از او فرمان بردند،زیرا آدمی هنگامی دارای خرد و ایمان باشد استوار و متعادل و سنگین است،تند بادها او را نمی جنباند،و زلزله ها او را از میان نمی برد،در حالی که وقتی آن سنگینی را از دست داد چون پری می شود که بادها او را به هر سویی می برد.

فرعون-مانند هر گردنکشی-می دانست که منطق خرد و دانش و فطرت موسی(ع)را تأیید می کند،ولی او از آن روی تافت و متوجّه عرصهٔ برانگیختن گروه پرستیها و اشاره به تهدید و وعید و در نتیجه منحرف ساختن مردم از خرد وزین و سنگینشان به جانب شهوتهای سست و سبکشان شد.

چنین است وضع تبلیغات جاهلی امروز که آخرین دستاوردهای دانش را برای برانگیختن شهوتها،و پراکندن گروه پرستیها و ترساندن مردم از طرفداران رسالت،با پرتاب از پایگاه شیطانی به کار می برد.

آیا شنیده اید که وزیر جنگ امریکا چگونه سران عرب را به تقویت مادّی اسراییل دعوت کرد،زیرا آن کشور از تختهای آنها علیه به اصطلاح تندروی دینی نگهبانی می کند؟ آیا شنیده اید که چگونه دوستداران خدا را متّهم به تروریسم می کنند،آن گاه آنها را شکنجه می دهند،و سر می برند و هیچ کس اعتراضی نمی کند؟ این انتقامگیری جز برای آن نیست که مسلمانان راستین دعوت به توحید و مبارزه با شرکی می کند که امروزه مستکبران شرق و غرب و مزدوران آنها نمایندهٔ آن اند.

فرعون و دستگاههای تبلیغاتی او گفتند:چرا موسی دستبندهای زرّین بر دست نکرده،و منطق او به وسیلهٔ سپاهی از فرشتگان تقویت نمی شود؟و امروز دستگاههای تبلیغاتی فرعونهای جدید می گویند:ارزش دسته ای ناچیز /۱۲ از تندروان که نیرو و مالی ندارند چیست؟

ص :۴۹۳

آری،ولی اینان مردم را به خدا می خوانند،و خداست که نیرومند و بی نیاز است.امّا چه کسانی به دنبال تبلیغات ستمگران می روند،و به دستگاههای تبلیغاتی آنها سر می سپارند؟بیگمان همان نافرمانان و فاسقان اند.

« إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقِینَ -که براستی مردمی تبهکار و فاسق بودند.» خود را به باطل تسلیم کردند و از فرمان حق سرتافتند،زیرا از آغاز خود را برای تسلیم به حق پرورش نداده بودند،پس ناگزیر باید به باطل فرعون سر می سپردند.

از این آیه معلوم می شود که فرعون یگانه مسئول نیست،بلکه کسانی هم که از او پیروی کردند مسئولند،و گرنه پروردگار ما دربارهٔ آنها نمی گفت:« فَأَطاعُوهُ پس از او فرمان بردند»،و نمی گفت:« إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فاسِقِینَ -براستی که مردمی نافرمان بودند»،پس از فرعون در راه باطلش پیروی کردند،زیرا خود در واقع وجود خویش تبهکار و نافرمان بودند و بنا بر این به سبب آن که خود بد را برای خویش برگزیدند سزاوار عذاب شدند.

[۵۵]

آنها با پافشاری خود در عناد و دشمنی پروردگار مهربان را به خشم آوردند،و کار زشت آنها آنان را به درجهٔ ای کشاند که موجب به خشم آوردن شدند.

« فَلَمّا آسَفُونا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِینَ -چون ما را به خشم آوردند،از آنها انتقام گرفتیم و همگان را غرقه ساختیم.» براستی خدا خشمگین نمی شود،ولی واقعیّت امر چنان واقعیّتی است که موجب خشم می شود و خدا همان کاری را می کند که می سزد هر خشمگینی بکند، هم چنان که اولیاء خدا که خرسندی آنان خرسندی خدا و خشمشان خشم خداست غضبناک می شوند.

[۵۶]

« فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَ مَثَلاً لِلْآخِرِینَ -پس آنان را در شمار گذشتگان و داستان برای آیندگان درآوردیم.» «سلفا گذشته»:مثالی که از آن تقلید نکنند،و«مثلا»عبرتی برای

عبرت آموزان.

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۵۷ تا ۶۶]

اشاره

وَ لَمّا ضُرِبَ اِبْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (۵۷) وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلاّ جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (۵۸) إِنْ هُوَ إِلاّ عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلاً لِبَنِي إِسْرائِيلَ (۵۹) وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْكُمْ مَلائِكَةً فِي اَلْأَرْضِ يَخْلُفُونَ (۶۰) وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَةِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَ اِتَّبِعُونِ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۱) وَ لا يَصُدَّنَّكُمُ اَلشَّيْطانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۶۲) وَ لَمّا جاءَ عِيسى بِالْبَيِّناتِ قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ اَلَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اَللّهَ وَ أَطِيعُونِ (۶۳) إِنَّ اَللّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ (۶۴) فَاخْتَلَفَ اَلْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ (۶۵) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ اَلسّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ (۶۶)

شیطان شما را از راه بازنگرداند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات این درس هم چنان پی در پی بینش ما را نسبت به شرف و ارج

ص: ۴۹۵

رسالت،و خواری دنیا می افزایـد تا اجتماع خود را بر پایـهٔ وحی نه متاع نابوده شونده بنا کنیم،و پسـر مریم نشانهٔ و مظهر شـرف پارسایی در دنیاست،و مثل اعلی و نمونهٔ والا برای بنی اسـراییل در بی میلی نسبت به زیب و زیور زندگی،و دنیا پرستان یهود و مردمی از اهل جاهلیّت عرب که از آنها تأثیر پذیرفته بودند در روی گرداندن از او و انصراف از راه راست او بسی کوشیدند،و پیـامبر(ص)برای ردّ شـبهه هـایی که پیرامون او پراکنـده بودنـد بپا خاست تا رهبری حق را در میان امّت اسـتوار و متین سازد،و ارزشـهای رسالت را که در موسـی و عیسـی و محمّد-صلّی اللّه علیهم-و کسانی که بر راه ایشان رفتند همچون امام علی و اهل بیت پیامبر-علیهم السّلام- و برگزیدگان اصحاب ایشان،پا برجا کند.

از این روست که می بینیم سورهٔ زخرف برای مـا مثالهـایی والا از زنـدگی پیامبران اولو العزم به اسـتثنای نوح(ع)می آورد،زیرا این سورهٔ اساسا ما را به رهبری صاحبان رسالتها آگاه و بینا می سازد و علیه رهبری صاحبان زور و دارایی برمی انگیزد.

مردم عهـد جـاهلی که تعصّب کورشان آنها را از ایمان آوردن به عیسـی بازداشت،می پرسـیدند: ۱۲/ آیا خـدایان ما بهترند یا او؟آنها مقام عیسی را می دانستند، ولی بر باطل مجادله می کردند تا بدان وسیله حق را درهم بکوبند.

آن گاه سـیاق سوره به سـخن گفتن از عیسـی-علیه السّلام-که خـدا او را مثل و نمونه ای برای بنی اسـراییل قرار داد،ادامه می دهـد و می گویـد:(بزرگترین فضایل او در بنـدگی وی نسـبت به خـدا بود!)،پس او بنـده ای است که خدا بدو نعمت بخشـیده است،و دعوت او(ماننـد دعوت تمـام پیـامبران)به سوی خـدای یگـانه بود،و برای آن آمـد که به بنی اسـراییل حکمت آموزد،و اختلافاتشان را فیصـله دهـد، ولی آنها با او دشـمنی ورزیدند و دربارهٔ او به مخالفت پرداختند،پس وای بر سـتمکاران از عذابی درد آور.

این درس با بیم دادن و هشدار دربارهٔ قیامت که ناگهان و بی خبر فرا می رسد پایان می یابد.

ص :۴۹۶

شرح آیات:

[۵۷]

قرآن حکمت آموز شیوه ای زیبا را هنگام تفصیل گفت و گو از موضوعی مهمّ به وسیلهٔ یک یا چند سوره پیروی می کند،سپس به طور خلاصه جمع بندی و بدان تفصیل اشاره می کند،و چنین است که می سزد اندیشمند از نگرشی شامل و فراگیر که نصوص بدان اشاره کرده است پیروی کند،زیرا بخشی از قرآن به وسیلهٔ بخشی دیگر از آن تفسیر می شود و اجزاء آن مفسّر یکدیگر است و متشابهاتش به محکماتش ارجاع دارد،و قرآن را پاره هایی پراکنده نپندارد که بخشی از آن را بگیرد و بدان عمل و استناد کند و بخشی دیگر را رها کند.

در اینجا قرآن گفت و گوی خود را درباره پیامبر عیسی-علیه السلام- خلاصه می کند،هم چنان که او را مثل و نمونه ای برای بنی اسراییل قرار داد که از او پیروی کنند،همان گونه نیز برای اعراب مثل زد شاید بدین وسیله به نوع رهبریی که به پیروی از آن مأمور شده اند هدایت یابند.

خداوند وقتی پسر مریم را بدون پدری آفرید همانا شأن او را بالا برد،و او را چنان کرد که به کودکی در گهواره با مردم سخن گوید،و کتاب و حکمت بدو داد،و او را مبارک و فرخنده ساخت.

همچنین خدا با پارسایی در دنیا،و اخلاق والا او را گرامی داشت و بدو اکرام کرد،و این همان ارزشهای وحی حق است، /۱۲ نه دارایی و مقام و امثال آن.

نمونهٔ عیسی برای هدایت اعراب کافی بود،پس رسالت پیامبر، محمد(ص)و رسالت برادرش عیسی(ع)یکی است،و پارسایی او در دنیا،و اخلاق والا،و نشانه های شخصیّت او،همه متشابه با نشانه های شخصیّت پسر مریم است،ولی قریش از چنین نمونهٔ و مثل والایی روی گرداند.چرا؟ نخست:برای این که آنها بدین ارزشهای والا که عیسی-علیه السلام- با شخصیّت و دعوت خود مظهر و نمایندهٔ آنها بود ایمان نداشتند،آنها خدایانی را می پرستیدند که در شهوتها و خواهشهای نفسانی و آرزوهای زوال پذیر تجسّم یافته

ص :۴۹۷

بودند،و همنشینانی بد از شیطانهای جنّ و انس آنها را در دیدگانشان آراسته بودند، تا آنجا که گفتند:« أَ آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ (۱) آیا خدایان ما بهترند یا او؟!».

دوم:زیرا ایمان آوردن آنها به عیسی بن مریم(ع)که نمونهٔ فضایل بود(و خود را علی رغم تمایل آنها بر شعور و سرشتشان فرض و لازم کرده بود)آنها را به ایمان آوردن به پیامبر،محمد(ص)فرا می خواند و ملزم می ساخت،زیرا هر دو بر یک روش بودند،پس از آن یک روی تافتند تا از این یک نیز سرپیچی کنند.

سوم:شاید قریش زیر تأثیر تبلیغاتی منفی قرار گرفته بودند که یهودیان پیرامون پیامبر،عیسی-علیه السلام-پراکنده بودند.و پیداست که یکی از ابعاد رسالت پیامبر(ص)در میان قوم خود زنده ساختن یاد و نام برادرانش،پیامبران گرامی-علیهم السلام-و بویژه پیامبران بنی اسراییل بوده است که شاید قوم گرایی و تعصّب اعراب مانع پذیرفتن ایشان می شده،و طبیعه عیسی-علیه السلام-که افزون بر این که از بنی اسراییل بود،تبلیغاتی مخالف نیز از طرف یهودیان دربارهٔ او شده بود.

« وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً -و چون داستان پسر مریم(به عنوان مثال) آورده شد.» یعنی قرآن مثال عیسی(ع)را در پارسایی و اخلاق و نشانه هایش،مانند دیگر رسالتهای پیشین و پیروانشان،آورد تا بدان وسیله اعراب را به پیامبر گرامیشان،و اوصیای او که شیوهٔ او را مجسّم می کردند هدایت کند.

« إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ -قوم تو بانگ و فریاد برآوردند(و جنجال کردند)»، /۱۲ و بدو ایمان نیاورند با آن که شخصیّت او از هر شکّ و تردیدی مبرّا و بسی والاتر بود،و شاید کلمهٔ«یصدّون»حامل معنی بازداشتن و روی گرداندن از راه خدا باشد،و برخی(از مفسّران)گویند:معنای آن(یضجّون ضجّه برآوردن و جار

ص:۴۹۸

۱- ۵۰) -همین سورهٔ زخرف۵۸/.

و جنجال کردن)از«صدید»است که همان بانگ کردن باشد.پس تفسیر آن چنین می شود:دربارهٔ این شخصیّت با افکار منفی جار و جنجال برمی آورند تا به عیسی(ع)ایمان نیاورند،و قرآن افکار گمراهان را در آیاتی دیگر«لغو عوعو» (۱) خوانده است،مانند این گفتهٔ خدای سبحان:« وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِیهِ (۲) و کافران گفتند:به این قرآن گوش مدهید و سخن بیهوده(عوعو)بدان بیامیزید».

نصّ های رسیده از اهل بیت-علیهم السّلام-این آیه را بر امیر المؤمنین -علیه السلام-منطبق کرده است،زیرا چنان که در چندین حدیث از پیامبر(ص) آمده است،براستی وی شبیه عیسی بن مریم(ع)است.

شکّی نیست که علی-علیه السلام-برای رهبری ربّانی مثالی بود که ارزشهای وحی را نمودار می ساخت،همان سان که پیامبر،عیسی بن مریم(ع)بود، هم چنان که گروهی در مورد علی-علیه السلام-غلوّ کردند تا آنجا که دربارهٔ او همان سخنی را گفتند که نصرانیان دربارهٔ عیسی بن مریم گفتند،و بر عکس گروهی چنان از شأن او کاستند که وی را با معاویّه برابر انگاشتند،ولی صالحان میانه روی کردند و در وصف حضرتش اندازه نگاه داشتند.

در حدیث از اهل بیت-علیهم السّلام-از امام علی(ع)آمده است که گفت:

«روزی نزد پیامبر(صلّی اللّه علیه و آله)آمدم و او را در میان مهتران قریش یافتم،پس به من نگریست و گفت:ای علی!براستی که مثل تو در میان این امّت به مثل عیسی بن مریم می ماند،گروهی بدو عشق ورزیدند و در این عشق ورزی چندان زیاده رفتند که هلاک شدند،و گروهی او را دشمن داشتند و چندان در این دشمنی بدو تند رفتند که هلاک شدند،و گروهی میانه روی کردند و نجات یافتند.

۱- (۵۱) -معادل پارازیت انداختن در امواج رادیویی،به اصطلاح امروز-م.

۲- (۵۲) -فصّلت۲۶/.

این سخن بر قریشیان دشوار آمد،و خندیدند،آن گاه این آیه نازل شد». (۱)

این آیه را تفسیری است دیگر که آن را از نصّی که دربارهٔ نزول همین آیه آمده است درمی یابیم،و در زیر یاد می کنیم،با علم به این که تطبیق قرآن بر موارد نزول آیاتش به معنی محدود ساختن آن به همان تفسیر نیست،زیرا قرآن را ابعادی است گوناگون و پهنه هایی مختلف و افزون که آیات بر آنها می گذرد هم چنان که آفتاب بر کوه ها و دشتها می گذرد.

آورده اند که چون این آیه نازل شد که:« إِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ (۲) شما و آن چیزهایی که سوای خدا می پرستید هیزمهای جهنّمید.شما به جهنّم خواهید رفت»،یکی از مشرکان قریش(که عبد اللّه بن الزعبری بود)گفت:آیا این مخصوص ما و خدایان ماست یا همهٔ امّتها را در برمی گیرد؟پیامبر(ص):«نه،برای تمام امّتهاست».وی گفت:سوگند به پروردگار کعبه که تو را مغلوب کردم،مگر نه آن که تو ادّعا می کنی که عیسی بن مریم پیامبر است،و بر او و مادرش درود می فرستی،در حالی که می دانی که نصرانیان او را می پرستند،و یهودیان نیز عزیز را می پرستند،و فرشتگان نیز مورد پرستش قرار می گیرند،پس اگر اینان همه در دوزخ باشند ما خرسند خواهیم بود که خود و خدایانمان همراه آنان باشیم.پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله و سلّم-خاموش شد و آن گروه شاد شدند و خندیدند و بانگ شادی برآوردند،پس خدای تعالی این آیه را فرستاد:« إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنىٰ أُولٰئِكَ عَنْهٰا مُبْعَدُونَ (۳) کسانی که پیش از این مقرّر کرده ایم که به آنها نیکویی می کنیم،از دوزخ برکنارند».

[۵۸]

« وَ قٰالُوا أَ آلِهَتُنٰا خَيْرٌ أَمْ هُوَ و گفتند آیا خدایان ما بهترند یا او؟» آیا خدایان ما بهترند یا عیسی؟

ص:۵۰۰

۱- (۵۳) -جوامع الجامع،طبرسی،ج ۲،ص ۵۱۷.

۲- (۵۴) -الانبیاء۹۸/.

۳- (۵۵) -الانبیاء۱۰۱/.

آنها پنداشتند که خدایانشان از عیسی بهترند،زیرا آن خدایان نمایانگر ثروت و قوّت و سنّتهای موروثی بودند در حالی که عیسی-علیه السلام-نمونهٔ پارسایی و پاکی و فضیلت بود.

البته آنها می دانستند که عیسی از خدایانشان بهتر است ولی نمی خواستند به این حقیقت که پایهٔ بنای جاهلی آنها را درهم می ریخت اعتراف کنند.

« مٰا ضَرَبُوهُ لَکَ إِلاّٰ جَدَلاً -و این سخن را جز برای جدل با تو نگفتند،» زیرا فطرتشان آنها را به برتر شمردن عیسی به سبب علم و اخلاق و فضایلش بر خدایانی /۱۲ که نمایندهٔ شهوتها و گروه گراییها و تعصّبات ناهنجار آنها بودند هدایت می کرد.

« بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ -که مردمی ستیزه جویند.» هر چه امّتی از ارزشهای وحی دورتر شود به همان اندازه نیاز روانی آن امّت به دشمنی و ستیزه بیشتر می شود،مگر نه این که انسان برای پایمال کردن حق جدال می کند،چنان که پروردگار ما گوید:« وَ جٰادَلُوا بِالْبٰاطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ (۱) و به باطل ستیزه کردند تا حق را از میان بردارند»؟و مگر نه این که آنها به حضیض باطل سقوط کرده بودند،پس باید به قلّهٔ دشمنی ورزی و ستیزه جویی فرا می رفتند تا در برابر هر حقّی باطلی بتراشند که برای پایمال کردن حق به وسیلهٔ آن جدال و ستیزه کنند.

چنین است که پیامبر(صلّی اللّه علیه و آله)گفت:

«هیچ قومی پس از هدایتی که بر آن بودند گمراه نشدند مگر آن که به جدال و ستیزه برخاستند،سپس همین آیه را تلاوت کرد». (۲)

بر حسب بعضی تفسیرها معنی این آیه این است که:آن قوم گفتند وقتی عیسی بن مریم در دوزخ باشد-زیرا او را به جای خدا پرستیده اند-پس باکی

۱- ۵۶) -المؤمن ۵/.

۲- ۵۷) -تفسیر فتح القدیر،ج ۴،ص ۵۶۴.

نیست که خدایان آنها و خود آنها نیز همراه خدایانشان در دوزخ باشند،ولی آنها می دانستند که بواقع عیسی در دوزخ نیست،زیرا از این که نصرانیان او را بپرستند راضی نیست،و هیچ کسی را به پرستش کسی جز خدا دعوت نکرده است،پس مثلی که به عیسی می زدند جز برای جدل و ستیزه نبود.

[۵۹]

خدا برای ابطال جدال آنها بیان کرد که عیسی چنان که نصرانیان او را خدا انگاشته اند،خدا نبوده و پیامبر مردم را دعوت نمی کند که او را بجای خدا به پرستش گیرند،عیسی در نظر قرآن بنده ای است آفریده،و آنچه او را از دیگران متمایز می کند نعمت وحیی است که بر او نازل شده است.

« إِنْ هُوَ إِلاّ عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ -او جز بنده ای نبود که ما نعمتش ارزانی داشتیم،وقتی خدا او را به پیامبری خود برگزید.» /۱۲ « وَ جَعَلْناهُ مَثَلاً لِبَنِي إِسْرائِيلَ -و او را مثل و نمونه ای برای بنی اسراییل قرار دادیم.» تا به او اقتدا کنند،زیرا پیامبر-هر پیامبر- نمایانگر چیزهای گرامی و ارجمند است،پس خدا می فرماید که سنّت او را روش خود قرار دهند.در آن هنگام مادّیگری بنی اسراییل به رسوایی کشیده،و رسالت از روح و ارزشها و هدفهای مبارك خود تهی گشته بود،پس عیسی بن مریم-علیه السلام-نمونه و مثلی در پارسایی و اخلاق والا برای بنی اسراییل بود.امیر المؤمنین-علیه السّلام- برادرش،عیسی بن مریم را چنین توصیف می کند و می گوید:

«و اگر خواهی از عیسی بن مریم علیه السّلام سخن گویم،که سنگ را بالین می کرد،و جامهٔ درشت به تن داشت،و خوراک ناگوار می خورد،و نانخورش او گرسنگی بود،و چراغش در شب ماه،و در زمستان مشرق و مغرب زمین او را سایبان بود و جای پناه،و میوه و ریحان او آنچه زمین برای چهارپایان رویاند از گیاه.زنی نداشت تا او را فریفتهٔ خود سازد،فرزندی نداشت تا غم وی را خورد،و نه مالی که او را مشغول کند و نه طمعی که او را به خواری دراندازد.مرکب او دو پایش بود و

خدمتگزارش دستهایش». (۱)

[۶۰]

خدا از اطاعت آنها بی نیاز است،و اگر می خواست بیگمان هلاکشان می کرد،و به جای آنها فرشتگانی را سکونت می داد که از فرمان خدا سر نمی تابند،و اینان وقتی شرک می ورزند از چارچوب قدرت او بیرون نمی روند.

« وَ لَوْ نَشٰاءُ لَجَعَلْنٰا مِنْكُمْ مَلاٰئِكَةً -اگر می خواستیم به جای شما فرشتگانی قرار می دادیم.» یعنی بدل از آنان.

« فِي اَلْأَرْضِ يَخْلُفُونَ -تا در روی زمین جانشین شما شوند.» [۶۱]

قرآن در گرامیداشت عیسی بن مریم پیش می رود،و او را از نشانه های فرا رسیدن قیامت قرار می دهد،که خدا او را نزد خود بالا می برد،و برای آخر الزّمان نگاه می دارد که بدان هنگام از آسمان فرود می آید و پشت سر امام مهدی /۱۲ منتظر-علیه السّلام-پس از ظهور آن حضرت نماز می گزارد.

« وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّٰاعَةِ -و هر آینه او نشانهٔ فرا رسیدن قیامت است.» در نصّهای تأیید کنندهٔ یکدیگر از پیامبر-صلّی اللّه علیه و آله- آمده است که:«عیسی بن مریم فرود می آید آن گاه امیر مردم بدو می گوید:بیا بر ما به امامت نمازگزار،می گوید:نه.همانا شما از نظر گرامیداشت خدا نسبت بر این امّت خود بر یکدیگر امیر هستید». (۲)

« فَلاٰ تَمْتَرُنَّ بِهٰا -پس در آن شک نکنید.» یعنی در آن تردید نکنید،و در واقع وقتی انسان به سبب تنبلی از کار دانش خود را نادانی می سازد شکّ و تردید می کند،چنان که امام امیر المؤمنین-علیه السلام-گوید:«دانش خود را نادانی میانگارید،و یقین خویش را گمان

ص:۵۰۳

۱- ۵۸) -نهج البلاغه،خطبه ۱۶۰،ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۱۶۱-۱۶۲.

۲ - ۵۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۶۱۱،نقل از مجمع البیان:که سپس گوید:مسلم این حدیث را در صحیح آورده،و حدیثی دیگر:حال شما چگونه خواهد بود وقتی که پسر مریم بر شما نازل شود و امامتان از خودتان باشد؟

مپندارید،و چون دانستید دست به کار آرید،و چون یقین کردید پای پیش گذارید». (۱)

شایـد حکمت در تأکید نهی از شک و تردید آن است که حقایق سترگ مسئولیتی بزرگ بر شانهٔ انسان می نهد،و نفس برای گریز از آن به شک و تردیـد پناه می برد:که می گویـد که قیامت به پا می شود؟و که می گویـد که مردم از گورها برانگیخته می شوند؟ و عیسی-علیه السّلام-هر چیزی در وجود او دلالت بر قیام قیامت داشت،بدون پدری زاده شد،سپس به آسمان رفت که این دلیل بر قـدرت بی انـدازهٔ خداست،وانگهی همواره به یاد آخرت بود،و از زهد و پارسایی در دنیا روشی برای زندگی خود،و محوری برای دعوتش اتّخاذ کرده بود.

« وَ اتَّبِعُونِ هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ -و از من پیروی کنیـد.این راه راست است.» ۱۲/ پیروی کردن از پیـامبر همان ایمان داشـتن به قیامت است،پس کسـی که بدان یقین یابد و بدان بیندیشد خود را از مصیبتهای قیامت نجات داده،پس سرانجام راهی مستقیم به بهشت و خشنودی خدا جز رسالت پیامبر و پیروی خوب و درست از او در آن راه نمی بیند.

و(کلمهٔ)«هذا»(در این آیه)اشاره به رسالت الهی تمثّل یافته در قرآن است.

[۶۲]

« وَ لاٰ یَصُدَّنَّکُمُ الشَّیْطٰانُ -شیطان شما را از راه باز نگردانـد.» پس میان شما و راه راست موانعی از بزرگ خویشتنی،و سلطه جویی بـا گنـاه،یـا موانع خون(نژادی)و زبان...و امثال آن قرار می دهـد...و این شیطان ممکن است نفس تو یا دوسـتت یا حتی همسرت باشد که دمی از بازگرداندن تو از راه راست دست برنمی دارد.

ص :۵۰۴

۱- ۶۰) -نهج البلاغه،حکمت ۲۷۴،ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۴۱۲.

براستی که شیطان تا کنون لحظه ای از این که میان تو و پیامبران یا هر کس که از پس او می رود مانعی از تهمتها و شایعات و شبهه ها به وجود آورد دست نکشیده است،و همچنین می بینی که دستگاههای طاغوت چهره های پلید را می آرایند و درخشان می نمایند و صورتهای پیامبران و شخصیّتهای رسالتی را می آلایند.

« إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ -زیرا او دشمن آشکار شماست.» او به قیافه و به عنوان خیر اندیش و دلسوز نزد شما می آید،در حالی که دشمن آشکار شماست،او مکر می کند و نیرنگ می زند و می آراید و می فریبد،و از برابر و پشت سر انسان بر آدمی وارد می شود،و گذشته از این تصمیم گرفته و عزم خود را جزم کرده است که فرزندان آدم را بفریبد،در حدیث آمده است:«براستی شیطان راههای خود را به شما آسان می نماید،و خواهد که گرههای استوار دینتان را یک یک بگشاید،و به جای هماهنگی بر پراکندگیتان بیفزاید.پس از دمدمه و وسوسهٔ او روی برگردانید». (۱)

[۶۳]

« وَ لَمّا جاءَ عِيسى بِالْبَيِّناتِ قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ -و چون عیسی با دلیلهای روشنش خود آمد،گفت:برایتان حکمت آورده ام.» ۱۲/ و همان جوهر رسالت است که خرد و سرشت انسان آن را می پذیرد...و سرآمد حکمت توحید و یکتاپرستی خدا و بیم از اوست،و توکّل بر او،و دوستی ورزیدن در راه او،و نیکی کردن به مردم برای کسب و خشنودی او،و اینها همان سفارشهای پیامبران(علیهم السّلام)و بطبع آن پیامبر،عیسی بن مریم-علیه السّلام-است.در یکی از موعظه های او آمده است:

«به حقیقت به شما گویم:براستی ارواح شیطانها چندان که در دلهای شما عمر یابند و فعّال و سرزنده گردند در دگر چیزی عمر نیابند و فعّال نگردند.

همانا خدا دنیا را به شما بخشیده است تا در آن برای آخرت کار کنید و برای آن ندا

ص: ۵۰۵

۱- ۶۱) -نهج البلاغه،خطبه ۱۲۱،ترجمهٔ دکتر شهیدی،ص ۱۱۹.

ده که از آخرت بازتان دارد،و همانا آن را برای شما گسترده تا بدانید که خداوند بدان وسیله شما را بر انجام عبادت یاری داده و بدان شما را بر ارتکاب گناهان مدد نکرده است».

به حقیقت شما را گویم:مزد چیزی است که همه را بدان رغبت بسیار است ولی جز کسی که کار کند آن را به دست نیاورد.

به حقیقت شما را گویم:درخت جز به داشتن میوهٔ خوب کامل نباشد،و همچنین دین جز به پرهیز از آنچه حرام شده کامل نشود.

به حقیقت شما را گویم:براستی،کشت نیکو نشود مگر به آب و خاک، همچنین ایمان نیکو نشود مگر به دانش و کردار.

به حقیقت شما را گویم:آب و آتش در یک آوند فراهم نیایند،همچنین فهم دین و گمراهی(و در نسخه ای کوردلی) (۱) در یک دل گرد نیایند.

به حقیقت شما را گویم:همانا خورشید (۲) نور بخش همه چیز است و براستی حکمت نور هر دلی و تقوی سرآمد هر حکمتی،و حق دروازهٔ هر خیری،و رحمت خدا دروازهٔ هر حقی است،و کلیدهایش دعا و زاری و کردار باشد.و چگونه بی کلید دری گشوده شود؟ (۳) ۱۲/ پیداست که عیسی-علیه السلام-برای تصحیح مسیر و رفتار مؤمنان به وسیلهٔ تورات مبعوث شد،و امام صادق-علیه السلام-شریعت عیسی را خلاصه کرده است آنجا که گوید:

«فاصلهٔ زمانی میان داود و عیسی بن مریم چهار صد سال بود،و شریعت عیسی آن بود که به توحید و اخلاص و همان چیزی که به نوح و ابراهیم و موسی وحی شده بود بدو وحی شد و انجیل بر او نازل شد،و همان پیمانی را که از پیامبران گرفته بودند از او نیز گرفتند و در کتاب او این امور تشریع شد:برپا داشتن نماز

ص:۵۰۶

۱- ۶۲) -متن:الغیّ و در نسخه ای:العمی و در نسخه ای دیگر:العی سرکشی-م.

۲- ۶۳) -متن:النّفس و میان دو هلال آمده:(الشّمس)،و در اصل تحف العقول نیز(الشمس)است-م.

۳- ۶۴) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱۴،ص ۳۱۶،نقل از تحف العقول.

همراه با دیانت،و امر به معروف،و نهی از منکر،و حرام شمردن حرام،و روا دانستن حلال،و انجیل شامل اندرزها و امثال بر او نازل شد،و در آن داستانسراییها و احکام حدود،و فرض میراثها وجود ندارد،و آنچه بر او نازل شد در واقع تخفیف چیزهایی بود که در تورات بر موسی نازل شده بود،و این گفتهٔ خداست که عیسی بن مریم آن را به بنی اسراییل باز گفت:«(برای آن آمدم)تا بعضی چیزها را که بر شما حرام بود حلال گردانم»، (۱) و عیسی به مؤمنانی که با او بودند و از او پیروی می کردند فرمود تا به شریعت تورات و انجیل ایمان آورند». (۲)

« وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ -و تا چیزهایی را که در آن اختلاف می کنید بیان کنم.» پس عیسی-علیه السّلام-آمد تا اختلافی بزرگ را از میان ببرد که میان بنی اسراییل نفوذ کرده دین آنها را فرا گرفته بود و آنها را به مذاهب پراکنده ای تقسیم کرده بود که بارزترین آن مذاهب چهار مذهب بود:

نخست:گروه صدوقیان از فرزندان هارون،که ولایت بر معبد را از زمان داود و سلیمان به میراث برده بودند و به امور قشری و ظاهری و صوری عبادات اهتمام داشتند و ارزشها را تباه کرده بودند و از این رو می دیدی که خود کارهای ناروا می کردند و آن گاه دیگران را به سبب سبک شمردن و ناچیز گرفتن پاره ای عبادات مؤاخذه می کردند.

دوم:گروه فریسیان،که از دنیا کناره جستند و به تصوّف گراییدند و بدین وسیله خود را برتر از مردم می پنداشتند و بالاتر می گرفتند و به زهد و شناختی که داشتند فریفته شده بودند.

سوم:گروه سامریان که کتابهایی را که در زمانهای بعدی به کتابهای موسی افزوده شده بود نفی کردند.

۱- ۶۵) -آل عمران ۵۰/.

۲- ۶۶) -موسوعه بحار الانوار،ج ۱۴،ص ۲۳۴.

چهارم:گروه آسیان که از برخی مکاتب فلسفی تأثّر پذیرفته بودند. (۱)

عیسی بن مریم آمد تا تمام این دشواری و تکلّف در دین را نفی کند و مردم را به پرستش پروردگار یکتای خود بازگرداند،و به ایشان امر کند که به روح دین اهتمام ورزند نه تنها به حدود اجرایی آن و چنان که گویند به آنها گفت:«ای رهبران کور که در مورد پشه ای حساب می کنید و مو را از ماست می کشید و آن گاه شتری را یک جا می بلعید!شما بیرون و ظاهر کاسه و بشقاب را پاکیزه می کنید در حالی که درون آن دو پر از پلیدی و چرک است،وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار!شما به گورهای پاکیزه سپیدی می مانید که برونش رنگ آمیزی زیبایی است و درونش استخوانهایی پوسیده». (۲)

وی عامّهٔ مردم را مخاطب ساخت و دربارهٔ عالمان فاجر چنین گفت:

«به حقیقت شما را گویم:براستی،بدترین مردم همانا مرد دانایی است که دنیا را بر دانش خود ترجیح می دهد،و آن را دوست دارد و می جوید،و برای آن می کوشد تا آنجا که اگر تواند مردم را سرگردان و حیران سازد بیگمان چنان کند، پهنهٔ تابش خورشید کور را چه سود دهد که آن را نتواند دید،همچنین دانش دانایی که به علم خود عمل نکند او را سودی ندهد.درختان را چه بسیار میوه ها باشد ولی همه سودمند،و خوردنی نیست،و چه بسیارند دانشمندان،ولی همهٔ آنان از آنچه دانند سود نبرند،و چه پهناور است زمین،ولی تمام نقاط آن مسکونی نیست،و چه بسیارند سخنوران ولی تمامی سخنانشان راست نباشد و تصدیق نشود.پس از دانایان دروغزن خود را حفظ کنید،آنهایی که پشمینه پوشند و سر خود را به زیر افکنند،تا خطاهای خویش را به تزویر درست وانمود کنند، /۱۲ و از زیر ابروانشان خیره نگرند چنان که گرگان خیره نگرند،و سخنانشان خلاف کردارشان باشد،و آیا از خار بن

ص:۵۰۸

---

۱ - ۶۷) -فی ظلال القرآن،با تصرّف و تلخیص،ص ۳۴۹-۳۴۸،نقل از عبقریه المسیح،اثر عقّاد،چاپ هفتم،دار احیاء التراث العربی.
۲- ۶۸) -همان مأخذ.

(عوسج) (۱) انگور و از بوتهٔ حنظل انجیر چینند؟» (۲) « فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَطِيعُونِ -پس از خدا بترسيد و از من اطاعت كنيد،» زيرا رستگارى جز به پرهيزگارى و ترس از خدا و فرمانبردارى از پيامبر او نباشد.

[۶۴]

« إِنَّ اللّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ -خداى يكتا پروردگار من و پروردگار شماست.» من و شما نزد او يكسانيم،پس او پروردگار من و پروردگار شماست،و من پروردگار شما،يا پسر پروردگار شما نيستم.

« فَاعْبُدُوهُ هذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ -او را بپرستيد.راه راست اين است.» راه راست اين است كه پرستش اولياء يا پرستش بتها را از وجود خود بيفكنى،خواه بت سنگى باشد يا بت بشرى،و تنها خدا را بپرستى.

[۶۵]

« فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ -پس گروه ها با هم اختلاف كردند.» دربارهٔ عيسى(ع)اختلاف كردند،از جمله گروهى او را سوّمين فرد از سه ذات قرارش دادند(پدر و روح القدس و پسر)،و گروهى به دشمنى با او برخاستند و آهنگ قتلش كردند،و گروهى بدو ايمان آوردند و باورش كردند.خداى تعالى گويد:« يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصارَ اللّهِ كَما قالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوارِيِّينَ مَنْ أَنْصارِي إِلَى اللّهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللّهِ فَآمَنَتْ طائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ كَفَرَتْ طائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِينَ (۳) اى كسانى كه ايمان آورده يد!ياوران خدا باشيد،هم چنان كه عيسى بن مريم به حواريان گفت:چه كسانى ياوران من در راه خدايند؟حواريان

ص: ۵۰۹

۱- ۶۹) -عوسج،نوعى خار كه آن را شوكل نيز گفته اند-م.

۲- ۷۰) -بحار الانوار،ج ۱۴،ص ۳۰۷ نقل از تحف العقول،ابن شعبه(اندرزهاى مسيح عليه السلام در انجيل).

۳- ۷۱) -الصّف/۱۴.

گفتند:ما یاوران خدا هستیم.پس گروهی از بنی اسراییل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند.ما کسانی را که ایمان آورده بودند علیه دشمنانشان مدد کردیم تا پیروز شدند».

« فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْ عَذابِ یَوْمٍ أَلِیمٍ -پس وای بر ستمکاران از عذاب دردآور قیامت.» ۱۲/ این اختلاف دربارۀ عیسی(ع)سبب عذاب درد آور آنهاست،زیرا این اختلاف ظلم است،و همچنین هر اختلافی در دین که از هواها و خواهشها سرچشمه گرفته باشد.

[۶۶]

« هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ السّاعَةَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ -آیا چشم به راه چیزی جز قیامت اند که ناگاه و بی خبرشان بیاید؟» اگر انسان وقتی بمیرد که ایستاده باشد و نماز می گزارد یا در حال عبادتی دیگر باشد،خوشا به حال او که سرانجام نیکو داشته،اما اگر در حین ارتکاب پلیدیها یا ستم کردن بر دیگری باشد،چه خسارت بزرگی است!ساعت مرگ بسته به سرنوشت است و باید همواره برای آن آماده بود،زیرا در هر لحظه بر ما فرود می آید،و از این رو در سورۀ مریم(ع)می بینیم که خدا می گوید:« وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا -سلام بر او،روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که دیگر با زنده برانگیخته می شود»، (۱) و می گوید:« وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا (۲) و سلام بر من،روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که دیگر بار زنده برانگیخته می شوم»و یعقوب به پسرانش گفت:« فَلا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۳) مباد بمیرید بی آن که بدان(دین)گردن نهاده باشید»،و در دعا آمده است:«بار الها بهترین اعمال مرا سرانجام آنها قرار ده و بهترین روزهایی را آن روزی بفرما که تو را دیدار

۱- ۷۲) -مریم۱۵/.

۲- ۷۳) -همان سوره۳۳/.

۳- ۷۴) -البقره۱۳۲/.

می کنم».

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۶۷ تا ۷۷]

اشاره

اَلْأَخِلاّءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ اَلْمُتَّقِینَ (۶۷) یا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَیْکُمُ اَلْیَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (۶۸) اَلَّذِینَ آمَنُوا بِآیاتِنا وَ
کانُوا مُسْلِمِینَ (۶۹) اُدْخُلُوا اَلْجَنَّهَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُکُمْ تُحْبَرُونَ (۷۰) یُطافُ عَلَیْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَکْوابٍ وَ فِیها ما تَشْتَهِیهِ
اَلْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ اَلْأَعْیُنُ وَ أَنْتُمْ فِیها خالِدُونَ (۷۱) وَ تِلْکَ اَلْجَنَّهُ اَلَّتِی أُورِثْتُمُوها بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۷۲) لَکُمْ فِیها فاکِهَهٌ کَثِیرَهٌ مِنْها
تَأْکُلُونَ (۷۳) إِنَّ اَلْمُجْرِمِینَ فِی عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ (۷۴) لا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِیهِ مُبْلِسُونَ (۷۵) وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ کانُوا هُمُ
اَلظّالِمِینَ (۷۶) وَ نادَوْا یا مالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنا رَبُّکَ قالَ إِنَّکُمْ ماکِثُونَ (۷۷)

معنای واژه ها

۷۰[تحبرون]

:در آن شاد می شوید،چنان سروری که اثر آن بر چهره هایتان هویدا می شود.

۷۱[بصحاف]

:جمع صحفه،و آن کاسه ای است که در آن غذا می خورند.

۷۵[لا یفتّر]

:تخفیف داده نمی شود،از فتور به معنی سبک کردن و تخفیف.

ص:۵۱۱

شما و جفتهایتان به بهشت داخل شوید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سورۀ زخرف در بیـان ابعـاد انسـان از نظر محـور قرار دادن مـادّه،و طـبیعه دربـارۀ روابـط اجتمـاعی او سـخن می گویـد.در آیۀ(۳۶)خواندیم که چگونه خدا بر کسانی که از یاد خدا روی می تابند شیطانی می گمارد که همنشین آنها باشد،و در اینجا قرآن اهمیّت خصیصۀ ربّانی را بیان می کنـد که تا روز قیامت ادامه می یابد،آنجا که به بندگان خدا خطاب می کند که بیمی بر آنـان نیست و غمگین نخواهنـد شـد،و ایشـان کسانی هسـتند که ایمان آورده و به پروردگار خود سرسپرده انـد،پس خود و همسرانشان شادمانه و بسرعت وارد بهشت می شوند.

پس از شـرحی دربـارۀ نعمتهـای بهشـت،پروردگـار به مـا یـادآور می شـود که آنـان بهشت را بر اثر اعمـال خـود(که نعمت بر نعمتشان می افزایـد)به میراث برده انـد، در حالی که مجرمان در عذاب دوزخ جاودان اند،و تخفیفی از آن عذاب نمی یابند، و امیـد نجـات بر آنـان نمی رود،و این سـرانجامی است که خـود بـا سـتم بر خویشـتن برای خـود برگزیـده انـد،و هنگـامی که از مالك(فرشتۀ گماشته در جهنّم)می خواهند که خدا آنها را بمیراند مالك به آنها می گوید:که شما در اینجا ماندنی هستید.

شرح آیات:

[۶۷-۶۸]

پروردگار ما را در اینجا به دو امر یادآوری می کند:

نخست:به محور بودن تقوی در صـداقت و دوستی،زیرا بواقع این است که بـاقی مانـدنی است،و در روز قیـامت آن گاه که هر کس دنبال دوستی می گردد که از

او شفاعت کند« فَمٰا لَنٰا مِنْ شٰافِعِینَ وَ لاٰ صَدِیقٍ حَمِیمٍ (۱) و اکنون ما را شفیعانی نیست*و ما را دوست مهربانی نیست»،جز یاران در راه خدا سودی ندارند و دوستی به هر شکلی اتّفاق افتد مطلوب نیست بلکه تنها آن دوستی و مودّتی مطلوب است که از دنیا به آخرت ادامه یابد تا هر دو دوست به آرامش و صفا وارد بهشت شوند.

و در برابر این دوستی نوعی دیگر از دوستی وجود دارد که از حدّ همکاری شغلی یا مصلحت مشترک نمی گذرد،و با پایان یافتن آن همکاری یا مصلحت پایان می یابد،این نوع دوستی بضرورت بد نیست ولی محدود است،و غالبا بر پایه های مادّی قرار دارد و دستخوش تزلزل و زوال است.

و این جانبی دیگر از نگرش کلّی و جامع به زندگی در اسلام است که زندگی انسان و روابطش را بر پایه تقوی تنظیم می کند،نه بر ریگهای روان،و رابطۀ مادّی سترون است و بی ثمر خواه در سیاست باشد یا اقتصاد یا اجتماع.

دوم:به راهسپاری به سوی آخرت:اگر بخواهیم درستی اندیشه ای را دریابیم ناگزیر باید به سرانجام آن بنگریم،و سرانجام امور در آخرت به بارزترین شکل خود جلوه گر می شود،و بر ماست که آن را مقیاسی برای سنجیدن اعمال خود در دنیا قرار دهیم،پس سرانجام پرهیزگاری جز بهشت چیست؟و عاقبت دوستی خالصانه جز شفاعت و روبروی هم نشستن بر تختهای بهشت کدام است،آنجا که خداوند هر کینه ای را از دلهایشان برگرفته است.همچنین هر رابطه ای که در آخرت سودمند نیفتد در دنیا نیز سودمند نیست،و براستی این تو خود هستی که با کردار خویش کاخی در بهشت برای خود بنا می کنی،یا(خدای نخواسته)گودالی در دوزخ برای خویش ذخیره می کنی، /۱۲ و دنیا صورتی کوچک شده از آخرت است،و ستم ظلمات روز قیامت،و غل و غش مارها و عقربهای دوزخ،و نگریستن حرام آتش در دیدگان به روز قیامت،و دروغ کژدمی است که زبان را می گزد.

ص:۵۱۳

۱- ۷۵) -الشّعراء ۱۰۰/-۱۰۱.

پروردگار سبحان ما مناظر قیامت را در سوره های قرآن به گونه ای تقسیم کرده و شرح داده که با موضوعهای هر سوره متناسب است،پس اگر سوره «الزّخرف»باشد از روابط مادّی انسان سخن می گوید که می بینی با موضوع این سوره مناسبت دارد،مانند سرانجام این روابط در آخرت.قرآن کریم قبل و بعد از هر بینشی از آخرت سخن می گوید تا آن را بشکافد و بیان کند،زیرا اگر نفس را بدون تذکّر و یادآوری آخرت رها کنند بیگمان سرکشی می کند و زور می گوید،و از بینشها سود نمی جوید،و نمی اندیشد که سرانجام این دو صفت بد چه می شود.روایتی تاریخی می گوید:«عقبه بن ابی معیط با پیامبر(ص)همنشینی می کرد و قریش می گفتند:عقبة بن ابی معیط بچّه شده است،دوستی به نام امیّه بن خلف بدو گفت:دیدار من و تو حرام باشد اگر محمد را ببینی و خود بر روی او نیفکنی! عقبه این کار را کرد،و پیامبر(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)نذر کرد که او را بکشد،و در روز بدر به نشانه ای او را بکشت،و امیّه نیز در معرکه کشته شد.گفته اند این آیه دربارهٔ آن دو نازل شده است». (۱)

اگر چنان رفاقتی که بر پایهٔ غیر ایمانی نهاده شده بود عقبه را به امیّه نمی پیوست،آیا سرانجام او چنین می شد؟! « اَلْأَخِلاّٰءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقِینَ -در آن روز دوستان-غیر از پرهیزگاران-دشمن یکدیگرند.» آری،انسان از دوستی ناگزیر است،پس باید به جستجوی کسی برآید که او را به حق راهنمایی کند،و در کار دین و دنیایش بدو مدد رساند،امام صادق علیه السّلام به ما چنین فرمود:

«در جستجوی دوستی با پرهیزگاران باش،گرچه در ظلمات زمین باشد،و گرچه عمرت را در یافتن آنان تمام کنی، /۱۲ زیرا خدای عزّ و جلّ پس از پیامبران -صلوات اللّه علیهم-برتر و بهتر از آنان بر روی زمین نیافریده است.و خدا به

۱- ۷۶) -بنگرید تفسیر القرطبی،ج ۱۶،ص ۱۰۹.

بنده ای نعمتی همچون نعمت توفیق بهره بری از همنشینی آنان نداده است». (۱)

در نصّ‌های دینی حدیثهایی بسیار در پیرامون دوستی می یابیم.دوستی در راه خدا و برای خدا چگونه باید باشد؟و نشانه های دوستان پرهیزگار کدام است؟ و حدود همکاری میان ایشان چیست؟و حقوق متبادل بین ایشان کدام است؟ همهٔ اینها برای منظّم ساختن حلقه های استوار و فرخندهٔ جامعهٔ اسلامی است که از روح همکاری و تعاون میان مسلمانان در تمام زمینه ها سرچشمه می گیرد،و در حالت صلح و آرامش هم چنان است که در روزهای ایستادگی علیه جنگجویان و گردنکشان و طاغوتهاست،آن گاه که پیشگامان حزب اللّه قیامی یک جا را در راه خدا و برای پیکار با دشمنان خدا و برای اجرای فرمان خدا در زمین برپا می کنند.در آن هنگام که به ارزشهای سازماندهی و برنامه هایی برای همکاری و هماهنگی نیاز دارند چیزی بهتر از این نصّها که ما را از بسیاری از روشهای سازماندهی وارداتی از اینجا و آنجا بی نیاز می کند،نمی یابند.

آری،حکمت گمشدهٔ مؤمن است که آن را هر جا باید می گیرد،و براستی تجربه های دیگران در تنظیم و سازماندهی مقاومت علیه جنگجویان و گردنکشان سرمایهٔ انسانی مشترکی است که بهره جویی از آن مانعی ندارد،ولی به دو شرط:

نخست:این که سازمانی بر پایه های اسلامی پاکیزه،با تکیه بر انبوه شگفت انگیز بینشهای حاصل از آیات و احادیثی که در این باب رسیده است بنا کنیم،و دوم:

این که آنچه را از تجربه های دیگران بهره می جوییم با ارزشها و آموزشهایی که خود داریم تهذیب و تنقیح کنیم.

براستی جستجو برای یافتن دوست ایمانی دشوار،و در عین حال مهمّ است،و از این رو می بینیم که هشدار در این مورد شدید است.در اینجا حدیث ذیل برای پند آموزی در این زمینه ما را کفایت می کند.

امام امیر المؤمنین علیه السلام دربارهٔ دو دوست مؤمن و دو دوست کافر

۱- ۷۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۶۱۳.

می گوید:

«امّیا دو دوست مؤمن در زنـدگی خود در فرمانبرداری از خـدای تبارک و تعالی با یکـدیگر دوستی پیوسـتند،و به یکـدیگر بر همـان اساس بـذل(خـدمت و مال) کردنـد،و بر همان پایه یکـدیگر را دوست داشـتند.آن گاه یکی از آن دو پیش از دوسـتش درگـذشت،و خـدا منزل او را در بهشـت بـه وی نشـان داد،(اینـک)وی بـه شـفاعت در حقّ دوسـت خـود می پردازد و می گویـد:پروردگـارا،دوسـتم فلانـی مرا به فرمـانبرداری از تو فرمـان داد،و بر این طـاعت مرا یاری کرد،و از نافرمانی نسبت به تو بازداشت،پس گام او را بر هدایت اسـتوار دار هم چنان که گام مرا در آن راه استوار داشتی تا بدو نیز همین سرانجامی را نشان دهی که اکنون به من می نمایی.پس خـدا درخواست او را می پذیرد تا آن دو در پیشـگاه خدای عزّ و جلّ یکدیگر را ببینند،و هر یک از آن دو به دوستش گوید:خدا تو را به جای این دوست خیر دهد،تو بودی که مرا به فرمانبرداری از خدا امر کردی و از نافرمانی نسبت به او بازداشتی.

امّا دو یار کافر در نافرمانی از خـدا دوست یکـدیگر شدنـد،و در همان راه به یکـدیگر بـذل(مال و خدمت)کردند،و بر آن پایه دوسـتی ورزیدنـد.آن گـاه یکی از آن دو پیش از دیگری بمرد،و خـدای تبـارک و تعـالی جـای او را در دوزخ بـدو نمـود، گفت:پروردگـارا!دوسـتم فلانی مرا به نافرمانی از تو فرمان می داد،و از فرمانبرداری از تو باز می داشت،پس او را در نافرمانیها همچـون من ثـابت قـدم بـدار تـا بـدو نیز همین عـذابی را نشـان دهی که به من نمودی،و چون روز قیـامت در پیشـگاه خـدا به یکـدیگر رسـند هر یک به دوسـتش گویـد:خـدا به جای این دوست به تو پاداش شـرّ دهـد،تو بودی که مرا به نافرمانی از خدا خواندی و از فرمانبرداری او بازداشتی». (۱)

«یٰا عِبٰادِ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ وَ لاٰ أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ -ای بندگان من،در آن روز بیمی بر شما نیست،و شما غمگین نمی شوید.»

ص: ۵۱۶

۱- ۷۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۶۱۲.

بیمی بر آنـان نیست از درنـگ گـاهی که پنجاه هزار سال به درازا می کشـد،و بیمی بر آنان از دوزخ نیست،و از کم کاری در دنیـا غمی بر آنـان نباشـد،هرگز،زیرا آنهـا فرصـتهای خـود را در دنیـا از دسـت ندادنـد کـه ماننـد غمزدگی دیگران از این بابت،غمگین شوند.

[۶۹]

« اَلَّذِینَ آمَنُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا مُسْلِمِینَ -آن کسان که به آیات ما ایمان آورده اند و تسلیم امر ما شده اند.» شاید«اسـلام»در اینجا یعنی تسلیم شدن و سرنهادن به رهبری شرعی.

[۷۰]

« اُدْخُلُوا الْجَنَّهَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُکُمْ تُحْبَرُونَ -شـما و جفتهایتان با شادکامی به بهشت داخل شوید.» ۱۲/ آنان بر اثر تربیت درست بر همسـران و خویشاونـدان نزدیـک خـود تـأثیر می نهادنـد،و امروز فایـدۀ آن تـأثیر گـذاری را می بیننـد،پس فرقی میـان آنـان و همسـرانشان نیست،هم چنان که آنان برای همسـرانشان و کسانی که با کردار شایسته یا دانش سودمند در دنیا به ایشان وابسـته بودنـد شـفاعت می کننـد،و وقتی برای آنها دعا و درخواست کننـد پـذیرفته می شود،و این است حقیقت شـفاعت،و سـبب آن پیوسـتگی متقابل خیرات میان مؤمنان است،پس کسی که در دنیا دانشی سودمند از دیگری فرا گیرد در آخرت از آن بهره می برد،و کسـی که از امام راهنمایی پیروی کند از شـفاعت او برخوردار می شود،و کسـی که به مردم صالح در کار شایسـتۀ آنان خدمت کند آنان نیز نزد پروردگارشان برای او شفاعت خواهند کرد،و همچنین...

در روایات آمـده است چون مؤمن به بهشت درآیـد اجازه می دهنـد که هر کس را می خواهـد با خود به بهشت درآورد،و در بعضـی روایات آمـده است،که مؤمن در موردی مثل مورد(قبیلۀ)ربیعه و مضـر شـفاعت می کند،و مؤمن در مورد دوسـتش که پیش از او مرده شفاعت می کند و او را به بهشت درآورند.

(دربـارۀ کلمـۀ یحـبرون)«حبور»همـان شادمـانی و سـرور است به مناسـبت پایـان یـافتن رنـج و سـختی،و یکی از مفسّـران گفته است:«حبور»لذّت سماع است،و اگر معنای«حبور»را کرامت بگیریم،همانا به مفهوم والایی مقام،و

شادمانی دل،و سرور دیده،و لذّت سماع،و آرایش و بوس خوش است.

[۷۱]

« یُطافُ عَلَیْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَکْوابٍ وَ فِیها ما تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْیُنُ -قدحهای زرّین و سبوها را در میانشان به گردش می آورند.در آنجاست هر چه نفس آرزو کند و دیده از آن لذّت ببرد.» ورود به بهشت همان روز جشن مؤمنان است،پس در بهشت قدحهای زرّین و سبوهایی را که تنگهای بلور است بر مؤمنان می گردانند،و در بهشت هر چه نفسها آرزو کند از انواع لذّتبخشها،از حور تا غلمان و تا گونه گون خوراکها و شراب گوارا و حریر،و آنچه دیدگان از آن لذّت برد وجود دارد،پس همه چیز زیبا و دلرباست،و سخن را خلاصه کرده است زیرا شرح جزئیّات برتر از سطح دریافت عقل ما افراد بشر است.

در تفسیر این آیه احادیثی دائر بر حرمت به کار بردن ظرفهای طلا و نقره آمده است،زیرا ۱۲/ این دو فلز کرامت و بزرگداشتی برای مؤمن در آخرت است.(و دربارۀ صحاف)گفته اند:الصّحفه ظرفی است که گنجایش خوراک پنج تن را دارد، (۱) امّا دربارۀ(اکواب،جمع الکوب)گفته اند:کوزۀ بی دسته است. (۲)

« وَ أَنْتُمْ فِیها خالِدُونَ -و در آنجا جاودانه خواهید بود.» نه بیمی از مرگ و نه بیمی از انتقال به دوزخ.

[۷۲]

« وَ تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِی أُورِثْتُمُوها بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -این بهشتی است که به پاداش کارهایی که کرده اید به میراثش می برید.» خدا مؤمنان را در برابر کارهایی که کرده اند وارد بهشت می کند،پس بهشت به آرزو کردن نیست بلکه به سعی و کوشش و کار است،و نه هر کاری، هرگز...بلکه کار خالصانۀ برای خدا،و شاید کلمۀ«وراثه»کلمۀ سپاسی است که به کسی که کردار شایسته کرده است گفته می شود،و او شادمانی روحی را به

۱- ۷۹) -در فارسی اصطلاحا قدح است-م.

۲- ۸۰) -در فارسی اصطلاحا تنگ است-م.

میراث می برد،و کمتر جایی است که قرآن از نعمتهای مادّی در بهشت یا در دنیا سخن گوید و آن را با بیان نعمتهای معنوی که لذّتش ژرفتر و شادمانیش پاینده تر است همراه نیاورد.

[۷۳]

« لَكُمْ فِيهٰا فٰاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهٰا تَأْكُلُونَ -در آنجا برایتان میوه های بسیار هست که از آنها می خورید.» میوه چیزی است که انسان آن را به عنوان تفنّن(و افزون بر غذا) (۱) می خورد و غذای اصلی نیست پس میوه در آنجا بسیار است که مؤمنان آن را برای نعمت یابی و لذّت جویی می خورند و برای نیازمندی و ضرورت نیست.

[۷۴]

و در برابر مؤمنان در آنجا مجرمان و تبهکاران اند.

« إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذٰابِ جَهَنَّمَ خٰالِدُونَ همانا تبهکاران در عذاب جهنّم جاویدان اند.» پس تبهکاری(و ارتکاب جرمها)سبب جاودانگی(عذاب)است،زیرا همهٔ گناهان به جاودان ماندن در عذاب جهنّم نمی انجامد.

[۷۵]

« لاٰ يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ -عذابشان کاهش نمی یابد و آنها از نومیدی خاموش باشند.» /۱۲ پس برای تبهکاران امیدی نباشد که از عذاب رهایی یابند،چه هیچ تخفیفی به آنها نمی دهند و آنها خود در آنها عذاب خموشند و امید رهایی ندارند.

[۷۶]

آیا خدا وقتی آنها را بدین سرنوشت درآورده به آنان ستم کرده است؟هرگز...

« وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَ لٰكِنْ كٰانُوا هُمُ الظّٰالِمِينَ -ما به آنها ستمی نکرده ایم، آنها خود به خویشتن ستم کرده اند،» زیرا خدا پیامبران را برای آنها مبعوث کرد،و با دادن نعمتها آنها را مورد تفقّد قرار داد و نواخت،و با بخشیدن فرصتی از پی فرصتی به آنها مهلت داد،آن گاه

۱- ۸۱) -به اصطلاح امروز به عنوان«دسر:پیش غذا یا پس غذا»-م.

که پرورگار جلیل آنها را گرفتار عذاب می کند و به دوزخ می افکند،آیا اوست که به آنها ستم می کند؟هرگز...

ما باید این آیات را چنان تلاوت کنیم که گویی مراد از آنها و مخاطب آنها خود ماییم تا از آنها فایده ببریم.

[۷۷]

« وَ نٰادَوْا يٰا مٰالِکُ لِيَقْضِ عَلَيْنٰا رَبُّکَ قٰالَ إِنَّکُمْ مٰاکِثُونَ -فریاد برآورند که:ای مالک!کاش پروردگار تو ما را بمیراند،می گوید:نه،شما در اینجا ماندگارید.» در حدیث آمده است:«چون دوزخیان به دوزخ درآیند،و شکنجه ها و هراسهای آن را ببینند،و از عذابها و عقابهای آن آگاه شوند و آن را چنان بینند که زین العابدین(ع)گفت:«چه گمان کنی آتشی را که به کسی که بدان تضرّع می کند ابقا نمی کند و بر کسی که بدان سرسپارد و تسلیم شود ذرّه ای تخفیف نمی یابد،ساکنان خود را به سوزانترین درد و سوزشی که دارد و سخت ترین عقوبتی که شاید بیفکند».می دانند که بهشتیان از پاداشی بزرگ برخوردار و غرقه در نعمتهای سرشارند،و آرزو می کنند که کاش آنان اینان را خوراکی خورانند یا جرعه ای نوشانند تا لختی از آن عذاب درد آورشان را بکاهد،چنان که خدای عزّ و جلّ در گرامی کتاب خود گوید:« وَ نٰادىٰ أَصْحٰابُ النّٰارِ أَصْحٰابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنٰا مِنَ الْمٰاءِ أَوْ مِمّٰا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ (۱) دوزخیان بهشتیان را آواز دهند که اندکی آب یا از چیزهایی که خدا به شما ارزانی کرده است بر ما فرو ریزید».

گوید:چهل سال از پاسخ دادن به آنها خودداری کنند،و سپس با زبان تحقیر و توهین به آنها گویند:« إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَهُمٰا عَلَى الْکٰافِرِينَ (۲) خدا آنها را بر کافران حرام کرده است»گوید:آن گاه نگهبانانی را که آنجایند ببینند و آنچه را که بر آنها فرود می آیند مشاهده کنند و امید بندند که شاید به سببی از اسباب از

۱- ۸۲) -الاعراف ۵۰/.

۲- ۸۳) -همان.

نگهبانان چیزی برای دلشادی خود بیابند،چنان که خداوند جلّ جلاله گوید:

« وَ قٰالَ الَّذِینَ فِی النّٰارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنّٰا یَوْماً مِنَ /۱۲ الْعَذٰابِ (۱) و آنان که در آتش انـد،به نگهبانان جهنّم می گوینـد:از پروردگارتـان بخواهیـد تـا یـک روز از عـذاب مـا بکاهـد»گویـد:چهـل سـال از پاسـخ دادن بـه آنهـا خـودداری کنند،سپس پس از آن که آنها بکلّی ناامید شده اند،پاسخشان دهند:

« قٰالُوا فَادْعُوا وَ مٰا دُعٰاءُ الْکٰافِرِینَ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ (۲) گوینـد پس دعـا کنیـد،و دعای کافران جز آن که تباه شود هیـچ نخواهد بـود»گفت:چون از نگهبانـان دوزخ ناامیـد شونـد به مالـک رئیس نگهبانـان مراجعه کننـد،و امیـد بندنـد که وی آنهـا را از آن خواری رهایی دهـد،چنان که خداوند جلّ جلاله فرماید:« وَ نٰادَوْا یٰا مٰالِکُ لِیَقْضِ عَلَیْنٰا رَبُّکَ (۳) ای مالک کاش پروردگار تو ما را بمیراند»گوید:چهل سال از پاسخ دادن به آنها خودداری کنند و آنها همچنین عذاب کشـند،سـپس پاسـخشان دهند،چنان که خـدا در کتـاب(سـرشار از جـواهر)نهفتـهٔ خود گفت:« قٰالَ إِنَّکُمْ مٰاکِثُونَ (۴) (مالک دوزخ)گویـد:شـما در اینجا مانـدگار هستید»گوید:

چون نومیـد شونـد از مولاـی خود پرورگـار جهانیان(آرزو کننـد)همان که در دنیا در نظرشان خوارترین چیز بود،و هر یک از آنهـا هـوای خویش را در طول زنـدگی بر او ترجیـح می داد،و به عقـل و نقـل بر آنهـا مقـدّر کرده بود که به دست راهنمایـان راههای رسـتگاری را نشان داده،و به زبان حال آنها را آگاه کرده بود که آنان خود خویشـتن را به شکنجه گاه و سرای هراس می افکنند،و در پذیرش،با مرگ تا ابد بر کافران بسته می شود،و بدان هنگام که در زندگی دنیا بسر می برند و مکلّف بودند به زبـان حـالی روشن و آشـکار می گفت:گیریـد که شـما مرا در این گفتـار باور نکردیـد،آیا احتمال می دادیـد که من هم از راستگویان باشم؟!پس چگونه از من روی تافتید،و

۱- ۸۴) -المؤمن ۴۹/.

۲- ۸۵) -المؤمن ۵۰/.

۳- ۸۶) -همین سورهٔ زخرف/صدر ۷۷.

۴- ۸۷) -همین سورهٔ زخرف/ذیل ۷۷.

بر دروغزن بودنم گواهی دادید و پیامبرانی را که مرا باور داشتند تکذیب کردید و دروغگو شمردید؟!و آیا از این زیان بزرگ هولناک که از آن بر حـذر داشـته شده بودید پرهیز کردید؟آیا پیام پیامبران بسیار و رسالتهای متعدّد و مکرّر را نشـنیدید؟ آن گاه خدای جلّ جلاله پیوستگی آنها را در آتش به زبان مقال تکرار کند و گوید:

« أَ لَمْ تَكُنْ آیاتِی تُتْلی عَلَیْكُمْ فَكُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ (۱) آیا آیات من برایتان خوانـده نمی شد و آنها را دروغ نمی انگاشتید»پس گوینـد:« رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا وَ كُنّا قَوْماً ضالِّینَ* رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنّا ظالِمُونَ (۲) ای پروردگار ما!بدبختیمان بر ما غلبه کرد و مـا مردمی گمراه بودیم*ای پروردگـار مـا، مـا را از این آتش بیرون آور.اگر دیگر بـار چنـان کردیم،از سـتمکاران باشـیم»پس چهل سال در ذلّت پستی بمانند و پاسـخی نشـنوند،و در عذاب دوزخ سـخنی نگویند، سپس خدا جلّ جلاله به آنها پاسخ دهـد:« اِخْسَؤُا فِیها وَ لا تُكَلِّمُونِ (۳) در آتش گم شویـد و بـا من سـخن نگوییـد»گویـد:در آن هنگـام از هر گشـایش و آسایشـی بکلّی نومیـد شونـد و درهـای دوزخ را بر آنهـا فرو بندنـد،و سوکهـای هلاک و دم بر آوردن و دم فرو بردن دوزخ و بانگ و شیون آنها هم چنان ادامه یابد». (۴)

در روایتهایی دیگر آمـده است:هنگامی که خـدا به آنها می گوید:همانا شـما در اینجا ماندگار هستید،به مالك(دوزخ)گویند: ۱۲/ از پروردگارت برای ما بخواه که به ما اجازه دهد بر خویشتن زاری کنیم،و پس از چهل سال از خدا برای آنها پاسخ آورد که زاری کنیـد،و آنها به گریه و زاری پردازنـد.ولی آیا گریه و زاری در آن روز ایشان را سودی دهد؟هرگز...پناه می بریم به خدا از آتش دوزخ.

ص:۵۲۲

۱- ۸۸) -المؤمنون۱۰۵/.

۲- ۸۹) -المؤمنون۱۰۶/،۱۰۷.

۳- ۹۰) -المؤمنون۱۰۸/.

۴- ۹۱) -موسوعه بحار الانوار،ج ۸،ص ۳۰۴.

[سوره الزخرف (۴۳): آیات ۷۸ تا ۸۹]

اشاره

لَقَدْ جِئْنٰاکُمْ بِالْحَقِّ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَکُمْ لِلْحَقِّ کٰارِهُونَ (۷۸) أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنّٰا مُبْرِمُونَ (۷۹) أَمْ یَحْسَبُونَ أَنّٰا لاٰ نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰاهُمْ بَلیٰ وَ رُسُلُنٰا لَدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ (۸۰) قُلْ إِنْ کٰانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ اَلْعٰابِدِینَ (۸۱) سُبْحٰانَ رَبِّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ رَبِّ اَلْعَرْشِ عَمّٰا یَصِفُونَ (۸۲) فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتّٰی یُلاٰقُوا یَوْمَهُمُ اَلَّذِی یُوعَدُونَ (۸۳) وَ هُوَ اَلَّذِی فِی اَلسَّمٰاءِ إِلٰهٌ وَ فِی اَلْأَرْضِ إِلٰهٌ وَ هُوَ اَلْحَکِیمُ اَلْعَلِیمُ (۸۴) وَ تَبٰارَکَ اَلَّذِی لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا وَ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلسّٰاعَهِ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۸۵) وَ لاٰ یَمْلِکُ اَلَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ اَلشَّفٰاعَهَ إِلاّٰ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ (۸۶) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اَللّٰهُ فَأَنّٰی یُؤْفَکُونَ (۸۷) وَ قِیلِهِ یٰا رَبِّ إِنَّ هٰؤُلاٰءِ قَوْمٌ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلاٰمٌ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ (۸۹)

معنای واژه ها

۷۹[أبرموا]

:پای فشردند،و توطئه هایی بر ضدّ حق به پا کردند.

۸۸[و قیله]

:یعنی گفتهٔ پیامبر.

ص :۵۲۳

اوست که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن،کسانی را که با رسالت دشمنی و عناد می ورزند،و از حق پیروی نمی کنند بیم می دهد که عنادشان بزودی عذابی را بر آنان چیره می کند که نمی توانند آن را از خود دور سازند.

وقتی انسان با حق عناد ورزد بزودی بدون هیچ ملاحظه ای و پرهیزی منکر هر چیز حقّی می شود(و ما دیده ایم که چگونه برخی از فیلسوفان در تاریخ وجودی را که آشکارترین و درخشانترین چیزی است که بشر شناخته منکر شدند و گفتند:

همانا چیزی که ما آن را نمی بینیم وجودش جز خیالات نیست).

سپس پروردگار ما بیخردانه بودن گفتار مشرکان را که می گویند خدا را پسری است،آشکار می سازد،و این بدان گونه است که پیامبر(ص)به آنها پاسخ می دهد که او اوّلین پرستندگان خداست و همه چیز آفریدۀ خداست،و هیچ چیز قایم به ذات خود نیست که قایم بر همۀ چیزهاست،و اگر او آسمانها و زمین را نگاه ندارد بیقین هر دو نابود می شود،و اگر از میان بروند کیست که پس از آن آنها را نگاه تواند داشت!و همین وضعی که در عالم تکوین است در عالم تشریع نیز وجود دارد،پس اگر خدا اراده کند که کسی را فقیر کند آیا کسی می تواند او را بی نیاز کند؟!و اگر بخواهد کسی را گمراه کند آیا کسی می تواند او را هدایت کند؟! /۱۲ پایان آیات از خدایی سخن می گوید که هم در آسمان و هم در زمین

ص :۵۲۴

خداست و حکیم و داناست،آن که ملک آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است از اوست و به پسری نیاز ندارد و بیگمان ما همه به سوی او باز می گردیم،و کسانی که غیر از خدا را می پرستند اختیار شفاعتی ندارند،و هرگز جنّیان و بتها از آنها شفاعت نمی کنند،بلکه شفاعت نزد کسانی است از انبیاء و پیامبران که آنها ایشان را تکذیب کرده اند.

اینان که پیامبران را دروغزن گفته اند،براستی خدا را تکذیب کرده اند،و چون از آنها بپرسند چه کسی آفریدگان و خود آنها را آفریده است بیگمان می گویند:اللّه.آنها از لحاظ تکوینی به وجود خدا اعتراف می کنند که اوست که آنها و تمام آفریدگان دیگر را آفریده است،امّا از لحاظ تشریعی و دینی به خدا ایمان نمی آورند که پیامبران را نزد آنان فرستاده و ایشان را با آیات و نشانه های خود تأیید کرده است،پس فایدۀ ایمان آنها به این حقیقت تکوینی که خدا آفرینندۀ آنهاست چیست؟در حالی که به این امر ایمان ندارند که یگانه کسی است که واجب است شریعت را وضع کند،زیرا شریعت ذات سبحان او با هدفهای آفرینش تناسب دارد و جز کسی که ما را آفریده است توانایی شریعت گذاری ندارد.

و در پایان سیاق آیات رابطۀ نمونه با آن قوم را که در عفو و گذشت از آنها و دعوت از آنها به اسلام،و واگذاری کارشان به روز قیامت نمودار است،معیّن می کند.

شرح آیات:

[۷۸]

پس از پایان گفت و گو دربارۀ دوزخ،و بعد از آن که مالک دوزخ به آنها پاسخ می دهد که جاودانه در آتش ماندگارند،قرآن سبب این امر را برای آنها بیان می کند و می گوید:

« لَقَدْ جِئْنٰاکُمْ بِالْحَقِّ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَکُمْ لِلْحَقِّ کٰارِهُونَ -ما شما را با حق آشنا کردیم ولی بیشترتان از حق کراهت داشتید.» ابن عبّاس گوید:مراد از«بیشتر»در اینجا«همه»است.و شاید او از این

آیه چنین فهمیده که همانا عادت بشر همان ناخوشایند شمردن حق است مگر کسی که خدا او را از این ناخوشایندی حفظ کند،و ما از این نکته در می یابیم که بر انسان واجب است که خود در وجود خویش با عزم و اراده با این حالت ناخوشایندی و اکراه مبارزه کند تا به حق برسد،اما اگر با هوای نفس خود همگامی کند بزودی نفس او را به سوی باطل می کشاند.

[۷۹]

ستیزه جویی و عناد هیچ سودی ندارد،و از تسلیم و فرمانبرداری گریزی نیست،و اگر کافران می پندارند که می توانند در برابر حق و اهل آن با چاره گری سنجیدهٔ محکم،و عزم سخت استوار و مکر پنهانی(تاکتیک)رویارویی کنند،باید بدانند که خدا در چاره گری استوارترین و در عزم سخت ترین و بهترین مکر کنندگان است.

« أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنّا مُبْرِمُونَ -آیا آنها در اعتقاد خویش پای فشرده اند؟ ما هم پای فشردیم.» اگر آنها بر این قرار گذاشتند که به خدا ایمان نیاورند،ما نیز مقرر داشتیم و امری را استوار کردیم،و امر ما این است که آنها جاودانه در دوزخ باشند،در همان آتش ماندگار و خموش،و«ابرام»قراری است که بازگشت و تردیدی در آن راه ندارد.

[۸۰]

پس از آن که خدا کبریاء و بزرگ خویشتنی آنها را با بیم دادنشان به آتش دوزخ مقهور کرد،و ذلّت و خواری آنها را مصوّر ساخت،و درخواستهایشان را حتّی با مرگ بخشیدن بدانها برای رهایی از عذاب دوزخ رد کرد.و پس از آن که این امر به انکار حق کشید و خدا آنها را تهدید کرد که ستیزهٔ آنان برایشان هیچ سودی ندارد و ما را آگاه کرد که ناخوشایند شمردن حق حالتی است عمومی و بر ما واجب است که این احساس را در نفس خود با ترس از سرانجام کفر نسبت به حق درمان کنیم...

گویم،پس از آن که پروردگار ما تمام این موانع را که بشر را از ایمان آوردن به حق جدا می کند ساقط کرد و درهم شکست به درهم شکستن توجیه و

خود فریبی پرداخت که کافران به سایهٔ آن پناه می برند،و می پندارند می توانند با نفاق و دورویی کفر خود را از خدا پوشیده و پنهان دارند.

« أَمْ يَحْسَبُونَ أَنّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلى -آیا می پندارند ما راز و نجوایشان را نمی شنویم؟آری.» ما راز آنها را که فقط در دل خود از آن سخن می گویند و سخن در گوشی و نجوایشان را که در مجلسهای خصوصی به میان می آورند می شنویم.

« وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ -و فرستادگان ما نزد آنها هستند و می نویسند.» فرستادگان خدا نه تنها اعمال آنها بر آنان می نویسند،بلکه(نزد)آنها و همراه آنها ۱۲/ حاضرند،و در روایات آمده است که:فرشتگان نویسنده در زنخ انسان نشسته اند و آدمی کلمه ای را به لفظ نمی آورد مگر آن که دو مراقب شدید بر او گماشته اند(که گفتارش را می نویسند).

برای آن که ریشه های نفاق و دورویی را از وجود خویش برکنیم چیزی بهتر از آن نیست که از علم خدا به راز و نجوای خود آگاه باشیم و آن را همواره احساس کنیم.

در دعا آمده است:«ای خدای من و ای سرور من!از درگاه تو درخواست می کنم به قدرتی که مقدّر کرده ای،و به حکمی که به استواری رانده و حتمی کرده ای،و کسانی را برای اجرای آن گماشته ای،که در این شب،و در این ساعت،بر من ببخشایی هر آن جرمی که مرتکب شده ام و هر آن گناهی که کرده ام و هر آن زشتکاری را که پنهان داشته ام،و هر آن نادانیی را که انجام داده ام، پوشیده گذاشته یا آشکار ساخته ام،نهان کرده یا عیان نموده ام،و هر آن کار بدی که فرموده ای آن دو نویسنده گرامی ثبت کنند،دو تنی که ایشان را گماشته ای تا آنچه از من صادر شود ضبط کنند و آنها را همراه اندامهای من گواهانی بر من قرار داده ای،و تو خود از فراسوی آنها مراقب من و گواه من بر چیزهایی بوده ای که حتّی بر آنان نیز پوشیده مانده و من به رحمت تو آنها را پنهان کرده و به فضل تو آنها را

پوشانده ام». (۱)

[۸۱]

قرآن دیگر بار به نفی شرک و این که خدای رحمان را پسری است باز می گردد،تا آدمی نپندارد که می تواند از حکم خدا به سایهٔ چنان شریکانی بگریزد،هرگز...در برابر بشر جز یک راه وجود ندارد،که همان فرمانبرداری از خدا و تحمّل مسئولیتهای خویش است.

آن گاه سورهٔ زخرف دل انسان را از پرستش دارایی و سلطه پاک می سازد، در حالی که شرک تجسّم بخشیدن و نمودار این چنین پرستشی است،مشرکان از آن رو شریک گونه ها و نظایر را می پرستند که می پندارند براستی آنها رمز و مظهر دارایی و فرزندان اند،و این چنین می بینیم که روند آیات افکار شرک آمیز را درهم می کوبد،و بینشهای توحید و یکتاپرستی را آشکار می سازد.

از این گونه افکار است آنچه نصرانیان دربارهٔ پیامبر خود دارند و بر آن اند که او پسر خداست،و قرآن به وضوح بیان کرده است که او بنده ای است که خدا بدو نعمت بخشیده،و برای آن که قرآن مسلمانان را از غلوّ و زیاده روی در دین خود مصون و محفوظ دارد، /۱۲ و کاری مانند آنچه امّتهای پیشین کردند،نکنند،این آیه بروشنی بیان کرده است که پیامبر ما محمّد(صلّی اللّه علیه و آله)جز بنده ای از آن خدا نیست،و خود نخستین پرستندگان و بندگی کنندگان اوست،پس چگونه این بنده می تواند پروردگار یا پسر خدا باشد؟ « قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعٰابِدِينَ -بگو:اگر خدای رحمان را فرزندی می بود،من از نخستین پرستندگان می بودم.» شک نیست که محمّد بزرگترین پیامبران است،پس در صورتی که او خود خوارترین بندگان و پرستندگان باشد،چگونه ممکن است که دیگری پس خدا بوده باشد؟!فراتر است خدا از آنچه(بخطا)او را توصیف می کنند.

همچنین این آیه کریمه با بلاغتی نافذ از خدا نفی شریک می کند،از این

۱- ۹۲) -دعای کمیل.

رو بسیاری از مفسّران گویند که:کلمۀ«إن»در اینجا کلمۀ نافیه است،و معنایش آن است که خدای رحمان را فرزندی نیست.و پیداست که معنی نفی از کلّ ترکیب جمله استنباط می شود،نه از کلمۀ«إن».

سیوطی از ابن عبّاس روایت کرده است که(دربارۀ این آیه)گفت:خدای رحمان را فرزندی نمی باشد،پس من نخستین پرستندگانم،و از حسن و قتاده روایت کرده که آن دو گفتند:خدای رحمان را فرزندی نبود،و من نخستین پرستندگانم، وی گوید:محمد(ص)می گوید:من نخستین پرستندگان از میان این امّتم،و از مجاهد روایت کرده است که:(ای پیامبر)بگو اگر به ادّعای شما خدای رحمان را فرزندی بود من نخستین پرستندگان بودم،پس من نخستین کسی هستم که خدا را به وحدت و یگانگی او می پرستم و سخن شما را که چنان ادّعایی می کنید تکذیب می کنم و دروغ می دانم». (۱)

نظیر این نیز از امام امیر المؤمنین-علیه السلام-روایت شده که گفت:

«اگر خدای رحمان را فرزندی بوده باشد،من نخستین«عابدان»یعنی منکران و جحد کنندگانم»، (۲) و تأویل در این گفته باطنش متضادّ با ظاهر آن است.

پیداست که این آیه پایه های فاسد انتساب فرزند به خدای سبحان را نیز نفی می کند،زیرا آنها پنداشتند که هر که از لحاظ مالی بزرگتر باشد به خدا نزدیکتر است،و مسئولیّتها از او ساقط می شود، ۱۲/ هرگز...اگر ولادت درست باشد-که البته درست نیست-نزدیکتر کس به خدا همان پیامبر است نه صاحبان دارایی،و ما وقتی می بینیم که نزدیکترین کس بدو از همۀ آنها بیشتر خدا ترس است و بیشتر از آنها خدا پرست است و در توسّل و تمسّک به دین از همه بزرگتر است،بدین حقیقت

۱- ۹۳) -الدرّ المنثور،ج ۶،ص ۲۴.

۲- ۹۴) -نور الثّقلین،ج ۴،ص ۶۱۶(عابد به معنی آنف اکراه دارنده و منکر آمده است و یقال عبد یعبد عبدا،اذا انف و غضب بنگرید:کشف الاسرار و عدّه الأبرار،میبدی،ج نهم،ص ۸۵-۸۶،در ترجمۀ همراه با تفسیر مهدی الهی قمشه ای آمده است:«ای رسول بگو اگر خدا را فرزندی بود اوّل من او را می پرستیدم(البته خدا را فرزندی نیست)»-م.)

رهنمون می شویم که او را هیچ شریکی نیست(و بر پیامبر)-و به طریق اولی-بر غیر پیامبر جایز نیست که بدین ادّعا که پسر خدا یا وابسته به پسر خداست از مسئولیّت خود بگریزد.

بیگمان از مهمترین انگیزه ها برای غلوّ در دین،و ادّعای پیوند نسبی میان پروردگار عرش،سبحانه و تعالی،و پیامبران علیهم السّلام(مانند عزیر نزد یهود و مسیح نزد نصرانیان)همان گریز از مسئولیّت است،بدین مدّعا که او آنها را از عذاب الهی نجات می دهد و خود را برای رهایی آنها از انتقام خدا فدا می سازد،و بدین مدّعا که آنها فرزندان خدایند و به واسطهٔ سببی یا نسبی به خدا وابسته اند.

آیا یهودیان ادّعا نکردند که فرزندان و دوستان خدایند؟و آیا این عقیدهٔ فاسد را دستاویز دشمنی و تجاوز خود بر دیگران نساختند،و نگفتند که بیسوادان را بر آنان دستی نیست؟!همچنین مردم عرب جاهلی ادّعا کردند که انتساب آنها به ابراهیم خلیل(ع)برای افتخار و ادّعای نزدیکی آنها به خدا کافی است! آیا برخی از مسلمانان نپنداشتند که تنها دوستداری آنان نسبت به پیامبران و اهل بیت او(صلّی اللّه علیه و آله)و اصحابش آنان را از کردار بی نیاز می سازد؟! هرگز...خدای رحمان را فرزندی نیست،و دلیل بر آن این است که پیامبر نخستین پرستندگان خداست،و اگر خدا را فرزندی می بود پیامبر نخستین کسی نمی بود که خدا را بپرستد،این پیامبری که به خدا نزدیکتر از همه است. (۱)

فرشتگان نیز فرزندان خدا نیستند،زیرا آنها فقط بندگان گرامی او هستند، در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند.

و عیسی(ع)فرزند خدا نیست،زیرا او جز بنده ای نیست که خدا بر او نعمت بخشیده است.

این تفسیر به نظر من روشن و موافق با دیگر آیات است،هم چنان که با

۱- ۹۵) -یعنی چنان خدای مفروض فرزند داری را نمی پرستید زیرا خدای تبارک و تعالی نه زاییده و نه زاده شده است-م.

تفسیر طبقۀ اوّل از مفسّران نیز متّفق است.در حالی که السّدّی و به دنبال او دیگران،بر آن رفته اند که معنی این آیه این است که:اگر خدای رحمان را فرزندی بود من شایسته ترین مردم به پرستش آن فرزند می بودم زیرا من نخستین پرستندگانم، «زیرا اگر سلطان صاحب فرزندی باشد همان گونه که بر بندۀ او واجب است که به سلطان خدمت کند بر او واجب می آید که فرزند سلطان را نیز خدمت کند». (۱)

من این تفسیر را تفسیری خوب نمی شمارم گرچه بسیاری از متأخّران بدان تمایل دارند،زیرا با شیوه ای که در بینشهای قرآن معهود ماست هماهنگی ندارد.و خدا داناست.

پرسشی باقی می ماند؟چگونه پیامبر در حالی که از لحاظ زمانی از دیگر پیامبران مخلص در طاعت خدا متأخّر بود گفت:من نخستین پرستندگانم؟ نصّهای دینی بدین پرسش چنین پاسخ می دهد:

در واقع پیامبر خدا،محمد(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)نخستین کسی است که خدا را پرستید و او را تسبیح کرد،و روایات مؤکّد در این باره رسیده است،پس روایت کرده اند:

از ابی ذرّ غفاری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله(در خبری طولانی در معراج که به اینجا می رسد که گوید):«گفتم-ای فرشتگان پروردگار من!آیا ما را چنان که باید می شناسید؟گفتند:ای پیامبر خدا!چگونه شما را نشناسیم در حالی که شما نخستین آفریده ای هستید که خدا آفرید؟شما را اشباحی نورانی از نور خود آفرید،در نوری از فرازگاه عزّت و تسلّط خود،و از فرازگاه ملک و حکمروایی خویش،و از نور وجه گرامی خود،و برای شما کرسیهایی در ملکوت قلمرو خویش نهاد،و عرش او بر آب قرار داشت،پیش از آن که آسمان برافراشته و زمین گسترده شود،آن گاه آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید،سپس عرش را به آسمان هفتمین بالا برد و بر عرش خود قرار گرفت،و شما در برابر عرش او تسبیح و

۱- ۹۶) -التفسیر الکبیر از فخر رازی،ج ۲۷،ص ۳۳۰.

تقدیس می کردید و تکبیر می گفتید، ۱۲/ آن گاه فرشتگان را در آغاز آنچه اراده کرد از نورهایی گوناگون آفرید،و ما بر شما می گذشتیم و شما تسبیح می کردید و می ستودید و تهلیل و تکبیر می گفتید و به تمجید و تقدیس می پرداختید،پس ما بر اثر تسبیح و ستایش و تهلیل و تکبیر و تقدیس و تمجید شما به تسبیح و تقدیس و تمجید و تکبیر و تهلیل می پردازیم،و آنچه از جانب خدا نازل می شود به سوی شماست،و آنچه به سوی خدا بالا می رود(از دعا و عبادات و طاعات)از جانب شماست،پس چگونه شما را نشناسیم؟». (۱)

در روایتی از مفضّل از ابی عبد اللّه(ع)آمده است که گفت:«ای مفضّل! آیا نمی دانی که خدای تبارک و تعالی پیامبر خدا(صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)را مبعوث کرد در حالی که او روحی است به سوی پیامبران(ع)و ایشان ارواحی هستند با هزار سال پیشینگی بر آفرینش آفریدگان؟گفتم:بلی.گفت:آیا نمی دانی که دعوت ایشان به یکتاپرستی خدا و طاعت او،و فرمانبرداری از او،و وعدهٔ بهشت دادن او به ایشان بر این اساس است،و کسانی را که با آنچه ایشان آورده اند مخالفت کنند و منکر او شوند به دوزخ تهدید کرده است؟گفتم:

بلی». (۲)

از ابی عبد اللّه(ع)مروی است که گفت:«یکی از قریشیان به پیامبر خدا (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)گفت:به چه چیز بر پیامبران پیشی گرفتی و بر آنان برتر آمدی،در حالی که تو پس از آنان آمده ای و خاتم آنان هستی؟گفت:من نخستین کسی بودم که به پروردگار خود جلّ جلاله اقرار کردم،و نخستین کسی هستم که هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت،پاسخ گفتم و پذیرفتم،آن گاه که آنها را بر خودشان گواه ساخت و گفت:« أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قٰالُوا بَلیٰ (۳) آیا من پروردگارتان نیستم؟گفتند:چرا»پس من نخستین پیامبر بودم.گفت:بلی،

۱- ۹۷) -بحار الانوار،ج ۱۵،ص ۸.

۲- ۹۸) -همان مأخذ،ص ۱۴.

۳- ۹۹) -الاعراف/۱۷۲.

پس من در اقرار به خدای عزّ و جلّ بر آنها پیشی گرفتم». (۱)

و در دعا از امام هادی(ع)که پیامبر خدا(ص)و آل او را توصیف می کند آمده است:«خدا شما را انواری آفرید و آن گاه در پیرامون عرش خود قرارتان داد». (۲)

[۸۲]

« سُبْحانَ رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا یَصِفُونَ -منزّه است پروردگار آسمانها و زمین،پروردگار عرش از آن نسبتها که به او می دهند.» اگر آنها چیزی از عظمت پروردگار خود می دانستند هرگز برای او پسران و دخترانی قایل نمی شدند،و هرگز /۱۲ او را در امثال و صفات شبیه خود نمی شمردند، براستی او خدای پروردگار آسمانها و زمین،و پروردگار قدرت سترگ است.و در حدیث آمده است:«پروردگار مظهر والاتر از هر آنچه او را بدان مانند انگارند،و مظهر والاتر از آن خداست که هیچ چیز شبیه او نباشد،و به وصف درنیاید،و به پندار و وهم در نگنجد». (۳)

[۸۳]

شاید پرداختن بیش از این به جدال مشرکان زیادتر از حدّ باشد،و اینک کافی است که آنها را به هدایت فراخوانیم،و حجّتها را برایشان بیان کنیم، اگر از آن روی تافتند آنها را وانهیم که در گمراهی خود غوطه زنند،و خود را با افکار گمراهانهٔ خویش سرگرم دارند،و در زندگی بدون هدفی حکیمانه بازی کنند،تا آن روز پاداش عادلانه ای را که خدا به آنها وعده داده است ببینند.

« فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا -پس رهایشان کن تا به همان سخنان باطل مشغول باشند و به بازیچه سرگرم.» شاید«خوض غوطه خوردن»در اینجا به همان معنی لهو و سرگرمی و چیزی است که انسان را از واقعیّت بازمی دارد،در حالی که لعب بازی(چنان که به نظر من می رسد)سعی منظّم برای هدفهای غیر خردمندانه است.

۱- (۱۰۰) -بحار الانوار،ج ۱۵،ص ۸.

۲- (۱۰۱) -همان مأخذ،ص ۱۵.

۳- (۱۰۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۶۱۷.

وقتی انسان از هدایت پروردگارش دور گشت در میان اندیشه ای باطل که با آن خود را از حق به دیگر چیزها سرگرم می کند و سعی منظّم و طرحریزی شده برای رسیدن به هدفهای غیر مشروع قرار می گیرد،و پروردگار سبحان ما گفته است:« وَ مَا هٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاّ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ (۱) زندگانی این دنیا جز لهو و لعب نیست».

امّا هدایت شدگان به سوی پروردگار خود،عقلشان از نور شناخت پرتو می گیرد و شیفتگیشان نسبت به حقایق فزونی می یابد،و کوشش پیگیرشان در راه تحقق بخشیدن به رستگاری و خشنودی انجام می پذیرد.

با اندیشیدنی ژرفتر به این حقیقت می رسیم که:براستی تنها ایمان به خداست که فکر را به هدفی والا می رساند که همان شناخت هر چه بیشتر خداست، هم چنان که عمل انسان را دارای معنی و با هدفی مقدّس قرار می دهد که همانا قصد دستیابی به خشنودی خداست.

[۸۴]

همانا خدایی که رحمت و توانمندی و سیطرهٔ و تدبیر او آسمانها و زمین را فرا گرفته است،این دو را با همان نظام نیکوی حکیمانه اداره می کند و هیچ سستی و درنگ و خللی در کوچکترین و بزرگترین موجود یافت نمی شود.

همانا وحدت تدبیر و سازماندهی دلیل بر وحدت آفریننده و یکتایی حکمروا و صاحب سیطره است،و همین حجّتی است رسا علیه کسانی که می پندارند زمین را خدایی و آسمان را خدایی دیگر است،و آنچه سهم خداست از آن خدا و آنچه سهم سزار است از آن سزار است،هرگز...(چنین نیست)،همه چیز از آن خداست،و بازگشت همه به سوی اوست.

« وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ -اوست که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست.» و نشانه های خدا ما را به حکمت رسا و دانش او رهنمون می شود.

« وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ -و او حکیم و بسیار داناست.»

۱- ۱۰۳) -العنکبوت۶۴/.

آیا سزاوار است که برای خدا فرزندی قایل شوند یا چیزی را برای او شریک آورند؟هرگز...و شگفت این که حالت جدل کسانی را بدانجا کشانده است که این آیهٔ کریم را دستمایه و موضوع جدل قرار دهند،چنان که در حدیث زیر آمده است:

در کافی از هشام بن الحکم که گفت:ابو شاکر دیصانی گفت:همانا در قرآن گفته ای هست که همان گفتهٔ ماست،گفتم:آن گفته کدام است؟گفت:

«وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّمٰاءِ إِلٰهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلٰهٌ -اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست».من ندانستم که بدو چه پاسخی دهم،پس به حج رفتم،و به ابی عبد اللّه-علیه السلام-مطلب را خبر دادم.گفت:«این سخن زندیقی پلید است،چون نزد او بازگشتی بگو:نام تو در کوفه چیست؟بیقین می گوید:فلان، آن گاه بدو بگو:نام تو در بصره چیست؟بیقین می گوید:فلان،پس بدو بگو همچنین است اللّه پروردگار ما در آسمان خداست،و در زمین خداست،و در دریاها خداست،و در صحراها خداست،و در همه جا خداست». ۱۲/ گوید:باز آمدم و نزد ابو شاکر رفتم و این مطلب را بدو خبر دادم،گفت:این چیزی است که از حجاز آورده ای! (۱) [۸۵]

«وَ تَبٰارَکَ الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا -برتر و بزرگوارتر است آن کس که فرمانروایی آسمانها و زمین و هر چه در میان آنهاست از آن اوست.» این آیه به اشکالی که پیش از آن نقل شده است پاسخ می دهد،پس او در آسمان خداست و در زمین خداست،و آسمانها و زمین همه ملک او و از آن او و در قبضهٔ اوست...و او مبارک و مصدر برکت است.

«وَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَةِ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ -و علم فرا رسیدن قیامت نزد اوست، و به او بازگردانده می شوید.»

ص: ۵۳۵

۱- ۱۰۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۶۱۷.

[۸۶]

و هنگامی که قیامت برپا شود،و ما به نزد خدا بازگردیم،آیا شریکان مجعول و پنداری اختیار شفاعتی دارند؟هرگز...

« وَ لاٰ يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفٰاعَةَ إِلاّٰ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ -کسانی سوای او را که به خدایی می خوانند قادر به شفاعت کسی نیستند، مگر کسانی که از روی علم شهادت به حق داده باشند.» همان گونه که در عالم تکوین چنان نیست که خدا دارای فرزند باشد،در عالم تشریع نیز چنین است،پس به واقع نزد خدا شفیعی نیست مگر آن کس که به حق شهادت داده باشد،پس در آن هنگام فضل از آن خداست،و قدرت تنها از آن او،و او آنچه بخواهد از قدرت خود جلوگیری می کند بی آن که به اندازهٔ ذرّه ای از قدرتش کاسته شود،و بدون آن که این امر آن شفیع را صاحب قدرتی ذاتی کند،و اصولاـ کسی را توان آن نیست که در برابر خدا بایستد،و همگان هر نیرویی هم که به آنها داده شده باشد،یکسره بندگان خدای سبحان اند،و همانا هیچ کسی شفیع دیگری نمی شود مگر کسی که به حق گواهی دهد.

در روایتی از پیامبر خدا(ص)آمده است که دربارهٔ این آیه گفت:«آن کسانی که در دنیا مورد پرستش قرار گرفتند،اختیار هیچ شفاعتی در حق کسانی که آنها را پرستیدند ندارند». (۱)

[۸۷]

و کسانی که جز او را پرستیدند،و کسی هم شفاعتی از آنها نمی کند،زیرا خداوند از هیچ کس شفاعتی نمی پذیرد /۱۲ مگر کسی که به حق برای ذات سبحان او شهادت دهد،این کسان...

« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَأَنّٰى يُؤْفَكُونَ -اگر از ایشان بپرسی که چه کسی آنها را آفریده است،بیقین می گویند خدا.پس چرا از حق روی می گردانند؟» پس خدا آنها را داوری می کند،و برترین داور همان سرشت و فطرت

۱- ۱۰۵) -تفسیر البرهان،ج ۴،ص ۱۵۶.

آنهاست،پس به آنها می گوید:چه کسی شما را آفریده است؟و نمی توانند بگویند کسی غیر از ذات سبحان او(آنها را آفریده است).

آنها اعتراف کرده اند که خدا آفرینندۀ آسمانها و زمین است ولی-با وجود این-به وجود قدرتی ذاتی برای غیر او قایل شده اند،وضع آنها وضع اغلب افراد بشر امروز است که به مظاهر نیرومندی گردنکشان و زورگویان فریفته شده اند،و از این رو به آنها سرمی سپارند و فرمان حق را به خاطر احکام جائرانۀ آنها رها می کنند.

[۸۸]

موضوع اهتمام به امر دعوت نزد پیامبر(ص)بدان حدّ رسید که به خدا متوسّل شد و از ایمان نیاوردن قوم خود به درگاه او شکایت کرد.

« وَ قِيلِهِ يٰا رَبِّ إِنَّ هٰؤُلاٰءِ قَوْمٌ لاٰ يُؤْمِنُونَ -و گفتارش این بود:ای پروردگار من!اینان مردمی هستند که ایمان نمی آورند.» و شاید تعبیر به«قوم»برای دلالت بر این نکته باشد که همۀ آنها بر ترک ایمان اتّفاق داشته و گرد آمده بودند.

[۸۹]

پس با چنین قومی که ایمان نمی آورند چه باید کرد؟ آخرین آیۀ این سوره رابطۀ درست با آنها را تعیین می کند و می گوید:

« فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلاٰمٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ -پس از آنها درگذر و بگو:

ایمنی است شما را.آری،بزودی خواهند دانست.» در واقع این رابطه گذشت و عفو کردن جرمهای آنان نسبت به اوست،و سازگاری و امان با آنها،و مؤمن در درون خود دلی همراه دارد به گنجایش دنیا و از آن افزونتر،زیرا نگرش او به سوی آخرت است،و اعتنایی به آنچه در این جهان در پیرامون او می گذرد ندارد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹